

# به نام بی نام او



عرفان کیهانی (حلقه)  
(( دوره پنجم ))

استاد: محمد علی طاهری

((حلقه‌ها))

تیک‌های شخصیتی  
ارتباط وحدت  
حلقه روح جمعی

کنترل دشارژ درونی  
همزاد معنوی  
ارتباط بارش (شرح صدری)

### فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۵	عناوین مباحث عملی
۶	مقدمه
۶	ارتباط کنترل دشارژ درونی
۶	بحث شاهد
۸	شاهد درون
۸	شاهد بیرون
۹	عوامل زمینه ساز دشارژ درونی
۹	خاطرت
۱۰	عدم سعی در فراموشی خاطرات
۱۰	بار منفی خاطرات با گذشت زمان
۱۰	توقعات
۱۱	آرمان
۱۱	دید وحدت بین و کثرت بین
۱۲	قضاوت کمی و کیفی
۱۲	اسکن دوره
۱۲	تفاوت کنترل ذهن با کنترل دشارژ ( در پاسخ به سؤال)
۱۴	نگاه شاهد گونه به خاطرات مثبت ( در پاسخ به سؤال)
۱۵	کنترل دشارژ و روآمدن بیماریهای مربوطه ( در پاسخ به سؤال)
۱۸	تضاد ثابت - تضاد متغییر ( در پاسخ به سؤال)
۱۹	توضیحاتی درخصوص برقراری ارتباط کنترل دشارژ درونی
۲۰	شاهد بیرون و تلفیق واقعیت و حقیقت ( بهشت نقد)
۲۱	شاهد و نگاه به مسایل زمینی و آسمانی
۲۳	حافظه سلولی - حافظه وجودی
۲۴	هدف از برقراری حلقه دشارژ درونی
۲۶	کنترل دشارژ و عدم مقاومت و سعی در فراموشی
۲۷	بخشهای وجودی ما - تداعی - مادر دوم ( در پاسخ به سؤال)
۲۹	انرژی پتانسیل منفی - بیماری - رحمانیت الهی ( در پاسخ به سؤال)
۳۱	درخصوص غم از دست دادن عزیزان ( در پاسخ به سؤال)
۳۱	علت عدم برقراری ارتباط - توضیح درمورد قفل ذهنی
۳۲	فاز مثبت ، شادی بازتاب موزون ما به هستی - فاز منفی ، اضطراب بازتاب ناموزون ما به هستی

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۳۲	تنش زدائی وجود - نرمالیزه کردن - دسترسی و عدم دسترسی ذهن به مغز
۳۳	اسکن دوره - روآمدن علایم - پذیرش و اعتراف (در پاسخ به سؤال)
۳۶	خلاصه جلسه قبل
۳۷	بازی هوشمندی با ما (در پاسخ به سؤال)
۳۸	خاطرات درگیری با موجودات غیر ارگانیک (در پاسخ به سؤال)
۳۹	دشارژ و افت سیستم دفاعی بدن (در پاسخ به سؤال)
۴۰	نظر قطعی ما و پذیرش هوشمندی (در پاسخ به سؤال)
۴۱	مرور خاطرات مثبت و صرف انرژی ذهنی (در پاسخ به سؤال)
۴۱	مجاز بودن مرور کارشناسی بمنظور دریافت پیام خاطرات (در پاسخ به سؤال)
۴۲	انرژی ذهنی - بحث تأمین و مصرف انرژی
۴۴	تعریف انرژی ذهنی (در پاسخ به سؤال)
۴۵	چاکراها - طب سوزنی و کاناهای انرژی (در پاسخ به سؤال)
۴۶	انگیزه اعمال - منظور از عبادت - سیستم بی تمنائی - بلوغ عرفانی
۵۰	گریه در روایات - اشک در عزاداریها (در پاسخ به سؤال)
۵۴	بهشت نقد و تعریف دنیا - بهشت در کثرت و بهشت در وحدت - آب و درس وحدت
۵۷	چگونگی زندگی بعدی - عدم امکان حذف یک مقطع - حلقه های دیگری که در آن ها جاری هستیم
۶۱	برزخ و امکان جبران کم کاریها
۶۱	تیک های شخصیتی - قربانی
۶۶	غرور
۶۶	نور و ظلمت - غم عشق و غم افسردگی
۶۸	درخصوص سقط جنین (در پاسخ به سؤال)
۶۸	تیکهای شخصیتی بهترین کادو برای قربانی (در پاسخ به سؤال)
۷۰	تضاد عمل و اندیشه ( تمایل یا عدم تمایل واقعی به قربانی کردن تیکهای شخصیتی ) (در پاسخ به سؤال)
۷۱	تبرک (در پاسخ به سؤال)
۷۳	بی تمنائی و احساس دین (در پاسخ به سؤال)
۷۴	بخشش و سوء استفاده (در پاسخ به سؤال)
۷۵	کمال و منیت (در پاسخ به سؤال)
۷۶	عرفان و موضوع اعدام (در پاسخ به سؤال)
۷۷	جرایم عادی و غیر عادی

<b>فهرست</b>	
شماره صفحه	عنوان مطلب
۷۷	تفسیر عرفانی بسم الله الرحمن الرحيم
۷۸	ظلم و انواع آن
۷۸	توضیح کمال با روا بط شبه ریاضی
۸۱	تعریف کمال - حرکت ادراکی و حرکت ذاتی
۸۲	چرخه انا لله و انا اليه راجعون (در پاسخ به سؤال)
۸۴	پرستش - عبادت - تقوا - جبار - قهار (در پاسخ به سؤال)
۸۸	بازتاب سریع و بلند مدت
۹۰	کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکیست (در پاسخ به سؤال)
۹۲	ارتباط وحدت
۹۲	بحث بخشش (در پاسخ به سؤال)
۹۳	زمان (در پاسخ به سؤال)
۹۴	سرمایه انتقال یافته از زندگی قبلی - تفاوت در ادراکات کودکان
۹۵	وحدت ضدین
۹۶	راه خدا کوتاهترین راه
۹۷	ترفند شبکه منفی در انصراف از برقراری ارتباط (در پاسخ به سؤال)
۹۸	ارتباط ما با همدیگر - مجادله (در پاسخ به سؤال)
۹۹	تعریف کمال تا اطلاع ثانوی (در پاسخ به سؤال)
۹۹	تجهیز بیشتر بمنظور کاستن از بار اشتباهات (در پاسخ به سؤال)
۱۰۱	گزارش برقراری ارتباط وحدت و صحبتهای استاد در خصوص شیطان و نقش ممتحن
۱۰۲	چرا شیطان طراحی شد
۱۰۲	هدف از خلقت (در پاسخ به سؤال)
۱۰۵	گزارش برقراری ارتباط وحدت و صحبتهای استاد در خصوص فنای فی الله و فنای فی الخلق
۱۰۶	خواب ، خواب دیدن فرد در گذشته (در پاسخ به سؤال)
۱۰۷	همزاد معنوی و مأموریت جاری کردن حکمت الهی
۱۰۸	دعوت شدگان و برگزیدگان
۱۰۹	همزاد معنوی افراد معمولی و متعالی
۱۰۹	همزاد معنوی و حل و فصل ظلم - مفهوم ظلم - همزاد مثبت و منفی
۱۱۶	من معنوی و بحث بخشش
۱۱۷	من معنوی و کمک به فهم معنویت و آگاهی
۱۱۷	من معنوی و ناخودآگاهی

### فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۱۱۹	چند گزارش برقراری ارتباط من معنوی
۱۲۰	چند پرسش و پاسخ در خصوص مصادیق ظلم
۱۲۵	تعریف غم در دنیای عرفان
۱۲۵	کوی خرابات
۱۲۷	نگاه عرفان به اصابت مصیبت (در پاسخ به سؤال)
۱۲۸	توانائی زمینی ، توانائی آسمانی (در پاسخ به سؤال)
۱۲۹	کار زمینی معنوی (در پاسخ به سؤال)
۱۳۱	قانون اشتیاق (در پاسخ به سؤال)
۱۳۴	دنیای اشراق
۱۳۷	هدف از بخشش
۱۳۹	ارتباط بارش ( شرح صدی )
۱۳۹	شفاعت (در پاسخ به سؤال)
۱۴۰	دست بردن در ناخودآگاهی (در پاسخ به سؤال)
۱۴۲	سرکشی ظلمت و معنا پیدا کردن نور (در پاسخ به سؤال)
۱۴۳	چند گزارش برقراری ارتباط شرح صدی
۱۴۵	دامنه حمله شبکه منفی (در پاسخ به سؤال)
۱۴۷	دلایل قطع حلقه ( آزمایش هوشمندی )
۱۴۹	روح جمعی جمع (در پاسخ به سؤال)
۱۵۲	آیا مجاز به استفاده از شبکه منفی ظاهراً به نفع شبکه مثبت هستیم
۱۵۳	بحث انسان شناسی - محو و فنا
۱۵۶	من معنوی و ناخودآگاهی (در پاسخ به سؤال)
۱۵۷	بحث ؛ سلول (من به تنهایی) - انسان (من های متعدد من) - آدم (کل بشر ، کل وجود و کل من های متعدد من) (در پاسخ به سؤال)
۱۶۰	مجادله موازی - مجادله مقابل و یافتن پاسخ معما
۱۶۱	ارتباط روح جمعی
۱۶۳	چرا حلقه خاص خودش
۱۶۵-۱۶۸	آیات قرآن استفاده شده در دوره
۱۶۹-۱۷۱	بخشی از اشعار
۱۷۲-۲۴۶	خلاصه دوره

به نام خدا

## مباحث عملی دوره

- ۱- کنترل دشارژ درونی ←
- خاطرات
  - توقعات
  - اهداف و آرمان ها

۲- تیک های شخصیتی ( تعریف تیکهای شخصیتی و تعریف قربانی ).

- ۳- همزاد معنوی ←
- کسب رضایت در ظلم و حق الناس و توان بخشش .
  - حضور در هر جائی به منزله پیشبرد اهداف معنوی .
  - کمک به فهم معنویت و فهم آگاهی و ترجمه آن ( استاد حق ) .

۴- ارتباط وحدت .

۵- ارتباط بارش ( شرح صدری ) .

۶- حلقه روح جمعی .

**مقدمه؛** مباحث عملی دوره ۵ را با هم از نظر بگذرانیم؛ کنترل دشارژ درونی که مفصل راجع به آن صحبت خواهیم کرد و کار می‌کنیم، تیکهای شخصیتی که از ارتباطات مشکل دار این دوره هست، بحث همزاد معنوی، ارتباط وحدت، ارتباط بارش و حلقه روح جمعی، شش تا موضوع کلی که صحبت می‌کنیم و کار می‌کنیم در مورد آنها و این دوره یک مقدار نیاز دارد به دقت نظرهای خاصی، بخاطر اینکه کوتاه و بلند شدن دوره بیرون‌ریزیها بستگی دارد به این دقت نظرها که خدمت شما عرض می‌کنیم، می‌تواند خیلی کوتاه باشد، می‌تواند طولانی بشود، یک دقت نظرهای خاصی می‌خواهد که آن مطالب را بتوانیم در موردشان بکار ببریم، بهر حال این دوره یک مقدار سنگین هست چون شش تا ارتباطی که هست تقریباً دوتا از ارتباطها یک مقدار سنگین هست و در واقع هر کدامش خودش یک دوره است.

### ارتباط کنترل دشارژ درونی

**ارتباط کنترل دشارژ درونی؛** (یادداشتهای کلاسی)؛ در مواقعی که ما از حملات خارج در امان هستیم در درون خود چیزهایی داریم که می‌توانند عامل دشارژ ما بشوند.

در این ارتباط یکی از تلخترین خاطرات خودتان را بیاورید رو و با نگاه به آن بهنگام بروز دشارژ دستور قطع بدهید، ما می‌خواهیم این قضایا در کنترل خودمان باشد، اولش غیر اتوماتیک است ولی بعدش باید اتوماتیک بشود، یعنی اتوماتیک خودش باید عمل کند، منتها تا آن مرحله البته ممکن است همین امروز برای یک عده‌ای اتوماتیک بشود و همین امروز آن بله را از آنها پذیرفته باشند یعنی فهمیده باشند این فرد واقعاً می‌خواهد، بنابراین هدف غائی و نهائی ما این است که این مسأله بصورت اتوماتیک بتواند مسائل ما را هوشمندانه تحت نظارت و کنترل قرار بدهد و قیم ما باشد تا آن از یک طرف و از طرف دیگر هم خود ما جهان بینی ما، نحوه نگرش ما تکمیل می‌شود.

### بحث شاهد

مبحث کنترل دشارژ درونی را از بحث شاهد شروع می‌کنیم، شاهد در هر جایی یک معنی داشت و در اینجا به معنی دیگری از آن بر می‌خوریم؛

نظاره‌گری درون، نظاره‌گری بیرون، اشاره به مطلب خاصی دارد که بعضی از مسائل در درون قرار دارد و بعضی از مسائل در بیرون و ما باید بعنوان شاهد به آن نگاه کنیم.

شاهد درون

شاهد بیرون

شاهد در هر جایی یک معنی داشت و در اینجا هم به معنی دیگری از آن برخورد می‌کنیم، شاهد درون، شاهد بیرون، در واقع نظاره‌گری درون، نظاره‌گری بیرون اشاره به مطلب خاصی می‌کند که راجع به آن توضیح می‌دهیم به اینصورت که بعضی از مسائل در بیرون قرار دارد و لازم است به عنوان شاهد روی آن نظاره داشته باشیم و نظاره بکنیم

و بعضی از مسائل در درون، مسأله درون را من عنوان بکنم خدمت شما تا موضوع روشن بشود، زمانیکه ما به مسائلی مثل خاطراتمان نگاه می‌کنیم لازم است که بصورت شاهد به آن نگاه بکنیم، اما معمولاً اینطوری ما به مسائل درونمان نگاه نمی‌کنیم، بلکه به سمت و سوئی جانبداری داریم و آن نقش شاهد بودن را نمی‌توانیم داشته باشیم در مسائل نظاره درون، که حالا بعنوان مثال من خاطره را اینجا عنوان می‌کنم، کسی که شاهد بودن را یاد می‌گیرد و آغاز می‌کند در واقع خیلی جاها متوجه می‌شود که در آنجا لازم است که نقشش، نقش شاهد باشد و مثل یک شاهد نظاره‌گر بشود، مکانیزم درونی ما بگونه‌ای است که بار مثبت و منفی هم در کنار خاطرات ثبت شده قرار دارد، مثل یک فیلمی هست که در کنار هر فریم، صدای فیلم هم در کنارش ضبط شده هست، درمورد خاطرات ما هم بار مثبت و منفی در کنار این خاطرات ضبط است بخودی خود، مثلاً اگر اتفاقی در ده سال، بیست سال قبل افتاده و در آن زمان باعث افسردگی ما شده هر زمانی ما به یادمان بیاید آن بارش زنده می‌شود و می‌تواند مجدداً ما را افسرده بکند، حالا این بار هم خودش به نحوی تغییر پذیر هست، در پاره‌ای از موارد هم حتی شدیدتر می‌شود و در پاره‌ای از موارد تخفیف پیدا می‌کند و بعضی مواقع هم ثابت است، یعنی گذر زمان تأثیرات و تغییرات مثبت و منفی هم باز روی این بار می‌تواند بگذارد، خلاصه کلام یک مطلبی که یک بار باعث افسردگی و دشار ما شده باشد هزاران بار می‌تواند باز هم ما را دشارژ بکند و باز هم عامل دشارژ ما باشد، به اینصورت هرچه ما می‌رویم جلوتر و خاطرات ما افزوده‌تر می‌شود امکان و قابلیت‌های دشارژ هم بیشتر می‌شود، این که می‌گویم بیشتر می‌شود بخاطر این است که عمدتاً بیشتر بار خاطراتی ما منفی است، یعنی انسان بیشترین زمانش در مود منفی می‌گذرد، بیشترین چیزهایی که ثبت و ضبط می‌کند منفی است و بعد یک مسأله دیگر این است که قانونی بود که قبلاً هم اشاره کردیم، خاطرات خوب فرار است مثل اتر، بنزین می‌ماند ولی خاطرات تلخ رسوب می‌کند، مثلاً شما در خانه سالمندان حاضر بشوید، با صد نفر سالمند مصاحبه بکنید برسید که زندگی تلخ بود در مجموع یا شیرین، چی می‌گویند، عمدتاً می‌گویند که مادرنگو، دست روی دلم نگذار و از این قبیل چیزها، درحالی‌که می‌دانیم بالاخره زندگی شیرینی هم داشته ولی یادشان نمی‌آید، شیرینها فرار است ولی تلخیها بجا می‌ماند، رسوب می‌کند، این قانون است، لذا با توجه به این مسأله ما در معرض غیر عادی یک تشدید قرار داریم، به این منزله که خاطره‌ای که یکبار پیش آمده و ما افسرده شدیم و دچار مشکل شدیم، این خودش مرتب برای خودش زایش دارد و دارد مرتب برای ما ایجاد یک زایشی می‌کند که ما رادوباره در معرض مسائل منفی قرار می‌دهد، یعنی آن لحظاتی هم که ما مشکلی ظاهراً پیرامون مان نیست، خودمان یک گنجینه، یک مخزن بسیار عظیمی در اختیار داریم که می‌توانیم برویم سراغش و هرچه افسردگی است از آن داخل بکشیم بیرون، پس اگر یک موقع محیط هم دست از سرما برداشته و کاری با ما ندارد، ما خودمان یک انبار مهمات در اختیار داریم که برویم سراغ این انبار مهمات و یکی یکی نارنجکها را ضامنش را بکشیم و آنها منفجر بشوند بدون اینکه اصلاً کسی کاری با ما داشته باشد.



**شاهد درون؛** یادداشتهای کلاسی؛ زمانیکه ما به مسائل درون مانند خاطرات خود نگاه می‌کنیم، لازم است به صورت شاهد به آن نگاه کنیم، اما معمولاً ما اینطوری به مسائل درونمان نگاه نمی‌کنیم، بلکه در واقع به سمت و سوئی جانب داری کرده و نمی‌توانیم به مسائل درونمان بعنوان شاهد نگاه کنیم.

کسی که شاهد بودن را یاد می‌گیرد و آغاز می‌کند، خیلی از جاها متوجه می‌شود که لازم است نقش شاهد داشته باشد و مثل یک شاهد نظاره‌گر باشد، شاهد درون به وقایع درون چگونه نگاه می‌کند، مثلاً افراد سرگذشت شان را برای ما تعریف می‌کنند، می‌گویند و اشک می‌ریزند و ما بعنوان شاهد گوش می‌کنیم و مسلماً به اندازه‌گوینده متأثر نمی‌شویم، اما وقتیکه به وقایع درون خود نگاه می‌کنیم احساس نشان داده و متأثر می‌شویم.

یکی از کارهای تعالی اضافه کاری، شاهد شدن است، فردی که به سمت تعالی رفته می‌تواند به درون خودش بعنوان شاهد نگاه کند و وقتیکه به سراغ خاطراتش می‌رود شاهد باشد.

بایم که عطرشادی، کام غنیم سرایدادیم، نهادتسیم پستیم، بلندیم، کالیم، کیم آینه‌زنک خورده، جام جمیم - خام  
در خصوص کنترل دشارژ درونی به این نتیجه رسیدیم که اگر هیچ کس هم با ما کاری نداشته باشد ما خودمان با خودمان درگیریم، تضاد با خود نسبت به داشته‌هایی که داریم، نسبت به خواسته‌ها، خاطرات، توقعات، اهداف و آرمانها و نسبت به همه چیز می‌توانیم در تضاد قرار بگیریم و برای خود مسئله سازی بکنیم.

اگر انسان تا آسمان هفتم هم برسد ولی عاملی بتواند او را دشارژ کند، در واقع اطلاعات بدست آمده به کار او نیامده است، لذا ما عرفان را هنر ضد ضربه شدن و ارتقاء ظرفیت می‌دانیم.

**شاهد بیرون؛** (یادداشتهای کلاسی)؛ شاهد نظاره‌گراست و همه چیز برای او یکسان است، افراد، رنگها و ... همه چیز را به یک صورت نگاه می‌کند، همه چیز تجلی الهی است، مثلاً رنگ زرد با رنگ سرخ چه فرقی دارد و رنگ زرد چه چیزی را در هستی می‌خواهد برساند که قرمز نمی‌رساند، چیزی که آنها را مجزا کرده بعد کمیتی است، وقتیکه به اکو سیستم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همه جزء هم هستند و یک ذره نمی‌شود از هستی کم کرد زیرا همه چیز بهم می‌ریزد. چنین شاهدی در نگاه به بیرون همه چیز را در ارتباط تنگاتنگ باهم می‌بیند. در قانون پیوستگی، قانون ارتباط همه باهم معنی می‌دهد و هیچ ذره‌ای به تنهایی معنا ندارد و این قیاس کمیتی است و پشت پرده کیفیت است که پیام خاصی دارد. شاهد نگاه خاصی دارد، یک طفل شاهد واقعی است، او همه چیز را فقط می‌بیند و تا یک سنی روی چیزی فوکوس ندارد و فقط می‌بیند. توصیه حضرت مسیح (ع) مانند کودکان نگاه کردن منجر به دیدن ملکوت می‌شود.

بنابراین یک نگاه شاهدانه بسیار پیشرفته است، گاهی که فرد نحوه نگاه کردن خودش را مانند یک نوزاد کرده و همه چیز را باهم می‌بیند. شاهد بیرون، مانند کسی که بصورت شاهد می‌بیند مجهز به فیلتر می‌شود، تنش کاهش پیدامی‌کند، مانند ضربه گیر ماشین. در نگاه متعالی سیستم فیلتراسیون سرراه شاهد وجود دارد، خیلی از ضربه‌ها و دست اندازها ماشین به راننده انتقال پیدا نمی‌کند.

عوامل زمینه ساز دشارژ درونی؛ ۱- خاطرات ۲- توقعات ۳- آرمان ها (یادداشتهای کلاسی)؛ (اینهامی توانند جزو عواملی باشند که در ما دشارژ درونی ایجاد می کند، پس می بینیم که دشارژ درونی خطرناکتر از دشارژ بیرونی است و اگر دنیا هم با ما کاری نداشته باشد مادر معرض خطر قرار داریم و اگر ندانیم چکار باید بکنیم، خودمان باعث سقوط و نابودی خود می شویم).

### خاطرات (یادداشتهای کلاسی)

سیستم مکانیزم درونی ما بگونه ای است که بار مثبت و منفی را در کنار خاطرات ضبط می کند، مانند یک فیلم که در کنار هر فریم صدای مربوطه نیز ثبت شده است. اگر اتفاقی در ده، بیست سال قبل برای ما رخ داده و در آن زمان سبب افسردگی ما شده است، هر زمان به یاد ما بیاید، بار منفی آن زنده می شود و می تواند دوباره مارا متأثر نموده و باعث دشارژ ما شود.

هر چه ما به جلو می رویم خاطرات ما افزوده می شود و امکان و قابلیت دشارژ ما بیشتر می شود زیرا (۱) عمدتاً بیشترین خاطرات ما منفی است و انسان بیشترین زمان عمر خود را در فاز منفی می گذراند و (۲) خاطرات خوب فرار است ولی خاطرات تلخ رسوب می کنند، بعنوان مثال در آسایشگاه سالمندان حاضر می شویم و با صد نفر مصاحبه می کنیم و می پرسیم که آیا زندگی در مجموع تلخ بود یا شیرین، عمدتاً پاسخ می شنویم که دست روی دلمان نگذار که ... در حالیکه زندگی شیرینی هم داشته است ولی چون فرار بوده به یاد نمی آید. لذا می بینیم که ما در معرض غیرعادی یک تشدید هستیم، خاطره ای که یکبار پیش آمده و ما را دچار مشکل نموده و افسرده شده ایم، مرتب زایش داشته و ما را مکرر در معرض دشارژ قرار می دهد، یعنی لحظاتی که در پیرامون ما ظاهراً مشکلی نیست خودمان یک مخزن بسیار عظیمی در اختیار داریم که می توانیم برویم سراغش و هرچه افسردگی از داخل آن بکشیم بیرون و خودمان را در فاز منفی قرار داده و دشارژ شویم. به عبارت دیگر حتی اگر محیط هم دست از سر ما برداشته و کاری به کار ما ندارد، ما خودمان به سراغ انبار مهمات درونمان می رویم و یکی یکی ضامن نارنجکها را می کشیم تا منفجر شوند، بدون اینکه اساساً کسی کاری به کار ما داشته باشد.

کنترل دشارژ درونی از این نقطه نظر اهمیت خاصی پیدا می کند و لذا شاهد می تواند خاطرات را بدون بارش نگاه کند، بگونه ای به صحنه نگاه کند که صحنه را بدون بار منفی آن ببیند یعنی صحنه خنثی را به تماشا بنشیند، بعنوان مثال وقتی ما به خاطره کسی گوش می کنیم ما به اندازه خود گوینده خاطره متأثر نمی شویم ممکن است اندکی خود را در فاز او قرار دهیم ولی ما به اندازه او از بیاد آوری آن خاطره متأثر نمی شویم، چرا اینگونه است زیرا ما بعنوان شاهد فقط داریم گوش می دهیم و رفلکس احساسی خود فرد را نداریم. بحث کنترل دشارژ درونی می خواهد شرایطی را برای ما فراهم کند که ما نسبت به ماجرای درونمان تبدیل به یک شاهد بشویم و اگر لازم باشد به مسائل درون خود نگاه کنیم، راحت تر اینکار را انجام دهیم، یعنی قادر باشیم به آن شاهد گونه بنگریم، انگار که برای کس دیگری اتفاق افتاده نه برای خودمان و لذا یک فیلتراسیون ایجاد می کند تا مانع بشود که بار منفی اطلاعات به ما انتقال پیدا کند.

**عدم سعی در فراموشی خاطرات ( یادداشتهای کلاسی )؛** عده‌ای می‌گویند خاطرات را فراموش کن، بگذار در یک گوشه ی، انرژی منفی می‌رود و یا در روانکاو می‌گویند افراد خاطرات را بگویند خیلی‌ها آزاد می‌شود و می‌رود و یا با درد دل کردن سبک می‌شویم و... ، اما ما اصلاً توصیه به فراموش کردن نمی‌کنیم ، بلکه باید برویم جلو و فرار نکنیم و با آنها رودررو شویم، و بار منفی آنها را خنثی کنیم، قرار نیست فراموش کنیم چون خاطرات جزئی از هویت و شخصیت ما هست و ما حاصل زندگی ما خاطرات ما می‌باشد، نباید دور بریزیم، بلکه باید بایستیم و نگاه کنیم مانند شاهد، اگر بخواهیم خاطرات را فراموش کنیم ، رابطه ذهن را با مغز خود قطع کنیم می‌شویم آدم بی هویت و بی شخصیت، می‌شویم یک آدم بیمار آلزایمری که هیچ چیزی از خود بیاد ندارد.

لذا در اسکن‌ها حافظه وجودی ما می‌خواهد درد دل کند ، همه بخشها برای خود حافظه دارد و از ما در طول حیات خود ناله‌ها، گلابه‌ها، شکوه و شکایتها در خود انباشته است و ما به آنها تنش‌هایی وارد کرده‌ایم و لذا اجازه بدهیم بیرون ریزی‌هایش را انجام بدهد، بنابراین بهتر است صبورانه به درد دل‌ها گوش دهیم و اجازه بدهیم حرفهایش را بزند و خودش را تخلیه کند، اگر ما با وجود خود رفیق باشیم ، هرچه زودتر شکوه و شکایت او به پایان می‌رسد.

### بار منفی خاطرات با گذشت زمان؛

**در پاسخ به سؤال؛** در به یاد آوری خاطرات سه روند می‌تواند طی بکند (۱) افزایش (۲) کاهش (۳) ثابت

ممکن است یک روند ثابتی روی خاطرات طی بشود ، هر وقت مرور بشود همان باشد ، ثابت باشد ، ممکن است که به مرور زمان افزایش پیدا کند ، اولش عادی برخورد می‌شود ولی هرچی از آن می‌گذرد این روند، روند سنگین‌تری است و درپاره‌ای از موارد به مرور زمان سبکتر می‌شود حالا اگر کسی می‌تواند همینطوری به خاطرات نگاه بکند و اسیر بارش نشود این خیلی عالی است ولی آیا همه همینطور هستند ، خیر، خیلی معدود هستند کسانی که اینطوری هستند .

### توقعات ( یادداشتهای کلاسی )

توقعات ما برمی‌گردد به جهان بینی ما و انتظارات ما از پیرامون ، نسبت به همه چیز از بنده تا خدا که می‌تواند تغییر یابد، ما بصورت های مختلفی توقعات درونی داریم که نهفته است و دیگران از بسیاری از این توقعات ما خبر ندارند که ما برای خودمان چه محاسباتی داریم ، درصد بسیار زیادی از توقعات ما برآورده نمی‌شود و لذا این امر عامل افسردگی ما شده و درما دشارژ ایجاد می‌کند، اینکه توقعات ما درست است یا نادرست بحثی جدا است و به بلوغ ما بستگی دارد ، اگر ما در بی‌نیازی از انرژی نوع دوم به بلوغ نرسیده باشیم و نیازمند انرژی نوع دوم باشیم ، لذا با برآورده نشدن توقعات ما از پیرامون خود باوجود اینکه کسی کاری به کار ما ندارد دشارژ درونی در ما اتفاق می‌افتد بعنوان مثال کاری برای کسی انجام داده‌ایم و توقع داریم که او بیاید و از ما تشکر کند ، اگر اینکار صورت نگیرد ما ناراحت می‌شویم و در ما دشارژ اتفاق می‌افتد.

توقعات ← ایجاد تشعشع منفی ← افسردگی ← بیماری

### آرمانها ( یادداشتهای کلاسی )

ما برای خود آرمانهایی طراحی می کنیم که به بسیاری از آنها نخواهیم رسید، اهداف و آرمانهای ما با اهداف و آرمانهای دیگران تقابل دارد و به ندرت آرمانهای ما با دیگران مشترک است ( مواردی مانند عرفان و ... که مشترک می باشد ) ، و در عمل می بینیم که عدم حصول به آرمانها عامل دشوارتر در ما می شود.

دسته ای از آرمانها که محقق نشده اند ولی با پیاد آوردن آرمانهای محقق نشده در ما ایجاد دشوارتر می شود .

آرمانها

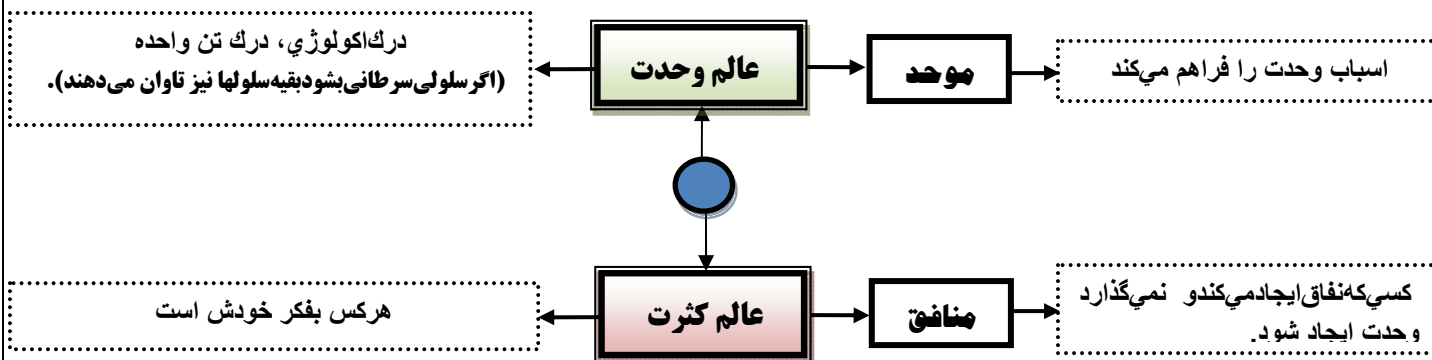
دسته ای از آرمانها که دنبالش هستیم تا در آینده محقق شود ( با وجود اینکه زمان تحقق آنها در آینده است ولی ما ممکن است پیش داوری بکنیم و بگوئیم که نه نمی شود و ... و لذا از این بابت مکرر خود را دشوارتر کنیم ) .

### دید وحدت بین و کثرت بین ( یادداشتهای کلاسی )

یک موقع آب را می بینیم ولی یک موقع می خواهیم مولکول آب را ببینیم پس دو دید داریم، دید وحدت بین صرف انرژی ندارد ولی دید کثرت بین انرژی می خواهد.

کثرت بین ← دید انتخابی وحدت بین ← فقط دیدن

در دید وحدت بینی فرقی بین رنگها نیست فقط دیده می شود ، در دید کثرت بین ، از بین سوژه ها انتخاب و بعد از انتخاب پردازش صورت می گیرد، مثلاً رنگ یک روسری جلب توجه می کند، بعنوان سوژه برای دیدن انتخاب می شود و بعد از انتخاب پردازش صورت می گیرد. در دنیای عرفان و کیفیت به اصل هم ارزش بودن اجزاء پی می بریم ، اجزاء می خواهند کل را تشکیل دهند، پس هر جزئی لازم است، یک دید کثرت بین دچار تنش می شود و دید وحدت بین می آید این موضوع را تنش زدائی می کند. یک دید متعالی ارتقاء پیدا می کند به چه چیزی می رسد ؟ یک دید متعالی فقط کمال می بیند، دید وحدت بین اکوسیستم را می بیند. اگر دید وحدت بین داشته باشیم می رسیم به بحث شاهد و انسان متعالی.



### قضاوت کمی و کیفی ( یادداشتهای کلاسی )

**قضاوت کمی** مختص انسان است، می گوئیم فلانی چاق یا لاغر است، متخلف است، مجرم است، عملکردش خوب یا بد است. **قضاوت کیفی** مختص خداست، هیچکس نمی تواند راجع به شخص دیگری قضاوت کیفی داشته باشد ، مثال ما نمی توانیم راجع به یزید، شمر ، هیتلر و... قضاوت کیفی داشته باشیم، زیرا زمانی می شود اینکار را انجام داد که ما در جای شمر و یزید و ... قرار بگیریم و عملکرد ما در این جایگاه دیده شود، آیا چنانچه در موقعیت شمر و یزید و .. بودیم از قدرت خود استفاده نمی کردیم، همه انسانها نسبت به هم سنجیده می شوند، مفهوم عدالت بسیار ظریف است ، فقط تا یک حدی می توانیم در قضاوت وارد بشویم و تا یک جایی می توانیم در بعد کمی در باره عملکرد شمر و یزید و ... صحبت کنیم و از بعد کیفی که مختص خداوند است، خداوند با او چکار می کند ما نمی دانیم ..

### اسکن دوره

چه عواملی موجب بیماری می شوند، این را در هر دوره ای داریم ، در هر دوره ای پرونده هائی را می کشیم بیرون بخاطر اینکه می خواهیم ادراکی باشد نه سخنرانی که گفته شود اینها عامل بیماری هستند و همه آن را تأیید کنیم ، چون انسان چیزی جزء وجودش نمی شود الا به درک، اطلاعات هزاران جلد کتاب را هم اگر وارد مغزمان کنیم فقط معلومات عمومی است تا به درک منجر نشود حرفها صوتی است در فضا و نوشته ها اشکالی روی کاغذ، لذا شناخت باید به فهم و فهم باید به درک تبدیل شود تا جزئی از وجود ما بشود .

یکی از اسکن های این دوره اینست که تلخ ترین خاطرات خود را به یاد بیاوریم و به آن بصورت یک شاهد نگاه کنیم و هر موقع احساس کردیم که بار منفی آن می خواهد به ما منتقل شود با بهره مندی از این حلقه رحمانیت الهی با نظر ، دستور خاموش بدهیم بسته به میزان اشتیاق ما از ابتدا و یا تدریجاً اینکار اتو ماتیک می شود ، یعنی دستور خاموش ، اتوماتیک صادر خواهد شد بدون اینکه در زمان انتقال بار منفی نیاز به اعمال نظر ما بر دستور خاموش لازم باشد .

### تفاوت کنترل ذهن با کنترل دشارژ

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه آیا کنترل ذهن نمی تواند کمکی به این قضیه داشته باشد ؛ خدمت شما می گویم که نمی تواند ، کنترل ذهن منظور این است که آن منی که می خواست ما اینجا حاضر نباشیم ما یقه اش را بچسبیم و اینجا حاضر باشیم ، حالا من اینجا حاضرم و اصلاً کسی هم با من کاری ندارد ولی حضوری که من اینجا دارم الان، مرور خاطره من مال حال من است، فرض کنید ما دیروز یک چیزی را گم کردیم می خواهیم ببینیم که کجاها رفتیم، چی شده، این می تواند یک بخشی از آن زمان حال اتفاق بیافتد، من یک دفعه می گویم راستی ما سال پیش رفتیم فلان شهر ، رفتیم در خانه فلانی**

چرا تحویلیمان نگرفت، این مال الآن است و من خودم دارم دنبالش می‌کنم و این کاری است که از آن موارد مجاز است، من دارم مرور خاطراتم را می‌کنم، خودم دارم اینکار را می‌کنم، نه این که ارباب یکدفعه من را بُرده باشد، البته این اتفاق هم می‌افتد که ارباب هم می‌برد ما را ولی من یکدفعه یاد این می‌افتم که من در ساعت پیش رفتم فلان جا چرا اینجوری شد، چرا آنطوری شد، یعنی اتفاقی افتاده و الآن دوباره این می‌تواند مرور بشود و می‌تواند ایجاد مسأله بکند ، کنترل دشارژ بیرونی را هم دوره قبل توضیح دادیم گفتیم من همین الآن اینجا حاضر هستم یکی به من می‌گوید که کفشش را نگاه کن، لباسش را نگاه کن، من حاضرم، غایب نیستم، پس کنترل ذهن الزاماً همه جا کار کنترل دشارژ را انجام نمی‌دهد، من الآن خودم یک انبار مهمات در اختیار دارم که خاطرات من هر کدامشان می‌توانند نقش یک بمب مخربی را داشته باشند، من بروم سراغشان، هر کدامشان یک انفجاری ایجاد می‌کند، بنابراین ما با یک حالتی مواجه می‌شویم که در شرایطی هم که کسی کاری با ما ندارد و ما در این اقیانوس موج زندگی داریم طی می‌کنیم و اقیانوس الآن آرام است می‌توانیم خودمان آن را دچار مشکلاتی بکنیم و این کشتی را سوراخش بکنیم ، حالا که اقیانوس آرام است خودمان یک خرابکاری انجام بدهیم ، لذا بحث کنترل دشارژ از این نقطه نظر یک اهمیت خاصی پیدا می‌کند که می‌تواند تزاید داشته باشد و می‌تواند یکبار تکرار به هزاران بار تکرار منجر بشود و شاهد می‌تواند خاطرات را بدون بارش نگاه بکند ، یعنی بگونه‌ای نگاه بکند که بارش جداست و فقط صحنه را دارد نگاه می‌کند و این صحنه خنثی است ، بار ندارد، ما معمولاً وقتی به خاطره یکی دیگر گوش می‌دهیم آیا به اندازه همان فرد بارش به ما انتقال پیدا می‌کند؟، هرچقدر آن فرد افسرده باشد آیا ما هم همانقدر افسرده می‌شویم؟، هرچقدر آن فرد خوشحال می‌شود آیا ما هم همانقدر خوشحال می‌شویم؟، نه، آن نفری که گوینده است خودش بالا، پائین می‌رود ولی ما داریم گوش می‌دهیم، حالا یک ذره ما اگر خیلی حساس باشیم بخواهیم خودمان را در مُود او قرار بدهیم، یک ذره بالا پائین می‌شویم ، چرا؟ چون ما در اینصورت نسبت به خاطرات او بعنوان یک شاهد داریم نگاه می‌کنیم، داریم گوش می‌دهیم و عکس العمل احساسی به آنصورت که خود فرد دارد نداریم، لذا بحث کنترل دشارژ درونی برای ما می‌خواهد شرایطی را فراهم بکند که ما نسبت به ماجرای درونمان تبدیل به یک شاهد بشویم ، یعنی قادر بشویم مثل یک شاهد آن را نگاه بکنیم ، انگار این اتفاق برای یکی دیگر افتاده نه برای من ، لذا یک فیلتراسیون که مانع بشود این اطلاعات در ما ایجاد دشارژ شدن بکند و بارش به ما انتقال پیدا بکند ، در این مورد چیزهایی که عامل این دشارژ می‌شود زمینه دشارژ را برای ما فراهم می‌کند، خاطرات ، توقعات، آرمانهاست، اینها می‌توانند جزء عواملی باشند که در ما دشارژ درونی ایجاد می‌کنند، خوب حالا دشارژ درونی خطرناکتر است یا دشارژ بیرونی، پس ببینید اگر دنیا هم با ما کاری نداشته باشد ما در معرض خطر هستیم، هیچکس با ما کاری نداشته باشد باز ما در معرض خطر هستیم و اگر که ندانیم چکار بکنیم خودمان ، خودمان را از بین می‌بریم ، خودمان باعث سقوط خودمان می‌شویم ، بدون اینکه کسی اینجا دیگه حالا اگر قبلاً مقصر بوده ، بوده ولی اینجا دیگه کسی مقصر نیست ، در مورد خاطرات مشخص است دیگه همین که توضیح دادیم ، تمام صحنه‌های زندگی ما کنارش یک بار مثبت یا منفی‌اش کنارش فریم به فریم ثبت و ضبط می‌شود ، در مورد توقعات ما بر می‌گردد به یکسری مسائل

که ما و جهان بینی ما، انتظارات ما از پیرامون، این توقعات و انتظارات نسبت به همه چیز، نسبت به همه شرایط از بنده تا خدا، این می تواند تغییر بکند، اگر آن توقعات و انتظارات ما برآورده نشود عامل افسردگی در درون ما شروع بکار می کند و این مسأله را ایجاد می کند، حالا این که توقعات بجاست یا بجا نیست، چطوری است، آن یک بخشی جدا دارد ولی فرضاً ما کاری برای کسی انجام دادیم حالا انتظار داریم که بیاید تشکر بکند، نمی آید، هرچه ما منتظر می مانیم که الآن می آید، یک ساعت دیگر می آید ولی نمی آید که از ما قدر دانی و تشکر بکند، بحث این است که اصولاً این انتظار و توقع ما درست است یا نه، که خوب می دانید یک بحث دیگر است، یک بلوغ دیگر است، صحبت از یک بلوغ است که قبلاً هم اشاره ای به آن داشتیم، نیاز به مورد ستایش و مورد پرستش قرار گرفتن و نیاز به انرژی نوع دوم که در ترم قبلیمان هم راجع به آن مقداری صحبت کردیم که هرکسی به چقدر انرژی نوع دوم نیاز دارد و محتاج است و می خواهد گدائی اش را بکند، این ماجراهاست و ما این توقعات و انتظارات را داریم، یعنی افراد، همه انسانها، این توقعات و انتظارات را دارند و می تواند به مینیمم برسد با نگرش های درست، اما خوب معمولاً تا این نگرش ها ایجاد بشود، تا قطع نیاز به انرژی نوع دوم صورت بگیرد و یک نوع بلوغ رُخ بدهد که این بلوغ را دنبالش هستیم که تحقق پیدا بکند و ما اصولاً به انرژی نوع دوم نیاز نداشته باشیم، این خودش یک بی نیازی مهمی است که در مسأله عرفان ما دنبال می کنیم، مطلب بسیار حائز اهمیتی است، اما فعلاً تا آن مرحله اینها دارند ما را آزار می دهند، فعلاً به قول معروف سوهان روح ما هستند و هر لحظه با آن سروکار داریم، توقعات و انتظارات ما بر آورده نمی شود و لذا دشارژ در انتظار ماست و بهر حال این پیش می آید و خیلی از موارد بر می گردد به ماجرای انرژی نوع دوم، در مورد آرمان دوباره ما برای خودمان اهدافی را متصور می شویم، آرمانهایی را تعیین می کنیم به این آرمانها نمی رسیم و دنبال آن ماجرای دشارژ شدن رُخ می دهد، بدون اینکه کسی با ما کاری داشته باشد، بدون اینکه کسی به ما حمله ای کرده باشد، خوب کنترل دشارژ درونی می خواهد که یک فیلتری سر راه قرار بدهد و این فیلتر اجازه عبور به بار منفی و دشارژ ندهد تا ما راحت تر بتوانیم مسائل درونمان را نگاه بکنیم، اگر لازم است البته، اگر لازم است نگاه بکنیم راحت تر بتوانیم آن را دنبال بکنیم.

### نگاه شاهد گونه به خاطرات مثبت

**سؤال؛ آیا خاطرات مثبت، آنهایی که بار مثبت دارند آمدند، آنها را هم باید بصورت شاهد نگاه کرد؛** ببینید یک موقع شما می خواهید نتیجه ای بگیرید، این نتیجه ای که می خواهید بگیرید اصولاً بیطرفانه نگاه می کنید و آن نتیجه را می گیرید، یک موقع بخودی خود با این مسأله می خواهیم برخورد کنیم، در آن صورت بار مثبت اشکال ایجاد نمی کند ولی بار منفی ایجاد اشکال می کند و در واقع فیلتر می خواهد جلوگیری بکند از این که ما در فاز منفی برویم، ولی عواملی که بخواد ما را ببرد در فاز مثبت آن عوامل مفید است ولی بحث دشارژ و غیر دشارژ و بحث شاهد به این صورت است که ممکن است یک صحنه ای ما را خوشحال کرده باشد ولی ما وقتی بصورت شاهد به آن نگاه بکنیم اشکالی بر ما وارد بشود، ما

خوشحال شدیم در آن صحنه ولی اگر بصورت شاهد نگاه بکنیم ببینیم نه ما آنجا یک اشکالی بر ما وارد می شده، مثلاً ما یکی را مسخره کردیم، خودمان خوشحال شدیم ، دشارژ هم نشدیم ولی وقتی بصورت شاهد نگاه بکنیم اشکالمان را بخواهیم پیاده بکنیم در آنصورت موضوع فرق می کند ، اما بخودی خود قرار است که فیلتراسیونی باشد و اجازه عبور به ساختارهای منفی و دشارژی را ندهیم ، این یک مطلب است، مسأله دیگر شاهد شدن و شاهد بودن یک مسأله دیگری است ، این دو تا مطلب است.

**سؤال؛ در مورد انتظار از خودمان هم می تواند باشد ؛** بله، تمام این انتظارات و توقعات فرق نمی کند از کجاست و تحت یک مسأله کلی اینجا قرار دارد، یک بار از خودمان است، یکبار از خداست، یکبار از دیگران است ، یکبار از چرخ و فلک و... است ولی اینها عواملی هستند که ما رویشان این حسابها را باز می کنیم، عامل دشارژ درونی ما هستند.

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص اینکه اگر که خاطرات بد و آرزوها همراهان باشد که با نگاه کردن به آن آدم خاطرات تلخ زنده بشود و نتواند از آن فاصله بگیرد با این کنترل ( منظور کنترل دشارژ بیرونی ) قابل حل است ؛ نه دشارژ بیرونی که مطلبی بود بیرونی که کار کردیم، این یک چیز درونی مثل همین چیزی است که شما فرمودید، الآن در این ارتباط بعدیمان می خواهیم تلخترین خاطرات را مرور کنیم و این فیلتر را از آن استفاده کنیم، ببینیم که نتیجه چی می شود، می توانیم کنترل کنیم، این حلقه می تواند به ما کمک بکند یا نه، در عمل می خواهیم تستش بکنیم، نگاه بکنیم به خاطرات تلخمان، طبیعتاً وقتی به تلخترین خاطراتمان نگاه می کنیم متأثر می شویم ولی تا می خواهیم متأثر بشویم اینجا از این قضیه استفاده بکنیم بعد می بینیم که مثل یک شاهد داریم نگاهش می کنیم ولی واکنشهای قبلی را دیگه به آنصورت نداریم .

### کنترل دشارژ و رو آمدن بیماریهای مربوطه

**سؤال؛** با هر ارتباطی شما فرمودید که علائم بیماریهایی بر می گردد ، در کنترل دشارژ هم آیا این مسأله هست ، ممکن است مثلاً من سر درد دارم با کنترل دشارژ برگردد.

**جواب؛** ببینید آیا دشارژ با بیماری ارتباط دارد یا ندارد، یعنی ما یک خاطره را مرور بکنیم و برویم در فاز منفی و آن افسردگی و دشارژی را که روی ما پیاده کرده آیا دوباره می تواند ما را مریض کند یا نمی تواند، لذا سیستم اتوماتیک بدن ما مرتب دارد یا چیزی غیر از سم ایجاد می کند که نشاط آور است یا اینکه دارد سم ایجاد می کند، از این دو تا کار خارج نیست کاری هم ندارد، مجرد، مجرد است، کاری ندارد که شما حق دارید یا ندارید، اتوماتیک عمل می کند، الله سریع الحساب، این مفهومش است و سایر قسمتها هم در مقابل تشعشعات منفی فوراً واکنش نشان می دهند، مثل همان جریان افسردگی و آن ماجراهائی که قرار گرفتیم ، الآن ما چه از عوامل بیرونی دشارژ بشویم ، چه از عوامل درونی این سیستم اتوماتیک عمل می کند، خوب ما اسکن های هر دوره را داریم که چه عواملی باعث بیماری می شود، این را در هر دوره ای داریم، پرونده ها را می کشیم بیرون بخاطر اینکه ادراکی باشد سخترانی نباشد که بگوئیم اینها باعث بیماری می شود و همه ما هم با هم تأییدش بکنیم، چون انسان چیزی جزء وجودش نمی شود الا به درک، اطلاعات هزاران جلد کتاب را در مغزش بگذاری فقط معلومات عمومی است تا به ادراک منجر نشود حرفها اصواتی در فضا، نوشته ها اشکالی



روی کاغذ است، یعنی متأسفانه اینجوری است، یعنی درد است که انسان یادش می‌ماند ولی اطلاعات را می‌داند، حرف می‌زند ولی نمی‌تواند بکار ببرد، این اشکال انسان است که شناخت و فهم باید به ادراک منجر بشود، یعنی شناخت باید به فهم منجر بشود، فهم به ادراک، این سه تا پله را باید طی بکنیم، خوب الآن مسأله شناخت و فهم با هم سریع از آن عبور می‌کنیم، اطلاعات را می‌دهیم و بعد از آن می‌گوئیم چه کسی سؤال دارد، تفهیم و تفاهم و فهمیدن بین ما اتفاق می‌افتد بطوریکه ایرادی روی صحبت نداریم می‌گوئیم بله همینطوری است اما درکش مشکل است، ولی وقتی که بیماریها می‌آیند رو درواقع ما بطور عملی متوجه می‌شویم که با خودمان چکار کردیم و چکار می‌کنیم و تقاضش را پس دادیم و از حالا به بعد هم می‌توانیم همان روال را ادامه ندهیم، حالا اینجا دوباره ما مسائلی را که با آن روبرو هستیم این است که آیا اینها عاملی بر بیمار شدن ما بوده یا نبوده، الآن تا اینجا در این چهار و پنج دوره چندین عامل را ما شناسائی کردیم، حالا همینطوری می‌رویم جلو و بقیه‌اش را هم آشنا می‌شویم، مثلاً در این دوره تیکهای شخصیتی مورد بررسی قرار می‌گیرد، بعد متوجه می‌شویم یکی از مهمترین عامل بیماری تیکهای شخصیتی است و عامل مخربی است بر، علیه سلامتی، تیکهای شخصیتی یعنی آنجائیکه شخصیت ما یک اشکالی بر آن وارد است، خود شیفتگی، غرور، منیت، حسادت و... آیا اینها عامل بیماری هستند یا نیستند، خوب اینها بطور غیر مستقیم کمک می‌کند که دست از سر خدا برداریم، بیخود او را متهم نکنیم که ما را بیمار کردی، ما اینجوری شدیم، اونجوری شدیم، چرا من شدم و او نشده، در واقع اینها ما را به قوانین ارجاع می‌دهد، آخر متوجه می‌شویم که خدا، هوشمندی و قانون، اینجا قانون است، از این دست می‌دهی، از آن دست می‌گیری، دیگه من، تو، او، پارتی بازی و این حرفها نداریم، این یک ماشین است، یک مکانیزم است که اینجوری عمل می‌کند و این خدا نیست که در این لحظه بیاید بگوید که خوب ایشان حرص خورده ما مریضش کنیم، یا حرص خورده حالا ایندفعه را ولش کنیم، دفعه دیگر مجش را می‌گیریم، یعنی مطابق قانون و مقررات خودش آن چیزی که تعریف شده جلو می‌رود وقتی که ما ارجاع شدیم سرخ قانون، به قانون رسیدیم آنوقت بهتر می‌دانیم چکار کنیم، نمی‌گویم کامل خواهیم دانست، چون خیلی چیزها را هم می‌رسیم درکش هم می‌کنیم، ممکن است که مایل نباشیم، علاقه‌مند نباشیم، یعنی در واقع همه اینها دارد ما را می‌آورد ارجاع می‌کند که خودمان هستیم و درواقع کمک می‌کند که تضادمان با خدا حل بشود، آنچیزهایی که به پای خدا می‌گذاشتیم حالا مجبور می‌شویم به پای خودمان بگذاریم، یعنی اتفاقی که می‌افتد این است که مجبور می‌شویم این چیزها را بحساب خودمان بگذاریم می‌گوئیم آقا خودم کردم که لعنت بر خودم باد، این لااقل تضاد خودمان را با خدا حل می‌کند تا حالا بیائیم سرخ خودمان، یک مرحله بعد می‌آئیم سرخ خودمان که خوب ثابت می‌شود که من خودم کردم، از بالا می‌آئیم سرخ خودمان آنوقت با یک راهکارها و یک مسائلی این هم به یک آستی برسد و پله پله ما از تضاد دور بشویم یا تضاد ما کم و کمتر بشود.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه زمانی که من ثابت شده برایم که اشکال از خودم بوده؛ ببینید بیمار یعنی چی، بیمار یعنی که این مراحل (مراحل منجر به بروز بیماری) را طی کرده و یا این مراحل را برایش طی کردند، نسل قبل طی کرده یک حسن سابقه یا سوء سابقه برایش گذاشتند، بچه دنیا می‌آید مشکلات ژنتیکی دارد، نسل قبلی برایش مسائلش**

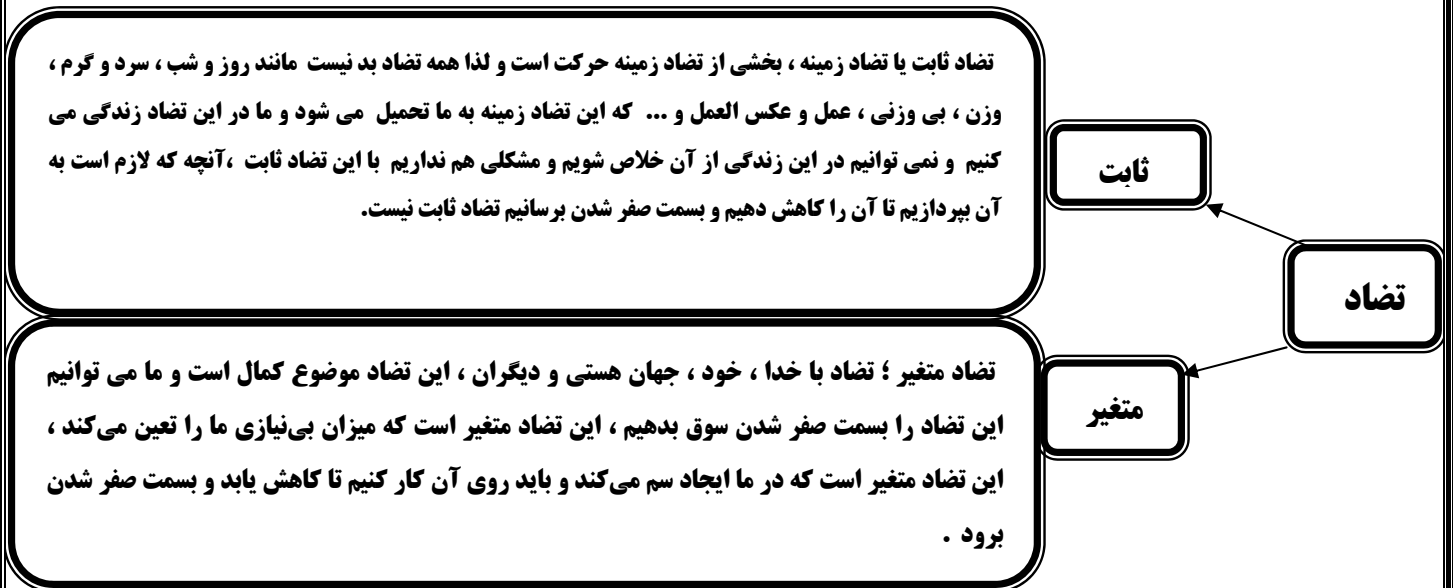
را پُر کردند ، یعنی جدا نیستیم ، این به من می‌رسد ، یک مادر باردار وقتی که برایش ایجاد بار منفی می‌شود ، سم ایجاد می‌شود ، نوزادش هم در این سم و در تشعشع منفی‌اش هم و در اختلالات شعوری و همه اینها شریک است ، بدنیا می‌آید می‌بینیم که نوزاد سرطانی است، اما قانون حکمفرماست یعنی می‌توانیم پیگیری بکنیم که چرا این نوزاد سرطانی شد ، این را می‌توانیم پی‌گیری بکنیم روی قوانین زمینی می‌توانیم دنبال بکنیم و اگر که اینها را اینجوری نگاه بکنیم می‌گوئیم که این خدا عجب ظالم است ، آخه این بچه که کاری نکرده بود ، یعنی این نحوه نگرش را در واقع می‌خواهیم تغییر بکند و بسمت اصول بیاید و قانونمند به مطالب نگاه بکنیم ، خوب حالا در مورد بحث فرادرمانی این است که این مثال را زدیم که یک بچه زمین بخورد چکار می‌کنیم ، زیر بغلش را می‌گیریم بلندش می‌کنیم ، آیا بچه بر اثر اشتباه خودش زمین خورده یا اشتباه بزرگترهایش ، احتمال زیاد در اثر اشتباه خودش زمین خورده ، اما ما آماده هستیم که بدون دیدن اشتباه او زیر بغلش را بگیریم بلندش کنیم و به او بگوئیم که جلوی پایت را خوب نگاه کن ، سر به هوا راه نرو و از این حرفها ، لذا به انسان هم اینطوری نگاه می‌شود ، انسان زمین خورده ، مریض شده ، قطعاً بخاطر اشتباه خودش ، نه به میل خداوند ، که یکی سرطان نصیبش کند و یکی ... ، خوب حالا گفته که اگر زمین خوردی باز من هستم ، دستت را دراز کنی من دستت را می‌گیرم بلندت می‌کنم ، اصولاً رحمت الهی همین یک کلمه را تعریف دارد ، هر جا زمین خوردی من هستم که دستت را بگیرم بلندت کنم اگر بخواهی ، فرادرمانی یکی از این امکانات و حلقه‌ها بود که تعریفش این است، ما اشتباه کردیم مسلماً ولیکن این امکان را داریم که از آن استفاده بکنیم ، نقض قانون نیست، زمین خوردیم آیا تا ابدالدهر چون اشتباه کردیم راه بازگشت نباید داشته باشیم، هزار بار هم زمین خوردیم راه بازگشت داریم و دوباره می‌توانیم استفاده کنیم، صد باره ، هزار باره می‌توانیم استفاده کنیم ، اما بهتر است که هرچه زودتر زبان عالم خودمان را بشناسیم ، خدا ، هوشمندی ، قانون ، هرچه زودتر ما قوانین این سطح را ، قوانین هستی را بشناسیم جلوتریم، در دوره ۳ گفتیم که گناه کبیره (گناهی که از گناه کبیره بالاتر است) گناهی است که انسان بدنیا بیاید ، از دنیا برود و قوانین هستی را متوجه نشود ، در آن دوره یکسری قوانین را با هم آنجا صحبت کردیم ، اینجا قوانین بطور کلی خدا، هوشمندی ، قانون و اعداد که ما خالقش هستیم، اینجا به این مطلب در واقع می‌توانیم اشاره داشته باشیم و گناه کبیره کبیره که انسان بیاید نفهمد در این سطح چه روابط و قوانین حکمفرماست ، عمدتاً هم انسان متوجه نمی‌شود هرچیزی که می‌شود می‌گذارد بحساب خدا، آی خدا عدالت کجاست و.... از این حرفها ، بعد هم هیچ جوابی هم نمی‌آید ، انگار که نه صدائی رفته و نه صدائی هست که بیاید ، جواب نمی‌دهد چون بی‌ربط است ، چون می‌گوید که آن سلسله مراتب را بشناس و مشکل را حل و فصل بکن، او سمیع است می‌شنود ولی پاسخی ندارد ، پاسخش در یکسری موارد داده شده ، پاسخ او ثانیه اول داده شده ، کتاب مبین و قانون همان صفر ثانیه اول جوابها داده شده و ما نمی‌توانیم این روابط و این مسائل را در بیاوریم بیرون و برای خودمان ایجاد تضاد کردیم ، تضادی که در واقع پاسخی ندارد و خودمان را با تضاد نابود می‌کنیم، یعنی انسان خودش را در تضاد نابود کرده، عالم، عالم تضاد است ولی می‌تواند این تضاد خیلی‌اش در اختیار ما قرار بگیرد و ما آن تضاد را در واقع به آشتی تبدیل کنیم ، یعنی در تضاد زندگی بکنیم

و با بخش دیگری از تضاد در آشتی قرار داشته باشیم، روز و شب، خوب و بد، سرد و گرم دروغ نیست، در این تضاد زندگی بکنیم اما با برخی از تضادها در آشتی باشیم، یعنی این حرکت بی نیازی را از این زاویه ما می توانیم حرکت بسمت کمال خودمان را انجام بدهیم به اینصورت که یک بخشهایی از تضادمان را در واقع کاهش بدهیم، یادتان باشد به مُرتاض اشاره کردیم گفتیم که او می رود بجای اینکه یک پُرس غذا بخورد یا در روز سه پُرس غذا بخورد می کند یک بادام، بی نیاز شده از یک نقطه نظرهایی، اما از یک نقطه نظرهای دیگر باید بیاید بگوید که من اینجوری هستم، اما ما اصل مسأله کمال را در یک پُرس غذا خوردن یا نخوردن نمی بینیم، اگر توانستیم تضادمان را کاهش بدهیم در آن می بینیم، اصل بی نیازی را اگر توانستیم از ستایش، پرستش، تعریف، تمجید بی نیاز بشویم یعنی از انرژی نوع دوم این کمال پایدار است، حالا یک بادام بخوری یا نخوری این را ما زیاد برایش ارزش قائل نیستیم چون نمود ظاهری دارد، باید بروی به رُخ دیگران بکشی، اما وقتی که ما با خدا تضاد نداریم که نمی توانیم برویم به رُخ دیگران بکشیم، بگوئیم ببینید ما با خدا تضاد نداریم، می گویند خوب ندارید که ندارید، یا من به انرژی نوع دوم نیاز ندارم، می گویند خوب ندارید که ندارید، مسائل کمال قابل به رُخ کشیدن نیست، قابل نشان دادن نیست، قابل عرض اندام نیست، آنچیزی که می توانی با آن عرض اندام کنی می شود قدرت و اشکالی در آن پیدا می شود، بالاخره دیر یا زود شما مجبوری بگوئی ببینید من شبانه روز با یک بادام زندگی می کنم، ایجاد اشکال می کند، نه بابا یک پُرس چلو کبابت را بخورولی اگر راست گفتی تضادت را حل و فصل کن، تضاد دو بخش می شود تضاد ثابت، تضاد متغیر؛

### تضاد ثابت - تضاد متغیر

**در ادامه پاسخ؛** تضاد ثابت زمینه است مثل همین که الان خدمت شما عرض کردم، سرما و گرما، روز و شب و... اینها ثابت است، یعنی اصلاً ما در زمینه عمل و عکس العمل قرار داریم، نمی توانیم از این تضاد خودمان را نجات بدهیم، جاذبه و خیلی چیزهای دیگر یک تضادی را به ما تحمیل می کند، ما نمی توانیم از این تضاد خلاص بشویم در این بُرهه، زندگی بعدی از این تضاد خلاص می شویم، زندگی بعدی دیگه سرما و گرما مکان و جاذبه و... روی ما اثری ندارد، ما زندگی بعدی از این تضاد زمینه و تضاد ثابت نجات پیدا می کنیم، می رویم در تضاد زمینه آنجا حالا هرچی هست، اما تضاد متغیر همینها است که می گوئیم تضاد با خدا، تضاد با خود، تضاد با دیگران، تضاد با هستی اینها متغیر است، تضاد ثابت را نمی توانیم کاری با آن بکنیم مگر بطریق قدرت، مثلاً به طی الارض برسیم ما بتوانیم بر یک تضاد ثابتی غلبه پیدا بکنیم حالا بهر طریقی، موجود غیر ارگانیک یا هر چی که هست، اما بحث تضاد متغیر است که موضوع کمال است، یعنی در این تضاد ثابت ما غوطه وریم تا تضاد متغیرمان را به سمت صفر سوق بدهیم، این تضاد متغیر است که میزان بی نیازی ما را در این زندگی تعریف و تعیین می کند، هر چه تضاد متغیر ما کاهش پیدا کند سموم کمتری ایجاد می شود، تضاد متغیر است که باعث می شود ما مسموم بشویم یا نشویم، پس این آنالیز به ما کمک می کند تا ما معطوف بشویم که روی چه قسمتی باید کار بکنیم، همه تضاد بد نیست، یک بخش تضاد زمینه حرکت است، عمل، عکس العمل،

الآن اینجا ما اگر هستیم روی کره زمین داریم زندگی می‌کنیم این بخش از تضاد به ما دارد کمک می‌کند تا اصلاً بتوانیم زندگی بکنیم.



**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) در زندگی زمینی مقام صالح، بالاترین مقامی است که انسان می‌تواند به آن برسد و عملواالصالحات به کلیه اعمالی اطلاق می‌شود که انسان را به این مصالحه نزدیک می‌سازد، صالح کسی است که به صلح رسیده و این مصالحه عبارت است از - صلح نسبت به خود - صلح نسبت به جهان هستی - صلح نسبت به خدا - صلح نسبت به دیگران، صلح با دیگران سخت‌ترین بخش این مصالحه محسوب شده، گذر اصلی این عرفان است و دلیل انتخاب درمان برای شروع این سیر و سلوک، جهت نزدیکی به دیگران و درک بیچارگی انسان و رسیدن به این که انسان قابل ترحم می‌باشد بوده است تا در این مرحله این مصالحه بهتر انجام گیرد.

### توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط کنترل دشارژ درونی

**قبل از ارتباط؛** در این ارتباط یکی از تلخترین خاطرات خودتان را بیاورید رو و با نگاه به آن بهنگام بروز دشارژ دستور قطع بدهید، ما می‌خواهیم این قضایا در کنترل خودمان باشد، اولش غیر اتوماتیک است ولی بعدش باید اتوماتیک بشود، یعنی اتوماتیک خودش باید عمل کند، منتها تا آن مرحله البته ممکن است همین امروز برای یک عده‌ای اتوماتیک بشود و همین امروز آن بله را از آنها پذیرفته باشند یعنی فهمیده باشند این فرد واقعاً می‌خواهد، بنابراین هدف غائی و نهائی ما این است که این مسأله بصورت اتوماتیک بتواند مسائل ما را هوشمندانه تحت نظارت و کنترل قرار بدهد و قیم ما باشد تا آن از یک طرف و از طرف دیگر هم خود ما جهان بینی ما، نحوه نگرش ما تکمیل می‌شود، بعنوان مثال در این قضیه دیر یا زود شاهد شدن را دنبال خواهیم کرد، شاهد یعنی این که به این مسائل بی‌طرف نگاه می‌کند، مرحله اول ما گفتیم که دشارژ نشویم، اگر اتفاق افتاد دشارژ نشویم، اما مرحله بعد شاهد شدن است، شاهد فقط به مسأله نگاه می‌کند

نه دشارژ شدن است نه خوشحال شدن است، ممکن است که سؤال بکنیم که چرا خوشحال شدنش که بد نیست، در واقع هر دو بخشش چه شارژ و چه دشارژ ایجاد وابستگی ذهنی می کند، خیلیها شما می بینید که اینجا حضور دارند وابسته دشارژ هستند، خودشان به جایی نرسیدند می گویند که ما این بابا را نمی خواهیم به جایی برسد ، خودشان خودکشی کردند می خواهند او هم خودکشی کند، خودشان ناکام ماندند می خواهند او هم ناکام بماند و... از آنطرف قضیه بخش شادش هم ایجاد وابستگی می کند، چون از آنجائیکه ما داریم می رویم روند این حرکت را بگونه ای طی بکنیم که منجر به وابستگی نشود، این قضیه یک بخشهای بیشی و نگرشی و یک بخشهای هم دارد که درونی می خواهد اتفاق بیافتد ، لذا ما در یک جایی متوجه می شویم که شاهد بیرون ، شاهد درون.

### شاهد بیرون و تلفیق واقعیت و حقیقت ( بهشت نقد )

شاهد بیرون از چیزهایی که دنبالش هستیم این است که تلفیق واقعیت و حقیقت (بهشت نقد)، من که امروز بهشت تقد حاصل می شود و عده فدای زاهد را چرا باور کنم - نیام - ایجازی لعل بهشتی میازگانجا که بهشت است رسی یا زری نیام چرا در عرفان صحبت می شود که این تقد بکیر و دست از آن نیدبار کاوازل شنیدن از دور خوش است نیام و بعد برداشت ظاهری این است که اینها را نگاه کن که به آخرت اعتقاد ندارند، در حالیکه همه شان صحبت از این دارند که خرم از آن روز که از این مثل ویران بروم - حافظ، خوب کجا بروم می خواهم بروم به زندگی بعدی، قرار نیست که به نیستی و فنا برویم یعنی هیچی به هیچی، لذا در آنجا عارف شاهی است که می تواند واقعیت و حقیقت را به هم تلفیق بدهد، در یک جایی شاهد می خواهد مجاز و غیر مجاز را بهم تلفیق بدهد، مثل ترم ۲ همفازی کالبدی ، تلفیق مجاز و غیر مجاز بود، هم بودیم و هم نبودیم، هم این شکلی بودیم هم نبودیم و هم .... لذا ما الآن وقتی به جهان نگاه می کنیم چی می بینیم، چه جور می بینیم، در واقع چیزی را که می بینیم یک بخشش بود است یک بخشش نبود است، پس بینیم که شاهد در هر مرحله ای قرار است چطوری نگاه بکند و هر جور که نگاه می کند یک ماجرائی، یک مسأله ای اتفاق می افتد، بنابراین در بحث مهم امروز ما این قضیه خوابیده که شاهد درون و شاهد بیرون، شاهد بیرون این است تلفیق واقعیت و حقیقت، تلفیق مجاز و غیر مجاز و خیلی چیزهای دیگر و بحث تسلیم، شاهد تسلیم هم بود، همانطور که امتحان کردیم شاهد ضمن این که معنی بسیار بسیار ساده ای دارد ولی این معنی ساده اش را وقتی بسط بدهیم یک کتاب بسیار مفصلی است .

## شاهد و نگاه به مسایل زمینی و آسمانی

شاهد مسائلس را اینجوری نگاه می کند ← مسائل زمینی ← تلاش ← مسائل آسمانی ← تسلیم

اصلاً مگر قرار است ما در غیر از زمان، بسیط زندگی بکنیم، حضور در حال حاضر، آن کنترل ذهن برای همین بود که حضور در زمان حاضر داشته باشیم، فقط در این بحث، اینجا تلاش تا یک حدودی و از یک جایی به بعد می شود توکل، آنجائیکه از دسترس ما خارج می شود دیگه نمی دانیم، ما تلاشمان را کردیم، بقیه اش را می گوئیم به خدا سپردیم توکلت علی الله، ولی تا آنجائیکه من می توانم تلاش باید برایش بکنم، خوب این در واقع دید شاهد است، حالا دید شاهد می تواند اشتباه باشد، اینها را با هم اشتباه کند، پس شاهد در هر جایی یک اصولی دارد، حالا همراه با هم ما تجهیز هستیم، می رسیم مسأله زمینی اینکار را (تلاش) می کنیم، می رسیم مسأله آسمانی آن کار را یعنی (تسلیم) هستیم، هر دو را داریم، برای هر کدام مطابق با الگوی خاص خودش عمل می کنیم، این نقض شاهد بودن نیست، شاهد اصلاً اینجوری نگاه می کند، شاهد مسائلس را با هم قاطی نمی کند ولی افراد معمولی مسائلس را با هم قاطی می کنند، یک جا زور نابجا، یک جا تسلیم نابجا دارد، الآن باید پاشنه کفش را بکشد بیافتد جلو می گوید من تسلیم هستم .

به مسائل زمینی؛ به تلاش می رسد تا آنجائیکه من می توانم تلاش می کنم و مابقی توکلت علی الله.

نگاه شاهد به مسائلس

به مسائل آسمانی؛ به تسلیم می رسد .

**اصل؛** ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی)؛ در مسایل آسمانی ( معنوی ) تسلیم و در مسایل زمینی ( دنیوی ) تلاش ، عوامل تعیین کننده هستند و مسایل زمینی خود نیز تابع جبر و اختیار است ، که در آن جبر مجموعه ای همه ی اتفاقاتی است که از کنترل و اختیار انسان خارج می باشد و تعیین کننده ی حرکت انسان است جبر به دو قسمت تقسیم می گردد ؛ - جبر معلوم ( قانونمند ) ؛ جبری که می توان علت وقوع آن را کشف نمود مانند؛ زلزله که علت وقوع آن افزایش فشار گازهای لایه های زمینی و میزان مقاومت گسل ها است و ... - جبر مجهول ؛ جبری که علت وقوع آن کاملاً نامشخص و غیر قابل رد گیری است مانند ؛ چگونگی انتخاب محل تولد انسان ، نحوه ی انتخاب والدین و ... ، جبر مجهول عاملی است که جهان دو قطبی را غیر قابل محاسبه نموده و به فلسفه ی حرکت انسان معنا داده است در غیر اینصورت همه ی اتفاقات قابل محاسبه و پیش بینی شده و فلسفه خلقت انسان بی معنی می گردید .

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص آرمانها؛ در خصوص آرمانها، ما فرضاً به یک خواسته های می خواستیم برسیم، یک آمال و آرزوهای داشتیم، این آمال و آرزوها تحقق پیدا نکرده ، یا آمال و آرزوها مربوط به آینده است ولی ما همش می گوئیم که نه نمی شود، از همین الآن خودمان را دشارژ می کنیم بدون اینکه آن آرمانها هنوز زمانش رسیده باشد، مثال زدم برای

خرید خانه و ... پس بطور کلی هر عامل درونی که بخواهد ما را دشارژ بکند، ما باید کنترلش کنیم، حالا یک قاعده کلی هر عامل درونی و بیرونی بخواهد ما را دشارژ کند یعنی در واقع مسموم بکند ما باید بتوانیم از ارتباطمان استفاده بکنیم و جلوگیری بکنیم از مسموم شدن، حالا این مسمومیت در دو بُعد روی ما اثر میگذارد، بُعد زمینی، بُعد آسمانی، بُعد زمینی بیمارمان می کند، بُعد آسمانیش ما را از ادامه معنویت، ادامه کمال منصرفمان می کند، یعنی وقتی دشارژ شدید دیگه اصولاً میلی به حرف زدن راجع به کمال نداریم، این اصل است، این یک قاعده است، برای همین هم در واقع بزرگترین نقطه ضعف انسان دشارژ است، به عبارتی بهترین اسلحه در دست شیطان دشارژ است، اگر مهمترین نقطه ضعف وجودی ما دشارژ است پس معلوم می شود که شیطان هم بهترین ابزار ضد کمال در دستش همین ماجرای دشارژ است، اگر بتواند ما را دشارژ کند هم از بعد زمینی جلو رفته یعنی مریضمان کرده ناتوانمان کرده هم از بُعد آسمانی کی شتر ترا کنیز و خاطر که

زین باشد یک جمله از این معنی گفتیم و همین باشد - حافظ یک رمز بزرگی را اشاره می کند می گوید خاطر که افسرده شد، دشارژ شد دیگه کی می تواند حرفی بزند که بدرد بخور باشد، یک شعری بگوید که ترو تازه باشد، دلنشین باشد و مملو از آگاهی باشد و اگر شعری هم بگوید شعرش حزن آور است و دیگران را هم دچار افسردگی می کند.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص سمومی که وارد بدن ما شده تاکنون؛ خوب ما یک ضرر و زیانهای وارد بدن ما شده، این ضرر و زیانها قابل جبران است، نمی گوئیم که ما می توانیم برگردیم ولی می تواند قطع بشود، یک بخشی می تواند ترمیم بشود، در مسائل آسمانی که صد درصد می تواند جبران بشود اما در مسائل زمینی لااقل یک بخشی را می توان جلوی ضرر و زیان را گرفت مثلاً اگر یک نفری که روی این مسائل فرسوده شده، شکسته شده، حالا یک بخشی را می تواند احیاء بکند، نمی گوئیم برمی گردد مثل روز اول آکبند، آنطوری نمی شود ولی می تواند بخشی را ترمیم بکند و از حالا به بعد هم جلوی ضرر و زیانهای بعدی لااقل گرفته بشود.**

**توضیحات بعد از برقراری ارتباط کنترل دشارژ؛** دوستانی که موفق شدند کنترل داشته باشند، دستشان را بلند کنند، دوستانی که نتوانستند دستشان را بلند کنند، آیا استفاده کردید یا نه و یا اینکه رفتید در ماجرا یعنی یادتان رفت اصلاً، ببینید مثل دوره قبل کنترل دشارژ بیرونی، اگر حلقه تشکیل شده باشد ما تا می گوئیم قطع باید عمل بکند، یعنی عمل دشارژ باید قطع بشود یعنی فرض بکنید که داریم نگاهش می کنیم، دارد رد می شود ولی ما داریم عادی نگاهش می کنیم، بهر صورت یک مرحله ای دارد که اتوماتیک است و یک مرحله ای دارد که غیر اتوماتیک و غیر خودکار است، غیر خودکارش را در این مرحله الان داریم تست می کنیم، ما که بخواهیم باید انجام بشود، حالا ممکن است آن بله و آن خواستن، آن حد نصاب لازم را بدست بیاورد و سریعاً اتوماتیک بشود و ممکن هم هست لازم باشد که یکخورده رویش کار بکنیم، در هر صورت اتوماتیک شدنش بستگی به شدت میزان خواست ما دارد، یعنی اشتیاق ما برای این قضیه که زودتر مال ما باشد این باعث می شود که بیعانه تبدیل بشود به اتوماتیک و خودکار که صحبتش را می کنیم. ببینید نتوانستن یعنی حلقه تشکیل نشدن، یعنی در حلقه نبودن، حالا در حلقه نبودن دو تا مسأله است یکی این که ما نخواستیم، ما جاری نکردیم و دیگری این که خواستیم و نشد، ادامه می دهیم، اینکار باید مثل کنترل ذهن بیعانه اش دستمان باشد.

## حافظه سلولی - حافظه وجودی

**حافظه سلولی؛** حافظه سلولی راصحبتش را کرده بودیم، البته دنیای علم به شعور سلولی نزدیک شده، بحث حافظه سلولی هم البته در شبیه سازی به نوعی به حافظه سلولی ارتباط پیدا می کند که در واقع اطلاعات همه اجزاء در حافظه سلول محفوظ است، جالب است اینجا ایشان (این خانم) خاطره تصادف از سانحه ای که به یادش آمده همان بخشی که از پایشان شکسته در دهمانجادوباره ظاهر شده، اینجامسائلی که ما داریم و در رابطه با بیرون ریزی هم توضیح دادیم، مرور حافظه سلولی در اسکن هایمان است، این باید از حافظه سلول پاک بشود، این سلول را آزرده می کند، یعنی سلول همیشه تنش دارد، سلول از آن حادثه یک حالت تنش، اسپاسم، یک حالت گرفتگی از این خاطره بد را برای خودش حفظ کرده و اینجا نه تنها حافظه ما مرور می شود، حافظه سلول هم در بعضی از مواقع می بینیم که بیرون ریخته می شود و این آزرده گی از حافظه اش پاک می شود، آن بازسازی علائم و درد همین است که به حافظه سلولی ارتباط پیدا می کند و این خاطر آزرده یکبار مرور می شود و پاک می شود .

بینید جالب است توجه بفرمائید که با پیش آمدن یک حادثه ناگوار در ۶ سال پیش برای این خانم ایشان مبتلا به آلرژی شدند، بعد از آن این که گفتیم که در واقع بازتابهای جسمی، روانی و ذهنیمان اینها نشانه هائی هستند که حوادث می توانند بصورت ثانویه بازتابهائی جسمی، روانی یا ذهنی برای ما داشته باشند که ایشان یک واکنش در رابطه با آلرژی بعد از آن از خودشان نشان دادند که البته توضیح دادیم آلرژی جسمی داریم، روانی و ذهنی داریم، البته در مواقع عادی اگر ما خاطراتمان را مرور کنیم هیچوقت آلرژی نمی آید یا در مورد آن خانم آن سانحه شاید بارها خاطرات آن آمده ولی قبلاً آیا پایتان دردمی گرفته، نه، اما ببینید اینجا ارتباطات چه جوری است، ارتباطات کل وجود است، یعنی فقط خاطره ما نیست، حافظه سلول و سایر بخشها هم مورد بررسی قرار می گیرند و تأثیر کل وجود ما نسبت به یک حادثه بیرونی تعریف می شود، آیا کسی داریم که علائم بدنی اش هم رو آمده باشد (تعدادی از حاضرین)، احتمالاً هم تعداد بیشتر است منتها افراد چون بیشتر حواسشان به خاطرات بوده دقت روی بدن خودشان نکردند اما بعداً اگر دقت بکنند می بینند که بدن هم آلامها را به صدا در می آورد، این می شود اسکن این جلسه نه اسکن دوره .

**حافظه وجودی؛** پس مکانیزم کار مشخص شد، لذا اگر در این رابطه برای ما اسکنهائی پیش آمد در واقع دارد حافظه وجودی ما درد دل می کند و دارد می گوید که فقط آن نبود، این هم بود، اینجا هم بود، فقط آن مسأله خاطره نیست، حافظه وجودی ما بطور کلی همه بخشها برای خودش حافظه دارد، از سلول بگیریم تا سایر بخشها، بنابراین به صدا درمی آید و بهتر است که ما مثل سنگ صبور گوش بدهیم به ناله هایش و به سر و صداهایش و به شکوه و شکایت هایش و خلاصه به درد دلش گوش بدهیم، این وجود ماست و جای دیگری ندارد که درد دل بکند، بگذارید با خودمان درد دل بکند، البته ما نمی خواهیم وقت برای وجودمان بگذاریم، ما دوست داریم برای دیگران درد دل کنیم ولی خیلی از مواقع حوصله نداریم کسی بیاید برای ما درد دل کند، در این مورد با صبر و تحمل ببینیم که وجود ما چی دارد برای ما صحبت بکند،



مطلوب نیست ، درد ، آه ، آرزوی ... است ولی اجازه بدهیم که وجود ما حرفهایش را بزند، خودش را تخلیه بکند، شکوه و شکایتهای ما چیزی را حل نمی کند، درگوش ما نمی رود، درواقع ما بی نهایت اجزای وجودی داریم و تنشهایی را به آنها وارد کردیم و الآن هم مجبور هستیم که این درد دل های وجودیمان را گوش بدهیم، اجازه بدهیم بیرون ریزیم آنها را بشود، در هر رابطه ای ما یک کلمه گفتیم بیرون ریزی، خوب بیرون ریزی را یکجوری به آن نگاه کردیم، اینجا درد دل را هم می توانیم یکجور دیگر به آن نگاه کنیم و این اجازه را بدهیم که وجود ما حرفش را بزند ولی ما معمولاً پُر از شکوه و شکایت هستیم که چرا اینجوری شد، چرا این خوب نمی شود و.... ، اینها طولانی ترش می کند ولی هرچه بیشتر با وجودمان رفیق باشیم زودتر درد دلش را تمام می کند و خلاص می شود و می رود دنبال کارش ، این بود که گفتیم که این دوره یک توجه های خاصی می خواهد و می تواند مسائل را کوتاه بکند یا ما خودمان طولانی ترش بکنیم، لذا بجای شکوه و شکایت کردن شاکر باشیم که وجودمان دارد خودش اشکالاتش را به ما می گوید و ما هم با صبر و تحمل داریم گوش می دهیم و این کمک می کند که خیلی سریع بیرون ریزیم تمام بشود و خلاصه کلام ما نتیجه مطلوب را بگیریم .

**اصل**؛ ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی)؛ انسان شاهد جهان هستی و جهان هستی شاهد انسان است ، هیچ واقعیتی در جهان هستی گم نشده و مانند یک حافظه ی عظیم عمل نموده و کلیه ی وقایع را درون خود برای همیشه ثبت و ضبط می نماید .

#### هدف از برقراری حلقه دشارژ درونی (یادداشتهای کلاسی)

می خواهیم این قضایا در کنترل خودمان باشد، اولش غیر اتوماتیک است و ما دستور قطع می دهیم ولی بعدش باید اتوماتیک بشود و خودش اتوماتیک عمل کند آن مرحله که البته ممکن است همین امروز برای عده ای اتوماتیک بشود ، یعنی برای هوشمندی ثابت شده باشد که این فرد واقعاً می خواهد، بنابراین هدف غائی اینست که بصورت هوشمندانه و اتوماتیک باشد و به عبارتی هوشمندی قیم ما باشد در این ماجرا و از طرف دیگر هم خود ما و هم جهان بینی ما تکمیل می شود ، نحوه نگرش ما تکمیل می شود ، بعنوان مثال در این قضیه دیر یا زود شاهد شدن را دنبال خواهیم کرد .

در مرحله اول هدف اینست که دشارژ نشویم ، در مرحله بعد هدف شاهد شدن است ، یعنی فقط نگاه کنیم نه خوشحال بشویم و نه دشارژ ، ممکن است سؤال شود خوشحال شدن که بد نیست ، در پاسخ باید گفت که اصولاً هر دو بخش وابستگی ذهنی ایجاد می کند ، خیلی ها اینجا حضور دارند ولی وابسته دشارژ هستند (ستاد آنها در اشغال موجودات غیر ارگانیک است، خودشان به جایی نرسیدند، خودکشی کرده اند، ناکام مانده اند و... و می خواهند که فرد تسخیر شده نیز آنگونه بشود) و از طرف دیگر خوشحال شدن هم موجب ایجاد وابستگی می شود، او هم وابسته به یک رویداد خوشحال کننده ای که در سالیان قبل اتفاق افتاده و تاکنون هزاران بار آن را به خاطر آورده و انرژی ذهنی زیادی مصروف آن داشته بدون اینکه در واقع چیزی به او اضافه شود ، البته این کار شاید برای یک آدم معمولی بظاهر انرژی مثبت به همراه

دارد و توصیه هم بشود که به خاطرات شیرین خود بیاندیشد ، ولی برای انسانی که در مسیر کمال گام می نهد نه تنها هیچ چیز مثبتی به او اضافه نمی کند بلکه مصرف انرژی ذهنی و کند کردن حرکت او در مسیر کمال را به دنبال دارد .  
 ما در حرکت هستیم تا این قضیه به نحوی دنبال شود که منجر به وابستگی نشود ، این قضیه یک بخشهای بینشی دارد و یک بخشهای درونی، لذا ما در یک جایی متوجه می شویم که شاهد بیرون و شاهد درون ، شاهد بیرون ؛ از چیزهایی که دنبالش هستیم تلفیق واقعیت و حقیقت ، بهشت نقد من که امروز بهشت تقد حاصل می شود، وعده فروای زاهد را چرا باور کنم - اینجاست اصل بهشتی می سازد کانبجا که بهشت است رسی یا نرسی - نیام که توضیح داده ایم ، چرا در عرفان صحبت می شود این تقد بکیر دست از آن نبردار که آواز دهل شنیدن از دور خوش است - نیام و بعد برداشت می شود که اینها به زندگی بعدی اعتقاد ندارند ، در حالیکه همه آنها از زندگی بعدی صحبت می کنند خرم از آن روزگراین مثل ویران بروم - مافا خوب کجا بروم مسلماً زندگی بعدی منظورشان است ، قرار نیست که ما به نیستی برویم ، لذا در اینجا عارف شاهدهی است که می تواند واقعیت و حقیقت را تلفیق کند ، در یک جایی شاهد می خواهد مجاز و غیر مجاز را باهم تلفیق کند ، در دوره ۲ (هم فازی کالبدی) تلفیق مجاز و غیر مجاز بود، شاهد در هر مرحله قرار است یک جوری نگاه کند و هر طوری که نگاه می کند یک مسأله ای اتفاق می افتد ، به مسائل زمینی طوری می نگرد و مسائل آسمانی را طوری دیگر .

ما بطور ضمنی عاداتهائی داریم ، مثلاً اطلاعاتی در ذهن ما شکل گرفته که فکر می کنیم شکستن آنها غیر ممکن است ، ممکن است بعضی از افراد فکر کنند که مگر زندگی بدون دشارژ می شود، هنوز ممکن است بعضی از دوستان مجادله داشته باشند که یک بعد از زندگی دشارژ شدن است که مصداق آن غم، اندوه، حزن ، یأس و ناامیدی و اینگونه مسائل است و هنوز نپذیرفته اند که امکان دارد انسان صرفاً در فاز مثبت باقی بماند ، هنوز در این خصوص به توافق نرسیده اند ، خدا فرموده **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سَبَّسَ پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد - شمس ۱** ، من هم خوب و هم بد را داده ام، هم فاز مثبت و هم فاز منفی و هر کدام را می خواهید انتخاب کنید ، نگفته که انسان تعریفش اینست که از هر دو استفاده کند ، آنچه که در دستورالعمل کلی است اینست که ما یک سمتی را انتخاب کنیم مثبت یا منفی، ولی بعضی از مواقع ما فکر می کنیم که انسان بخشی از وجودش احساس است و بخشی از احساس ما هم منفی است مانند غم ، اندوه ، حزن و ... که باید ابراز شود ، لذا خود این مسأله عدم پذیرش سبب می شود که در مواقع لزوم نتوانیم در ورودی فاز منفی را ببندیم، همین امر باعث می شود که راندمان کنترل دشارژ را می آورد پائین ، در دوره ۴ صحبت کردیم که ما یک بدآموزی داریم و فکر می کنیم که اگر کسی غمگین است ما هم باید مثل او غمگین باشیم تا او احساس همدلی و همدردی از ما داشته باشد، در حالیکه اینگونه مواقع ما باید یک موضع شادی داشته باشیم تا او را از آن وضع بیرون بیاوریم ، اساس تسلیت بر اینست که طرف مقابل تسلی پیدا کند و تحت تأثیر موج مثبت که از طرف ما بسوی او می رود قرار بگیرد، قبول و حرکت در این موضوع شاید در آغاز مشکل باشد ولی کم کم باید به این سمت برویم، اگر ما پیام این قضیه را ننگرفته باشیم، در کنترل دشارژ موفق عمل نخواهیم کرد، اگر این فکر در ما باشد که دشارژ

بخشی از احساس وجود ما است که می‌بایستی ابراز شود و اگر نباشد و ابراز نشود ما فاقد احساس خواهیم بود در کنترل دشارژ موفق نخواهیم بود.

یکی از حربه‌های شیطان فاز منفی و دشارژ است که موفق می‌شود سد راه ما بشود، اگر ما به این مسأله تسلط پیدا کنیم، یکی از بزرگترین و مؤثرترین عوامل را از شیطان گرفته‌ایم، اگر غم لگرا نگیزد که خون عاشقان ریزد من وسای بهم سازیم و بنیادش براندازیم - **حافظ**، یعنی اینکه عزم را جزم کرده‌ایم که اگر آمد سد راه ما بشود، مانع از آن شویم که در ما دشارژ ایجاد کند.

### کنترل دشارژ و عدم مقاومت و سعی در فراموشی

**کنترل دشارژ و عدم مقاومت؛ ببینید الان ما خودمان رفتیم سراغ تلخترین خاطره زنده‌اش کردیم، نبش قبر کردیم و آوردیم بیرون، حالا که با آن مواجه شدیم آن خاطره چکار می‌کند، فوراً می‌خواهد ما را دشارژ کند و آن ماجرائی که همیشه بوده اشک و آه و ناله و... ما می‌توانیم هر زمانی دلمان خواست البته هر چه زودتر بهتر، دستور قطع بدهیم، منظور این نیست که مقاومت کنیم، چون مقاومت خودش ماجراهای دیگری را ایجاد می‌کند، چون اگر خارج از ظرفیت باشد فشار می‌آورد و آن فشار می‌شود دوگانگی، این باید طبیعی انجام بشود و به ما هیچ فشاری نیاید اصلاً، لذا ما دستور می‌دهیم که مثلاً قطع یا هرچه که دوست دارید، اصولاً می‌دانید که نظر است، نظرتان بر این است، حالا چون بحث نظر مشکل است ما می‌گوئیم که هرچه دوست دارید بگوئید، قطع، کنترل، کنترل، کات و... لذا این باید بارش خنثی بشود و از آن به بعد نگاهش می‌کنیم یا اصلاً بطور کلی خاطره محو است یا اگر هم محو نیست داریم نگاهش می‌کنیم ولی رفلکس منفی نداریم، حالا اگر که بعضی‌ها از این جور مسائل زیاد دارند، یعنی زنجیروار یک چیزهایی را برای خودشان ردیف کردند، می‌توانند مواقع بیکاری داخل اتوبوس پشت ترافیک و... شروع کنند اینها را برگرداند از تلخترینش، یکی یکی زنده‌اش کنید و بارش را خنثی کنید.**

**کنترل دشارژ و عدم فراموشی؛ قرار نیست که ما خاطراتمان را از دست بدهیم، انسان است و خاطراتش، یعنی اگر ما دچار فراموشی بشویم در واقع همه شخصیتمان را از دست دادیم و هیچ چیز دیگری در مورد ما مفهوم و معنی پیدا نمی‌کند، قرار است ما همه اطلاعاتمان، خاطراتمان، همه چیز را داشته باشیم ولی قابلیت و قدرت نگاه کردن به آنها را داشته باشیم، بنابراین بارش را ما خنثی می‌کنیم نه خاطرات را فراموش کنیم، تفکر فراموش کردن خاطرات یکی از اشتباهات بزرگ است، خیلها برای فراموش کردن خاطرات به مواد مخدر، مشروبات الکلی پناه می‌برند، یکسری به یک دستاویزهایی متصل می‌شوند که خاطرات را فراموش کنند، این راهش نیست و بعد آنها که فراموش نمی‌شود هیچ، یک مشکلات جدیدی هم اضافه می‌شود و هر روز برای این که آن مسأله پیش بیاید لازم است که قدرت آن دستاویز بیشتر بشود.**

## بخشهای وجودی ما - تداعی - مادر دوم

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص بخشهای وجودی ما؛ تداعی؛** ببینید ما وضعیت پیچیده‌ای داریم، این وضعیت بخش بخش دارد رویش کار می‌شود، در این نقشه وجود گفتیم هرکدام از این بخشها که بخواهد باز بشود مسائلی دارد و ما مسائل مختلفی داریم، بعنوان مثال من الآن از اینجا بیافتم پائین درست لحظه‌ای که سرم به زمین می‌خورد و دردی ایجاد می‌شود فرضاً در آخرین لحظه بوی اُدکلن این خانم یا آقا به مشام من می‌خورد و این مسأله می‌گذرد از آنجا به بعد هر وقت من بوی اُدکلنی با این رایحه به مشام می‌خورد احساس درد را تداعی می‌کند و بعد از یک مدتی ممکن است این رایحه با همه رایحه‌ها و همه اُدکلنها اصولاً ارتباط پیدا بکند و بعد... و بعد ممکن است چیزهای دیگری هم مرتبط بشوند که آن مورد آخر اصلاً ارتباطی به این قضیه ندارد و آخرش می‌شود این که من هر جا تعدادی صندلی باشد احساس می‌کنم که سرم درد می‌گیرد، لذا بخشهای وجودی ما هر کدامشان پیچیدگیهای خاص خودش را دارد، اینجا تداعی که صورت می‌گیرد با اصل موضوع نمی‌تواند ارتباطی به این سادگی برقرار بکند و دست بردن در آن کار مشکلی هم هست و یک دقت نظرهای خاصی می‌خواهد، خلاصه کار آسانی نیست که کشف بشود این ارتباط و اگر هم راه و روشها و برنامه‌هایی وجود داشته باشد زمان بر است عمومی نیست .

**در ادامه پاسخ؛** بعضی از چیزها را ما سعی کردیم فراموش کنیم و ظاهراً مسلط شدیم اما آنها رفتند در ناخودآگاهی و در ناخود آگاهی بطور پنهان دارند کار خودشان را می‌کنند، یک زمانهایی ما نمی‌دانیم که اصلاً چرا ناراحتیم ، اصلاً چرا من الآن گرفته‌ام، چرا افسرده‌ام، با دیدن یک چیزهایی بدون این که شما اطلاع داشته باشید ناراحتید ، نه این که بدانید از این است ، چشمتان عبور کرده و بعد شما تداعی‌هایی در رابطه با این حادثه ناگوار برای شما بجا مانده ، ممکن است رنگ خاصی، لباس خاصی، آرایش خاصی، مطلب خاصی، جای خاصی، ناخودآگاه است، یک فروشگاه می‌روید می‌آئید بیرون می‌بینید که افسرده هستید، ناراحت هستید، این تداعی یک صحنه مشابه با پسر یا دخترتان یا با هر کسی هست که قبلاً رفتید و الآن اصلاً یادتان نیست که چنین مغازه‌ای را به اتفاق رفته بودید، اما الآن می‌روید و می‌آئید می‌بینید که ناراحت شدید، درصد قابل توجهی از مشکلات روزانه ما اطلاع از چگونگی‌اش نداریم که چرا ناراحتیم ما، چرا بیشتر زمان زندگی ما در حالت افسردگی می‌گذرد ، هیچکس نمی‌داند در خود آگاهی نمی‌داند ، اما در ذهن ما، ناخود آگاهی بسیار توانمند است ، هر چیزی را به هر چیزی سریعاً ارتباط می‌دهد و واکنش نشان می‌دهد ، اینها باید اصلاح بشود ، باید پاک بشود، خیلیها در ظاهر ممکن است نشان بدهند که مسلط هستند، یعنی عقلانی فکر می‌کنند که خوب یک اتفاقی افتاده باید مسلط بشوند، البته بهتر از کسانی هستند که هیچ واکنش مثبتی ندارند، اما همه ما داریم به یک شکل‌هایی اذیت و آزار می‌شویم، اینها باید حل و فصل بشود ، اما در این ماجرای ارتباط این را من داشتم توضیح می‌دادم که بعضی از افراد زندگی‌شان صبح، ظهر شدن، ظهر و شب شدن با همان خاطرات تلخشان است که امورشان می‌گذرد ، صبح تا شب

کارشان این است که بنشینند یک جایی زانوی غم بغل بگیرند ، اشک و آهی و امروزشان بگذرد و درواقع غم خود را به رُخ چرخ و فلک کشیدن ، این خودش یک کار است.

**مادر دوم؛** ببینید این بخش خودش می‌خواهد یک چیزی را اعمال بکند که ما فراموش بکنیم، مادر دوم است، ترتیبی می‌دهد که خیلی چیزها اصلاً یادمان نیاید ولی دراعماق وجود ما آن پتانسیل منفی خودش را دارد و یکی از چیزهایی را که دنبال می‌کنیم و درکار با بیماران احتمالاً تجربه کرده باشید، ارتباط می‌دهید او یاد یک خاطره‌ای می‌افتد و می‌گوید که اصلاً من محال ممکن بوده که چنین چیزی یادم بیاید و درواقع در این مسائل همه این تجسس‌ها دراعماق وجود ما در جریان است، خیلی چیزها را ما نمی‌دانیم، از خیلی چیزها بدمان می‌آید و نمی‌دانیم چرا، از خیلی چیزها خوشمان می‌آید و نمی‌دانیم چرا، خیلی از مسائل رفتاری، سلیقه‌ای ما تحت تأثیر یک چیزهایی است که خودمان نمی‌دانیم چرا، چرا از این رنگ خوشمان می‌آید، چرا... ، از مسائل مختلف دقیقاً درخیلی از موارد از ما پرسند چرا ما خودمان واقف نیستیم به همین علت ، اما یکسری مسائل را به آنها واقفیم، الان می‌گوییم که شما تلخترین خاطرات را تعریف کن، شما یک چیزی دم دست داری که برای شما تلخترین است، ممکن است برای دیگران یک چیز عادی باشد، حالا ممکن است شما خیلی چیزها را فراموش کرده باشید، ممکن است یک جاهایی دارد در اعماق وجود خرابکاری می‌شود، علی‌رغم اینها شما در این بخش هم یک گزارشی دارید، این را که ما داریم اینجا صحبت می‌کنیم، این خودش می‌شود یک قسمت مشخصی، اگر بخواهیم برویم در یک ماجراهای دیگر باید برویم سراغ باکسهای دیگری، هر کدام از این باکسها باز بشود خودش یک دنیایی است و هر کدام از این باکسها خودش یک ماجرا و تشکیلات مفصل تری برای خودش دارد .

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص اینکه اگر مسائلی پیش آمد و ما توجیه اش کنیم و بگوئیم شاید ما هم مقصر بودیم ؛ ببینید مادر دوم یک جاهایی می‌آید به کمک ما، ممکن است اینکار مادر دوم یا من مدافع باشد یا عقل تدافعی ، ما ۳۰ ، ۴۰ نوع عقل داریم که یکیش عقل تدافعی است و از ما دفاع می‌کند، حالا دفاعیاتش توجیه است، ممکن است واقعاً آبکی باشد یا نه ، مثلاً یک چیزی می‌شکند می‌گوئیم دفع شر و بلا شد واقعاً نمی‌دانیم شد، ولی اینجا مادر دوم می‌پرد وسط این را می‌گوید و ما خیالمان راحت می‌شود ولی نمی‌دانیم که درواقع شده یا نشده ، می‌خواهد یک بلائی بخورد در ملاج من خورد به این کاسه، این من را آرام می‌کند، راحت می‌کند، یعنی در واقع یک توجیهی می‌شود و عقلی است که می‌رسد به داد ما و یک توجیهی می‌کند که من الان می‌توانم خودم را نگه دارم و من را نیاندازد، حالا بهر حال از این دشارژ من به یک جوری خودم را نجات دادم، اما همیشه این قضیه نمی‌آید و بعد هم اگر بیاید ما یواش یواش از واقعیت‌ها ممکن است دور بشویم، مادر دوم اشکال کارش این است که ما را از واقعیت بتدریج دور می‌کند اما حالا اگر که نتوانست کاری بکند خوب حالا با این ابزارها بالاخره باید جلوی دشارژ گرفته بشود و یک مرحله بعد می‌گوئیم اصلاً دشارژ نه اصولاً فیلم را که نگاه می‌کنی شاهد هستی، بعضیها هستند که با دیدن فیلم اگر صحنه غم انگیز است آنها هم گریه می‌کنند، اگر خنده دار است، خنده می‌کنند، یعنی دارند در فیلم زندگی می‌کنند ، در آن فیلم می‌روند و عملاً با آن فیلم زندگی می‌کنند

با شادیش شاد می‌شوند ، با گریه‌اش گریه می‌کنند ، این را می‌دانید که تنش شدیدی وارد می‌کند ، فرد اگر بخواهد با یکی ، یکی سریالها و فیلمها گریه بکند و بخندد ، تنش زیادی به او وارد می‌شود ، هدف سازنده فیلم این است که یک داستانی نشان بدهد ، اگر سناریست در واقع هدفمند یک سناریو را شروع کند می‌خواهد یک نتیجه‌ای از آن سناریو بگیرد بگوید در این داستان آخر و عاقبت چنین کسی اینجوری می‌شود ، یا اگر ما آنطور اشتباه بکنیم ممکن است اینطوری بشود، بالاخره یک پیامی می‌خواهد به بیننده برساند ، هدفش پیامش هست ، نه یکسری ماجراهای دیگر و قرار است که افراد بعنوان شاهد این را نگاه بکنند و پیام را بگیرند و اگر ما قرار باشد از شاهد بودن خارج بشویم در واقع دستخوش بازیهای این فیلم می‌شویم و به ما تنش و استرس شدیدی وارد می‌شود، حالا بخش شادش که می‌گوئیم شاد است و خوب است، اما بخش حزن آورش ما را افسرده می‌کند و نهایتاً مسموم می‌کند و این تنش و استرس هرروز هم که ما می‌خواهیم فیلم نگاه بکنیم که بعد از یک مدتی آثار خودش را ظاهر می‌کند . **در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه در اینجور مواقع ما باید چکار کنیم وقتی این فیلمها ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛** بهر حال دستورالعمل کلی این است که دشارژ ممنوع بهر شکلی، درونی، بیرونی فرقی نمی‌کند، بهر شکلی، بهر صورتی دشارژ ممنوع ، چون که عامل مهمی در بیماری هست و عامل مهمی در سد مسیر کمال هست، به این علت ما باید مسأله را تحت کنترل خودمان داشته باشیم .

**در ادامه پاسخ؛** بحث مهر طلبی یک ماجرای دیگر دارد که آن هم این مسأله را به یک شکل دیگر افزایش می‌دهد، به یک شکل دیگری گرفتن تأیید است، گرفتن توجه و گرفتن‌های دیگری که به چندین بخش ارتباط پیدا می‌کند، در ترم قبلمان هم گفتیم آنهایی که گدای همان توجه، ستایش، مهر و محبت و.... هستند ، ممکن است ناخودآگاه همین مسائل، وقایع تلخ و داشتن خاطرات تلخ و غصه خوردن خودش یک عاملی برای این مسأله باشد، خلاصه هزاران علت می‌تواند داشته باشد و در اینجا ما به یک اصل می‌رسیم ، مهم نیست کدام یکیش هست، مسأله اینجاست که دشارژ ممنوع و ما در معرض حلقه هوشمندی نسبت به این مسائل قرار بگیریم تا بتواند یکسری کار برای ما انجام بدهد.

### انرژی پتانسیل منفی - بیماری - رحمانیت

**در ادامه پاسخ؛** یکدسته افراد هستند که خود خوری می‌کنند و درون ریزی می‌کنند، درون ریزی هم که خودش یک جور خطرناک است ، باهم صحبت کردیم در دوره ۲ ، آن درون ریزی یعنی شما مکرر خاطرات را بازگو می‌کنید ، حرص می‌خورید ، انرژی پتانسیل منفی ایجاد می‌کنید ، دوباره ، سه باره و.... هر روز و ظاهراً هر کسی شما را می‌بیند شما آدم سخت و با صلابتی هستید اما از درون دارید خود خوری می‌کنید بعد از یک سال، دو سال و.... این بیماری را دارید، آن بیماری را دارید، پس ما افتاده هستیم، افتادیم، حالا حتماً نباید از آسمان هفتم بیافتیم پائین، از همینجا افتادیم، در این حد افتادیم ، در حد یک بیماری افتادیم، کار رحمانیت، کار تسهیلات این است که مثل یک بزرگتر زیر بغل بچه که ما هستیم و افتادیم بگیرد و بلندمان کند، چون دنیا که به آخر نرسیده خوب اشتباه کردیم ، بینش نداشتیم، جهان بینی نداشتیم زمین خوردیم، دوباره بلندمان کنند، اینبار با بینشی جدید با نگرشی نو، با جهان بینی درستی حرکت را ادامه

بدهیم، این است ماجرا و ماجرای رحمانیت الهی اگر نبود ما زمین می خوردیم، زمین خوردن همان بلند نشدن همان، لذا این پیش بینی شده، شما پیش بینی دارید برای بچه خودتان که تا راه رفتن یاد بگیرد صدها بار باید زمین بخورد و پیش بینی هائی برای زمین خوردنش دارید، این پیش بینی از بالا به پائین می شود رحمانیت، می شود حلقه های رحمانیت، پیش بینی کردند، به این سادگی نیست که ما سر خودمان را بیاندازیم پائین الیه راجعون کنیم، هزاران بار، میلیونها بار ما باید زمین بخوریم، بلند شویم تا بفهمیم که اصلاً نور کدام سمتی است، من الظلمات الی النور، یعنی این زندگی که ما داریم در این مقطع اینقدر کوتاه است که ما فقط می توانیم من الظلمات الی النور را، فقط سمتش را می توانیم تعیین کنیم، ما به آن مقصد عالی تو انیم رسیدیم مگر پیش نهد لطف شما گامی خرد - حافظ، ما فقط در این مرحله از زندگی سمتش را تعیین می کنیم یعنی در ظلمات هستیم، اینطرف، آنطرف تا یک دفعه می بینیم که این سمتی است و گرنه اینقدر این مقطع کوتاه است تا می آئیم بفهمیم چی به چی است، ۶۰، ۵۰ سالش گذشته است، تا بیائیم یک کاری بکنیم بقیه اش هم رفته، این اصلاً کافی نیست، ما فقط در این مقطع سمتش را تعیین می کنیم، زندگی بعدی آنوقت با سمتی که داریم، با ادراکی که داریم حرکت می کنیم، زندگی بعدی جهان ادراکات است، یعنی مینیمم، ادراک است، اینجا مینیمم اش شناخت است، شناخت، فهم و ادراک، ولی زندگی بعدی مینیمم اش ادراک است، یعنی پله از ادراک تازه شروع می شود، پله های دیگرش اصلاً غیر قابل فهم برای ما هست، برای همین است که تجربه ادراک در اینجا اینقدر اهمیت دارد، تجربه درک کردن و عدم قابلیت برای درک کردن زندگی بعدی خیلی از چیزها را عقب می اندازد در چهار چوب خودش.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص آرمانها؛** در بحث آرمانها، بعضی از آرمانها اتفاق افتاده و بعضیها دنبالش هستیم، مثلاً قرار است ما خانه بخریم، بعد همش می گوئیم نه نمی شود و این آرمان خودمان را مخدوش می کنیم که نه خانه خوبی گیرمان نمی آید، با این پول نمی دهند، همینطوری روی آرمانها ما پیش داوری منفی می کنیم یا روی هر مطلبی، روی توقعاتمان، انتظاراتمان می گوئیم نه او نمی آید تشکر کند، یعنی الآن نشستیم پیش داوری می کنیم که نه او نمی آید تشکر کند، اصولاً پیش داوری منفی داریم، پیش داوری منفی می تواند یک عامل باشد، فرقی نمی کند یک عامل فشار از اینجا می تواند وجود داشته باشد، ببینید خاطرات ما یک حدی می تواند داشته باشد که در کنترل هست، ممکن است که یک محدوده ای باشد که غیر قابل کنترل است یعنی **over load**، آن خاطرات تلخ عمدتاً حاضر است، زنده است، تا می گویند شما فوراً شروع می کنید به صحبت کردن، اما خاطرات در اینجا حد مجاز را باید فکر کنید که چی بود، آن که می گوید چی بود، چی شد، صبر کن یادم بیافتد، این معلوم است که در واقع در حد مجاز است، فشار شدید ولی چیز مهمی نبوده، بارش سنگین نبوده، بطور کلی قضیه این است که یعنی تعریف کلی این است که هر چیزی از مسائل درونی زنده شد کنترل کنیم، یعنی نگذاریم بار داشته باشد و آن لحظه بارش ما را اذیت بکند.

### در خصوص غم از دست دادن عزیزان

**سؤال؛** در مورد عزیزانی که از دست دادیم و دلتنگشان می شویم مثلاً پدر، مادر بوده یا هرکسی را از دست می دهد، خواه ناخواه بعد یادشان می کند، دلتنگشان می شود، دلش می خواهد که یک زمانی باز هم کنارشان باشد و ببیند، در این گونه موارد چه حالتی دارد، خواه ناخواه آدم گریه می کند و غصه می خورد؟

**جواب؛** بله روال عادی این است، اینجا دو تا موضوع است، یکی این که رفتید به یک مسائل درونی و الان شما را دشارژ می کند و شما بیمار می شوید، آیا حاضر هستید بهای این مسأله را بپردازید، این یک مطلب است، مطلب دوم بینش است، دوره ۳ صحبت کردیم، بینش ما نسبت به این جدائی چیست، آیا مرگ وجود دارد، نگرش ما چطوری است، آیا نگرش ما قابل تغییر هست یا نیست، بود یا نبود، آیا ما توانستیم نگرش مان را نمی گویم زیاد، یک ذره تغییر بدهیم، اگر یک ذره شده پس بیشتر از یک ذره هم می شود، بنابراین اینجا موضوع انسان و بینش است، موضوع جهان بینی، است، می گویند جهان را چطوری نگاه می کنی، چه جهان بینی ای داری، چه نگرشی به جهان داری، اولین چیزی هم که می آید زندگی و مرگ است، چه جوری نگاه می کنیم، زندگی چیه، مرگ چیه و اگر که در این راستا ما تعریف درستی نداشته باشیم مستوجب بیماری و ضربه و زیان می شویم، یعنی گناهکار می شویم، انسان بدون جهان بینی در واقع گناهکار است، چون نمی داند چه جوری باید به جهان نگاه بکند، فرستادند اینجا جهان بینی پیدا بکنند ولی الان نمی داند که جهان چی هست، همه گناهان را می شود توبه کرد ولی این گناه را نمی شود، نمی شود گفت خدایا من توبه می کنم که جهان بینی نداشتم، می خندند به ما، از بالا می گویند خوب نداستی ضررش را دادی در واقع، ولی من بهر شکلی، بهر صورتی، هراشتباهی کردم می توانم بگویم که من دیگه این اشتباه را نمی کنم ولی جهان بینی یک چیزی است که زمینه است، پایه است.

### علت عدم برقراری ارتباط - توضیح در مورد قفل ذهنی

**علت عدم برقراری ارتباط؛** تشکیل نشدن حلقه است که این امر بدو دلیل است

- ۱- **جاری نکردیم (نخواستیم که حلقه تشکیل شود)؛** این گونه اشخاص تا نخواهند این مهم جاری نمی شود، می گویند می خواهیم ولی به اصطلاح شل می گویند، اساساً عده ای با خاطرات تلخ و در واقع با دشارژ زندگی می کنند و در واقع صبح تا شب کارشان اینست که درد دشارژ باشند و در واقع می خواهند غم خود را به رخ چرخ و فلک بکشند
- ۲- **خواستیم ولی نشد؛** که در این مورد به احتمال زیاد اینگونه اشخاص نمی توانند شاهدهی بشوند که حلقه آنها تشکیل بشود و با تکرار این عمل بالاخره در شرایطی قرار می گیرند که حلقه آنها تشکیل می شود، ممکن است یکبار نتوانند شاهد بشوند، بار دوم نتوانند و ... ولی بالاخره موفق خواهند شد شاهد بشوند و زمانیکه بر هوشمندی ثابت بشود که واقعاً می خواهند، حلقه آنها تشکیل و از رحمانیت الهی بهره مند خواهند شد.



**سؤال ؛ در مورد قفل ذهنی توضیح بدهید ؛**

**جواب ؛** قفل ذهنی یک نرم افزار است که از بچگی در ناخودآگاه ما نوشته شده است، مثلاً نوشته شده است که متافیزیک نیست، چیزی خارج از دو دوتا چهار تا نیست، هر چه هست، عقل است و...، این نرم افزار هر چیزی را که خارج از قاعده دودوتا چهار تا باشد و بخواهد عبور کند مانع می شود و می گوید کجا می روی، اینچنین چیزی نمی شود و فیلتر می کند .

**فاز مثبت ، شادی بازتاب موزون ما به هستی - فاز منفی ، اضطراب بازتاب ناموزون ما به هستی**

**در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه آیا باید برای موارد شادی نیز شاهد باشیم ؛** ببینید برای این موضوع اشاره بکنیم به قانون صلیب ، ما دوتا فاز بیشتر نداریم یا فاز مثبت است یا فاز منفی است، خدای شادی، خدای غم، ما می توانیم بگوئیم به نام خدای شادبها، اینجا ماجرایش این است که این شادی را می شود به هستی عرضه کرد، بازتاب شادی خودش یکجور شکرگذاری است، از طرف دیگر خدای اضطراب داریم، خدای اضطراب کیه، شیطان است، خدای غم شیطان است، اگر غم لشکر انگیزد ، یعنی اگر شیطان در واقع لشکر انگیزد ، متنها ابزار آلات و تجهیزات و جنود شیطان است، لشکر شیطان است و این هم لشکر خداست و وقتی که در این فاز هستیم مثلاً آرامش خودش شکر گذاری از هستی است ، یعنی گرفتیم بازتاب مثبت داریم می دهیم، فلک می گوید که این بازتاب من را درست گرفته، آن یکی بازتاب غلط دارد می دهد ، بازتاب نامناسب ، ناموزون می دهد ، آنچیزی را که از هستی گرفتیم از کجا معلوم که درست گرفتیم یا غلط گرفتیم، از بازتابش می فهمیم، وقتی که شادی است فلک می تواند بگوید که این از من درست دریافت کرده دارد بازتاب درست می دهد، موزون است، اما وقتی که دشارژ، اضطراب، یأس، ناامیدی بازتاب ما هست ، فلک می گوید که این دریافت درستی از من نکرده ، بازتابش ناموزون است و ما داریم ایجاد یک پارازیت در هستی ایجاد می کنیم .

**در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه شناختش مشکل است کجا زمینی است کجا آسمانی است ؛** بهر حال می دانید که هرکاری تمرینی می خواهد ، هرکاری مشق نوشتنی می خواهد ، شاید با شش ماه ، یکسال بازی با این مسائل و قوانین چون زیاد نیست شاید کلش را جمع بکنیم چند تا اصل بیشتر نشود ، ولی کار با آنها بکنیم در واقع کار آزموده بشویم و بدنبال یکسری تجارب ، افت و خیز ، اشتباه و درست و اینها ما متوجه بشویم چکار باید بکنیم و با یکسری تجربه حتی خود قوانین را به درکش نائل بشویم چرا اینجوری است ، یعنی دیگه از حالت تنوری خارج می شود به درکش نائل بشود.

**تنش زدائی وجود ، نرمالیزه کردن - دسترسی و عدم دسترسی ذهن به هفت**

**در پاسخ به سؤال ؛ تنش زدائی وجود - نرمالیزه کردن ؛** ببینید این مسأله بطور کامل وقتی که ما فاز مثبت داریم همه این بارها کنترل شده است، ببینید هیچ چیزی از بین نمی رود ، اصلاً در هستی چیزی بیخود بوجود نیامده که بخواهد بیخود از بین برود، مثلاً الآن قرار نیست که حافظه ما از بین برود، صحبت کردیم ولی قرار است در کنترل قرار بگیرد ، یک سوء سابقه هست ، حافظه سلولی ما می نالد، ما هم می نالیم اما بعد از یک مدتی می بینیم که دیگه ناله لازم نیست ، نه اینکه مسائل و

مشکلات ما حل شده ما همان هستیم، شرایط هم همان است، دیروز می‌نالیدم، امروز نمی‌نالیم، سلول ما هم همین است دیروز می‌نالید، امروز نمی‌نالید، ولی شرایط همان است، سلول همان است، حافظه‌اش همان است، هیچ چیزی را هم فراموش نکرده، قرار هم نیست فراموش کند، تنش زدائی می‌شود، بحث عمدتاً روی ما تنش زدائی است، به اصطلاح نرمالیزه کردن، در متالوژی فلزی که دچار تنش است، حرارت به آن می‌دهند، بعد می‌گذارند بتدریج وبه آرامی سرد بشود، بدنبال این حرکت تنش‌هایش گرفته می‌شود، نرمالیزه می‌شود، ما هم تحت یک شرایطی نرمالیزه می‌شویم، تحت یک شرایطی، آن تنش‌هایمان را و آن سابقه استرس‌هایمان را می‌گیرند، ما هم نیاز به نرمالیزه شدن داریم، نیاز به تنش زدائی داریم، سلول ما الآن سرشار از تنش است، شما بعضیها را می‌بینید که سرشار از تنش هستند ولی می‌آئید با آنها فرادرمانی کار می‌کنید بعد از یک مدتی می‌بینید که تنش‌هایش در واقع از او گرفته شد، نرمالیزه شد ولی آدم همان آدم است، سلولش همان است، حافظه‌اش همان است، هیچ چیزی از بین نمی‌رود.

**در ادامه پاسخ به سؤال ؛ دسترسی و عدم دسترسی مغز به ذهن ؛ مثلاً می‌گویند که حافظه را پاک بکنیم، از این جور صحبتها، یا ذهن را پاک بکنیم، مگر ذهن پاک می‌شود، چیزی از ذهن پاک نمی‌شود، اگر پاک بشود بیماری است، می‌شود آلزایمر، دسترسی مغز و ذهن ارتباطش قطع بشود می‌شود آلزایمر، اگر از ابتدا انجام بشود می‌شود عقب مانده ذهنی، اگر در سنین پائین انجام بشود می‌شود عقب مانده ذهنی، در سنین بالا انجام بشود یعنی زمانی که فرد شکل گرفته انجام بشود می‌شود آلزایمر، فرد به ذهنش دسترسی ندارد، اصلاً نمی‌داند چی شده، چی نشده، هیچ اطلاعاتی را به آن دسترسی فعلاً ندارد، اگر در سنین پائین دسترسی مغز و ذهن ارتباطش قطع بشود همه یک شکل می‌شوند، قیافه ارتباط به ذهن دارد، همه یک شکل می‌شوند، مثلاً حیوانات ذهنشان صرفاً در مدیریت بدن و سلول است و ذهنی که ما داریم آنها ندارند، تقریباً همه آنها یک شکل هستند، انسانها هم اگر دسترسی مغز و ذهنشان ارتباطش قطع بشود همه یک شکل می‌شوند، حالا اینها تئوریهاییست که ما در بحث منگولیسیم و اینکه شکلشان چرا اینجوری است، نظریاتی داریم که آنجا ارائه می‌کنیم ولی سن بالا دیگه شکل گرفته، منتها به محتویات حافظه‌اش دسترسی ندارد و بدنبال آن رسوبهای هم مغز می‌دهد، یعنی ما واکنش فیزیکی هم داریم و علم پزشکی وقتی می‌خواهد بیاید آلزایمر را تعریف بکند صرفاً آثار فیزیکی‌اش را می‌بیند ولی ما می‌گوئیم که اتفاقاتی افتاده آمده اینجا واکنش مغز ترجمه به زبان فیزیک و بعد ... یعنی آنها از فیزیک شروع می‌کنند ولی ما از مراحل قبل تر، همانطور که می‌دانید شروع کردیم و مسائل را دنبال می‌کنیم.**

### اسکن دوره - روآمدن علایم - پذیرش و اعتراف

**در پاسخ به سؤال ؛ دردها می‌آید بیرون و نشانمان می‌دهند که این اشتباه شما بوده و این هم اثرش حالا می‌خواهی هر کاری بکنی، بکن، این را دیریا زود ما خوبش می‌کنیم اما از حالا به بعد می‌خواهی چکار بکنی، ما داریم نشانت می‌دهیم، این اشتباه را کردی و این هم نتیجه‌اش است، بچه جان نگاه کن، جلوی پایت را ندیدی اینجوری با کله خوردی زمین، دفعه دیگه جلوی پایت را ببین، بین چراغ را نگاه نکردی رفتی ماشین زده به تو ولی کمکت کردیم**

نجات دادیم ، دفعه دیگه خواستی از خیابان رد بشوی اول این سمت را ببین بعد آن سمت را ببین ، برای ما هم این است ، این اشتباه را کردیم و این هم نتیجه اش است و حالا خوبش می کنیم ، خصوصاً اگر سریعاً بپذیریم سریعاً خوبش می کنند، اگر مجادله کنیم که عمدتاً مجادله می کنیم طولانی می شود، که نه من اینجوری نیستم و... آن هم اینقدر می ایستد تا بپذیریم تا تسلیم بشویم ، آنقدر نگه می دارد ، در جهنم هم می گوید اینقدر نگه می داریم تا به زانو در بیاید ، اینجا هم همین است ، آنقدر نگه می دارند تا به زانو در بیاید ، بگوید بله درست می گوئید ، اگر هم به زانو در نیائیم که ماندیم ، نه مکان است ، نه زمان است ، اینجا هم که اینقدر نگه می دارند تا همه امکانات از دستمان برود ، تعارف که ندارند . خود مسأله جهنم که گفتیم رحیم بودنش است ، اگر نبود این امتزاج ، این ازدواج صورت نمی گرفت، یعنی مراسم ازدواج است، منتهای مراتب آن لایه می خواهد بسوزد، من مجادله می کنم که نه اینجوری نبوده ، اونجوری نبوده و می خواهم در مقابل این دو تا آگاهی یعنی آگاهی که این فضائی که در آن قرار گرفتم و آگاهی که خودم دارم، دوباره در آنجا این سرتق بازی ممکن است ادامه پیدا بکند ، می گوید اینقدر نگه می دارم تا به زانو در بیائی، چون این سرتق بازی همه جا ادامه دارد، این ماجرائی هست که یک عامل به آنطرف و یک عامل به اینطرف ، عامل به اینطرف را اینجا می توانیم سرتق بازی و مقاومت در مقابل حرکت و نپذیرفتن ، قبول نکردن ، زیر بار نرفتن، ترجمه اش بکنیم و گرنه خود جهنم اگر نبود الیه راجعون اتفاق نمی افتاد، اصلاً مراسم ازدواج است ، یعنی بخش ثابت و متحرک ما اینجا قیوژن (امتزاج) رُخ می دهد، آن حائلش می رود کنار و بخش ثابت و متحرک با هم جفت می شود ، اگر نبود هرگز الیه راجعون رُخ نمی داد ، بنابراین ماجرا به اینصورت شد که هر چه سریع تر بپذیریم، سریع تر خلاص می شویم، شاید یکی از مسائل اعتراف که در مسیحیت رواج دارد که حالا بعدش ممکن است به انحراف رفته باشد و یک جور معامله هائی صورت گرفته یا بگیرد ، شاید یکی از محاسن که آن مطلب داشته، افراد را آماده می کند برای پذیرش، آماده می کند به اعتراف و آنجا شرایط برای اعتراف افراد شاید آماده تر باشند ، تا ما که این قضیه را نداریم، آنها خیلی راحت و ساده اعتراف می کنند، یعنی یادش دادند که نگه ندارد ، مقاومت نکند بگوید بله کردم و زودتر به حرف بیاید ولی ما مقاومت را داریم ، اینها تمرینهائی است برای همان مقطع ، اینجا یک جور و جاهای دیگر هم بصورتهای دیگری ، بنابراین همین دوره ۵ که ممکن است شنیده باشید بگویند خیلی سخت است ، برای بعضیها خیلی آسان گذشته باشد ، واقعیت قضیه این است که ما در این دوره دو تا موضوع حسابی داریم یکیش بحث دشارژ است ، یکیش بحث تیکهای شخصیتی است ، مشکل عمده روی تیک شخصیتی است ، چون یک چیزهائی را می آورد رو و ما ممکن است با آن مجادله کنیم و بگوئیم نه من اصلاً این نیستم، من اینقدر حسود نبودم یا من اینقدر .... نبودم، خوب اگر حسود نبود پس این حسادت از کجا آمده بیرون، این اشکال این دوره است، افراد مجادله می کنند که نه من اصلاً اینجور نبودم ، مثل دوره ۲ پرخاشگری که شاید هنوز دست به گریبان عواقبش هستیم، در آنجا ما می گفتیم نه من اصلاً پرخاشگر نبودم، من نمی دانم شما اینجا با من چکار کردید که ما پرخاشگر شدیم، همه به ما می گویند که یک کلاسی رفتید که کلاس پرخاشگری است، در حالیکه واقعیت قضیه این است که نه بابا این خودمان بودیم ، باور بکنید چیزی از بیرون به داخل ما نیامده، کی

ما اصول پرخاشگری را اینجا صحبت کردیم ، لذا اگر چیزی را آوردند رو سریع قربانیش بکنیم، بحث فلسفه قربانی را با هم انشاءالله جلسات بعد صحبت می‌کنیم، اصلاً ماجرای اسماعیل چی بوده ، ماجرای قربانی چی بوده ، بدنبال چه فلسفه‌ای آمده، خداوند که تشنه خون نبوده، تشنه خون نیست اصلاً که بخواد اسماعیل قربانی بشود یا نه، منظور چی بوده، منظور قربانی کردن وابستگیهای ما و مسائل دیگر که اینها را با هم صحبت می‌کنیم، آنچیزی را که نشانمان دادند اعتراف بکنیم، سریعاً اعتراف بکنیم ، اعتراف کنیم که این خودم هستم ، حتی اگر خبر هم ندارم چون به من دارید نشان می‌دهید حتماً درست نشان می‌دهید، اعتراف بکنیم که بله این من هستم، آیا دست برداشتن انسان از غرور کارآسانی است، خیلی کار مشکلی است، همان اسماعیل وجود ماست، هیچکس حاضر نیست دست از غرورش بردارد، فکر می‌کنید اگر به من ثابت بشود حسود هستم راحت می‌گویم که نمی‌خواهمش، اینطوری نیست، اینها اسماعیل‌های وجود ما هستند و قرار بوده که ما این اسماعیل‌ها را با وجودیکه عزیز هستند یعنی عین فرزند برای وجود ما عزیز هستند اما ما حاضریم فرزندانمان را اگر گفت بگوئیم ما حاضر هستیم قربانیش کنیم ، یعنی خدا تشنه خون نیست اما حاضر بودن ما کار را تمام می‌کند، کما اینکه آنجا دیدیم که حاضر بودیم کار تمام شد، قرار نبود اسماعیل خودش ریخته شود ، خودش بدرد خدا نمی‌خورد، منتها بد آموزی از آن به بعدش را و خون ریختن را نگه داشتیم ، اصل ماجرا را فراموش کردیم ، حالا در اینجا اعتراف ما کار ساز است، اعتراف بکنیم که بله من نسبت به وجود خودم ناآگاه هستم، اگر شما به من می‌گوئید که من مغرورم حتماً هستم، اعتراف می‌کنم، عین اسماعیل وجودم قربانی‌اش می‌کنم و بعد می‌بینیم که دوره خیلی هم شیرین است ، قرار نیست ما سختی بکشیم ، باور بکنید اصلاً قرار نیست ما را عذاب بدهند، اما اگر اسمش شده کوی خرابات، خراب شدن، آبادشدن، یک خانه کلنگی باید بیاید پائین ولی می‌تواند خیلی هم بدون گردو خاک با یک تمهیداتی سریع این کار انجام بشود می‌تواند هم همه همسایه‌ها به ستوه در بیایند که این خانه کلنگی می‌خواهد خراب بشود، بنابراین شما الآن با افرادی که این تجربه را دارند صحبت بکنید تجارب مختلف است، یک مورد می‌فرمایند که اصلاً خیلی عالی بود ، خیلی کوتاه بود ، یک مورد می‌گویند اسم دوره ۵ می‌آید مکافات است ، خلاصه مثلاً یک عده‌ای از دوستان دوره‌های پائین یا از بیرون وقتی با بعضی از دوستان دوره ۵ برخورد می‌کنند با تیکهای شخصیتیشان روبرو می‌شوند وحشت می‌کنند، چون آشنا نیستند، من می‌خواهم بگویم که اصولاً قرار نیست که خیلی هم حالا شلوغ باشد و بعضیها که تجربه واقعاً تلخی دارند از گذراندن تیک‌های شخصیتی، من می‌خواهم بگویم اگر این مطلب را رعایت بکنیم بسیار دوره شیرینی است ، دوره لذت بخشی است ، این تجربه را عده‌ای دارند و اگر که نه بگوئیم نه ما نیستیم طول می‌کشد .

بایم که عطرشادی، کام غنیم      سرمایه‌دایم، نهادتیم      پستیم، بلندیم، کالیم و کیم      آیین زنگ خورده، جام جمیم - جام

### خلاصه جلسه قبل

**خلاصه جلسه قبل :** هم پستیم، هم بلندیم، هم کمالیم و هم کمیم، هم آینه زنگ خورده و هم جام جمیم، جلسه قبل کنترل دشارژ درونی را مورد بررسی قرار دادیم، متوجه شدیم که اگر هیچ کسی هم با ما کاری نداشته باشد ما خودمان با خودمان کار داریم ، ما خودمان با خودمان درگیریم ، تضاد با خود نسبت به داشته‌هایی که داریم، نسبت به خاطرات ، توقعات، اهداف و آرمانها و خواسته‌های خودمان و البته نسبت به همه چیز خودمان می‌توانیم در تضاد قرار بگیریم و برای خودمان مسأله سازی بکنیم، گفتیم که اتفاقی که یکبار افتاده و ما از بابت آن فرضاً افسرده شدیم هر بار آن خاطره مرور بشود باری را که در کنار خودش ثبت و ضبط کرده آن بار دوباره تکرار می‌شود و اتفاقی که یکبار ما را افسرده کرده بارها و بارها، شاید صدها بار ما را مجدداً دشارژ کرده و بدن ما را مسموم می‌کند، چون دشارژ شدن معادل با مسمومیت است، تضاد معادل با مسمومیت است، تمام خاطرات ما مثل فیلم سینمایی کنارش یک نواری دارد که شارژ و دشارژش کنارش خوابیده و ما را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد، در مورد توقعات هم به هم چنین ، ما بر حسب جهان بینی و بیش خودمان توقعاتی را برای خودمان تعریف می‌کنیم، انتظار داریم که مثلاً یکی بیاید از ما تشکر کند ، انتظار داریم وقتیکه یک خبرهائی می‌شود پیرامون ما بیایند ما را دعوت کنند، قدردانی کنند، قدرشناسی کنند و... ، خیلی مسأله مهمی است که این جهان بینی و بینش‌های ما، اینجا توقعات ما تعریف می‌شود و اگر این توقعات و انتظارات ما برآورده نشود، بر حسب میل ما که تعریفش می‌کنیم ما دچار یک نقصان می‌شویم ، دچار مشکل می‌شویم و افت می‌کنیم و سقوط می‌کنیم و این مسأله ارتباط مستقیمی به بینش ما به جهان بینی ما دارد و اهداف و آرمانهای ما درست به هم چنین، ما اهداف و آرمانها را تعریف می‌کنیم و دیکتاتور ما بانه روی اهداف و آرمانهایمان می‌ایستیم و می‌خواهیم آنها را به هستی تحمیل کنیم ، ممکن است بشود ، ممکن است نشود، حالا بهر صورت یک احتمال دارد که نشود بهر دلیلی و آنجا دوباره ما خودمان با خود در تضاد قرار می‌گیریم ، قرار بود که روی خصوصاً این بحث خاطرات ، تلخترین خاطرات را ما به یاد بیاوریم و با استفاده از آن کنترل ببینیم که می‌توانیم قطعش کنیم ، یعنی مثل شاهد نگاهش کنیم ، ما شاهد درون و شاهد بیرون را تعریف کردیم، شاهد بیرون که نظاره گری بیرون را تا حد امکان کار کردیم ، شاهد درون یعنی به مسائل درون هم مثل یک شاهد نگاه کنیم و بتوانیم مثل یک شاهد آن را تماشا بکنیم و مورد بررسی قرار بدهیم ، مثال زدیم گفتیم همه ما خاطرات دیگران را می‌توانیم تعریف کنیم یعنی هر چقدر هم دردناک باشد ما همانطور که آن فرد واکنش نسبت به خاطراتش نشان می‌دهد ما آن واکنش را نشان نمی‌دهیم چرا چون ما یک پا شاهدتر از خود آن فرد هستیم ، ما نسبت به آن خاطره‌ای که آن فرد تعریف می‌کند ما یک پا شاهدتریم، شنونده‌ایم، یک جا دردناکترین خاطره را که تعریف می‌کند ما داریم تحمل می‌کنیم ولی خودش نمی‌تواند چرا چون ما بعنوان یک شاهد داریم نگاه می‌کنیم ولی خودش بعنوان یک ذینفع به مسأله نگاه می‌کند و چون بعنوان یک ذینفع نگاه می‌کند اذیت می‌شود ، دشارژ می‌شود، دچار مشکلاتی می‌شود و ما در این حلقه در واقع شاهد درون بودن را به ما اعطاء می‌کنند، حالا ما می‌توانیم مثل یک شاهد درون را نگاه

بکنیم ، حداقل فایده اش هم این است که از مسمومیت نجات پیدا می کنیم ، فواید دیگری هم دارد که کاری نداریم و یواش یواش به آنها نزدیک می شویم.

### بازی هوشمندی با ما

**سوال ؛** برای من سوال بود که با وجود اینکه خیلی سعی کردم که تلخترین خاطراتم را بیاورم رو ، آثار ظاهری مناطقی که درگیر می شدم ، ناراحت می شدم ، دقیقاً بروز پیدا کرد ولی هرچی سعی کردم خاطرات تلخ واقعاً نمی آمد رو ، برای من سوال بود آیا ارتباطی دارد با این که من عالم تضاد را در کلاس شما واقعاً لذت بردم یعنی برای اولین بار حس کردم که شاید در طول زندگی متوجه نبودم ، برخورد خود من شاید با مسائل و معضلات درست نبوده که اینقدر سختی می کشیدم ، آیا این می تواند ارتباط با این بینش جدید من داشته باشد که خاطرات تلخ رو نمی آمد ، خیلی سعی کردم ولی به آن شکل ظاهر نمی شد جلوی چشم .

**جواب ؛** ببینید بحث، بحث صرف بینش نیست، افراد بیرون خیلی محتاج بینش و جهان بینی هائی هستند، اما ما اینجا حالا آزمایشاتی پیش می آید که این برای ما ثابت می شود ، اینجا یک فیلتری از جلوی چشمان می برند، یک فیلتر دیگر را می گذارند جلوی چشمان، ما قبلاً شاهد نبودیم، ذینفع بودیم، نگاه می کردیم ، زجر می کشیدیم ، الان این فیلتر را می برند و فیلتر دیگری را می گذارند، حالا آزمایشاتی پیش می آید نگران نباشید، لحظاتی پیش می آید که این مسأله را از ما می گیرند ، ما همیشه در معرض این مسأله هستیم ، هر زمانی فکر کنیم یعنی یک چیزی را مخصوصاً به خودمان منتسب کنیم فکر کنیم که ما سوار قضیه شدیم، می گیرند از ما، یک دفعه می بینیم که دیگه کار نمی کند، بعضیها این گزارش را از دوستان قدیمی تر مخصوصاً زیاد دارند و می گویند که نمی دانیم چرا کار نمی کند، این کنترل ذهن چرا کار نمی کند ، این کنترل دشارژ چند وقت است که دیگه کار نمی کند، این تجربه را داریم، آنقدر این بازی را با ما می کنند تا ما متوجه بشویم که اصل ماجرا چطوری است و چگونه است، ببینید ما وقتی با این دید نگاه کنیم اصولاً تلخی نمی بینیم، هرچی این وقایع راسبک سنگین می کنیم می بینیم که نه به آنصورت هم که در آن موقع نگاه می کردیم خیلی هم تلخ نبوده، تلخ بوده ولی نه آنقدر که ما آن لحظه فکر می کردیم غیر قابل تحمل است ، الان مثل اینکه می شود نگاهش کرد ، پس ما حاصل قضیه آنطور که تجربه کردیم به اینصورت است و چون در واقع عرفان یکی از تعریفهای هنر ضد ضربه شدن است ، هنر ارتقاء ظرفیت است، در اینجا لازم است که ما از یکسری مسائل ایمنی داشته باشیم و این ماجراها نتوانند ما را ساقط بکنند، دشارژ شدن یعنی ساقط شدن، یعنی به هر جایی برسی اگر دشارژ شدید یعنی ساقط شدید، برای اینکه شما حسابش را بکنید اگر به آسمان هفتم هم آدم برسد عاملی اگر بتواند حالش را بگیرد ساقطش کرده ، یعنی آسمان هفتم بدرش نخورده ، آسمان هفتم یعنی اطلاعات هفت آسمان ، خوب ما قرار است که در واقع این اطلاعات بدرمان بخورد ، یعنی عملاً به کارمان بخورد ، اگر قرار باشد اطلاعات هفت آسمان را داشته باشیم ولی ضد ضربه نباشیم مفهومش این است که آن اطلاعات بدرمان نخورده است .

## خاطرات درگیری با موجودات غیر ارگانیک

سؤال ؛ در خاطرات من موجودات غیر ارگانیک زیادی داشتم که اصلاً علت اصلی ورودم به این کلاس هم همین موضوع بود ، فکر می‌کردم تمام شده است ، با توجه به کمک‌های که شما کردید در این پنج ، شش ماهه تمام شده بود ، درست از دو هفته پیش سر کلاس این دوره تمام اینها آمدند بیرون از خاطرات من ، همین امروز که اینجا هستم شاید الآن یک چند ساعتی است که حالم بهتر شده ، شما هم کم و بیش در جریان هستید می‌آمدم دفاعی می‌گرفتم ، می‌خواهم بدانم هر بار که من این خاطرات را به یاد می‌آورم با توجه به اینکه کنترل دشوار درونی هم اعلام می‌کنم این موجودات غیر ارگانیک می‌خواهند بیایند رو ؟

جواب ؛ خیر اینجا دو تا موضوع شد ، یک موضوعی است که شما موجوداتی داشتید و با آنها دست به گریبان بودید ، اذیت شدی و اینها را بیرون کردید ، یک موضوع دیگر خاطره این درگیریها است که چه روزگاری داشتید ، چقدر درگیر بودید ، شب تا صبح ، صبح تا شب و چه اذیت و آزارهایی را شاهد بودید و تحمل کردید ، پس بحث خود موجودات غیر ارگانیک و بحث خاطره تلخ آنها دو تا مقوله جدا از هم است ، آیا شما دستورات می‌دادید یا نه ، ( خانم ؛ تا آن لحظه انجام می‌شد ، استاد ؛ این یک صورت مسأله مهم و خیلی قشنگ و ظریفی بود ، اگر دوستان توجه کرده باشند ، یکبار بحث خود موجودات غیر ارگانیک است و یکبار بحث خاطره درگیری است ، آیا این خاطره‌ای که شما مرور کردید خود موجود بود یا خاطره درگیری بود ( خانم ؛ خاطره درگیری بود ) استاد ؛ خاطره درگیری بود یعنی شما کات می‌دادید می‌بایستی همه چیز محو می‌شد می‌دانید چرا چون دیگر موجودی نیست ولی طبیعتاً اگر من بگویم شما چه خاطره‌ای دارید در رابطه با درگیری با موجودات غیر ارگانیک از شما سؤال بشود ، شما دوباره همان تلخی و همان سختی برایتان زنده می‌شود اما موجودی در کار نیست .

( خانم ؛ از این جهت می‌پرسم که اگر خاطراتان باشد من آمدم چند روز بعدش به شما گفتم که اینها نمی‌گذارند من بیایم سر کلاس ، یک ساعت و نیم در خیابان می‌چرخیدم واقعاً دست و پایم را بسته بودند و دقیقاً وسط خیابان مانده بودم ، سه چهار روز بعد از شروع کلاس این دوره اینها تمام زندگیم را مختل کردند ، مشکلاتی که همان پنج ، شش ماه پیش داشتم دوباره شروع شد ، دوباره از همان زوایائی که وارد می‌شدند می‌آمدند استاد ؛ ببینید من باز سؤال می‌کنم دوستان دقت بکنند ، مطلب خیلی مهمی است ، آیا همان موجودات بودند ، ( خانم ؛ از کارهایشان فهمیدم آنها باید باشند ، چون من که نمی‌بینمشان ، رفتارشان عیناً همان رفتارهای قبلی بود استاد ؛ ببینید یکی بحث خاطره است ، یکی بحث این است که آیا آلودگیهای جدیدی پیش آمده یا نه ، اگر واقعاً درگیری با موجودات غیر ارگانیک باشد آنها یعنی موجودات قبلی نمی‌توانند باشند ، اگر آنها خارج شدند دیگه نمی‌توانند آنها باشند ، یعنی دیگه اسمشان در لیست سیاه وجود ماست و به ما نمی‌توانند نزدیک بشوند ، یعنی فرکانس وجودیشان با تشعشع دفاعی ناهمخوانی پیدا کرده و آنها نمی‌توانند نزدیک بشوند ، مگر موجودات دیگری باشند ، حالا ما باید ببینیم که شما درگیری جدیدی دارید ، یعنی ادامه همان درگیریها است که به اصطلاح نردبانی است ، تعدادی از آنها را زدیم تا حالا و الآن یکی دیگر آمده رو ، ببینید خیلی اهمیت دارد که ما تجزیه و تحلیل دقیقی بکنیم ، اگر تجزیه و تحلیل دقیق نکنیم این اطلاعات باعث ناامیدی ما می‌شود ، یعنی باعث می‌شود که ما فکر کنیم که مثل این که مبارزه بی‌فایده است ، یعنی در واقع مجموع این قضایا به ما می‌گوید که مبارزه بی‌فایده است تسلیم بشویم بهتر است ، مبارزه هم بکنیم آخرش همین است ،

اینقدر مهم است که ما بتوانیم تجزیه تحلیل دقیقی داشته باشیم که موضوع را درست حل و فصلش بکنیم، بنابراین این خاطره درگیری اگر همان خاطره است شما با کات کردنش باید نتیجه بگیرید، یعنی باید ببینید قطع شد .

### دشارژ و افت سیستم دفاعی بدن

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص دشارژ و افت سیستم دفاعی بدن؛** بله همینطور است در اسکن این دوره به تجاربمان مراجعه بکنیم وقتی که ما دشارژ درونی شدیم ، یعنی کسی کاری به ما نداشته ما یاد یک مسائلی افتادیم و دشارژ شدیم پشت سرش چه اتفاقی می افتد، بی حوصله می شویم، بی رمق می شویم، ناامید می شویم، بعد با ناامید شدن سیستم دفاعی بدن افت می کند، بدنبال آن پشت سرهم بیماریهای عفونی و مسائل مختلفی روی بدنمان پیاده می شود، بعد بدنبال دشارژ درونی احساس خستگی دست می دهد ، اصولاً چه دشارژ بیرونی و چه درونی یکی از علائمش احساس خستگی است، یعنی یکدفعه مثل اینکه دریچه را باز کنند همه انرژی تخلیه بشود ، دیگه رمق نداریم، عکس این ماجرا وقتی که آن شارژ پیش می آید یک نیروی مضاعفی را ما احساس می کنیم، حالا آن خستگی، آن بی حوصلگی در دشارژ خودش را دارد نشان می دهد، تمام آثار این بحث تجربه ما روی موضوع دشارژ برای ما باز سازی می شود، بازسازی شدن بمنزله این است که نگاه کن این است، یعنی خود شناسی عملی است، حالا ما بخوبی می توانیم انتخاب کنیم، چون درک داریم می کنیم، این صرفاً با بحث صحبت درست نمی شود و حتماً نیاز داریم که عملاً به ما نشان بدهند، چند نفر در این ارتباط احساس خستگی فوق العاده ای داشتند درحالیکه دلیلی نبوده، دلیلی نداشته، حالت این خستگی غیر عادی است .

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه برای بیمارانی که دشارژ می شوند و احساس خستگی می کنند آیا می توانیم ما کاری بکنیم؟**

**جواب؛** ببینید ما برای آنها کاری آنچنان نمی توانیم انجام بدهیم، این برطرف شدنش ما حاصل خودشناسی است، ما فقط می توانیم به آنها بگوئیم که دشارژ نشوید، همین بحثی که همه می آیند روی پله نصیحت و عقل که برای آدمی که دشارژ بشود کاری نمی توانیم انجام بدهیم، اگر بخواهد که موضوع ضد ضربه شدن را دنبال کند باید به خود شناسی برسد، باید شناختی از درون پیدا بکند تا بتواند بر مسائل خودش غلبه پیدا بکند.

**آگاهی که یکی از حاضرین در کلاس از ارتباط کنترل دشارژ این دوره دریافت کرده بود و صحبت های استاد؛** این دوره جلسه اولش خیلی برای من سنگین بود و درک نمی کردم قرار است چی بشود ، قرار است این خاطرات بیاید رو ، قرار است محلش بگذاریم، اصلاً خیلی برای من سنگین بود (استاد؛ قرار است محلش بگذاریم)، بعد از سه ، چهار شبی که از این اتصال گذشت، یک شب که چشمهایم را بستم و اتصال را اعلام کردم گفتم که دوست دارم که برایم روشن بشود که قضیه از چه قرار است، وجود یک انسانی را دیدم که در قفسه سینه اش یک صندوقچه ای بود که دور تا دور این صندوقچه را قفل زده بودند و آنجا ادراکی که بود که این اتصال باعث می شود تا این قفلها باز بشود و ما به این گنج درون سینه مان برسیم و بعد همین که این ادراک برای من بود دیدم که نوری تابیده شد بر این قفسه سینه من و بشارت



شرح صدری بود که داده شد ، بعد از آن بشارتهای دیگری بود و سؤالی که برای من است این است که سعه صدر چی هست که آن هم در ادامه بود .

**صحبتهای استاد؛** بله ببینید ما یک مسأله‌ای که داریم دفعه پیش هم گفتیم که یک انبار مهمات را ما داریم حمل می‌کنیم ، هرآن ممکن است نارنجک ضامنش کشیده بشود و حمل خاطرات باردار یعنی حمل کلاهدک اتمی یا حمل هر مهماتی که هر آن احتمال دارد که منفجر بشود لازم است که بارش از دست برود ، لازم است که فیوز این بمبها در بیاید بیرون وجدانگه داری بشود، در غیر این صورت بسیار خطرناک است، کاری که صورت گرفته و حالا شما به این صندوقچه اشاره کردید ، موضوع اینجاست که این خاطرات از آن شارژ و آن باری که دارد خالی بشود و با خالی شدنش ما از خطرات مصون بمانیم ، چون عرض کردم هرآن ممکن است که یکی از آنها بیاید رو و ما در نهایت داریم می‌رویم یکدفعه پنچر بشویم و از رفتن خودمان باز بمانیم و در واقع لطفی که در اینجا به ما می‌شود این است که به این صندوق نگاهی بکنیم و محفوظاتش را بررسی بکنیم، بارش را خنثی بکنیم ، فیوزها را از روی بمبها برداریم و آنوقت مطمئن تر حرکت بکنیم ، این کاری است که در واقع صورت می‌گیرد و لازم است ما چنین احاطه‌ای داشته باشیم که حالا نقشش در سلامتی با مسائلی که ظاهر می‌شود در اسکن‌ها که خوب بیشتر می‌توانیم درکش بکنیم .

### نظر قطعی ما و پذیرش هوشمندی

**سؤال؛** در خصوص اینکه خیلیها من را می‌بینند می‌گویند قیافهات آشنا است نمی‌دانم دلیلش چی هست مدام به من می‌گویند که شما برای ما آشنا هستید؟

**جواب؛** این موضوع که می‌فرمائید مربوط می‌شود به همزاد، ببینید یک مسأله‌ای که هست و یواش یواش با آن آشنا می‌شوید، به محض اینکه شما قصد قطعی داشته باشید که در این کلاسها شرکت کنید برای هوشمندی پذیرش صورت می‌گیرد، دوستان می‌دانند حتی دوره یک روز اول از خانه در می‌آیند بیرون اسکن شان شروع می‌شود، یعنی در واقع این سیستم هوشمندی کنترل بسیار دقیقی و خارج از توضیح حتی روی این مسائل دارد که ما کم و کیفش را اگر بخواهیم باز کنیم خیلی مفصل است و هوشمندی است که می‌داند از چه زمانی باید برای چه کسی تسهیلات حرکت (حلقه‌های رحمانیت) را استارت بزند، خوب در این دوره خوشبختانه پاسخ این سؤالات که چرا ما آشنا هستیم برای بعضیها، چرا ما را قبلاً خواب دیدند، چرا.... خیلی کارها از قبل است، در حالیکه ما ممکن است این مدت زمان را نبودیم، اینجا بحث حکمت الهی پیش می‌آید، چه چیزی عامل حکمت الهی را جاری می‌کند، چه جوری ما به مزد اشتیاق خود می‌رسیم و سؤالاتی دیگر که در این دوره به جواب آنها می‌رسیم، در این مورد بخصوص که شما مطرح کردید، عامل همزاد دخالت دارد که در این دوره در این بحث خواهیم داشت .

## مرور خاطرات مثبت و صرف انرژی ذهنی

**سؤال؛** خاطرات شاد را شما گفته بودید بخاطر وابستگی که ایجاد می کند باید کنترل بشود، برای خود ما به نظر می رسد کنترلش خیلی سخت تر است، خاطرات منفی و تلخ را می شود کنترل کرد ولی خاطرات شاد را نه.

**جواب؛** ببینید اگر توجه بکنیم در مدیریت انرژی ذهنی، یکی از عواملی که انرژی ذهنی ما را به شدت هدر می دهد، خاطرات مثبت (خاطرات خوب) است، یعنی خاطراتی که ما از آنها احساس خوبی داریم، یعنی ما در واقع روی هر دو بخش انرژی ذهنی صرف می کنیم، روی بخش خوبش هم، مخصوصاً بعضیها خاطره خوب را رهایش نمی کنند، یک اتفاق خوبی ۳۰ سال پیش افتاده، این اتفاق خوب تا حالا هزاران بار مرور شده، این مرور شدنش دارد انرژی ذهنی صرف می کند و در قبال صرف انرژی ذهنی چیزی به ما نداده فقط یک خاطره شیرین که مکرر تکرار می شود و ما مکرر حض می بریم ولی چیزی به ما اضافه نمی کند و بعد از یک مدتی ما وابسته آن خاطره خوب می شویم، حالا می خواهیم ولش کنیم دیگه رها نمی کند، این که دوستان می فرمایند که ما از خاطره خوب انرژی می گیریم، خوب انرژی می گیریم درست اما چه چیزی اضافه می شود، هیچ چیزی اضافه نمی شود، یک موقع است که مراجع به یک آدم معمولی صحبت می کنیم، آدم معمولی اگر بگوید که من روی این کار کنم یا روی آن (روی خاطرات تلخ یا روی خاطرات شیرین)، می گوئیم روی این کارکن (روی خاطرات شیرین)، یک آدم معمولی است می گوئیم لااقل انرژی مثبت بگیرد بهتر است، اما یک آدمی که روی کمال کاری کند نمی تواند انرژی ذهنی صرف کند در قبالش چیزی دریافت نکند یعنی کتور شماره که می اندازد، صرف انرژی ذهنی که می شود باید بیلان بدهد، باید بیاید بگوید من این انرژی را صرف کردم این را گرفتم، نمی تواند بگوید من انرژی ذهنی صرف کردم ولی یک خاطره خوب را مرور کردم و خوشم آمد به من انرژی می داد، این در مسیر کمال قابل قبول نیست، ولی برای آدم معمولی چرا، بهتر است، مثلاً ممکن است ما به یک آدم معمولی بر بخوریم بگوئیم بیشتر به بخشهای خوبش فکرکن، چرا اینقدر می روی سراغ خاطرات غم انگیز، برو خاطرات خوش را هم یک مروری بکن، به او باید این را بگوئیم ولی در مسیر کمال صرف انرژی ذهنی باید معادل دریافت مثبت باشد، اگر یک خاطره را هزار بار مرور کرده باشیم آیا چیز جدیدی پیدا می کنیم، مثل یک فیلم سینمایی ما بشینیم ده بار نگاهش کنیم، چیز جدیدی به ما نمی دهد، باید در قبال این کتوری که می اندازد یک ترازوی، یک بیلانی داشته باشیم، بگوئیم این انرژی را صرف کردیم عوضش این چیزها را دریافت کردیم و این کارها را کردیم در جهت کمال خودمان.

## مجاز بودن مرور کارشناسی بمنظور دریافت پیام خاطرات

**سؤال؛** خاطرات پیامهایی را در متن خود به همراه دارند با گرفتن بار مثبت و منفی خاطرات و نگاه شاهد گونه به آنها ممکن است به آن پیامها دست نیابیم، در این خصوص چه توجیهی وجود دارد.

**جواب؛** مرور خاطرات بصورت کارشناسانه و نقادانه از جمله موارد مجاز است و این با بیاد آوری خاطرات توأم با تأثیر پذیری از بار منفی یا مثبت آن که دشارژ را بدنبال دارد فرق می کند، یعنی شما مثل یک کارشناس، مثل یک نقاد

به این خاطره نگاه می‌کنید، اول تا آخر موضوع را نگاه می‌کنید، می‌گوئید اشکال کار من یا حسن کار من کجا بوده و از آن نتیجه می‌گیرید، این مرور خاطرات است و مجاز است این مورد با مورد بازی با خاطرات یعنی صرف انرژی ذهنی به خاطر این که خاطره خوبی است مکرر مرورش کنیم تفاوت می‌کند.

### انرژی ذهنی - بحث تأمین و مصرف انرژی (یادداشتهای کلاسی)

ذهن ما مسئولیت سر و سامان دادن به سیستم فکری، بینش‌ها و ... و مدیریت بدن را بعهده دارد و لذا ذهن ما برای اینکار (ساخت ساز، تجزیه تحلیل، تفکر و تعقل و مدیریت بر بدن) انرژی محدودی در اختیار دارد.

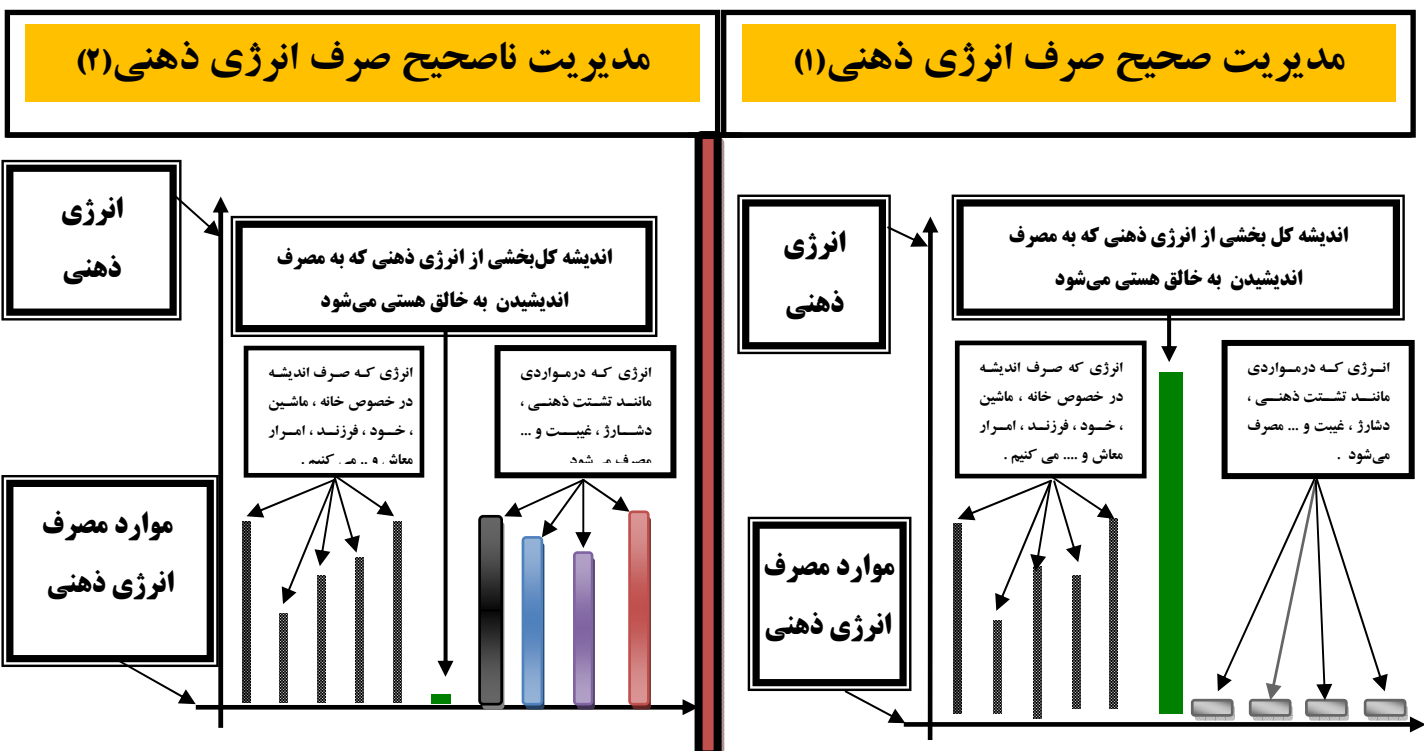
**تأمین انرژی؛** ذهن و روان جنبه فیزیکی ندارد و تأمین انرژی ذهن از طریق تغذیه که بنزین سلولی را تأمین می‌کند نمی‌باشد، تأمین انرژی ذهن از طریق چاکراها که مبدل انرژی هستند صورت می‌گیرد، چاکراها انرژیهای مختلف کیهانی را که مخصوص خودشان است می‌گیرند و تبدیل می‌کنند به انرژی که قابل مصرف برای ذهن، روان، کالبد اختری و دیگر کالبدهای غیر فیزیکی می‌باشد، انرژی کیهانی درست است که برای انسان ناشناخته است ولی مسلماً روزی شناخته خواهد شد، همچنانکه اخیراً علم به چاکراها رسیده است، مغز انسان صرفاً مجموعه آنتنهایی است که کار مخابره بین ذهن و روان و جسم را بعهده دارد.

موجودات غیر ارگانیک که وارد بدن می‌شوند، چاکراها را می‌گیرند و از انرژی آن استفاده می‌کنند و بعد از یک مدتی سبب اختلال در ذهن و روان و جسم می‌شوند، آنها مانند انگلهای جسم که از خون استفاده می‌کنند از انرژی ذهنی استفاده کرده و لذا ذهن را با کمبود انرژی مواجه کرده و بعد از یک مدتی مشکلات عدیده‌ای را به ذهن، روان و جسم تحمیل می‌نمایند، در طب سوزنی که با سوزن کانالهای انرژی را که مسدود شده است باز می‌کنند، هنوز نمی‌دانند که چه اتفاقی می‌افتد و چه ارتباطی بین سوزن و باز شدن کانال وجود دارد ولی به تجربه دریافته اند که با اینکار بهبود در بیماری اعضای بدن رخ می‌دهد، اما در واقع در طب سوزنی با وارد کردن سوزن در نقطه‌ای خاص که آن نقطه اختلاف بار پتانسیل الکتریکی دارد و قابلیت هدایت الکتریکی آن نقطه با نقاط مجاور فرق می‌کند و ویروس غیرارگانیک که در آن کانال باشد فرار می‌کند و لذا کانال باز می‌شود و بتدریج می‌بینیم که آثار بهبودی در عضو بیمار ظاهر می‌شود، ویروس‌های غیرارگانیک از سوزن و اشیاء نوک تیز وحشت دارند و لذا با دیدن سوزن در کانالی که حضور دارند فرار می‌کنند، البته اینکه سوزن و اشیاء نوک تیز چه تشعشعی دارند که موجودات غیرارگانیک از آنها وحشت دارند و با دیدن آنها فرار می‌کنند بحثی دیگر است که در جای خود باید به آن پرداخته شود، در طب سوزنی با توجه به ۱۴ مدیدین که در بدن وجود دارد و بیماریهایی که در اعضای معرف هر مدیدین هست، تشخیص می‌دهند که بیماری که شخص بیمار از آن در رنج است مربوط به کدام عضو و کدام مدیدین می‌باشد و لذا سوزن را در کانال مربوطه فرو می‌کنند.

**مصرف انرژی؛** ذهن ما در موارد مختلفی با توجه به رسالتی که بر عهده او می‌باشد می‌بایستی از انرژی مخصوص به خود بهره‌مند شده و انجام وظیفه نماید، اندیشه نان و معیشت، اندیشه خانه، اندیشه ماشین، اندیشه فرزند و ... که لازم است و

باید به آنها به اندازه نیاز پرداخته شود، بخشی دیگری از انرژی که جهت پردازش چیزهای مختلفی مصرف می‌شود که اصلاً هیچ ارتباطی به ما ندارد (که در دشارژ بیرونی به آن اشاره شد) مثلاً در خیابان که عبور می‌کنیم ده ها و بلکه صدها نفر را از ابعاد مختلف مورد پردازش قرار می‌دهیم، چاق است، لاغر است، لباسش اینجوری است، قیافه اش و ... و مسائل متفرقه بسیار زیادی که از بابت آنها ذهن ما بیجهت انرژی مصرف می‌کند، بخشی از انرژی که با تشتت ذهنی مصرف می‌شود، بخشی که با دشارژ درونی (خاطرات خوب و بد، توقعات، اهداف و آرمانها) که در این دوره به آن اشاره شد مصرف می‌شود، بخشی که توسط موجودات غیر ارگانیک که در وجودمان خانه گزیده اند مصرف می‌شود و بخشی از انرژی ذهنی که می‌بایستی به مصرف اصل قضیه یعنی اندیشه کمال برسد که با توجه به مصارف بالا که اشاره شد اساساً دیگر چیزی باقی نمی‌ماند تا در این بخش مصرف شود.

در آینده ممکن است بحث ویروسهای غیر ارگانیک جدید بسیار بالائی پیدا کند، دیگر در دنیای علم کاملاً پذیرفته شده است که سیستم پارازیتی در بدن ما پارازیت ایجاد می‌کند و سبب اختلال در عملکرد بدن ما می‌شود خوشبختانه تا الآن بحث کانالها را قبول کردند و طب سوزنی الکترونیک را بنیان گذاشته اند ولی هنوز نمی‌دانند که در واقع چه اتفاقی می‌افتد فقط با ملاک تجربه می‌بینند که وقتی اینکار را انجام می‌دهند در درمان بیماری مؤثر واقع می‌شود، لذا به این نتیجه می‌رسیم که با تئوریهای گذشته نمی‌شود این مسائل را توضیح داد، بلکه تئوریهای جدید، نظریه‌های نو و تفکر نوین لازم است تا موضوع شکافته شود.



## تعریف انرژی ذهنی

در پاسخ به سؤال؛ انرژی ذهنی را از ترم ۲ یک تعریفی داشتیم، ببینید ذهن ما قرار است سیستم تفکری، بینشی و... همه اینها را سر و سامان بدهد، آیا انرژی نامحدود است، یک انرژی محدودی در اختیار ذهن مامی باشد، بطوریکه ما تجربه کردیم که یک موقع می شود که در شب اگر یک مسأله جدید پیش بیاید می گوئیم دیگه ذهن من نمی کشد، خوب اینجا چه می شود که می گوئیم ذهن من دیگر کشش ندارد، می گوئیم الآن ولش کنیم برویم فردا ، الآن نمی توانم جواب این سؤال یا مسأله را پیدا کنم، پس ما برای ساخت و ساز مسائل ذهنی، تجزیه و تحلیل ، تفکر و تعقل و... یک انرژی ذهنی محدودی در اختیار داریم، حالا این انرژی ذهنی را در ترم ۲ گفتیم که می توانیم صرف مسائل مختلف بکنیم ، اندیشه نان ، خانه ، ماشین و.... بعد یک بخشش هم انرژیهای بود که ما صرف مسائلی می کردیم که به خودمان مربوط نبود ، مثل همان مثالی که زدیم که از یک معبر عبور می کنیم همه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم و امتیازهای مثبت و منفی می دهیم، چاق، لاغر است، کوتاه، بلند است، زشت، زیباست، خوش لباس، بد لباس است و... همه را امتیاز می دهیم و پردازش می کنیم ، برای اینکار انرژی دارد صرف می شود ، این که این دوستان می فرمایند که ذهن باید مشغول باشد، اگر مشغول باشد یعنی دارد انرژی صرف می کند بطوریکه غروب که بشود می بینیم که اصلاً دیگه کشش نداریم چرا، برای اینکه دیگه انرژی برایش نمانده، اینقدر مسائل متفرقه آمده که دیگه از یک ساعتی به بعد فرد به اصطلاح بریده ، حالا شما می توانید امتحان کنید ، یک روزی که درگیری بیشتر است ببینید چه ساعتی و یک روزی که درگیری نیست ببینید که چه ساعتی احساس خستگی به شما دست می دهد ، این آزمایش ساده است یعنی امکان ندارد کسی تجربه نکرده باشد ، بعضی روزها ما تا آخر شب تا ۲ بامداد هم شاید شارژ هستیم ، بعضی مواقع ساعت ۸ شب می گوئیم ولش کن اصلاً دیگه کشش ندارم ، هیچ چیزی بدون صرف انرژی نیست که مشغول می شود ، در مورد ذهن و روان اینها خودشان جنبه فیزیکی ندارند و جزء مغز نیستند ، خودشان از چاکراها که مبدل انرژی هستند تغذیه می کنند ، چاکراها انرژیهای مختلف کیهانی را که مخصوص آنهاست می گیرند تبدیل می کنند و تغذیه می کنند ، روان و ذهن ما به آنصورت تغذیه می شود و جسم ما هم با غذا تغذیه می شود ، با بنزین سلولی تغذیه می شود و آنها هم انرژیهای مخصوص به خودشان را دارند و درست است که برای انسان شناخته شده نیست فعلاً، اما دنیای علم دارد به موضوع چاکراها نزدیک و نزدیکتر می شود، الآن به عکسبرداری نزدیک شده ، هاله ها را نزدیک شده و یک روزی می فهمد که بله اینها جزء مغز نیستند ، الآن روان و ذهن را به یک صورتهائی جزء مغز تصور می کنند ولی در آن بحث دوره یک دیدیم که ذهن یک بخش مجزائی است و جزء مغز نیست، مغز مجموعه آنتنهایی است که چیزهائی را مخابره می کند و می گیرد ، بین ذهن و روان این مخابره را دارد و مغز خودش یک مجموعه آنتن است .

## چاکراها - طب سوزنی - کانالهای انرژی

در پاسخ به سؤال در خصوص چاکراها ؛ چاکراها انرژی تأمین می‌کنند، مبدل انرژی هستند برای ذهن، برای روان، برای کالبد‌های مختلف دیگر مثل کالبد اختری و... آنها از انرژی بنزین سلولی استفاده نمی‌کنند، آنها انرژیشان مخصوص خودشان است که در چاکراها تهیه می‌شود، یک موجود غیرارگانیک وقتی می‌آید در بدن ما چاکرا را می‌گیرد و از انرژی چاکرا استفاده می‌کند، بعد از یک مدتی فرد ذهنش، روانش بعد جسمش دچار مشکل می‌شود، زندگی انگلی آنها هم مثل انگلهای فیزیکی هستند که از خون ما استفاده می‌کنند جسم دچار مشکل می‌شود ، آنها هم می‌روند از چاکراها استفاده می‌کنند، اشکال روح و جن این است که می‌آیند از چاکراها تغذیه می‌کنند، بعد از یک مدتی ما دچار مشکلاتی می‌شویم ، یک تئوری که از تئوریهای خودمان است این است که در طب سوزنی کانالهای انرژی، آنها می‌گویند که این کانال مسدود شده و باید باز بشود، شما می‌دانید که سوزن را فرو می‌کنند در نقطه‌ای خاص و هنوز نمی‌دانند ارتباط بین این سوزن و باز شدن کانال چیست، خیلی از مسائل را نمی‌دانند، یکی از این نظریه‌هایی که می‌توانیم مورد بررسی قرار بدهیم این است که سوزن وقتی که در آن نقطه خاص وارد می‌شود و آن نقطه هم اختلاف پتانسیل الکتریک دارد و قابلیت هدایت الکتریکش با نقاط مجاور فرق می‌کند، در این صورت یکی از چیزهایی که اتفاق می‌افتد فراری دادن موجود غیرارگانیک است، اگر در کانال باشد، چون آنها از سوزن و اشیاء نوک تیز وحشت دارند، حالا این چه تشعشعی را انعکاس می‌دهد بماند، در کانالها در چهارده مدیدینی که وجود دارد و بنا به تشخیصی که دادند بستگی به بیماری که در اعضای معروف این مدیدینها هست می‌دانند که این نقطه از این کانال را باید مورد بررسی قرار بدهند، مثلاً اگر مشکلی در کلیه است، در فلان عضو هست هر کدام از اینها را می‌دانند که مربوط به کدام مدیدین می‌شود، حالا در آن مدیدین از این نقاط مختلف وقتی سوزن را وارد می‌کنند در واقع اگر ویروس غیر ارگانیک آمده و باعث انسدادش شده ، باعث عدم تعادل شده و دارد تغذیه می‌کند ، در واقع آن را فراری می‌دهد که کانال باز می‌شود و این انسداد برطرف می‌شود و بعد از آن متوجه می‌شوند که عضو دارد بهبود پیدا می‌کند ، چون از تغذیه طبیعی خودش برخوردار می‌شود ، یعنی حتی تا این حد ممکن است بحث ویروسهای غیرارگانیک جدیت بسیار بالائی پیدا بکند و کاملاً برای دنیای علم بعنوان یک سیستم پارازیتی که در بدن ما ایجاد اغتشاش و پارازیت می‌کند و اختلال ایجاد می‌کند، زندگی انگلی را با ما شروع می‌کند، همه اینها در آینده اثبات می‌شود، خوشبختانه تا حالا کانالها را قبول کردند، طب سوزنی الکترونیک بنیان گذاشته شده ولی هنوز نمی‌دانند چی به چی هست ، فقط طبق خاصیت و قاعده علوم تجربی که تجربه را ملاک قرار می‌دهد می‌بینند که اینکار را می‌کنند یک نتایجی حاصل می‌شود، مثل کار خود ما است ، در فرادرمانی می‌بینیم که خوب این کارها انجام می‌شود، حالا تازه باید ببینند که چی می‌شود که این کارها انجام می‌شود و مسلماً با نظریه‌ها و تئوریها گذشته نمی‌شود اینها را توضیح داد ، بلکه تئوریهای نوین و طرز تفکر جدیدی را می‌طلبد که برویم این مسائل را نگاه بکنیم، آن چیزهای قدیمی قاعداً نمی‌تواند بیاید جوابگوی یک پدیده‌ها و تجارب اینچنینی باشد و برای خودش نظریه‌ها

و تئوریهای نوینی می خواهد، خوب پس در مجموع در این مسأله ما انرژیهای ذهنی را صرف مسائل مختلف می کنیم، خاطره خوب، خاطره بد، تشتت ذهنی، دشوار و... اینها هست و بعداً اگر یادتان باشد گفتیم که راجع به آن اصل ماجرا (اندیشه کل) چقدر کار می کنیم و چقدر انرژی ذهنی اختصاص می دهیم، حالا برای این که معلوم باشد (توضیح روی شکل فوق - مدیریت ناصحیح انرژی ذهنی) اینقدر انرژی اختصاص می دهیم، در حالیکه طبق آن قاعده جاذبه و دافعه لاقط باید یک چنین چیزی را به خودش اختصاص بدهد (توضیح روی شکل فوق - مدیریت صحیح انرژی) تا طبق قانون جاذبه و دافعه خورشید و ستاره، اینها رویت نشود و خودی نتواند نشان بدهند و در آن سیستم مدیریت انرژی، فکرنان، ماشین، خانه و... اینها واقعیت بودند و کاری نمی توانستیم بکنیم، تعارف بی تعارف، اما بقیه را می توانستیم، تشتت ذهنی و دشوار و... را می توانیم حذف کنیم و برایشان انرژی ذهنی صرف نکنیم و انرژی را ذخیره کنیم، این اساس مدیریت انرژی ذهنی بود، حالا با خاطره خوش، با خاطره بد، مجبوریم برایش انرژی صرف کنیم، بعد حالا دیگه اثرات دشوار و... هم که جداگانه کار خودش را می کند ولی حالا چیزهای خوبش این حسن را دارد که لاقط آن عامل دشوار را همراه خودش ندارد ولی صرف انرژی ذهنی را دارد یعنی در واقع هر دو تایش مجاز نیست، مگر اینکه مرور خاطرات بصورت کارشناسی باشد.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص طب سوزنی - کانالهای انرژی؛** یک تئوری که از تئوریهای خودمان است این است که در طب سوزنی می گویند که این کانال مسدود شده و باید باز بشود، شما می دانید که سوزن را فرو می کنند در نقطه ای خاص و هنوز نمی دانند ارتباط بین این سوزن و باز شدن کانال چیست، خیلی از مسائل را نمی دانند، یکی از این نظریه های که می توانیم مورد بررسی قرار بدهیم این است که سوزن وقتی که در آن نقطه خاص وارد می شود و آن نقطه هم اختلاف پتانسیل الکتریک دارد و قابلیت هدایت الکتریکش با نقاط مجاور فرق می کند، در اینصورت یکی از چیزهایی که اتفاق می افتد فراری دادن موجود غیرارگانیک است، اگر در کانال باشد، چون آنها از سوزن و اشیاء نوک تیز وحشت دارند، حالا این چه تشعشعی را انعکاس می دهد بماند.

### انگیزه اعمال - منظور از عبادت - سیستم بی تمنائی - بلوغ عرفانی

یکی از مسائلی که برای ما درد سر ساز می شود، انگیزه اعمالمان است، ما می آئیم یک کارهایی می کنیم که بدنبال آن کارها می رسیم به سیستم منت گذاری، این مسأله را همه ما تجربه کردیم که در واقع منت گذاری و منت پذیری یکی از چیزهای رایج زندگی ما هست، حالا یک کسی یک کاری بکند برایمان دیگه می خواهد برود، بیاید و تا زمانیکه کاملاً مطمئن نشود که این منت گذاشته شده راحت نمی شود، این سیستم منت گذاری نسبت به انسان، نسبت به خدا جاری است، کل کارهایی که صورت می گیرد برای آن کسی که در مسیر کمال است یک منظره دارد و برای کسی که در مسیر غیر کمال است یک قضیه دیگری دارد، آن کسی که در مسیر کمال می رود هدفش و انگیزه اش از هر عملی چیست، مثلاً اگر عبادت می کند منظورش چیه، این بحث خیلی مهمی است، منظورش از عبادت چیه، بخوبی می دانیم که منظورهاى مختلفی

است، بعضیها می خواهند خدا را ببینند، بعضیها می خواهند باج بدهند، بعضیها فکر می کنند معامله است خودش این را می دهد و او هم باید آن را بدهد و بعد این سیستم به یک جور منت گذاری می رسد که خدایا دیدی ما اینکار را کردیم و بدنبال آن توقع هم ایجاد می شود، قبلاً هم این صحبت را داشتیم، کسانی که عمدتاً در کار عبادت هستند افراد متوقعی هستند نسبت به خدا و اکثراً سر خورده ، عمدتاً افسرده چرا چون آمدند یک حرکتی کردند از خدا متوقع شدند ، انتظار داشتند، انتظارشان برآورده نشده چون نمی شود، محال است بشود ،لذا چون انتظار برآورده نمی شود سرخورده می شوند و بدنبال سر خوردگی افسرده می شوند، آیا مشاهدات این را تائید می کند یا نمی کند، یعنی شما می بینید عمدتاً افرادی را که ظاهراً با خدا هستند حتماً افسرده هستند، علت این است که نتوانستند انگیزه اعمال خودشان را تعریف دقیقی داشته باشند که چرا دنبالش هستند، برای چی نماز می خوانند، برای چی روزه گرفتند، برای چی رفتند حج و... اینها روشهایی بوده، راههایی بوده که بوسیله این راهها آنها بتوانند خودشان را بسازند، بسازند حالا هر جور که قرار است و هیچکدام از اینها را خدا محتاجش نبوده، اینها فکر کردند که اگر ماه رمضان را روزه بگیرند چه منتهی بر خدا گذاشته اند، پس همه اینها بخاطر این است که کمالی برای خودشان بسازند ، اگر انفاق کردند برای چی انفاق کردند ، اگر زکات دادند برای چی زکات دادند، قضیه چی بوده، چکار می خواستند بکنند، همه اینها مهیا کننده کمال بوده، پس مهیا کننده کمال یک جا پول بوده، یک جا عبادت بوده ، یک جا حرکت بوده قلمماً، قدمماً، فکراً و... همه چیز انجام شده برای چی که کمال من حاصل بشود، یعنی اینها بهای کمال بوده که ما پرداخت کردیم ، خوب آیا بر خدا منتهی هست یا نه ، شما زیاد شنیدید که برای رضای خدا من اینکار را می کنم، نه خیر اینکار برای کمال خودت است، می خواهی انجام بده، می خواهی انجام نده ، خداوند از آن بی نیاز است، خداوند در یک صورت راضی است که ما وسیله کمال خودمان را مهیا کنیم، پس در مجموع اگر که انگیزه اعمال ما داد و ستد نیست و کمال خودمان است این بهایش هست، حالا که پرداخت کردیم ، آنوقت آن باعث رضای خدا می شود ، چرا کمال ما باعث رضای اوست ، ما معشوق هستیم ، یک قدم هم عاشق به ما نزدیکتر یا ما به عاشق نزدیکتر بشویم، این ایجاد رضایت می کند ، خوب این در مورد خداوند که منت بی منت.

**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) انگیزه عبادت بر سه نوع تقسیم می شود ؛ ۱) عبادت بردگان یا عبادت از روی ترس ( مرگ ، قبر ، دوزخ و... ) ۲) عبادت مزدوران یا عبادت از روی طمع مزد و پاداش ( بهشت ، حوری و... ) ۳) عبادت آزادگان یا عبادت از روی عشق الهی.

**در پاسخ به سؤال ؛** در خصوص اینکه کسانی که ذاتاً برای انسانیت اینکارها را می کنند ( مثلاً ؛ انفاق ، زکات و... ) اینجا اسمش چیه ؛ ببینید برای انسانیت اینکار را می کنند بسیار خوب، اصلاً برای خدا نیست، پس برای انسانیت می کند، پس همه آن کارهایی را که می کند این بار مزد یا بهائی است که پرداخت می کند برای اعتقادش، حالا در این مورد انسانیت است ، یعنی او در واقع بهای انسانیت را پرداخت می کند ، باز به نوعی فرق نمی کند ، یک چیزی را که اینجا گذاشتیم بگوئیم برای این است ، برای آن است، هر عاملی که شما اینجا بگذارید در واقع دارد بهائی را پرداخت می کند، بخاطر اعتقادش، شاید این موفق تر از آن باشد که معمولاً هم هستند ، معمولاً آنهایی که برای انسانیت حرکت می کنند در عمل سرزنده تر از آنهایی هستند



که مثال زدیم، این با تجربه من است، با تجربه خودم اینطوری است، آن کسانی که برای انسانیت حرکت می‌کنند روبه راه‌تر هستند، چون کسی که برای خدا حرکت کرده توقع دارد که الآن می‌رسد، الآن جوابم را می‌دهند، یک دقیقه دیگر جوابم را می‌دهند، اما آن کسی که برای انسانیت دارد حرکت می‌کند، چشمی به هیچ جایی نمی‌دوزد.

**سیستم بی‌تمنائی؛ در پاسخ به ادامه سؤال در خصوص پاسخ گرفتن از نتایج اعمالی که انجام می‌دهند؛ ببینید پاسخ می‌گیرند،** قانون بازتاب است، من می‌خواهم بگویم که این مسأله به یک سیستمی می‌رسد، سیستم بی‌منتی، سیستم بی‌تمنائی، به یک پیش خاصی منجر می‌شود، **عمرزاهد، هر طری شد، بر تمنای بهشت خود دانست که در ترک تناسبت بهشت - ماب تریزی** بحث این تمنا، این توقع و منت گذاری است، منت پذیری در سیستم کمال جایگاهی ندارد، سیستم بی‌منتی را من می‌خواهم خدمتان برسم به اینجا که اگر برای انسان کار کردیم چرا مثلاً ما رفتیم درمان کردیم چرا؟ هدفمان چی بوده، انگیزه مان چی بوده، رشد خودمان بود، اگر رشد خودمان نبود ما برای چی می‌بایستی وقت می‌گذاشتیم، پس در مجموع انسان در مسیر کمال مجبور است در رابطه با انسان قرار بگیرد و در رابطه با خدا قرار بگیرد، حالا انسان مقدم است یا خدا، یک بحث دیگر، کدام مقدم است در بین عرفان و کمال انسان، اول با خدا به توافق می‌رسیم فنای فی‌الله بعد می‌گویند آقا کارت درست است حالا برو فنای فی‌الخلق بشو، برو توی دل مردم ببینیم چکار می‌کنی، گفتیم قبلاً که خان اصلی خان صلح با دیگران یا تضاد با دیگران بود، فراموش نکنیم ما با خدا سریعاً می‌فهمیم که معامله با او مشکلات ایجاد می‌کند، متوقع بودن، سرش منت گذاشتن، خیلی راحت متوجه می‌شویم که او اصلاً به کار ما نیاز ندارد، می‌آیم سرانسان، مشکل است که ما برای انسان کار کنیم سرش منت نگذاریم، یعنی مشکل است متقاعد بشویم که کاری که ما برای انسان انجام می‌دهیم برای کمال خودمان بوده و نباید از آن توقع داشته باشیم، کدام مشکل‌تر است، کار با انسان مشکل‌تر است، چون ما نمی‌پذیریم که من یک کاری برای کسی انجام بدهم و او برود، پس کاری که من کردم چه کسی می‌خواهد جبران کند یا تشکر کند و این خیلی قدرت می‌خواهد که ببینید مثلاً برای ناشناسی کاری انجام دادی و دارد جلوی چشمت می‌رود و دیگه هم نمی‌بینی او را ولی برای خدا بالاخره یکجور هائی یک گوشه‌ای یک حسابی باز می‌کنیم می‌گوئیم که بالاخره یکجوری یک پاسخی می‌دهد ولی برای انسان، طرف رفت و دیگه نمی‌بینی او را، بنابراین موضوع اصلی سیستم بی‌منتی است نسبت به انسان، در وهله اول با خدا خیلی سریع حل می‌شود که هر معامله‌ای با خدا در این رابطه باطل است، من اینکار را می‌کنم تو آنکار را نکن، من اینکار را می‌کنم، منت بگذاریم سرش، من اینکار را برای رضای تو انجام دادم، خدایا ببین، می‌گوید نه، ندا می‌آید ولی ما نمی‌شنویم، می‌گوید بیخود سر من منت نگذار، این برای کمال خودت است، اگر می‌خواهی انجام بده، اگر نمی‌خواهی انجام نده، پس یک مقامی ما داریم که مقام بی‌منتی و مقام بی‌تمنائی، یعنی کسی که به ظرفیتی رسیده که قادر است بدون منت کار بکند یعنی نه برای خدا و نه برای خلق خدا، خوب این چه ظرفیتی می‌خواهد، یک ظرفیت بالائی می‌خواهد، چون ما را با این سیستم عادت دادند، منت سرمان گذاشتند، ما هم عادت کردیم منت بگذاریم، بدون منت اصلاً مگر یک روز امور ما می‌گذرد، یعنی باید حتماً یک کسی را گیر بیاوریم، یک روزی بگوئیم بین من برای تو اینجوری کردم و....

**بلوغ عرفانی؛** یک کسی که از نظر عرفانی بالغ شده دعایش فرق می‌کند، این را قبلاً صحبت کردیم که دعای یک عارف با دعای افراد معمولی تفاوت خیلی زیاد است، وقتی به اینجا می‌رسد انگیزه اعمالش هم کمال است و کمال می‌شود سیستم بی‌متنی، بدنبال آن بی‌تمنائی و همینجوری مسائل مختلفی را پیش می‌آورد، چه می‌شود که ما می‌گوئیم یکی عارف است یا می‌توانیم بگوئیم که نزدیک شده زمانیکه از نظر عرفانی بالغ می‌شود و به بلوغ می‌رسد، حالا یک آدمی که از نظر عرفانی بالغ‌تر می‌شود کمتر زجر می‌کشد، بنابراین یک آدم معمولی می‌خواهد منت‌گذاری خودش را تحمیل کند و اثبات کند و جا بیاندازد، منتظر بشود پاسخ بگیرد، تائید بگیرد، بعد آیا تائید بگیرد یا نگیرد، آیا بتواند جا بیاندازد که بین من اینکار را کردم، کافی است که طرف مقابل یکخورد با بی‌اهمیتی برخورد کند او دشارژ کامل می‌شود، دوباره این ماجرا می‌رود در خاطره و خاطره مرور می‌شود، یادش می‌آید که ده سال پیش من چکار کردم، چقدر برای او دویدم، بعد اینجوری شد و... دوباره دشارژ، دوباره فردا، یک ماه دیگر و... دشارژ، بنابراین یک بالغ عرفانی محفوظات حافظه‌اش باردار نیست یعنی متنی نیست روی این مخزن خاطراتش که بخواهد بیاید رو، برای کمالش کار کرده تمام شد، خدا حافظ، هیچ چیز هم ندارد که بخواهد بیاید رو که دوباره اذیتش کند، اما آدم معمولی اذیت و آزار پشت سرهم و در واقع رزونانس دارد، هم در بدو هم درخوبش تشدید داریم، یک چیزی که یک بار اشتباه کردیم هزار بار باید تاوانش را بدهیم، اینها همه قانونمند است، برکت مثبت، برکت منفی، برکت همان رزونانس است، همان تشدید است، یک دانه گندم می‌کاری، یک خوشه گندم می‌آید صد تا دانه گندم به تو می‌دهد. جمع بندی این مطلب این است که پس سیستم بی‌متنی پایه و اساسی برای بلوغ عرفانی بحساب می‌آید وقتی ما به سیستم بی‌متنی برسیم راحت می‌شویم، یک لحظه فکرش را بکنیم که ما هیچ جا متنی نداریم که روی سر کسی بگذاریم چقدر احساس راحتی می‌کنیم، خودش یک نوع آزادی است و وقتی که ما می‌خواهیم منت بگذاریم به اسارت درمی‌آئیم یعنی اسیر آن منت می‌شویم که برویم این منت را جا سازی بکنیم، بعد بنشینیم منتظر واکنش باشیم که واقعاً برای ما فلاکت و نکبت می‌آورد، بنابراین انسان آزاد اندیش و رها از این مسأله هم رهاست و این خودش بحث مهمی در بلوغ عرفانی است، در قانون بازتاب یکی از چیزهای خشتی کننده بازتاب‌های مثبت، منت است یعنی همین که طرف کار خوبش را آمده منت گذاشته تمام اثرات خوبش از بین رفته بنا براین ما با دست خودمان بازتاب مثبت را آخرش منفی کردیم.

**در پاسخ به سوال؛** درخصوص این که کاری را که انجام می‌دهد بعد می‌بیند دریافتی که دارد کمتر است؛ دریافت می‌کند می‌بیند کمتر است، این مسأله بحث مفصلی دارد، بحث عدالت اجتماعی در سیستم حق شما دست من است، مثلاً من از آن حق به شما یک درصدی را برمی‌گردانم، اینها در یک قضایای دیگری می‌آید مورد بررسی قرار می‌گیرد، جهان دو قطبی، عدل، ظلم، ما در چنین وضعیتی هستیم و این زمینه کلی است، اگر اینجوری نبود ما اصلاً اینجا چکار می‌کردیم، اگر قرار بود شما عین حقت را بگیری که ما اصلاً اینجا کاری نداشتیم. ببینید یک موضوع هست که بستگی دارد که ما چه تعلیمی دیده باشیم، دوره ۳ صحبت کردیم گفتیم که ما اینجا آمدیم در جهان دو قطبی، در درسی که بزرگان گذاشتند بجا برای ما مثلاً فرض کنید که آیا موسی از ظلم فرعون دشارژ می‌شد، ما وقتی می‌گوئیم فرعون دیگه بالاتریش را داریم می‌گوئیم،

موسی دشارژ نمی شد چون می دانست که اینجا اصلاً برای همین است ، یکی باید فرعون باشد ، یکی باید موسی باشد و او فقط یک انتخاب داشت که برود این سمت یا برود آن سمت ، از نعمت فرعون موسی کف و لب شست دریای کرم داد مراوراید و میضا - **مولانا** و این که موسی می توانست برود با فرعون از در سازش بر بیاید و به خوان و نعمتی برسد چون پشت کرد شد موسی، اما دشارژ بی دشارژ، مدیریت بحران را با هم صحبت کردیم، حالا شما حرص بخور، این که مشکلی حل نمی کند ، تو میزنی زار خود او می کند کار خود این مشکلی را حل نمی کند، بنابراین چنین آدمی از حرص خوردن زخم معده می گیرد و چه کاری می تواند انجام بدهد، لذا موضوع مبارزه با ظلم یا حق طلبی کار امام حسین با دشارژ نیست، چنین کاری پاسخ مسأله نیست، پس دشارژ بی دشارژ، در هر صورتش، در این مورد هم بله حق شما را خوردند دشارژ مسأله ای را حل نمی کند **فَتَهَاجِرُوا فِيهَا مهاجرت کنید** - نساء ۹۷، موضوع اینجاست راه باز است می توانی بروی حرفت را به کرسی بنشانی و بگوئی که به من ظلم شده، حق من را دارید پایمال می کنید، اگر نمی توانی یک کار دیگری بکن ولی دشارژ ممنوع

### گریه در روایات - اشک در عزاداریها

در پاسخ به سؤال در خصوص این که در روایات است که ائمه هم از بعضی مسائل و اتفاقات ناراحت می شدند و گریه می کردند این درست است یا نه ؛ طبق قانون صحبت می کنیم، محال ممکن است کسی در راه خدا حرکت کرده باشد و به حزن رسیده باشد **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند** - یونس ۶۲ می گویند که امیر المؤمنین (ع) سردر چاه می کرده و گریه می کرده ، از چی گریه می کرده، شاید از حیرت هستی گریه می کرده، گریه شوق است، گریه برای جهل بشر بوده ، گریه برای نا آگاهی بشر است، گریه برای این است که خدایا اینها نمی فهمند ببخش اینها را، گریه برای این که خدایا یک بخش این تن واحد سرطان گرفته ، گریه برای سرطان وجود است نه برای این که ما بی خانمان شدیم و یا..... اینها را راویان دیدند با چشم ظاهری دیدند، اگر شما برای من ثابت کنید که این گریه بدبختی، حزن و... بود همه چیز زیر سؤال می رود ، اصلاً همه چیز بطور کلی بخش منتفی می شود، پس می توانسته شرایط دیگری هم باشد، می توانسته سازشکاری باشد، می توانسته همه چیز باشد، اگر قرار بود برای این باشد خوب سازش می کردند و آن همه مصیبت را هم نمی کشیدند چون می دانستند و شرایط نشان می داد که شکست می خوردند ، شرایط نشان می داد که آوارگی خواهند کشید ، می دانستند جنگ نابرابری است ولی نابرابر بودن جنگ باعث تعطیل شدن مبارزه با ظلم که نمی شود ، می دانستند جنگ نابرابر است ولی در عین حال حق طلبی و ظلم ستیزی سر جای خودش بوده ، بهر بهائی بوده ، لذا آن صورتی که روایت شده ، آن گزارش ظاهری است ولی گزارش باطنی که چه در دل و وجود این افراد بوده که بتواند اظهار نظر دقیقی بکند (در ادامه سؤال صحبت های یکی از حاضرین ؛ می گویند حضرت علی ( ع ) در قنوتش آنچنان دچار حیرت می شده که آیه ۱۹۱ سوره آل عمران را می خوانده و اشکش سرازیر می شده این که **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند [که] پروردگارا اینها را ببهوده نیافریده ای منزهی تو پس ما را از عذاب**

**آتش دوزخ در امان بدار- آل عمران ۱۹۱** یعنی گریه شان در رابطه با تحیر از خلقت هستی بوده استاد؛ بلکه قطعاً آن چیزی را که انسان از هستی دریافت بکند این عظمت را قطعاً به حیرت می‌رسد، خوب حالا این اشک حیرت است، اشک شوق، ذوق و بهر حال هر اشکی را بحساب آن خفت، خواری، بدبختی و... نمی‌شود گذاشت.

**سوال؛ در خصوص اشکی که از روی ناراحتی در عزاداریها داریم صحبتی داشته باشید؛** ببینید این قانون است فرقی نمی‌کند لقاءالله، لقاءالله است، دیداریار، دیدار یار است، برای من، برای شما، برای هر کسی، هیچ فرقی نمی‌کند و این بزرگترین نوید و پیامی است که انسان دارد که **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ أَيُّ انْشِقَاقٍ** **ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار**

**خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد - انشقاق ۶** و الیه راجعون، حالا در این مسأله انالله وانا الیه راجعون ما باید متوجه بشویم چرا از رفتن به سوی یار بایستی به حزن برسیم، چون دستور صریح است که نه حزن و نه ترس

هر دو ممنوع، این دو را کنار هم بگذارید و بعد برای ما بگوئید چطوری چنین مسأله‌ای قابل توجیه است، امام حسین (ع)

صد درصد می‌دانسته که به شهادت می‌رسند، کما اینکه به یاران شان گفتند که هر که می‌خواهد برود از این تاریکی شب

استفاده کند و برود، یک عده هم رفتند، پس وقتی خودش آگاهانه شهادت را پذیرفته می‌توانست سازش کند یا بطور

دیگری عمل کند، بنابراین موضوع این قضایا را از چند جهت کنار هم بچینیم می‌بینیم که ماجرای الیه راجعون حزن انگیز

نیست و نباید باشد، حالا اگر که اینجوری فکر بکند مسلماً ما سازگاری فکری با چنین چیزی نداریم، یعنی برداشت ما این

مطلب را نشان نمی‌دهد، حالا اگر شما می‌توانید ما را متقاعد کنید، دلیلی بیاورید، استدلالی بیاورید، مهمتر از همه از قرآن که

قانون اساسی ما هست استناد بیاورید و نشان بدهید که باید ما اینکار را بکنیم، خوب بیائیم اینکار را بکنیم ببینیم چه

از آن در می‌آید بیرون (صحبتهای یکی از حاضرین در ارتباط با مرگ؛ فکر می‌کنم آیه ۶۴ سوره عنکبوت باشد که زندگی این

دنیا را با آن دنیا مقایسه می‌کند، دقیقاً زندگی واقعی را دنیای پس از مرگ معرفی می‌کند، بنابراین بر می‌گردد به جهل ما

نسبت به برداشتی که از این دنیا و آن دنیا داریم وقتی حیات واقعی را خداوند آن دنیا معرفی می‌کند بنابراین می‌توانیم

به این نتیجه برسیم که مرگ را ما اشتباهی تلقی می‌کنیم **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ**

**الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در سرای آخرت است**

**ای کاش می‌دانستند - عنکبوت ۶۴ استاد؛** بلکه ما الیه راجعون را می‌گوئیم مرگ و همان بحثی که در این مورد در دوره

۳ خصوصاً راجع به قانون تولد و مرگ داشتیم، این برداشت ما هست، در حالیکه مسلماً اگر که فرضاً امام حسین (ع)

در بین ما حاضر بشود از او سؤال کنیم این مسأله ما را مورد تأیید قرار نخواهد داد. (صحبتهای یکی از حاضرین در ارتباط با

**این که در ماه محرم ما عزاداریم از عمل یزید؛ استاد؛** بلکه این قابل قبول است، منتها چون اسمش عزاداری آمده تصور عامه

این است که شهادت یک چیز حزن انگیزی است در حالیکه اصل شهادت جشن می‌خواهد، شما می‌بینید که به اصطلاح

از دیدگاه مسیحیان که عیسی مسیح (ع) مصلوب شده، می‌دانید که جشن می‌گیرند که او خون خودش را فدای گناهان

نوع بشر کرد، در حالیکه مصلوب شدن یکی از دردناکترین نوع مرگ است، از نظر مسلمانان گفته می‌شود که عیسی

مسیح (ع) مصلوب نشده ولی خود مسیحیان اعتقاد دارند که مصلوب شده، پس ببینیم که چقدر می‌بایستی در حزن قرار

می‌گرفتند ولی بزرگترین جشنها را در این رابطه می‌گیرند که عیسی مسیح (ع) خون خودش را در واقع فدای گناهان نوع بشر کرد.

**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) الیه راجعون حرکت ذاتی به سمت کمال و به معنای حرکت از کثرت به وحدت و از نیازمندی به بی‌نیازی بوده و متشکل از زندگی‌های متعدد می‌باشد. هریک از این مراحل با مرگ خاتمه پیدا می‌کند و زندگی بعدی آغاز می‌گردد. مثلاً با مرگ در این مرحله وارد مرحله لامکانی شده و پس از آن وارد مرحله ی لامکان لازممان خواهیم شد.

**سؤال؛** ما در واقع وقتی که در این دنیا کالبد روانی داریم، عواطف و احساسات داریم و کسی را از دست می‌دهیم، برای خاطر دوری از او گریه می‌کنیم، آیا می‌شود این گریه در فاز مثبت باشد؟

**جواب؛** خوب می‌آئیم سر بحث دوری، پس ما بخاطر این که چیزی را از دست دادیم گریه می‌کنیم، وگرنه همه مسافر راهیم، ای عجب به آن مسافری که زود به مقصد رسیده می‌گیریم، او زودتر رسیده، باید برایش دست بزنیم و پایکوبی کنیم که رسیده ولی ما از آنطرف در مقابل خود شیفتگی خودمان او به لقاءالله پیوسته، او نزدیکتر شده، ما دورتر شدیم، ببینید ما چقدر خود شیفته‌ایم می‌گوئیم که نه این ارجحیت دارد بر آن نزدیکی، یعنی دوست داشتیم او نمی‌رسید، بغل دل ما می‌ماند تا ما خاطرمان ملول نشود، بین لقاءالله و خود شیفتگی باید یکی را انتخاب کنیم، بحث این دوری یک موضوع دارد که لقاءالله و دیدار یار است و یکی بحث ملول شدن خاطر ما ناشی از خود شیفتگی ما و اصولاً چیزی از ما کنده بشود، چیزی را از دست بدهیم، قدرت از دست دادن را نداریم، حالا کدام ارجحیت دارد، یعنی ما ترجیح بدهیم یکی به خدا نزدیکتر بشود یا به ما نزدیکتر باشد، ما آنچیزی را که می‌خواهیم بخاطر وجود خودمان می‌خواهیم، یک جایی باید پا روی دلمان بگذاریم و آن کنترل را داشته باشیم بگوئیم بله اگر من این را از دست دادم عوضش او رفته و به خدا نزدیک شده، پس همه این اشکالات بر می‌گردد به تعریف مرگ، که ما سر این مسأله اشکال داریم، یعنی مرگ را هنوز دیدار یار و لقاءالله نمی‌دانیم، مسلمانان از همه بیشتر ادعا دارند در این رابطه، چون آشکارترین شعار ما همان انالله وانا الیه راجعون است، چیزهایی که شنیدیم از هندیها، از مسیحیها که مثلاً مسیحیها می‌روند سر مزار می‌ایستند بعد از مراسم سری برای همدیگر تکان می‌دهند و می‌روند، هندیها هم که آتش می‌زنند (البته ما هم کمی گریه وزاری می‌کنیم بعد می‌رویم چلو کباب می‌خوریم - با خنده حاضرین) خوب یک مسأله هست که قشنگ‌ترین پایکوبی را هنگام سوزاندن جنازه، سر مزارها اجرا می‌شود، اقوام و ملل مختلف را زیر نظر بگیریم، اما ما تضاد عمل و اندیشه بسیار زیادی داریم، قشنگ‌ترین شعار دنیا را ما داریم ولی بدترین رفتار دنیا را هم ما داریم، البته اگر اغراق نباشد، حیف است، من به جرئت می‌توانم بگویم که زیباترین شعار در این مورد همین شعار انالله وانا الیه راجعون است که ما داریم ولی بدترین رفتار را هم ما داریم، یعنی شاید در دنیا هیچ کجا مثل جامعه مسلمانها در قبال مرگ واکنش منفی نشان نمی‌دهند، خوب حالا دیگه این فرهنگ ماست و این فرهنگ هم باید تغییر بکند، عوض بشود و باید مفهوم مرگ کاملاً باز بشود، میزان بیماری در بین ما بسیار بالاست و برآوردهای ما نشان می‌دهد یکی از مهمترین دلایل بیماری ترس از مرگ است در بین ما، بخاطر اشکال تعریفی که ما از مرگ داریم، مسأله ترس از مرگ به اعتقاد من یکی از مهمترین عوامل

بیماری ساز در جوامع مسلمان است، شما می‌توانید این مسأله را زیر نظر بگیرید و تحقیقی روی فرهنگهای مختلف داشته باشید و بعد ببینید که واکنش آنها در قبال مرگ چیست و خلاصه ببینید که آیا این درست هست یا نه .

**اصل؛** ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) مرگ ، حرکت به سمت الله محسوب می‌شود و حرکت به سوی او ترسناک و اندوه پذیر نیست ( اصل الیه راجعون - بقره ۶۲) .

**در پاسخ به سؤال در خصوص گریه؛** من فکر می‌کنم که جواب دادم، گریه اگر بر اساس حزن باشد یعنی سم است، حتی اشک را که تجزیه شیمیائی کردند اشک حزن با اشک شوق فرق دارد ، اشک شوق از نظر ترکیبات شیمیائی با اشک حزن فرق دارد ، بدن در آن حالت مسموم است ، اینها یک چیزهایی است که خوشبختانه علم هم الان دارد می‌آید تائید می‌کند ، دنبال می‌کند، خوشبختانه مسأله دارد روز به روز آشکارتر می‌شود و ما از سیستم فکریمان نتیجه نگرفتیم و باید دنبال تحولات و آن رنسانس فکری باشیم، آنچیزی را که داریم ثروت عظیمی است، ثروت هنگفتی است و این ثروت ما گوشه کتابخانه‌ها دارد خاک می‌خورد و ما از آنها بی‌بهره‌ایم و لازم است که این مسائل را از نو بشناسیم و بدانیم که چی داریم که از آن استفاده نمی‌کنیم، خلاصه کلام باید همراه شعار انالله وانا الیه راجعون ما ارتقاء پیدا بکنیم ، یعنی باید در همین سطح فکر بکنیم و منظور این آیه را بدقت درک بکنیم.

**در پاسخ به سؤال؛** گریه در غم دوری از دست دادن عزیزان آیا می‌تواند در فاز مثبت باشد؛ جواب؛ پس ما بخاطر این که چیزی را از دست دادیم گریه می‌کنیم، وگرنه همه مسافر راهیم، ای عجب به آن مسافری که زود به مقصد رسیده می‌گریم، او زودتر رسیده، باید برایش دست بزنیم و پایکوبی کنیم که رسیده ولی ما از آنطرف در مقابل خود شیفتگی خودمان او به لقاءالله پیوسته، او نزدیکتر شده، ما دورتر شدیم، ببینید ما چقدر خود شیفته‌ایم می‌گوئیم که نه این ارجحیت دارد بر آن نزدیکی، یعنی دوست داشتیم او نمی‌رسید، بغل دل ما می‌ماند تا ما خاطرمان ملول نشود، پس همه این اشکالات بر می‌گردد به تعریف مرگ، که ما سر این مسأله اشکال داریم، یعنی مرگ را هنوز دیدار یار و لقاءالله نمی‌دانیم، مسلمانان از همه بیشتر ادعا دارند در این رابطه، چون آشکارترین شعار ما همان انالله وانا الیه راجعون است، چیزهایی که شنیدیم از هندیها، از مسیحیها که مثلاً مسیحیها می‌روند سر مزار می‌ایستند بعد از مراسم سری برای همدیگر تکان می‌دهند و می‌روند، هندیها هم که آتش می‌زنند (البته ما هم کمی گریه وزاری می‌کنیم بعد می‌رویم چلو کباب می‌خوریم - با خنده حاضرین)، قشنگ‌ترین شعار دنیا را ما داریم ولی بدترین رفتار دنیا را هم در عین حال ما داریم البته اگر اغراق نباشد، یعنی شاید در دنیا هیچ کجا مثل جامعه مسلمانها در قبال مرگ واکنش منفی نشان نمی‌دهند، مسأله ترس از مرگ به اعتقاد من یکی از مهمترین عوامل بیماری ساز در جوامع مسلمان است.

**اصل؛** ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) غم در دنیای عرفان ، فقط یک معنی دارد و آن غم دوری و جدائی از یار و اصل خویش ( خدا بودن ) است.

## بهشت نقد - تعریف دنیا - بهشت در کثرت و بهشت در وحدت - آب و درس وحدت

**بهشت نقد**؛ در اشعار عرفایمان به اشعاری بر می خوریم که صحبت از بهشت نقد می کنند و اصولاً موضوعاتی از این قبیل که چند نمونه را اشاره بکنیم عزیزان متوجه خواهند شد، مثل این شعر من که امروز بهشت تقد حاصل می شود و عده فردای زاهد را پرابور کنم - **خیام** یا این تقد بگردد دست از آن نبردار کلاوز دل شنیدن از دور خوش است - **خیام** یا اینجاست لعل بهشتی میاز کجا که بهشت است رسی یا نرسی - **خیام** خوب همه اینها یک برداشتهائی از آنها می شود که در واقع سوء تفاهمهای بسیار جدی ایجاد می کند و خیلها در خارج از دنیای عرفان تصور می کنند که منظور عرفا این است که فردای قیامت نیست، معادی نیست، همین جاست هرچی هست و اینجا مشغول قضیه بشویم و خلاصه خوش باشیم و این صحبتها، در حالیکه هیچ کسی مثل عارف با زندگی پس از مرگ عشق بازی نکرده است مرغ باغ ملکوت تم نیم از عالم خاک - **مولانا** یا خرم از آن روز که از این مثل ویران بروم - **حافظ** خوب کسی که اعتقاد به زندگی بعدی نداشته باشد نمی گوید که خرم آن روز که از این مثل ویران بروم، به کجا می خواهد برود اگر زندگی بعدی در کار نیست و به آن اعتقاد نداشته باشد ولی عارف تیز هوش است و به شناخت هستی رسیده است و تعریف درستی از هستی دارد و از هر موقعیتی بدرستی استفاده می کند، اما ماجرای بهشت نقد را با هم باز بکنیم و ببینیم منظور از بهشت نقد چیه، اگر خاطرتان باشد در دوره ۲ راجع به واقعیت و حقیقت یک موضوعی در بحث دنیای وارونه داشتیم و گفتیم که در دنیای وارونه می گویند که واقعیت شیرین است، یعنی زندگی شیرین است و حقیقت تلخ است، این در دنیای وارونه است، اما در دنیای غیر وارونه این واقعیت است که تلخ است، زندگی است که اگر حقیقت را از آن برداریم به تلخترین واقعیت ختم می شود، مرگ از دید واقعیت یکی از تلخترین واقعیتهاست، یعنی اگر از دید غیر عرفانی نگاه بکنیم از دید یک نفر که در واقعیت است نگاه بکنیم این واقعیت شمشیر برنده ای است که می آید می زند همه چیز را قطع می کند، از دید دنیای خارج از عرفان مرگ تلخترین واقعیت است، وقتی که زندگی به تلخترین واقعیت ختم می شود پس خودش هم تلخ است، چون هر کاری کردیم، هرچی جمع کردیم، هرچی خوش گذشته، بد گذشته، هرجوری بوده یعنی هیچی، پس کل واقعیت تلخ می شود بخاطر این که پشت زندگی یک سیلی قرار دارد که قرار است بیاید همه چیز را بردارد ببرد، خوب چنین چیزی نمی تواند شیرین باشد، البته از دید غیر عرفانی اما حقیقت می آید می گوید که اصلاً مرگ وجود ندارد، اصلاً مرگی نیست و دید شما نسبت به مرگ اشتباه است، این مرگ از مرگ نقل جای است - **نظامی گنجوی** و ماجراهائی را برای ما باز می کند که من تکرار مکررات نمی کنم و باهم صحبت های زیادی کردیم، تاکنون لذا حقیقت در دنیای غیر وارونه شیرین است و اینجا به قانونی و فرمولی بر می خوریم که هر جا حقیقت را روی واقعیت بریزیم تلخی از آن باقی نمی ماند، این یک فرمولی است که عارف پیدا کرده، بهشت نقد یعنی حقیقت + واقعیت، این فرمول بهشت نقد است، هر جا حقیقت را روی واقعیت بریزیم تلخی واقعیت گرفته می شود، حقیقت می آید همه مسائل را همیشه درست می کند و بدون این

فرمول سحر آمیز ما همه جا گیر هستیم ، شاید که **چو او بینی خیر تو در این باشد - حافظ** همیشه این واقعیت را یک جور دیگر نگاه بکنی در آن حقیقت است، بنابراین در همه مسائل این قضیه صدق می کند و این فرمول جادویی لحظه را برای عارف شیرین می کند، یعنی یا این فرمول هر لحظه لا اقل یک چیزی دارد که **شاید که چو او بینی خیر تو در این باشد**، بنابراین اذیت نمی شود ، **انجاری لعل بهشتی میاز - نیام** ، لعل چی هست، آگاهی است، اینجا از آگاهی می توانی برای خودت بهشت درست کنی اما آنجا که بهشت است ممکن است برسی، ممکن است نرسی چرا، چون اینجوری که داری جلو می روی دست خالی است ، بهشت جالبی نمی توانی برای خودت درست کنی، بنابراین به چند دلیل بهشت نقد توصیه می شود، یک دلیلش این است که اینجا یک موقعیت استثنائی است، یعنی هر زندگی ما موقعیت استثنائی است و تکرار پذیر نیست ( **ادامه در بحث تعریف دنیا** ).

**اصل** ؛ ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) رند به کسی اطلاق می گردد که هم به واقعیت توجه دارد و هم به حقیقت ، در عرفان کیهانی ( حلقه ) بر اساس مرام رندی ، نه واقعیت فدای حقیقت شده و نه حقیقت فدای واقعیت می شود و رند کسی است که در واقعیت به دنبال حقیقت می گردد و بالعکس ، یا به عبارتی هم قادر به دیدن واقعیت باشد و هم حقیقت .

**تعریف دنیا** ؛ دنیا محل پیوند واقعیت و حقیقت است، یعنی ما یک فرصتی داریم و در یک آزمایشگاهی هستیم، گفتند **A+B** بکنید نتیجه گزارش کنید تا نمره بدهیم، بنابراین فقط یک فرصت ما داریم در این چرخه ای که انالله وانا الیه راجعون داریم می رویم یک فرصتش واقعیت و حقیقتش اینطوری است، زندگی بعدی اصلاً اساس عوض می شود، با از بین رفتن مکان اصلاً واقعیت و حقیقت ما عوض می شود، مکان که نیست، تضاد و خیلی چیزها عوض می شود، قیافه نیست، لباس نیست، ماشین نیست، جنسیت نیست، روحی عاشق روح دیگر نمی شود، روحی با روحی دیگر ازدواج نمی کند، چقدر موضوعات عوض می شود ولی ما اینجا با اینها درگیر هستیم ، خوب یک شانس ما داریم که از این بهشت نقد استفاده بکنیم در این زندگی البته حتماً چند واحد تعریف شده که این چند واحد را در این موقعیت باید بگذرانیم، این واقعیت ، این حقیقت فقط یکبار تکرار می شود، مگر ما با کالبد ذهنیمان دوباره بخواهیم اینها را یکبار دیگر، ده بار دیگر، ..... بار دیگر تجربه کنیم اما با جسم فقط یکبار می توانیم تجربه کنیم **تا هیچ نگذاری که نمی آئی باز - نیام** این به یک دلیلش که اینجا فقط یکبار تکرار می شود و دلیل دیگرش این است که اینجا یکسری مسائل و مشکلات را با این دیدگاه ما بتوانیم مهار بکنیم ، بتوانیم نگاهش بکنیم و فرصت اینجا را فدای فرداها نکنیم ، **این تقدیر بودت از آن نرسیدار - نیام** ، دلیل دیگر این است که اگر این را از دست بدهی آنجا راهم احتمال دارد از دست بدهی، یعنی بهشت نقد را از دست بدهیم اطلاعاتش را استفاده نکنیم، خیلی احتمال دارد که آنجا را هم از دست بدهیم ، **کانجا که بهشت است رسی یا رسی - نیام** ، اگر این موقعیت را از دست بدهی آنجا را هم به احتمال زیادی از دست دادی، حالا معلوم نیست که زندگی بعدی می توانیم جبران کنیم، جبران نکنیم، چکار می کنیم، معلوم نیست، پس اشاره به بهشت نقد یکی از جادوئی ترین فرمولها در دنیای عرفان است که باز هم بیرون از دنیای عرفان به جور دیگری ممکن است این مساله را نگاه به آن بکنند و فکر کنند که منظور عارف این است که نه بابا



فردائی نیست، در حالیکه هیچ کسی مثل عارف با زندگی پس از مرگ عشق بازی نکرده، مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک - مولانا یا خرم از آن روزگزارین مثل ویران بروم - حافظ، خوب کسی که اعتقاد نداشته باشد نمی گوید که عجب روزی است آن روزی که من از اینجا بروم، مسلماً اعتقاد دارد ولی تیزهوش است، تیز هوشی اش این است که دارد موقعیت را تعریف دقیق می کند، دلیلش این است که شناخت هستی را بخوبی انجام داده، یعنی خوب فهمیده که هستی چیست و می تواند خوب تعریف بکند که از هر موقعیتی چگونه باید استفاده بکند (ادامه در بحث بهشت در کثرت و بهشت در وحدت).

**بنابراین به چند دلیل بهشت نقد توصیه می شود؛**

**اول؛** اینجا یک موقعیت استثنائی است، یعنی هر لحظه ما استثنائی و تکرار ناپذیر است.

**دوم؛** اینجا یک سری مسائل و مشکلات را ما می توانیم مهار بکنیم و فرصت اینجا را فدای فرداها نکنیم (این نقد بگیر و دست از آن نسپه بدار).

**سوم؛** اگر این بهشت نقد را از دست بدهیم، آنجا را هم ممکن است از دست بدهیم، اگر اطلاعات اینجا را ذخیره نکنیم، خیلی احتمال دارد که آنجا را از دست بدهیم **کآنجا که بهشت هست رسی یازی - نایم**، معلوم نیست که زندگی بعدی بتوانیم جبران کنیم یا نه، پس اشاره به بهشت نقد یکی از جادوئی ترین فرمولها است که البته در خارج از عرفان ممکن است جور دیگری به آن نگاه کنند و عارف را متهم به عدم اعتقاد به فردا و زندگی بعدی و ... نمایند.

**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) دنیا محل پیوند واقعیت و حقیقت است، واقعیت چیزی است که اتفاق افتاده و واقع شده و حقیقت علت وجودی و ماهیتی و درونی و پشت پرده ی واقعیت است.

**بهشت در کثرت و بهشت در وحدت؛** اما جمع بندی، وقتی به جنات می رسیم و می خواهیم بهشت خودمان را بسازیم در آنجا چگونه این بهشت را طراحی می کنیم و چه چیزی در آن قرار می دهیم، به اطلاعاتی است که از اینجا داریم می بریم بستگی دارد، ممکن است بهشت یک کسی یک آلونکی باشد که ساخته و نشسته در آن، یا بهشت یکی حرمسرائی اختصاصی دارد، حور که می گوید، خودش باید بیافریند و در بهشت یکی دیگر چیزهای مختلف، یکی هم آنجا که می رسد می بیند که اینجا را باید بگذارد و برود به اصل ماجرا برسد، **از سر کوی خود خدایا بر بهشت من فرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس - حافظ**، می رسد آنجا می گوید نه من چی بسازم، من سر کوی او را می خواهم، خوب پس همه اینها اطلاعات و معلوماتی است که داریم پله، پله جمع می کنیم و با خودمان می بریم، در آنجا گفتیم یک دستمان اریکه قدرت الهی است، یک دستمان هم اطلاعات و آگاهی خودمان، حالا ما می خواهیم سوار بر این اریکه قدرت الهی بشویم و از آن استفاده کنیم، چطوری از آن استفاده بکنیم، شما مثلاً فرض کنید الان در اختیار یک نفر مصالح و همه چیز قرار بدهیم که یک ساختمان بسازد، چه کسی می تواند ساختمان بسازد، آن کسی که اطلاعات دارد می تواند بسازد، آن کسی که ندارد می گوید چکار کنم، یا اگر یک چیزی بسازد روی سرش فرود می آید و می ریزد پائین، بنابراین ما قرار است اطلاعات لازم را کسب بکنیم و همراه ما باشد و بتوانیم از این اطلاعات در دوران خلیفه الهی نهایت استفاده را ببریم، حالا آن کسی که فهمید که در جنات نباید

وقتش را تلف کند فبهالمراد و باید هر چه سریعتر به رضوان برسد و از رضوان به جنتی و از الآن دارد آموزش می بیند که در این مراحل قرار است چه کاری صورت بگیرد و منظور از رضوان چیه و ما قرار است چکار بکنیم و الست بر بکم چه ماجرائی است، از الآن دارد آموزش می بیند، پس آن چیزی را که امروز فکر می کنیم برای فردایمان است و آن چیزی که فردا فکر می کنیم برای بعد و همینطوری دارد اینها دنبال هم به کارمان می خورد، دقیقاً مثل مراحل است که از دوران دبستان تا انتها یک نفر طی می کند، آیا می توانیم بگوئیم آقا این وسط یک کلاسش بیخودی بوده و می توانسته نباشد، شاید به جرئت بتوانیم بگوئیم نه نمی شده، بنابراین پله پله این مدارج دارد طی می شود و همش در حساب و کتاب است، مثلاً چرا ما می بایستی این مرحله را هم تجربه می کردیم، شاید انشاءالله در یک جائی راجع به آن صحبت بکنیم ولی بهر حال واقعیت و حقیقت اینجا منحصر بفرد است، زندگی بعدی اصلاً روال بطور کامل عوض می شود، نه فرزند مفهوم دارد نه همسر معنی دارد و نه .... چرا چون به یکتائی نزدیکتر می شویم (ادامه در بحث آب و درس وحدت).

**آب و درس وحدت؛** شما یک مشت آب را بگیرید چند تا مولکول آب در آن است، بی نهایت، اما صحبت از وحدت می کند، یعنی آن چیزی که قرار است تجربه بشود کثرت در وحدت است، آن چیزی که قرار است پیش بیاید همثائی در وحدت است، همان درسی که آب به ما می دهد، اینها همه در واقع درس است، چه قرار است بشود، قرار است که یک مولکول آب در کنار میلیاردها مولکول دیگر قرار بگیرد، آیا چیزی عوض می شود، آب، آب است چه یک مولکولش چه یک اقیانوسش، شما می گوئید آب، آیا از آب پیامی از کثرت می گیریم، هیچ پیامی از کثرت نمی دهد، در حالیکه کثرت مطلق است، بی نهایت مولکول  $H_2O$  است ولی تنها پیامش وحدت است، ما داریم می رویم این تجربه را داشته باشیم، در اینجا من، من هستم، شما شما هستید، اما در مراحل دیگری می بینیم نه ما همان مولکول  $H_2O$  هستیم، پس این مراحل و مدارج را بایستی طی می کردیم و طی بکنیم، خوب پس تعریف دنیای اینجا یعنی واقعیت و حقیقت اینجا، آزمایش است و این آزمایش را حتماً به آن نیاز داریم که انجام بدهیم.

**سؤال؛ آیا قدم به قدم وحدت ما می رود بالاتر یا نه آخر باید نتیجه بگیریم؟**

**جواب؛** نتیجه گیری آخر ما جدا از نتیجه گیری امروز ما نیست، این مثال را بارها زدیم، یک نفر که پایان نامه دکترا می نویسد، پایان نامه اش را دارد با الفبائی می نویسد که در کلاس یک یاد گرفته، اگر کلاس یک نبود آیا او می توانست پایان نامه را بنویسد، خوب ما همان تجربه اینجا، تجربه آنجا و.... دارد اطلاعات ما را کاملتر می کند، در اینجا هم می شود لااقل یک میلیمتر جلورفت، نمی گوئیم ما به آن مقصد عالی می توانیم رسید، این را نمی گوئیم ولی یک میلیمتر می توانیم جلو برویم.

**چگونگی زندگی بعدی - عدم امکان حذف یک مقطع - حلقه های دیگری که در آن ها جاری هستیم**

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص چگونگی زندگی بعدی؛** شما اصلاً فرض کنید با همین دید عامیانه که فکرمی کنند در آنجا (زندگی بعدی) روحها هستند، روحها قرار است چکار کنند، آیاروح ازدواج دارد، البته تا وقتی که در برزخ است هنوز فرزند دارد، هنوز دنبال همسرش است و.... اینها معنی می دهد برایش چون در برزخ است و نرفته در زندگی خودش

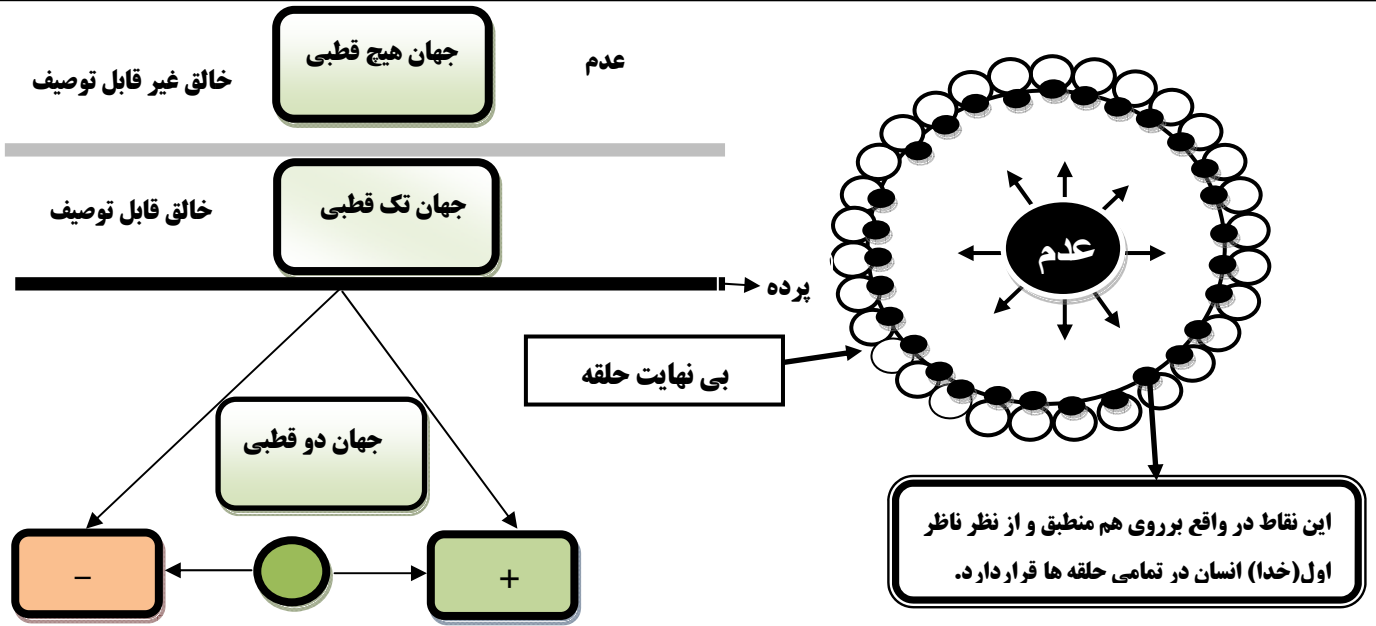
ولی اگر برود در زندگی خودش آیا روح ازدواج دارد، وقتی ازدواج خیلی چیزهای دیگر مفهومی را از دست می‌دهد، تجارب نوینی قرار است اتفاق بیفتد، مادر این حلقه ان‌الله وانا‌الله راجعون که حلقه عشق است، اولین مرحله عشق یعنی فاز یکش عشق به خودمان است، فاز دو، عشق به خود و دیگری، فاز سه عطف کامل به بیرون به رحمانیت است، اینها در زندگی پخش شده، این حالت در چند مرحله پخش است، مادر چند مرحله عشق به خود و دیگری و عشق صرف به بیرون یعنی مثل خورشید شدن، صرفاً آن بازتاب به بیرون یعنی تجربه رحمانیت را می‌رویم که تجربه کنیم، گفتیم وقتی که می‌گوئیم خداوند رحمان است و تلفیقش با الهیه راجعون این است که ما به سمت او می‌رویم و او رحمان است یعنی ما به سمت رحمانیت می‌رویم، اینها استنباطهایی که دارد می‌شود خوب حالا به‌رحال اینها را باید نزدیک بشویم به آنها مسلماً قبول بکنیم که اگر همه را یکجا برخورد کنیم شوکه می‌شویم که پس چی می‌خواهد بشود و بعد این حیرت و سرگردانی ما را یک مقداری بیشتر می‌کند ولی قرار است ما برویم در او حل بشویم، قرار است تجربه حل شدن در او را بدست بیاوریم، مگر غیر از این است، آیا هدف این هست یا نیست، هدف اصلی این است که ما برویم در او حل بشویم، الهیه راجعون یعنی حل شدن در او، بنابراین اینها مراحل خاص خودش را می‌خواهد، تجارب خاص خودش را می‌خواهد، هنوز ما نمی‌توانیم از خودمان یک قدم دور بشویم، تجربه عشق به ما کمک کرد که ما از خود بیخود بشویم، تمرین بود، شمشیر برانسان بود شمشیر برین نام بود. مولانا، اینجا یک مرحله یاد گرفتیم که یک دو سه میلیمتر از خودمان دور بشویم و یک تمرینی بود برای جدا شدن کامل، یعنی اگر این مرحله را طی نمی‌کردیم، آن مرحله بعدی اصلاً صد درصد اشکال داشتیم ولی چون این تجربه را کردیم برای مرحله بعد آسانتر می‌شود، از خود بیخود شدن مرحله‌ای است که راحت‌تر بوقوع می‌پیوندد در مرحله بعد.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص کسانی که زودتر از موعد مقرر فوت می‌شوند و این تجربه از آنها گرفته می‌شود؛ ببینید حذف یک مقطع امکانپذیر نیست ولی جبران امکانپذیر است، یعنی یک کسی که در یک کلاسی کم کاری کرده در کلاس بعدی جای جبران دارد، کسی که در دبیرستان کم کاری کرده در دانشگاه جای جبران دارد، جبران امکانش هست و وجود دارد ولی حذف کامل خیر، نمی‌توانیم بگوئیم نه اصلاً این کلاس دو را حذف کنیم، ولی اگر یک کسی در کلاس دو کم کاری کرده در کلاس سه امکان جبران برایش هست، جای جبران هست که بتواند آن عقب افتادگی را جبران بکند.**

**سؤال؛ شما در صحبت‌هایی که در خصوص لامکانی و لازمانی داشتید، گفتید نداشتن زمان و یا مکان هم عرض با سیطره کامل بر آن است، یعنی می‌گوئید که کسی که در لازمانی است، بر زمان سیطره کامل دارد و در عین حال زمان ندارد، آیا این استدلال درست است که بگوئیم که کثرت در عین وحدت چون هم کثرت است و هم وحدت، در نتیجه می‌توانیم بگوئیم تضاد بین این دو تا بخاطر سیطره کامل بر هر دو تا (مکان و زمان) حل می‌شود، یعنی دیگر وجود ندارد تضاد بین این دو تا؟**

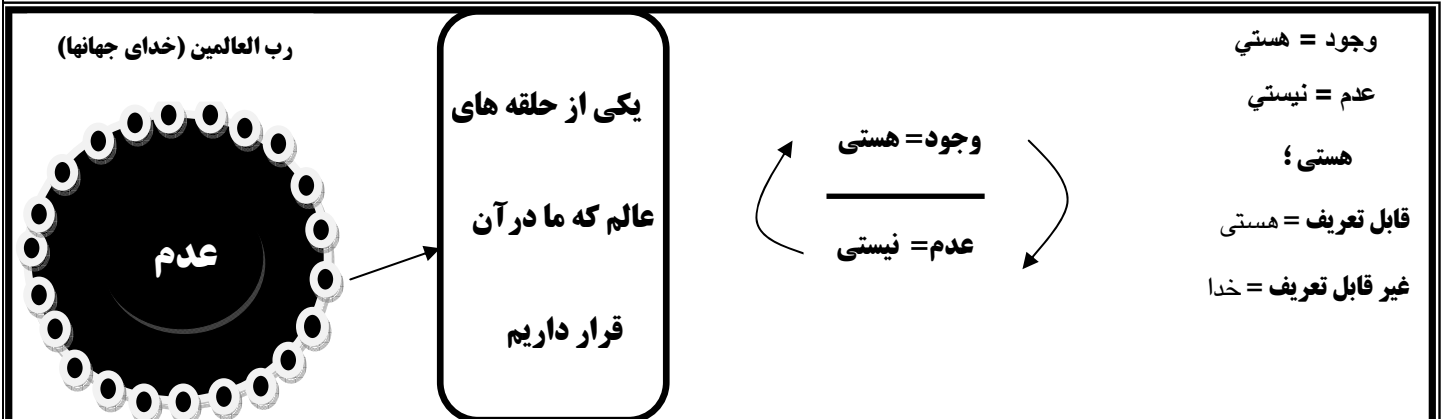
**جواب؛ ببینید جائی که زمان و مکان نیست، تضاد باز هم به صفر نمی‌رسد، تضادمان نسبت به مکان از بین رفته مثلاً قیافه‌ای نیست چون در لامکان، مکان که نباشد قیافه هم نیست، خوب حالا در لامکانی قیافه هم نیست که آی اینجوری، خانه‌ام کوچک است، ماشینم... لباسم... و... این تضاد بطور کلی از بین می‌رود، تضاد با زمان ولی هست، زمان دارد می‌گذرد و در لازمانی زمان هم نیست و ما راجع به زمان هیچ تضادی نداریم، آیا در لامکان و لا زمان تضاد دیگری نیست، تضاد**

سرسپطره است، سرخلقت هست، سرخلق کردن است، سر توانمند بودن است. (ادامه سؤال؛ شما گفتید که در انتهای حلقه یعنی جائی که همه تضاد منحصر می شود به یک بله و خیر، پس می شود گفت هم بله گفتیم و هم خیر گفتیم، آیا می شود گفت آن بله و خیر چون که هر جفتش جواب داده شده، می شود این نتیجه را گرفت که چون جواب داده شده لا تضادی بوجود آمده؟ استاد؛ خیر چون تا آن بالا نرویم، به لا تضادی نرویم، تا به جنتی نرویم کماکان ما تضاد را داریم ولی این که چرا ما هم جواب بله دادیم و هم خیر، فرض کنید من بار اول جواب نه دادم، بار دوم و سوم و هزارم جواب نه دادم، بار هزارویکم جواب بله دادم یا بار یک میلیاردم جواب بله دادم، چون آنجا زمان نیست، بار اول با بار هزار یکم و یا بار.... چه فرقی دارد، تقدم و تأخر چه معنی دارد، پس من هم جواب بله دادم و هم جواب خیر دادم، آن جواب خیرش را دارم اینجا تجربه می کنم، جواب بله را هم بالا دارم تجربه می کنم، بالا چه کسی هست الآن، من هستم، پائین چه کسی هست، من هستم، قل اعوذ برب الناس، ملک الناس، اله الناس آن سه تا را که اشاره کردیم بالا، چه کسی ما را فرستاده پائین، آن سه تا، حالا آن سه تا چه کسانی هستند، دو تا از آن سه تا خودم هستم، یعنی از سه تا رأی دو تا خودم هستم، چون بحث پیچیده ای است که ما با آن برخورد می کنیم که اصولاً در این مسائل بحث زمان و مکان (حالا ابعاد دیگر هم این وسط تازه گذاشتیم کنار) یعنی فقط داریم با زمان و مکان کار می کنیم این نتایجی است که داریم می گیریم، زمانیکه درکش کنیم تضاد ما با خدا از بین می رود، تضاد می شود صفر، چون متوجه می شویم که بالا من خودم دو تا رأی دارم که اینجا هستم، من تجربه او هستم او ماجرای من هست و ما بدون هم معنا نداریم، با هم مفهوم داریم، دقت بفرمائید این مجموعه ازلی و ابدی با هم است و این یکی از حلقه هایش است، حلقه ای است که دو قطبی را دارد تجربه می کند، حالا حلقه کناریمان چه می دانیم که سه قطبی، N قطبی یا اصلاً یک تجربه دیگری که ربطی به قطب نداشته باشد و مجموعه اینها در واقع ما زیر مجموعه یک حلقه خیلی بزرگتریم که این وسط عدم و حلقه های متعددی به این متصل و ما لازم و ملزوم همدیگریم و جدا از هم اصلاً معنی نداریم، لذا ما اگر سؤال می کنیم چه کسی ما را فرستاده اینجا، چرا فرستادند اینجا، بدلیل این است که اطلاعاتی هست که آن اطلاعات را نداریم، جهان هیچ قطبی، جهان تک قطبی، حالا یکی از این حلقه ها همانی است که ما در اینجا در آن هستیم، این جهان دو قطبی، این کناریش چیه، آن یکی چیه و... نمی دانیم، جالب اینجاست که ناظری که در اینجا است (هیچ قطبی) زمان ندارد اینکه چه وقت ما در این حلقه هستیم، در آن حلقه هستیم، در عدم، از نظر آن ناظر ما در واقع در همه جا جاری هستیم، غیر جاری بودن اصلاً معنا ندارد، یک تجلی از ما اینجا است، یک تجلی دیگر از ما در آن یکی حلقه و... خوب حالا همه این تحلیلها چیه، تجلی یک جائی دیگر است، آن تجلی عدم هست و اینها با هم معنا می دهد، لذا تا ما این مسأله را دقیق در آن قرار نگیریم و ادراک نشود همش همین تضادی که با خدا هست دوباره می گوئیم آخه چرا اینجوری است چرا... است و... بعد یک جائی این ادراک که ایجاد می شود متوجه می شویم که ارتباطات چطوری است.



**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) انسان با سه جهان متفاوت روبرو می باشد. ۱) جهان هیچ قطبی که تنها حقیقت مطلق بوده و برای تعریف آن هیچ یک از واژه های انسان قادر به توصیف آن نبوده و وصف ناپذیر و فاقد هرگونه تضاد می باشد ( سبحانه عما یصفون المومنون ۹۱ ) ۲) جهان تک قطبی ، جهانی است موصوف ولی در آن هیچ گونه تضادی وجود نداشته ، فاقد بُعد زمان و بُعد مکان می باشد ۳) جهان دو قطبی یا جهان تضاد که در آن فهم هر چیزی به فهم ضد آن بستگی دارد مانند ؛ روز و شب ، خوب و بد و ... .

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص دیگر حلقه هائی که ما در آنها هم جاری هستیم ؛ این بحث را بعداً بیشتر باز می کنیم، بی نهایت این حلقه ها زیاد است و شما حسابش را بکنید هرچه شما فکر بکنید، جزء فکر شما باشد، جزء هستی است ، هرچه شما فکر کنید باید در یک جایی آن فکر وجود داشته باشد، جزء ملکیت هستی است فکر شما، حالا در درون شما یک جهانی هست یا نیست، یک دنیائی است برای خودش، هر کدام از ما برای خودمان یک دنیائی داریم، این جزء هستی است، هر چه آنجا وجود دارد بایستی نمونه داشته باشد وگرنه شما نمی توانستید به آن فکر بکنید، باید یک نمودی داشته باشد در یک جایی که در دنیای شما وجود دارد، خوب این فهمش یکخورده مشکل است، بنابراین آنچه که در دنیای شما وجود داشته باشد باید در هستی هم باشد .



## برزخ و امکان جبران کم کاریها

**در پاسخ به سؤال؛** ببینید یک بخشش بر می‌گردد به مجادله و یک بخشش هم بخودی خود ما ممکن است در زندگی قبلیمان کم کاری داشته باشیم، نمی‌دانیم ولی اینجا امکان جبران داریم، زندگی برزخ را برای این گذاشتند، لزوم وجود برزخ برای این است، بعد از هر مرگی حتماً یک برزخ وجود دارد و ما در آن جا یک حرکتی می‌کنیم برای جبران، برزخ یک مکانی است برای این که چکیده‌ای از آن درسها را با یک دید بازتری نگاه بکنیم، بفهمیم که پس منظور این بوده، مثل یک کسی که زمستان درس نخوانده و گفتند که در تابستان جای جبران داری، در شهریور ماه بیا امتحان بده و او در عرض یکی دو ماه همان چیزی را که یک نفر در ۹ ماه گذرانده اشراف پیدا می‌کند، یکی از دلایل وجود برزخ بحث جبران است و در برزخ این امکان وجود دارد تا مسائلی جبران بشود و می‌شود، تجربه‌ای که شما دارید مثلاً می‌بینید که کالبد ذهنی بعضی از اطفال بیشتر از سن زندگی‌شان می‌فهمند، مثلاً می‌بینید که چهار، پنج سالگی مُرده، مثل بچه حرف می‌زند اما سوادش کمتر از یک آدم بزرگتر نیست، اینها را در برزخ یاد گرفته، از دید بازتری و با اشراف بیشتری، کوتاه، سریع نگاه کرده و فهمیده که اصلاً ما حاصل این زندگی چیه و اینها دارند چکار می‌کنند، چکیده مطلب دستش هست، اگر برود در زندگی خودش اطلاعات را دارد، همه کودکانی که اینجا دنیا آمدند مینیمم اطلاعات را دارند که آمدند اینطرف، یعنی تولد که اتفاق می‌افتد مینیمم اطلاعات را دارند، یکی ده گرفته قبول شده، یکی بیست گرفته قبول شده ولی همه ده را گرفتند و قبول شدند آمدند اینطرف.

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص کسانی که در برزخ می‌مانند و به زندگی بعدی خودشان نمی‌روند؛ ببینید کسی که در برزخ قرار گرفته از موقعیت برزخ استفاده درستی نکرده، او در موقعیت برزخ دارد به وابستگی‌های خودش می‌رسد و آنها را دارد دنبال می‌کند و در نهایت این مسأله هم دوباره یک غفلتی را برای خودش دارد.

## تیک های شخصیتی - بحث قربانی

**تیک های شخصیتی؛** بحث قربانی در رابطه با تیک‌های شخصیتی، رفتارهای دوگانه و خیلی از موارد دیگر کاربرد دارد، در آنجائیکه ما مدد می‌گیریم از رحمانیت الهی و از حلقه‌ها و می‌آیند یک چیزی را به ما می‌گویند ما اعتراف بکنیم و زودتر نتیجه بگیریم، مثل این که یک بزرگتری می‌آید به ما می‌گوید که من برای خودت می‌گویم، اینجوری نکن و....، حالا بهر حال اگر ما بدانیم که این بزرگتر بی‌غرض است می‌گوئیم بله راست می‌گوئی و عمل می‌کنیم به گفته او، خوب حالا در این مورد ما قرار بود که مشکلاتمان راحل و فصل کنیم، واقعیتش این بود که اگر خودمان می‌توانستیم مشکلاتمان را حل و فصل کنیم که در حلقه نمی‌آمدیم، حل و فصل کرده بودیم و تمام شده بود، اینجا وقتی می‌آئیم، می‌خواهیم به یک چیزهائی برسیم، مثلاً شنیده‌ایم می‌گویند برای تزکیه، باید بروی پاک بشوی، ما می‌گوئیم اول به کمال باید بررسی بعد پاک بشوی، پاک شدی یعنی دیگه معما حل شده، پاک یعنی پی بردن به ادراکات هستی، به ادراکات هستی که پی بردی، فهمیدی که هستی تن واحده هست، ظلم نمی‌کنی، وقتی پی بردی تن واحده هستیم دیگه می‌دانی با هستی چکار بکنی

و....، اینها می شود پاک شدن، حالا منظور یک عده ای از پاک شدن این است که دزدی نکنی و.... چکار نکنی، خوب اینها بچه بازی است، یعنی بعضی ها فکر می کنند که اگر دزدی نکردند تمام شد، دیگه رسالتشان را انجام دادند، در حالیکه آیا این نقشه عظیم فقط به این خاطر بوده که ما دزدی نکنیم، این خیلی کم است برای هوشمندی عظیم که ما را آفریده باشد بعد مثل یک پدری که یک تعداد شکلات بگذارد جلوی بچه اش و بگوید ببین اگر تا فردا دست به این شکلاتها نزنی من برای تو یک دوچرخه می خرم، خوب این نقشه عبث و بیهوده است چرا این بچه تا فردا دست به این شکلاتها نزند، بعد اینکه چی به تو می رسد، چه چیزی از این مسأله حاصل می شود، بنابراین این موضوعی که هست یک تفکری که نقشه خلقت را خیلی سطح پائین معرفی می کند، یعنی از خدا بطور غیر مستقیم چیزی معرفی می کند که چنان نقشه هوشمندانه ای هم نداشته، خیلی هم این قضایا روی حساب و کتابی نبوده، همینجوری یک چیزی را معلوم کرده، اگر ما اینکار را بکنیم آنطوری می شود، اگر نکنیم اینجوری می شود، اگر دزدی کنیم می اندازدمان در جهنم، اگر نکنیم می اندازدمان در بهشت، خوب نقشه از این چیزها و از این حرفها خیلی عظیم تر و شگفت انگیزتر است، بنابراین وقتی که حالا ما قرار است این مسائل را در مورد خودمان تحقق ببخشیم و این نتیجه را هم گرفتیم که نه کاری از ما به آنصورت بر نمی آید، بارها امتحان کردیم، جلوی حسادتمان را بگیریم، جلوی غرورمان را بگیریم، منیت مان را کنترل کنیم و... دیدیم که نمی شود، یک عیب ساده را نتوانستیم به اصطلاح حل و فصلش کنیم، بنابراین در انتها به این نتیجه رسیدیم که بجائی نرسد که بتوانی خویش را از چراغ رحمتش داری پیش - سعدی، بنابراین ما خودمان را داریم می سپاریم و می گوئیم که این وجود من خودت نگاه بکن ببین که چه چیزهایی را تیک می زنی، علامت بزن و نشان بده (این که برایمان کاملاً جا بیافتد و اطمینان حاصل کنیم که نه یک کاری انجام شد بد نیست حالا نشانمان هم بدهند) و بعد از این که تائید کردیم و گفتیم آره این مال من است، آنها را بگیرد، اینجا فرهنگ اعتراف در بین ما کمی ضعیف است، شاید این که مسیحیها روی بحث اعتراف کار می کنند حالا کاری نداریم به انحراف رفته یا نرفته، درست است یا غلط است ولی شاید در ابتدا این مسأله بوده که ما را در بحث اعتراف شجاعت بیشتری ایجاد بکنند، چون ما معمولاً زبانمان مشکل تر به اعتراف باز می شود، خوب حالا آمدیم رفتیم در حلقه و به ما نشان داد، هر چه به ما نشان می دهد ما می گوئیم نه این من نیستم، اصلاً من این را نمی شناسم، این کیه، این از کجا آمده، بعضیها می گویند که آقا من نمی دانم شما اصلاً چکار کردید من اصلاً اینقدر حسود شدم، خوب ما کاری نکردیم که شما حسود بشوید، این در ما بوده، چیزی از بیرون که نیامده داخل ما بشود، حسادت چیزی نیست که در هوا چرخ بخورد و درست بخورد در ملاحظ ما، این باید اینجا موجود باشد، باید زمینه داشته باشد، مجادله را بسیاری در این تجربه ای که ما داریم علی رغم توضیحاتی که می دهیم، موضوع قربانی را باز می کنیم، موضوع اعتراف را صحبت می کنیم ولی افراد در آن حالت قرار می گیرند، یک اتفاقی می افتد که خودشان را نمی شناسند، مثل همان دوره دو، رفتارهای دوگانه، پرخاشگری و... که تجربه کردیم، می گوئیم نه این من نیستم، غیر ممکن است، بعضیها می گویند امکان نداشته من در زندگی اصلاً حسود باشم، خوب پس این از کجا آمده، این در ما بوده، نمی شود از جایی دیگر نمی آید، هر کسی حسادتش مال وجود خودش است، حالا موجودات

غیر ارگانیک تداخل پیدا می کنند ولی حسادت کسی را نمی شود منتقل کرد به شخص دیگری ، غرور کسی را نمی شود منتقل کرد به کس دیگری ، این حلقه می آید شناسائی می کند و رویش مدیریت من را انجام می دهد و آن را می برد می نشاند سر جای خودش ، مدیریت من صورت می گیرد ، همه اینها در نفس ما جایگاه دارد و نرم افزار دارد و نمی شود یک انسانی مفهوم غرور را اصلاً نداند و غرور پذیر نباشد ولی قرار است این من های متعدد درونی هر کدامشان بروند سر جای خودشان قرار بگیرند ، گفتیم که لا اله الا الله درونی داریم و لا اله الا الله بیرونی داریم ، بیرونی این است که به وحدت هستی رسیده باشیم و درونی یعنی این که این من های متعدد هر کدامشان می روند سر جای خودشان می نشینند ، اگر دربان دم در است نمی رود در اطاق ریاست بنشیند ، دربان سر جای خودش است ، رئیس سر جای خودش ، معاون سر جای خودش است ، هر کسی جایگاه خودش ، یک کمکی است که به ما می شود ، حالا وقتی که می آورند نشان می دهند مسأله ای که لازم است یک اعتراف است که بله من هستم ، حتماً شما درست می گوئید چون از بیرون که نمی توانسته بیاید ، حالا من اگر نمی شناسمش به علت این است که من واقف نبودم ولی اگر شما نشان می دهید حتماً درست نشان می دهید ، پس حسادت واگیر ندارد که بگوئیم که از بغل دستی به ما منتقل بشود ، پس در این مورد من توصیه می کنم دوستانی که می خواهند کوتاه بشود این مسأله و می خواهند زود از این قضیه بیایند بیرون ، چون واقعیتش این است که دوستانی که در این تیکهای شخصیتی هستند دوران بدی را می گذرانند ، ما نه می توانیم به آنها بگوئیم شما در حال بیرون ریزی هستید ، یعنی اگر ما هم بگوئیم اطرافیانمان که بهر حال با این مسأله درگیر هستند و عمدتاً ممکن است نفهمند که بیرون ریزی شخصیتی یعنی چی ، لذا این دوره دورانی است که می تواند برای خانواده ها تلخ باشد و برای خود فرد هم همینطور و بعد معمولاً هم فرد ممکن است خودش در این شرایط قرار می گیرد اصلاً یادش می رود ، می شود یک بولدوزر فقط می خواهد غرور خودش را اعمال کند ، منیت خودش را اعمال کند ، خیلی سخت است باید با آنها کج دارم ریاض رفتار بکنیم تا این دوره را پشت سر بگذارند ، پس توصیه ام را بگویم یکی اینکه قبول بکنیم و دوم اینکه قربانی بکنیم و بگوئیم نمی خواهیم بگیرش ، معطل نکنیم ، نمی خواهم بگیر ، پیش کش بعنوان بهترین کادو تقدیم می کنیم و بدانیم این بهترین کادویی است که به پیشگاهش می دهیم ، کادوهای با ارزش اینهاست ، اگر غرورمان را ریختیم به پایش این ارزشمند است ، اگر همین چیزهایی که گفتیم اینها را قربانی کردیم ارزشمند است ، نگران بیماری هم نباشید و خصوصاً این که این مسأله را که قبول می کنیم آنها هم سریعاً حل و فصل می شود و تمام می شود ، هر چه نگاهش دارم این موضوع بیشتر تداوم پیدا می کند سابقاً جام دادم ده که در سیر طریق هر چه عاشق نیاید در نفاق افتاده بود - حافظ . (ادامه در بحث قربانی).

**بحث قربانی ؛** بحث مهمی که اینجا وجود دارد بحث قربانی است ، ماجرای اسماعیل ، وقتی گفته شد اسماعیل را قربانی کن ، منظور خود اسماعیل نبود ، منظور وابستگی به فرزند بود ، منظور این بود که یک چنین وابستگی را حضری در پیشگاه او قربانی کنی ، خداوند تشنه خون نیست که قرار باشد فرزند او سر بریده بشود تا او راضی بشود و زمانیکه ثابت شد که حاضر است دیدیم که اصلاً ماجرا به طور کلی عوض شد ، بحث قربانی کردن ، قربانی کردن وابستگیهاست که اینجا یک سمبلش را بعنوان یک نمونه معرفی کردند و مثل این می تواند نمونه های بسیار زیادتری داشته باشد که ما



وقتی نشانمان دادند باید ببینیم آماده‌ایم قربانی‌اش کنیم یا نه ، قربانی کردن در این ابعاد مشکل است ، چرا مشکل است ، تجربه کردیم ، چه کسی حاضر است غرورش را زیر پا بگذارد ، چه کسی حاضر است منیتش را ، حسادتش را و... را زیر پا بگذارد ، در عمل متوجه می‌شویم که در واقع قربانی کردن این چیزها مشکل است و ارزش فوق العاده‌ای دارد ، شاید از با ارزشترین چیزهایی که می‌توانیم به پیشگاهش ببریم بحث غرور ، منیت ، حسادت و بحث قربانی کردن آن وابستگی‌هایمان هست که در این مورد هم به ما کمکهای لازم را می‌کنند ، نشانمان بدهند ، بشناسانند ، بگیرند ، بگیرند منظور این که تحت آن کنترل‌های لازم در بیاورند ، پس چهارچوب کار مشخص شد و اینجا من در حاشیه هم توضیح بدهم خدمتان یک مطلبی را که البته مستقیم به بحث ما ارتباط ندارد فرضاً شما می‌شنوید که می‌گویند که برای این مسأله باید خونریزی کنیم ، خون باید ریخته بشود ، خون برای چه کسی باید ریخته بشود ، این دید تشعشع منفی وحشتناکی ایجاد می‌کند و یکی از دلایل گره خوردن کارهای ما این دیدگاههای ما هست ، یعنی فکر می‌کنیم که خون یک حیوانی باید ریخته بشود تا ما کارمان درست بشود در حالیکه اگر قرار شده حیوانی را سر ببریم برای اطعام یک مشت گرسنه بوده، آن دیدگاه با این دیدگاه فرق می‌کند، یک ماشین می‌خریم فوراً باید سر یک حیوانی را ببریم ، دستمان را بزنیم در خون و بزنیم روی ماشین، از این کارها وحشتناک‌تر دیگه نیست ، یعنی ما مصلحت خودمان را با خون موجود زنده‌ای گره زدیم ، حالا دیگه این مسأله ببینید گستردگی‌اش چه جوری است در حالیکه اصل این ماجرا این است که این حیوان ذبح بشود و برای اطعام مشتی گرسنه مورد استفاده قرار بگیرد، جالب اینجاست که خون را که زدند دیگه بقیه‌اش مهم نیست که این گوشت را چه کسی بخورد، خون مهم بود ، لذا کارمای منفی وحشتناکی می‌بینیم که جامعه ما را فرا گرفته است و ناشی از این مسائل هست و بعد می‌بینیم که این ماشین ، این خانه و... همه اینها برای ما عامل منفی شدند ، همه شدند بلای جانمان ، هرچه بیشتر داریم، بیشتر مکافات داریم، بیشتر گرفتاریم، برای ما برکت نمی‌آورد ، برای ما مشکل ساز می‌شود .

باز سوء برداشت و سوء تفاهم از بحث قربانی و باز هم تبرئه خداوند که بابا خدا اصلاً تشنه خون نیست و اصلاً ماجرای دیگری بوده و اینجا هم ماجرای دیگری است و اگر قرار است حیوانی را ما برای این راه ذبح کنیم صرفاً برای سیر کردن شکم گرسنه‌هاست، خوب یک موضوعی در این رابطه که آیا ما به این واسطه بیمار شدیم یا نشدیم آیا حسادت ما را بیمار کرده یا نه ، غرور ما را بیمار کرده یا نه... اینها دیگه استدلالش خیلی مشخص و واضح است ، یعنی یکی از دلایل بیماریها تیکهای شخصیتی است ، یعنی اتوماتیک اینجا جهنم ما هست ، تیک شخصیتی داریم و از آنطرف مجازاتش هم فی‌المجلس کنارش هست ، یعنی ما مجازاتمان را پرداخت کردیم ، جهنم ماجرای رسیدگی کلی نسبت به کل چرخه هست و گرنه هرروز ما جهنم و بهشت را در کنارش دارد الله سریع الحساب، یعنی قوانینی حاکم است که اتوماتیک جهنم و بهشت را در کنار هر عمل ما جاری می‌کند، خوب چند نفر در این دوره الان نابسامانیهای جسمی دارند دستشان را بلند کنند ، ببینید بیرون ما راجع به افراد قضاوت داریم ، یکی را می‌گوئیم حسود است ، بخیل است ، مغرور و.... است، آن قضاوت‌های بیرون به اینجا ربطی ندارد، اینجا این هوشمندی است که دارد تشخیص می‌دهد ، تازه اولویتش

را هم تشخیص می‌دهد، بعد تازه این را ما که نمی‌خواهیم بدانیم خود فرد قرار است بداند، بهرحال هرکاری می‌خواهد بکند، بکند.

**تیک‌های شخصیتی؛** (یادداشتهای کلاسی)؛ تیک شخصیتی به رفتارهای شخصیتی مانند خود شیفتگی، غرور، منیت، حسادت و... گفته می‌شود. تیک‌های شخصیتی یکی از مهمترین عوامل تولید بیماری و عامل مخربی است علیه سلامتی ما. شناخت عوامل بیماری‌زا به ما کمک می‌کند تا دست از سر خدا برداریم و بیخود خدا را متهم نکنیم که ما را بیمار کردی و اینطوری شد و یا .... و تضاد خود را با خدا حل کنیم و یا کمتر کنیم، در واقع اینها ما را به قوانین ارجاع می‌دهند و آخر متوجه می‌شویم که خدا، هوشمندی و قوانین حاکم است، از یک دست می‌دهیم و از دست دیگر پس می‌گیریم و این قانون است، مکانیزی است که اینجوری عمل می‌کند و این خدا نیست که بگوید این شخص حرص خورده پس مریض شود یا ایندفعه او را ببخشیم تا دفعه دیگر. اتفاقی که در این ماجرا می‌افتد این است که چیزهایی را که بحساب خدا گذاشته‌ایم به حساب خود خواهیم گذاشت و به سراغ خودمان بیایم و تضاد خودمان را کم و کمتر کنیم. اگر یک بچه‌ای زمین بخورد، او با وجود اینکه به اشتباه خودش زمین خورده ولی ما آماده هستیم که بدون دیدن اشتباه او، او را از زمین بلند کنیم و به او می‌گوئیم که جلوی پای خودش را نگاه کند و ... انسان هم اینگونه است انسان که زمین می‌خورد، بیمار می‌شود، مسلماً از اشتباه خودش بوده نه به میل خدا، اما خدا گفته که اگر زمین خوردی من هستم، دست‌را بده تا بلندت کنم اگر بخوای، فرادمانی یکی از این امکانات و حلقه‌های رحمانیت خداوند است که می‌توانیم استفاده کنیم یک باره، دوباره، ... صدباره، هزارباره و... اما بهتر است هرچه زودتر زبان عالم خود را بشناسیم (خدا، هوشمندی، قوانین و اعداد) هرچه زودتر قوانین عالم را بشناسیم جلوتر خواهیم بود. گناه کبیره (گناهی که از گناه کبیره بدتر باشد) این است که انسان بدنی بیاید و از دنیا برود ولی قوانین هستی را متوجه نشود، باید بشناسیم که در عالم چه روابط و قوانینی حاکم است تا تضاد ما با خدا از بین برود و یا کم و کمتر بشود و نگوئیم که آی خدا عدالت کجاست و .... و بعد هم هیچ جوابی نشنویم، انگار نه صدائی رفته و نه صدائی هست که بیاید، جواب نمی‌دهد چون بی‌ربط است چون می‌گوید قوانین جهان هستی را شناس و مسائل خود را حل و فصل کن. بعنوان مثال بچه‌ای بدنی می‌آید و دارای مشکلات ژنتیکی است از نسل قبل سوء سابقه برای او ایجاد شده است و به او منتقل شده است اما قانون حاکم است و می‌توانیم پیگیری کنیم که چرا این نوزاد مثلاً سرطانی شده است و اگر نحوه نگرش ما اصولی نباشد ممکن است به خدا بگوئیم که آخه این بچه چه گناهی داشت که ... انسان خودش را در تضاد خود ساخته نابود می‌کند، عالم، عالم تضاد است، مامی‌توانیم در تضاد زندگی کنیم، ولی با بخشی از تضاد درآشتی باشیم، روز و شب، سرد و گرم و ... دروغ نیست در این تضاد ما زندگی می‌کنیم ولی می‌توانیم یک بخشهایی از تضاد را کاهش بدهیم، یک مرتاض بجای اینکه روزی سه پُرس غذا بخورد می‌تواند نیاز خود به غذا را تا حد روزی یک بادام کاهش بدهد ولی همین مرتاض به انرژی نوع دوم خودش را نیازمند می‌بیند که بیاید بگوید من با یک بادام زنده بودم اما در عرفان ما اصل کمال را به خوردن یا نخوردن نمی‌بینیم، بلکه اگر توانستیم تضاد خود را کاهش دهیم در آن می‌بینیم،

اگر توانستیم از انرژی نوع دوم بی نیاز بشویم این کمال است ، مسائل کمال قابل نشان دادن و عرض اندام نیست ، اگر اینگونه بود می شد عرفان قدرت نه عرفان کمال .

### غرور ( یادداشتهای کلاسی )

اولین درس غرور را شیطان بما داد ، پایه من و دیگر هیچ = پایه تعریف غرور = من از او بهترم (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) و در مراحل مختلف جز خودمان چیز دیگری را قبول نداریم و این من بنوعی خود را بر فراز همه کس و همه چیز می بیند و چشم او را کور می کند و او در وحدت چیزی را نمی بیند .

### تعریف ایمان ؛ ایمان کیفیت است و آگاهی شناخت + فهم + درک = ایمان

من در کثرت = دست بگذار روی کلاه خودت و گلیم خودت را از آب بکش بیرون و جز به نجات خودش کاری به کسی ندارد، اینگونه افراد می روند بالا و در آنجا می گویند چرا تنها آمدی و می اندازند پائین تا دوباره بالا بیاید. فقط یک من است که غرور ندارد و آن من وحدت است ، در عرفان تن واحده می گوید کسی از کسی برتر نیست و همه مانند یک تیم فوتبال هستیم که به همدیگر پاس میدهیم تا یک نفر گل بزند و آن وقت می گویند تیم برنده شده و می گویند دیدی ما از ملانک بهتر بودیم ، دیدی که ماتن واحده بودیم . تیم کثرت به جایی نمی رسد چون دروازه بانش هم می خواهد گل بزند و روحیه وحدت ندارد و حرکت انفرادی است ، لذا در دنیای وحدت ، غرور نیست ، تن واحده و اعضای یک تیم هستیم، غرور می خواهد برای خودش جا باز کند و میدان پیدا کند و چون در بیرون غرور را نمی پذیرند ، لذا موفق نمی شود و آن وقت ما شکسته می شویم و در ما دشارژ اتفاق می افتد.

### نور و ظلمات - غم عشق و غم افسردگی ( یادداشتهای کلاسی )

نور وحدت است و ظلمت کثرت، می خواهیم از کثرت به سمت وحدت برویم، دو راه است یکی توان فردی و دیگری استفاده از حلقه های رحمانیت عام الهی، هر کس در جایگاه خودش می تواند تا بی نهایت از حلقه های رحمانیت الهی استفاده کند، غمی که در دنیای عرفان وجود دارد غم زیباست که مساوی است با غم عشق است و با غم افسردگی فرق دارد در دنیای عرفان فقط یک غم وجود دارد که آن هم غم دوری از یار است، اما آیا عارف بخاطر دوری از یار دشارژ می شود، عارف آمده و نتیجه ای دیگر گرفته است و گفته تو پایت را نمی گذاری در جایی که غم است و من هم غم دوری تو را دارم به این علت خاطر شادی را می طلبم تا تو بتوانی پایت را بگذاری اینجا چون غمت را نتوان یافت مگر دول شاه ماب امید غمت خاطر شادی طلبیم - حافظ پس در دنیای عرفان فقط یک غم است که آن هم تبدیل شده به خاطری شاد.

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص این که حسادت باعث موفقیت می شود ؛ حسادت باعث موفقیت می شود و باعث بیماری هم می شود، یعنی نتیجه نهائی اش می شود بیمار موفق، خیلیها ، خیلی چیزها را بدست آوردند اما نگاهشان کنید سلامتی شان

را فدای آن چیزی که بدست آوردند کردند ، منتها این دیده نمی‌شود و می‌گویند فلانی آدم موفق است ، ببینید رقابت اگر قرار باشد به حسادت به بُخل و... به منفی کشیده بشود حتماً ایجاد مشکلاتی می‌کند ، در دانش آموزان ۱۳ و ۱۴ ساله در این سالهای اخیر یکی از چیزهایی که بسیار شایع بود و ما برخورد کردیم ، بحث تومور مغزی بود ، این که این تومور مغزی از کجاست و چرا؟ ، یک بررسی که داشتیم من خودم سالها قبل که بیشتر فرصت بود و بیمارانی را هم در حاشیه کارمان می‌دیدیم ، والدینشان عنوان می‌کردند که بچه‌های ما تیز هوش بودند و تومور مغزی گرفتند ، اگر این تومور مغزی نمی‌گرفت اصلاً این بچه ما انشتین دوم بود، ما متوجه شدیم که این گزارش عجیب و غریب است ، خلاصه کلام آن مطالب نشان داد که خانواده‌ها ، بچه‌ها را در رقابت شدید می‌اندازند و این رقابت تا زمانی که بچه‌ها پاسخ داشته باشند یعنی فرزند کشش داشته باشد مشکلی نیست وقتی ببیند که در رقابت نمی‌تواند جلو برود با توجه به اینکه در خانواده‌ها معمولاً تبلیغات روی بچه‌ها می‌کنند که این تیز هوش است ، نابغه است ، این مسائل و قضایا همه دست به دست هم می‌دهند و یک عاملی درست می‌کند که توجیه من را برای او فراهم کند و یکی از این چیزهایی که ما برخورد کردیم که بسیار شایع بود و به مغز هم ارتباط پیدا می‌کرد ، تومور مغزی بود ، مثلاً این بچه‌ها درد معده نمی‌گرفتند یا مشکل دیگری و به مغزشان یک ارتباطی پیدا می‌شد و تومور مغزی بهترین توجیه بود برای این مسأله ، لذا ما توصیه کردیم که به بچه‌ها فشار نیاورید، راحتشان بگذارید، بگذارید برحسب کششان بروند جلو ، تبلیغات نکنید، آنها را در این بحث رقابت نیاندازید، چون ممکن است اتوماتیک وار رقابت حسادت بیاورد، آنها را در این مسائل نیاندازید و واقعاً مطابق با کشش آنها عمل بکنید ، بیمار موفق بدرد نمی‌خورد .

**سؤال ؛** **حالت‌های کودکانه ای که داشتم خیلی شاد بودم و شلوغ می‌کردم در این ۳ ماه اولی که آمدم در این کلاسها خیلی آرام بودم و بی خیال ، دوباره همانجور شاد و شلوغ شدم ، بچه‌ها می‌گویند که از آن قرصهای اکسی خوردی ، در محیط کارم در داروخانه یک حالتی است که همه می‌آیند با ناله به من می‌گویند خانم شما سر حال هستی ، سوال من این است این حالت را خودم باید کنترل کنم یا می‌رود .**

**جواب ؛** ببینید این حالتی را که شما می‌فرمائید در یک جایی ممکن است ناشی از یک تأثیرات کودکانه‌ای باشد که یا به تشعشع دفاعی ارتباط دارد ، یک موقع است سرزندگی، سرزندگی نامناسب است، مثل یک شلوغی است که یک بچه‌ای دارد و نمی‌داند چرا سرزنده هست، یکبار هم هست که ما سرزنده‌ایم ولی می‌دانیم چرا سرزنده‌ایم ، یک آدم بزرگ اگر سر زنده است و می‌داند چرا سرزنده است هدف هیمن است، هدف این است که ما به یک سرزندگی برسیم که می‌دانیم چرا، یک نفر الکی خوش است، این یک روح یا فضای کودکانه بر او غالب است و حالا اشکال کجاست بماند، ما باید ببینیم که اگر ما هدفمندیم و سرزنده‌ایم، یکی از تبعات این حرکت عرفانی همین است، سرزنده هدفمند، نه سرزنده الکی خوش، سرزنده بی‌هدف و یا سرزنده لأبالی (ادامه سؤال ؛ قبلاً با کوچکترین چیزی در محیط کار حالم خراب می‌شد، استاد ؛ خوب پس مسأله حل شده است .

## سقط جنین

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص سقط جنین؛** یکسرس از مسائل است که تابع قوانین است، قوانین و مصلحتهای روز باید آن را تعیین بکند، انسان مسائلی را پشت سر می گذارد، در هر دوره به معضلاتی برخورد می کند از جمله در آینده نزدیکی معضل بزرگ افزایش جمعیت پیش می آید، لذا قانون است که تصمیم می گیرد، اما در این مورد یک جنین تا چهار ماهگی که اصلاً هویتی ندارد، درست است که قلبی می تپد اما روحی ندارد، بعد از آن هنوز کالبد ذهنی شکل نگرفته، کالبد روانی شکل نگرفته و یکسری مسائل هست که این مسائل در واقع دست قانون است، در یک مملکتی می گویند که صلاح ما در این است مثل هند، چین که دیگه جایی نیست برای افزایش جمعیت، یک جایی دیگر یک جور دیگر، بنابراین اینها تابع وجدان بشری است، وجدان بشری را صلاح دهنده های روز و قوانین روز تعیین و دست یک نفر نیست باید ببینیم که متفقاً یک جامعه چه می گویند، متفقاً دنیا چه دارد می گوید، ممکن است در آینده نزدیکی قوانین بین الملل این را تعیین بکند، قوانین بین الملل بیاید دستور صادر بکند، نمی دانیم ( **ادامه سؤال؛ پس قتل نفس پای ما بحساب نمی آید؛ استاد؛** ببینید در یکسری مواقع می بینیم که پزشک تجویز می کند، جان مادر در خطر است، عرض کردم قانون باید تصویب بکند این مسأله را، کما این که الآن در بعضی از موارد پزشک تجویز می کند، چون پزشک می تواند تجویز بکند پس قانون هم می تواند تجویز بکند، پزشک به یک علت، قانون به یک علت دیگر، پزشک به علت مصالح فردی، قانون به علت مصالح جمعی، فرق نمی کند، اگر برای یک نفر می شود، برای همه می شود، لذا باید تابع قوانین بود، قوانین یک جا دست پزشک است، یک جا دست جامعه است، اما در آن مواردی که اتفاق می افتد پزشک مجوز صادر می کند هیچ مسئولیتی با شما نیست.

## تیگهای شخصیتی بهترین کادو برای قربانی

**سؤال؛** در مورد قربانی من برداشتی دارم نمی دانیم اشتباه برداشت کردم یا نه، بهر حال من خدمت شما عرض می کنم هر جا که اشتباه هست شما اصلاح بفرمائید، من برداشتم این بود که ما شخصیهائی در درونمان داریم، خلق یا خویهائی داریم که باید اینها را ببریم برای قربانی کردن و در این اسکنی که ما انجام می دهیم این شخصیتها رو می آید که ما باید بلافاصله قبول کنیم که این شخصیت را داریم، این خلق و خوی را داریم و می خواهیم قربانی کنیم، بعد می خواستیم بدانم آن چیزی که ما قربانی می کنیم برای خدا آیا نباید از بهترین ها باشد، چرا ما بدترین را قربانی می کنیم، آیا حضرت اسماعیل بهترین نبودند برای حضرت ابراهیم که بعد از سالیان سال از خدا خواستند و این فرزند به او داده شد و درست در زمانی که باید بهره وری می کردند از میوه شان به ایشان گفته شد که باید قربانیش کنید، وجه تشابه این قربانی که ما می کنیم با آن قربانی که حضرت ابراهیم داشتند چی هست و چرا این قربانی ها به اسماعیل درونی تشبیه شدند.

**جواب؛** اولاً ما حضرت ابراهیم نیستیم ولی به عبارت دیگر چرا همه هستیم، فرقی نمی کنیم و به اصطلاح او را در سطح خودش آزمایش کردند، ما را در سطح خودمان آزمایش می کنند، **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند-** بقره ۲۸۶ و ما در سطح خودمان آزمایش می شویم، اما یک اصل کلی است اگر اسماعیل برای ابراهیم خیلی عزیز بوده آیا بچه های ما برای ما عزیز نیستند به همان نسبت، اگر او وابسته بوده ما هم

وابسته‌ایم، یعنی شما در اینجا متوجه می‌شوید که همه ما از حضرت ابراهیم بگیریم تا بقیه این وابستگی را داشتند، او هم برایش مشکل بوده، یکی از مفاهیم لاله یعنی هیچ موردی که نظر ما را غیر از او جلب نکند وجود ندارد، لاله یعنی هیچ چیزی وجود ندارد، هیچ چیزی نمی‌تواند محور وابستگی درمن باشد، هیچ کانونی نیست که نظر من را جلب نکند غیر از او و من به همه کانونها در واقع تسلط دارم طوری که آن کانونها نمی‌تواند برای من الهی بحساب بیاید، اگر مفهوم دقیق لاله را و الحمدلله که حمد مختص اوست برای اوست اگر این دوتا را ما یک ذره برویم در عمقش یعنی از ظاهر به باطنش برویم، موضوع خیلی عوض می‌شود (ادامه سوال؛ منظورمان پس از قربانی کردن عدم وابستگی یعنی هر چیزی که وابستگی ایجاد نکند استاد؛ اولاً آیا خداوند به قربانی از ما نیاز دارد یا ندارد، او اصلاً بی‌نیاز است که ما چیزی را قربانی بکنیم یا نکنیم، او خودش به ما داده حالا ما مال خودش را به خودش بدهیم این که نمی‌شود، اگر همه چیز را هم بدهیم باز هم ما مال خودش را به خودش دادیم، یک معنادی اسباب و لوازم خانه را می‌برده می‌فروخته، بابایش به او می‌گوید بابا جان آخر تو که اینها را می‌بری می‌فروشی در بیرون به این قیمتها، به خودمان بفروش، معناد گفت خیلی خوب مثلاً این تلویزیون را چقدر می‌خری، گفت مثلاً اینقدر .... می‌خرم، گفت دیدی تو اهل معامله نیستی، مال خودش را به خودش می‌فروشیم تازه منت هم سرش می‌گذاریم، یعنی انتظار داشته تلویزیون را به همان قیمت اولش بفروشد، بنابراین او به قربانی گرفتن نیاز ندارد، یک سوء تفاهمی شده، این است که باید خون ریخته شود، یک سوء تفاهم بزرگی که پیش آمده و برای انسان کارمای زیادی هم شاید درست کرده، شاید نه بلکه قطعاً، بنابراین اینجا هدف آنچیزی را که پیش پای ما گذاشته می‌شود حتماً و قطعاً برای تعالی ماست، اگر بحث قربانی شده یعنی این که آنچیزی که برایت عزیز است اگر می‌خواهی به ما کادو بدهی از اینها بده؛ غرور، منیت، وابستگی و.... اینها چیزهایی است که از ما بعنوان کادو قبول می‌کنند، وابستگی‌ها را از ما بعنوان کادو قبول می‌کنند، شاید هیچ کادویی را آنقدر ارج نگذارند و بعد باز دوباره این در جهت تعالی ماست، پس ما آنچه که از فلسفه قربانی فهمیدیم این است و روی این کمکی که به ما می‌شود وقتی که به ما نشان می‌دهند که ما چه اشکالاتی داریم نوبت ما می‌شود که می‌خواهیمش یا نمی‌خواهیمش، نوبت ابراهیم می‌شود که این وابستگی را می‌خواهد یا نمی‌خواهد، هرگز قرار نبوده خون اسماعیل ریخته بشود، اصلاً چنین نیتی نبوده، فقط این بوده که ببینند که حاضر است این وابستگی را به مسلخگاه بیاورد، وابستگی‌اش را بیاورد یک جایی بگوید که من حاضرم این را پیش کش کنم یعنی یک آزمایش عملی و گرنه هرگز قرار نبوده که خون او ریخته بشود، خوب بعد از این که به ما نشان دادند این صحبت پیش می‌آید که ما می‌خواهیمش یا نمی‌خواهیمش، ممکن است در وهله اول بگوئیم که این که کاری ندارد، من اصلاً نه غرور می‌خواهم، نه منیت می‌خواهم، نه ... می‌خواهم، آیا اینطوری است، خیلی دل‌کنند از منیت مشکل است و عمل کاملاً این را ثابت می‌کند که ما به این سادگی دست از منیت، دست از حسادت، غرور و اینها بر نمی‌داریم، این را تجربه نشان داده، بهر حال اینجا می‌خواهند کم‌کم بکنند، نشانمان می‌دهند و بعد از این که نشان دادند، منتظر می‌شوند ببینند ما چکار می‌خواهیم بکنیم، ما ممکن است خودمان به آنها پروبال هم بدهیم، تازه بفهمیم که چقدر هم خوب است و یک چیزهایش را هم بیشترش کنیم

و ممکن هم هست بگوئیم که نه نمی‌خواهیم اما خودم نمی‌توانم بگذارم کنار و اینجا آن لطف و مرحمت و کمک تو باید شامل بشود تا ما اینها را بگذاریم کنار، این از نظر ما موضوع قربانی است.

### تضاد عمل و اندیشه (تمایل یا عدم تمایل واقعی به قربانی کردن نیکهای شخصیتی)

**سؤال؛** وقتی که ما با تمام وجودمان بخواهیم چیزهای بدی را که در وجود ما هست برود آیا مدت زمان زیادی طول می‌کشد من از کسانی شنیدم که تا ۵ سال این دوره ۵ آنها طول کشیده هنوز ولی مشکشان حل نشده، چرا مشکل دارند؟

**جواب؛** ببینید این بحثها را واقعاً نمی‌توانیم واردش بشویم، یعنی نمی‌توانیم توضیح بدهیم و توجیه بکنیم، آیا واقعاً ما نخواستیم (منظور آن تیکهای شخصیتی را نخواستیم)، آیا واقعاً اینجوری بوده، آیا تضاد عمل و اندیشه نداشتیم، مثلاً از اینطرف می‌گوئیم بگیر، از آنطرف یک کاری می‌کنیم که دقیقاً نشان می‌دهد که ما آن حالات را دوست داریم و می‌خواهیم باشد آن غرور...، این یعنی تضاد عمل و اندیشه است، یعنی یک حرکت از اینطرف، یک فکر از اینطرف، یک حرکت از آنطرف، حالا من نمی‌گویم شما بروید به آن دوستانمان بگوئید که فرضاً اگر اینطوری است ولی ممکن است یک عارفی همه عمرش را اول تا آخر عمرش راجع به همین غرور صرف کند، اول هستی تا آخر هستی مسأله سرچی بوده **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ مَنْ از او بهترم - صاد ۷۶**، این رمز بزرگی است محور الست بر بکم آخر، سر همین است، از ابتدا تا انتها سر همین یک موضوع است، اگر همین یک موضوع حل بشود همه چیز حل شده و به این موضوع ساده نگاه نکنید که بحث منیت که چیز مهمی نیست می‌گذاریمش کنار، واقعیت این است که بنظر من اگر به ما کمک نکنند نمی‌دانم این را نمی‌شود در مورد همه انسانها گفت ولی با توان فردی هیچکس نتواند، مگر این که معنی اش را نداند، مظاهرش را نمی‌داند که این موضوع چیه، بعضیها ممکن است بگویند که ما اصلاً منیت نداریم ولی شما وقتیکه یک دوربین مخفی بگذارید روی سرشان می‌بینید که نه موضوع خیلی مفصل است، خیلی دقیق است و این رمز بیخود آنجا گذاشته نشده، **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** رمز بسیار بزرگی است (ادامه سؤال؛ آیا ما غرورمان را بطور کلی بگذاریم کنار، یعنی یک جاهائی بدرد ما نمی‌خورد، جاهائیکه یک کسی می‌خواهد به ما ترحم کند؟ استاد؛ در بحث غرور یک جاهائی ما مفاهیم غرور را اشتباه گرفتیم و اشتباه می‌گیریم، یک جاهائی عزت نفس است، این مطلبی که شما می‌فرمائید یک جا غرور، غرور شیطان است، یک جا عزت نفس است و ما اینها را با هم اشتباه می‌گیریم و همین اشتباه هم شاید باعث می‌شود که ما در ناخود آگاهیمان آن نرم افزار غرور را چیز بدی هم نمی‌داند، مثلاً می‌گویند خود را بشکن، نه اینجا لازم نیست خودت را بشکنی، این درست است، این عزت نفس است ولیکن منظور در آنجا نشان منیت و یک چیزهائی در خودش دارد که آثار **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** را در آن می‌توانیم مشاهده بکنیم. (ادامه سؤال؛ آیا به عبارتی ما در دوره ۵ باید بشویم جزء معصومین؟ استاد؛ ببینید ما یک مفاهیمی نیاز داریم که توضیح دادیم خدمتان، یک مفاهیمی که اینها مفاهیم پایه است، در این مفاهیم ما متوجه می‌شویم که اصولاً در چه حالتی یک انسان می‌تواند دست از ظلم بردارد، دست از ظلم بردارد یعنی چه، چطوری می‌شود که یک انسان دست از ظلم برمی‌دارد، به عبارتی معصومیت است، نه این که معصوم بدنیا آمده، مثلاً فرض کنید که اگر یک انسان جمال یار را درک بکند، هرچه را نگاه بکند تجلی الهی است **فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ بِسْ بِه هر سو رو**

**کنید آنجا روی [به] خداست - بقره ۱۱۵،** در اینصورت است که دیگر به هیچ ذره‌ای نمی‌خواهد ظلم بکند، نمی‌خواهد و اگر ظلم هم بشود خواست درونی‌اش نبوده، لذا این مسأله هست که بوجود آورنده آن حالت است و تمام آن مسائل دیگرش هم بدنبال اینها رُخ می‌دهد و اینها مفاهیمی است که جدا جدا مثل یک پازل است که وقتی تکمیل می‌شود ما متوجه می‌شویم که چه تصویری را داریم نگاه می‌کنیم، جدا جدا دارد بررسی می‌کند اما همه آنها با آن ادراکات است که درست می‌شود ولی در مجموع این مطلب که شما فرمودید ما در دوره ۵ قرار است به معصومیت برسیم، اینطور نیست، بحث اینجاست که این ادراکات لحظه‌ای است، یک آن است، این یک آن معلوم نیست که در دوره ۷، در دوره ۵، در دوره ۴، در دوره ۱۰۰ است، کجاست، فقط مباحث به ما کمک می‌کند که ما با برنامه‌ریزی جلو برویم، با دید باز و روشن کاری را انجام بدهیم، بدانیم چکار می‌کنیم، بدانیم مثلاً چرا دست را می‌زنیم درخون و بعد می‌زنیم روی ماشین، روی خانه و چیزهایی که خریدیم، یعنی این کار را آگاهانه انجام بدهیم، در روز هزاران نفر اینکارها را می‌کنند، اگر الآن از کسانی که اینکارها را می‌کنند پرسیم چکار داری می‌کنی او نمی‌داند فقط می‌داند که باید خون ریخته بشود، چرا خون باید ریخته بشود، حتماً شنیدید که می‌گویند خونریزی لازم است، برای چی خونریزی لازم است نمی‌داند و در ناخودآگاهی او حک شده که خدا به خون نیاز دارد، یعنی تمام ظواهر می‌آید آنجا پردازش می‌شود به این نتیجه می‌رسد که اگر بخواهد بلائی بسرش نیاید، خدا غضب نکند و.... باید خونی ریخته بشود، آیا غیر از این است، چیز دیگری شنیدید، بنابراین یکسری مسائل باید برای ما روشن بشود، چرا این کارها را می‌کنیم، اصلش چیه، ماجرا چیه و اگر بد آموزی در مسائلمان هست، این بد آموزیها را پی‌بیریم، برنامه نرم افزاری ناخود آگاهیمان را اصلاح بکنیم با کمک این هوشمندی و خلاصه برنامه‌هایی را ردیف بکنیم که آن لحظه جلوتر بیافتد همین.

### تبرک

**در پاسخ به سؤال؛** مسأله تبرک شدن، تبرک کردن معادل شارژ شعوری است، مثلاً شما شنیدید که سفره‌های مختلف می‌اندازند یا همه مذاهب در مراسم‌هایشان غذاهائی می‌آورند، چیزهای دارند، بعد شروع می‌کنند به دعا خواندن، بعد هم از آن غذا تناول کردن، آن غذائی که بر آن دعا خوانده می‌شود همانطور که خواهید دید در معرض شارژ شعوری قرار می‌گیرد، افرادی که دور این سفره جمع هستند و دارند دعا می‌خوانند، دارند آن غذاها را شارژ شعوری می‌کنند، خوب حالا دیگه این عکسبرداری مولکول‌های آب هم که این مطلب را نشان داده، متها روی آب، اینجا روی غذا هم، روی جامدات هم عکسش را می‌گیرند در آینده، آن غذائی که آنجا روی سفره هست حالا نان هست یا هرچی و افرادی که دور آن سفره نشستند و دارند دعا می‌خوانند کوچکترین چیز منفی نباید داشته باشند از زمانی که وارد می‌شوند تا زمانیکه خارج می‌شوند صرفاً باید در فاز مثبت درحال دعا باشند تا این صرفاً شارژ شعوری مثبت بشود، خوب حالا اگر دور این سفره بنشینند و شروع کنند به غیبت، به نگاههای حسادت آمیز، به همدیگر طعنه زدن‌ها و مسائلی که ما می‌شنویم که عمدتاً دور و بر این سفره‌ها انجام می‌شود، اینها باعث می‌شود که محتویات سفره شارژ شعوری منفی بشود که هرکسی بخورد، خوردن همان و... همان، حالا نه تنها این سفره، هر سفره‌ای همین است، اگر



پای سفره شروع کنند به چرت و پرت گفتن و... این غذاها شارژ شعوری منفی می شود ، مثلاً قدیمیها گفتند که غذا را با بسم الله شروع کنید، شاید الان نگاه بکنیم اینها را ببینیم که بحساب چیزهای مذهبی گذاشتند صرفاً یا مثلاً مسیحیها که حتماً پای سفره غذا را با دعا شروع می کنند، خوب حالا می توانیم بدانیم که چرا ، برای اینکه آن غذا شارژ شعوری می شود، مثلاً در خلال غذا خوردن صحبت نمی کنند، حالا البته نمی دانم که آنها هنوز هم آن مراسمها را دارند یا نه ، بهر حال چیزهایی که از قدیم بوده ، آیا هنوز هم آن سنتهای خوب را دارند یا ندارند و الان چه جوری است ما نمی دانیم ، فکر نمی کنم که آنها هم الان سر سفره صرف غذا را با دعا شروع کنند ، آنها هم بدتر از ما ، بنابراین در خلال غذا خوردن صحبتی نیست ، چون صحبت اگر باشد عمدتاً ممکن است غیبت ، بدگوئی و... باشد ، یا ممکن است صحبتهایی باشد که سیاسی است که تشعشعات منفی دارد ، اکثراً تشعشع مثبتی ندارد ، اصولاً جز حرص خوردن چیزی ندارد ، راجع به اخبار اقتصادی و از این جور چیزهاست که خوب مشاهده می کنیم دارد غذا می خورد و راجع به خرید و فروش ، قیمت این و آن صحبت می کند ، در واقع همه این غذاها در معرض شارژ شعوری هست، حداقل آبی که در سر سفره هست که از نظر علمی دیگه ثابت شده با این عکسبرداری که از مولکولهای آب شده است، بهر حال بقیه چیزها هم همینطوری و بدنبال آن حالا یا اثرات مثبتی می گیریم از این قضیه یا تأثیرات منفی می گیریم ، اما این تأثیرات اجتناب ناپذیر است یعنی به اصطلاح ردخور ندارد ، خوب در مورد سؤالی که فرمودید دوباره همین گوسفندی که قرار است ذبح بشود، فلسفه قربانی کردن را هم که گفتیم که یکسری اطعام بشوند نه منظورهای دیگری، ولی عمدتاً می آیند طلسمی را که در نظر دارند جاری می کنند ، یعنی آن قضیه ای که دنبالش هستند، آن عبارت را جاری می کنند و آن طلسم اصلی منعقد می شود ، قرارداد اصلی منعقد می شود ، بعد یک مطلبی که هست در این ماجرا برای کسی که دنبال این طلسم هست یک خیال راحتی می آورد که تو داری گوسفند قربانی می کنی، این کار مثبت است و...، همه یک پوششی است برای کار، که یک وقت این فکر که دارد کار بدی می کند به ذهنش خطور نکند ، چون دیگه می گوید من دارم قربانی می کنم و دارد به خدا می دهد، بعد که قربانی را به خدا داد در آن طلسمش هم هراتفاقی می افتد، دیگه کادوی برگشتی خداوند است یعنی اینها در واقع پوششهایی است که بعضی مواقع یک چیزهای خوب پوششهایی می شود برای یک چیزهای بد دیگری، اما خود بحث اصلی این بوده که حالا این گوسفند هم شارژ شعوری و دعائی بشود ، منتها دیگه این دعا بهر صورتی درآمده، چیزهای طلسم رابرایش جاری می کنند که در دستورالعملهای خودش موجود است، اصلاً بعضی از قصابها سؤال می کنند که برای این گوسفند دعائی خوانده شده ، حقیقت یا نه ، اگر بگویند آره ، بعضی قصابها دست نمی زنند و این قصابها تجربه کردند که خودشان هم مورد تسخیر قرار می گیرند .

**سؤال ؛ بعضی از تصورات و یا خیال پردازیهای ما به نوعی حالت خاطره را دارد یعنی سبب دشارژ شدن ما می شود ، یا حتی بعضی از ترسها ، آیا با این حلقه ای که داریم بر روی این مواردی که گفتیم هم اثر دارد یعنی همین حالت را می توانیم داشته باشیم ؟**

**جواب ؛** بله مسلماً چون آن تخیلات ما خودش دوباره از خواسته های ما و از ناخود آگاهی ما و از تفکر ما ناشی می شود ، لذا اینها می تواند تأثیر بگذارد، یعنی هرچه ما ذهنمان از اینطرف شفاف تر بشود، با این کارهایی که می کنیم شفاف تر می شود و تأثیر می گذارد روی مسائل تخیلی مان ، مثلاً یک نفر که فقط در واقعیت دارد حرکت می کند، موضوع رند که

یادتان هست، رند و واقعیت و حقیقت، مثلاً یک نفر که فقط در واقعیت حرکت می کند تخیلاتش چه جوری است، برج می سازد، می فروشد، یک قطعه زمین دیگر می خرد، درگودبرداری زمین مثلاً گنج پیدا می کند و..... خیلی از این ماجراهای مختلف دیگر را در تخیلاتش می پروراند، یک نفر که صرفاً در حقیقت حرکت می کند ، تخیلاتش این است که الان پیدا می کند، یک دقیقه دیگر پیدا می کند، پیدا بکند چی می شود و... پس در واقع آن تخیلات ما از چی ناشی می شود ، از این ناشی می شود که فاز ما چیه، فاز ما کدامیک از اینهاست، توهمات ما در یک صورتی اصلاً وجود ندارد که بخشهای مختلف تعریفهای دقیقی روی آنها شده باشد، خیلی از تخیلات صرفاً سازنده است چون تخیلات سازنده هم داریم .

### بی تمنائی و احساس دین

**سؤال ؛ در خصوص اصل بی تمنائی و اینکه کسی برای ما کاری کرده و ما خودمان را زیر دین او احساس می کنیم یعنی خودمان را مجبور می کنیم که یک کاری را برایش انجام بدهیم .**

**جواب ؛** ببینید انگیزه اعمال چی بود، چرا مثلاً فرض کنید که ما به انسانیت اعتقاد داریم، حالا هر مورد مثبتی را که شما مثال بزنید، می بینید به نوعی برای ما خودش مشق کمال هست ، افراد دیگری برای اعمال خودشان ، انگیزه های دیگری دارند ، مثلاً در بیزینس، یک بیزینسمن با خیلها ارتباط دارد می گوئیم چرا، می گوید یک روزی به دردم می خورد ، یک نفر را نیست که بگوید این برای کمال من بدرد می خورد، همه آنهایی را که دارد احترام می گذارد یا انتظار دارد مشتری بشوند یا انتظار دارد یک جا کاری برایش انجام بدهند ویا... اما در این وادی اینطوری نیست و انگیزه اعمال یک مسأله است آن هم کمال است و مشق کمال، الفبای کمال که نوشته می شود این در مورد من و شما موضوعش فرق می کند ، ما باید مشکل یک نفر را حل کنیم تا تمرینی برای خودمان باشد که یک قدم برویم بالاتر ، مجبوریم منت مردم را بکشیم ، چون تضاد با مردم را خان آخر می دانیم ، این هنر است که ما بتوانیم طراحی داشته باشیم که چه جوری یک سدی را حتی اگر خیالی باشد چه جوری از این سد عبور بکنیم ، چگونه تضادمان را با دیگران به حداقل برسانیم ، این می تواند باب یک موضوع روانشناسی، جامعه شناسی و مردم شناسی باشد و یک شاخه تحقیقاتی دانشگاهی بشود که اصلاً جامعه شناسها بیایند بررسی کنند، جامعه شناسها، روانشناسها، همه دست به دست هم بدهند یک موضوعی را مطرح کنند ، چگونه تضادمان را با دیگران کاهش بدهیم و این خودش می تواند علم رفتار باشد، قدیم علم رفتار می گفتند، حالا می گویند روانشناسی، علم رفتار یک بخشش می تواند در کاهش تضاد با دیگران بکار برود و رویش تحقیقات بشود ، لذا برای ما حالا هرکسی از یک زاویه نگاه بکند برای خودش دستورالعملهای خاص خودش را پیدا می کند، ما هم اجازه بدهید که از این زاویه نگاه بکنیم، از زاویه کمال نگاه بکنیم، یک شاخه از روانشناسی، روانشناسی کمال می آید آدم سالم را تعریف می کند، همه شاخه های روانشناسی آدم های روان نژند و آنرمال را تعریف می کند ، یک شاخه اش می آید می گوید که آدم سالم چه مشخصه ای دارد ، بگذارید از این زاویه هم یک شاخه ای بیاید از زاویه کمال رفتار با دیگران را تعریف کند، کسی که از این زاویه برای دیگری کار انجام می دهد هیچوقت منت گذار نیست، هیچوقت متوقع نیست ، الان بیایند از او تشکر کنند چون او همه این کارها را می کند در وهله اول می گوید بخاطر خدا بعد می گوئیم خوب برای

چی بخاطر خدا این کار را می کنی، می بینید که برمی گردد به خودش، بخاطر این که کمال به او تعلق بگیرد ، لذا تمام این چیزها بهائی است که هر کسی باید پرداخت بکند، برای این که به کمال برسد، یک میلیمتر، یک میکرون به کمال نزدیکتر بشود ، نمی گوئیم حالا این را انجام بدهد در کمال است ، نه هنوز خیلی فاصله داریم .

### بخش و سوء استفاده

**سؤال ؛ انسانهایی که روبروی آدم قرار می گیرند و آدم می بخشد می خواهد که خودش را به کمال برساند ، آنها اصلاً متوجه این موضوع نمی شوند که این شخص دارد چکار می کند و سوء استفاده های بعدی و بعدی ، اینجا تکلیف ما چیست ؟**

**جواب ؛** بهر صورت ماجرا اینجاست که هیچوقت سوء استفاده تمام نمی شود، تجربه به من و شما نشان داده که ما سخت هم ایستادیم آنها دوباره کار خودشان را کردند، شل ایستادیم کار خودشان را کردند، عقب نشینی کردیم کار خودشان را کردند ، بخشیدیم کار خودشان را کردند ، آنها اگر بخواهند بکنند اینکار را و چنانچه ضربه ای برای بیدار شدن به آنها نخورد باز کار خودشان را انجام می دهند، لذا اینجا بحث این نیست که آنها دوباره حمله می کنند یا نمی کنند، کوتاه می آیند یا نمی آیند ، بحث اینجاست که ما چکار باید بکنیم ، ما این بهائی است که باید پرداخت بکنیم یا نباید پرداخت بکنیم ، آیا می توانیم پرداخت نکنیم، اگر می توانیم پرداخت نکنیم شما بفرمائید تا ما یکجور دیگر حرکت کنیم، کاری ندارد که داریم با هم شور می کنیم ( ادامه سؤال ؛ شما صد بار یک انسان را می بخشید دوباره از یک راه دیگری می آید استاد ؛ خوب حالا نبخشید چی آیا دیگه نمی آید ( ادامه سؤال ؛ منظور این است که با این آدم قطع رابطه کنیم استاد ؛ خوب یک مرحله اش **لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ دین شما برای خودتان و دین من برای خودم - کافرون ۶** بله یک مرحله این است که تورا خودت را برو من راه خودم را می روم ، ببینید دوباره این هم بد برداشت می شود منظور این نیست که هر کس هر بلائی خواست به سر ما بیاورد ( ادامه سؤال ؛ وقتی این ارتباط هست و قطع نمی شود ، در هر فرصتی آن انسان بلائی سر آدم می آورد چون همش در حال نقشه کشی و این ماجرا هست ، خوب پس دیگه به کمال رسیدن ما چه معنی پیدا می کند ؛ استاد ؛ ببینید یک قلعه ای محکم و استوار ساخته شده ، این قلعه علم و سرپا است، فرماندهان هم در داخل آن هستند، دشمنان هم حمله می کنند، اگر این قلعه محکم و استوار باشد نتوانند تسخیرش کنند، چکار می کنند، عقب نشینی می کنند، دشمن دیگری می آید ، می گوید قبلی عرضه نداشت من عرضه دارم برویم حمله کنیم، می آیند حمله می کنند و دوباره دست خالی بر می گردند آیا می توانید شما بگوئید که به این قلعه دیگر حمله نمی شود ، هر گروه می آیند می بینند که این قلعه استوار است و نمی توانند ساقطش کنند ، گروه بعدی یکخورده دست به عصا تر می آید جلوتر ، بعد و بعد گروه های آخر دیگر می گویند که به این قلعه نزدیک نشویم، این قلعه را تا حالا نتوانستند حالش را بگیرند، ولش کنیم ، ببینید این قلعه وجودی ما در ابتدا ممکن است این برود ، آن یکی بیاید اولاً هرگز نمی شود گفت این قلعه دیگر مورد حمله قرار نمی گیرد ، اما بالاخره بعد از یک مدتی می بینید که نه اگر دوروبر ما نیایند بهتر است ، این ماجرایش هست ولی نمی توانید شما بگوئید که دیگه به من حمله نمی شود ، شما همراهی را پیش بگیرید آیا حمله هست یا نیست ، نبخشید حمله می کنند ، ببخشید حمله می کنند، جنگ بکنید حمله می کنند . ( ادامه سؤال ؛ قطع ارتباط می کنیم استاد ؛ خوب قطع ارتباط می کنیم ، من وقت

را تلف نمی‌کنم و قطع ارتباط می‌کنم، مثلاً این هم یک راهی است برای این مسأله ولی در نهایت چی ، با یک نفر قطع رابطه می‌کنید باید با یک نفر دیگر رابطه برقرار بکنید، مگر می‌شود که ما با هیچکس رابطه نداشته باشیم ، جایگزین باید بکنیم، مگر می‌توانیم جایگزین نکنیم، مگر غیر از این بوده، تا حالا چند تادوست عوض کردیم ، تا حالا چند تا فامیل را کنار گذاشتیم ، عوضش با کسان دیگری در ارتباط قرار گرفتیم، یعنی انسان موجودی است اجتماعی، اگر یکنفر را رویش خط کشید ، باید یکی دیگر را جایگزین بکند ، خوب حالا با این نفرات جدید چکار می‌کنید ، بعد از یک مدتی دیگر دوباره می‌بینید که این‌ها همان هستند، بعد این را هم می‌گذاری کنار ، یکی دیگر را جایگزین می‌کنی ، بعد از یک مدتی دیگر می‌بینی که این هم همان است و آن هم همین است ، همه جا همین اقیانوس است ، الان در این مدار در اقیانوس هستیم، فردا در آن مدار ولی باز هم آیا اقیانوس موج ندارد ، سرتاسر اقیانوس هر جایش باشیم همین وضع استخوب چکار کنیم ، پس ما در یک اقیانوسی هستیم که راه فراری از آن نداریم ، این دوست را می‌گذاری کنار باید با دوست بعدی ارتباط را شروع کنی، ما می‌خواهیم مردم را عوض کنیم، مردم ممکن است عوض نشوند ولی خودمان را که می‌توانیم، اختیار خودمان که دستمان هست، خودمان را می‌توانیم عوض کنیم ولی مردم را نمی‌توانیم عوض کنیم ، یکی از مسائل مدیریت انرژی که ذخیره انرژی می‌کند، نمی‌آید انرژی بگذارد روی عوض کردن دیگران ، می‌آید انرژی می‌گذارد روی خودش که خودش ضد ضربه بشود ، دیگه فهمیده که در اقیانوس است .

## کمال و منیت

**سؤال ؛ این که ما دائماً می‌گوئیم که این کار را می‌کنیم برای کمال خودمان ، خود این یک نوع منیت می‌شود که من اینکار را می‌کنم هدفم کمال خودم است ، به نظر من کسی که واقعاً در مسیر کمال است ، چه رفتار و برخورد هائی را رویش اسم بگذاریم اینقدر برایش درونی شده که اصلاً نمی‌تواند هدف خارجی برایش قائل بشود .**

**جواب ؛** کمال پیدا کردن خود است ، همان مفهوم خدا ، خودآ ، کمال تا چی تعریف بشود ، ممکن است کسی فکر کند کمال یعنی اینکه یک قوپه دارد یک قوپه دیگر هم بگذارد کنارش ، نه چنین چیزی نیست ، ببینید بحث خودیابی است ، تسلط بر خود است ، الان همه این صحبت هائی که کردیم چه چیزی را نشان می‌داد، نشان می‌داد که خود شناسی است ، خود شناسی برای ما تسلط می‌آورد ، اینکار را می‌کنیم برای خودمان ، بعد خودمان به چه چیزی می‌رسیم بعد می‌بینیم که تسلط به خود است و بعد یک موضوع دیگر فراموش نکنید که از دوره دو صحبت کردیم و آن هم این است که مسایل کمال قابل برُخ کشیدن نیست، مسائل کمال را شما نمی‌توانید بگوئید مردم ببینید من به خودم مسلط هستم ، مردم ببینید من خودم را پیدا کردم ، خوب حالا چیزی را که نمی‌توانی به رُخ بکشی چه جوری می‌خواهد باعث غرور بشود ، آن چیزی باعث غرور می‌شود که بتوانی نشانش بدهی، ولی در مسائل کمال اینطوری نیست، شما نمی‌توانید بیائید بگوئید مردم من خودم را پیدا کردم ، اگر هم بگوئید همه می‌گویند که دیوانه شده ، مثل آن نمونه رقص بازار مسگرها و نمونه‌های دیگر، تاریخ هنوز می‌گوید که آنها دیوانه شده بودند در آن زمانها ، با وجود اینکه این همه مستندات است ، اگر همه اینها را کنار هم بگذاریم دچار سوء تفاهمات نمی‌شویم ، اما در تئوری وقتی تعریف می‌کنیم مجبوریم بگوئیم

برای کمال است، این تئوری است، این عرفان نظری است، بنابراین مجبور هستیم تعریف کنیم و بگوئیم که این کمال را برای چی می‌خواهیم یا اصلاً چی می‌خواهیم، باید بگوئیم کمال برای چی، اینجا پس همه اینها تعریفهایی است که پیدا می‌شود که انگیزه اعمال را مشخص بکند که ما دنبال چی هستیم، لذا در تئوری ما مجبور هستیم بگوئیم برای کمال خودمان، این منیت نیست، باید بگوئیم بخاطر خودمان یا باید بگوئیم بخاطر خداست که فهمیدیم خدا بی‌نیاز است، بیخود سرخدا منت نگذاریم، این را ما دیگه خیلی وقت است فهمیدیم، کاملاً رفته کنار، هیچ چیز را نمی‌گوئیم بخاطر خداست، لذا می‌ماند من و او، سر او منت گذاشتن ما را به جانی نمی‌رساند، بعد مشکلاتی ایجاد می‌کند، برای ما توقع می‌آورد، حالا که منت گذاشتیم منتظریم که بیاید تشکر کند، بیاید جبران کند، او هم نمی‌آید طبق روال معمول، در صد نفر ممکن است چند نفر بیایند، چند نفر قدردان باشند، بقیه عمدتاً نمی‌آیند، خوب پس ما باید انتظارش را داشته باشیم (ادامه سؤال)؛ ولی استاد آدم خودش وقتی که تشکر میکند از کسی بازتاب دارد استاد؛ بله من لم یشکر المخلوق و لم یشکر الخالق، دوباره جزئی از مسأله کمال آن ظرفیت تشکر کردن است، تشکر کردن است که برکت می‌آورد ولی آیا همه به این موضوع رسیده‌اند، اگر رسیده بودند که دیگه مشکلی نبود، هرکسی بلافاصله حرکتش را انجام می‌داد، با تشکر از خلق خدا تشکر از خالق را بجا می‌آورد، خدا به تشکر نیاز ندارد، تشکری که به خدا می‌خواهد بکند می‌آید به خلقش می‌کند به تجلی‌اش می‌کند، من لم یشکر مخلوق ولم یشکر خالق، کسی که از مخلوق تشکر نکند از خدا هم تشکر نمی‌کند.

### عرفان و موضوع اعدام

**سؤال؛** یادداشتهای کلاسی) با بحث اعدام در کمال چگونه برخورد می‌شود؛

**جواب؛** دردنیای عرفان ما شریک جرم همدیگر هستیم، اگر آسیب شناسی اجتماعی صورت گیرد در وقوع یک جرم در جامعه همه شاید در آن شریک باشند. هرچه آگاهی در جامعه بیشتر شود و سطح آگاهی افراد جامعه ارتقاء بیابد خلاف کمتر می‌شود و برعکس، تک تک افراد جامعه شریک جرم هستند، مثلاً چنانچه در بدن کورک بزند، آیا فقط همان سلول که کورک زده مقصر است، خیر زیرا کلی ناخالصی در بدن بوده و زده به ضعیف‌ترین سلول و در جامعه هم به همین صورت، ضعیف‌ترین افراد مبتلا به تخلف می‌شوند.

در جامعه هرکس می‌تواند برای دیگری ایجاد حسرت بکند و حس نیاز را افزون نماید و لذا با وجودیکه ظاهراً با هم کاری ندارند ولی در واقع ایجاد تشعشع منفی می‌کنیم که همه ما را درگیر می‌کند.

مثلاً در روز بارانی یک نفر کنار خیابان ایستاده، ما که با وسیله خود در حال حرکت هستیم نه تنها او را سوار نمی‌کنیم بلکه با سرعت از کنار او رد می‌شویم و آب را هم به روی او می‌پاشیم و با اینکار در او ایجاد عقده می‌نمائیم و این عقده‌ها و حسرتها رو به گسترش گذاشته و کار به جایی می‌رسد که طرف با ضعف بینش، در ادامه بسمت خلاف برود. عرفان با اعدام مخالف است، زیرا اعدام هرگز به جرائم خاتمه نداده است، یک خفاش شب اعدام می‌شود و تبدیل به ویروس شده و فردا می‌بینیم ده خفاش شب دیگر در جامعه ظاهر می‌شوند.

## جرایم عادی و غیر عادی

**جرایم عادی و غیر عادی؛** یادداشتهای کلاسی؛ جرایم عادی مستقیماً به فرهنگ جامعه مربوط است، در جرائم عادی کارشناسان پس از تحقیق و بررسی می‌بینند که شخص مجرم مشکل مادی داشته و علت جرم مشخص است.

**جرایم غیر عادی؛** به ویروسهای غیر ارگانیک ارتباط پیدا می‌کند، در غرب جرائم غیر عادی از جرائم عادی بالاتر است، در جرائم غیر عادی هر چه بررسی می‌شود، می‌بینیم که یک انسان معمولی نمی‌تواند این کار را انجام داده باشد، بعنوان مثال در قتل، کارشناسان متعجب هستند که چرا قاتل بعد از اینکه مرتکب قتل شده مقتول را قطعه قطعه می‌کند، در این خصوص پزشکان، روانشناسان جوابی ندارند، در حالیکه ما در تشعشع دفاعی می‌توانیم موجودات غیر ارگانیک متعدد را از درون شخص قاتل بکشیم بیرون و ببینیم که یکی چاقو زده و دیگری قطعه قطعه کرده است، در واقع موجودات غیر ارگانیک متعدد با اشغال ستاد فرماندهی شخص قاتل یکی دستور قتل را صادر کرده و دیگری دستور قطعه قطعه کردن و یا ... را به شخص قاتل صادر کرده است و شخص قاتل هم فقط دستورات را اجراء کرده است **مثالی دیگر؛** در جرائم غیر عادی اصلاً نمی‌دانند چرا یک نوجوان اسلحه بر می‌دارد و همکلاسیهای خودش را به رگبار می‌بندد و اینکار او چه دلیلی می‌تواند داشته باشد.

## تفسیر عرفانی بسم الله الرحمن الرحيم

**عرفان و بسم الله الرحمن الرحيم (اسم اعظم)؛** یادداشتهای کلاسی؛ **بسم الله = بنام خدا =** هر جا نگاه کنیم پرتو روی اوست، هر چیز نامی دارد و نام اوست که در جهان هستی قرار دارد پس جهان هستی نام اوست و خودش نام ندارد و آنچه در دسترس ماست جهان هستی است و آنچه که می‌توانیم عاشق بشویم در هستی است و عاشق خودش نمی‌توانیم بشویم، ما می‌توانیم عاشق تجلیات او بشویم، اگر خانه دل خود را خالی کنیم آن وقت او عاشق ما می‌شود و می‌تواند در این خانه خالی درون ما پا بگذارد، جهان هستی و تقدس هر ذره از عالم هستی نام اوست، پس بسم الله ما را به هستی ارجاع می‌دهد **رحمان =** رحمانیت عام اوست و تسهیلات حرکت به **انا لله وانا اليه راجعون** است، یعنی برای این حرکت تسهیلاتی در نظر گرفته شده، فقط به سمت من بیا کافی نیست، لازم است ریسمانی بیاندازد و بگوید این ریسمان را بگیر بیا بالا که این تسهیلات است که شامل حلقه‌های رحمانیت الهی است و برای اینکه بخواهیم از عالم کثرت به وحدت برویم و به کمال برسیم یک تسهیلاتی پیش بینی شده تا این حرکت آسانتر شود.

**رحیم =** رحمت ویژه، تضمین حرکت الیه راجعون است (شامل مرگ و جهنم) اگر مرگ و جهنم نبود ما هرگز به او نمی‌رسیم، لذا مرگ می‌آید خاتمه می‌دهد و ما را به زور به دنیای بعدی می‌اندازد.

کمال، مزد اشتیاق انسان است، اشتیاق باید پاسخ داشته باشد، اگر نداشته باشد نقض عدالت و حکمت است، حکمت خودش جبر است، یعنی برای گرفتن مزد اشتیاق، حرکتی کردیم و به جایی می‌رسیم که می‌گویند بیا حواله ات را بگیر.

## ظلم و انواع آن

انواع ظلم؛ (یادداشتهای کلاسی)؛

ظلم به خدا؛ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بگو ای بندگان من که برخویشتن زیاده روی رو داشته اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان

را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است - زمر ۵۳ خدا یعنی خودآ، به خود بیا، گفته همه را می بخشم .

ظلم به هستی؛ می گویند ملائک که سمبول هستی هستند، می آیند شفاعت می کنند و دلیل شفاعت آنها اینست که ما هم از خودش (هستی) هستیم .

ظلم به خود؛ دودش به چشم خودمان رفته و غرامت آن را پرداخت کرده ایم .

ظلم به دیگران؛ خدا نمی تواند ظلم ما به دیگران را ببخشد، چون از طرف مظلوم نمی شود بخشید، کسی که به دیگران ظلم کرده باشد پایش گیر است و بایستی حتماً حساب پس بدهد، غیر از افراد خاص مابقی انسانها خواه ، ناخواه به دیگران ظلم کرده اند، بنابراین در آنجا همه یقه همدیگر را گرفته اند و همه گیر هستند و کسی هم نمی تواند مداخله کند بجز همزاد معنوی که یکی دیگر از موضوعات بحث ما می باشد .

## توضیح کمال با روا بط شبه ریاضی

موضوع کمال را با یک رابطه شبه ریاضی بحثهای مختلفش را به صورتهای مختلف بیان می کنم تا بررسی ما آسانتر باشد ، شبه ریاضی به این خاطر که اینطرف تساوی بجای این که صفر بگذاریم بی معنی گذاشتیم ، از این نظر می شود شبه ریاضی وگرنه ریاضی است .

**انسان - کمال = بی معنی** چون آنوقت می بینیم که اگر برای ما کمال تعریف نشده باشد ، هدف از خلقت بی معنی می شود و همه چیز از بین می رود ، لذا برای این که از بین نرود باید در واقع ما برای انسان چیزی قایل باشیم که معنا به آن بدهد ، **کمال - انسان = بی معنی** می شود ، چون اگر انسان نباشد کمال هم معنی ندارد **کمال - قدرت تشخیص = بی معنی** ، یعنی شما ناظری را در نظر بگیرید که قدرت تشخیص نداشته باشد ، آیامی توانید کمال را در موردش تعریف کنیم، پس اگر بخواهیم کمال داشته باشیم، باید قدرت تشخیص داشته باشیم (فرق تشخیص، قیاس و ارزیابی؛ تشخیص A یا B ، تاریک یا روشن، مثلاً یک فتوسل از آنهاییکه چراغ خیابان را روشن می کند، بمحض اینکه هوا طبق تعریفی که کرده اند برایش، روشنائی از یک اندازه ای می آید پائین برقها را روشن می کند ، اینکار را بدون اینکه معنی اش را بداند انجام می دهد ، به فتوسل اگر بگویند روز و شب چیه می گوید من نمی دانم ، من فقط می دانم که روشنائی از یک میزانی بیاید پائین تر از نظر من باید این چراغها را روشن کنم ، این کنتاکت را برقرار کنم ولی نه می دانم روز چیه و نه می دانم شب چیه ولی شما تشخیص را در آن دارید) **کمال - قدرت قیاس = بی معنی** قیاس آن است که اگر بگوئیم که روز چیه ، شب چیه تشخیص می دهد، یعنی در واقع قیاس دارد که روز تعریفش چیه، شب تعریفش چیه ، روز یا شب برایش تعریف

دارد، اما ارزیابی این است که بگوئیم روز بهتر است یا شب، این بهتر است یا آن، می تواند تشخیص بدهد، قیاس بکند و ارزیابی بکند، یعنی مقایسه هم بکند، مقایسه که کرد بیاید بگوید که حالا این بهتر است ولی اگر ما بگوئیم روز را با شب مقایسه کنید یعنی قیاس می کنیم، می گوئیم بله در روز اینجوری است، در شب اینجوری است، شب ما می خواهیم و... فقط تشریح است، اما اگر بگوئیم کدام بهتر است باید چکار بکند باید ارزیابی داشته باشد، از همینجا موجودی که کمال پذیر باشد تعریف می شود، موجودی که کمال پذیر باشد باید چکار بکند، باید قدرت تشخیص داشته باشد، قدرت قیاس داشته باشد و قدرت ارزیابی داشته باشد، خیلی از حیوانات زمستان می شود یک واکنشی دارند، یا مثلاً شب می شود مرغ به محض اینکه هوا تاریک می شود می رود سمت لانه، نرم افزاری، یعنی نهایتاً تا قیاس می آید، اما اگر به او بگوئیم روز بهتر است یا شب، نه معنی روز را می داند، نه معنی شب را می داند، ارزیابی را هم برایش ندارد، پس کمال شامل حالش نمی شود، نمی توانیم بگوئیم خیر یا شر، اینها را نمی تواند با همدیگر مقایسه داشته باشد، **کمال** - **اختیار = بی معنی**، ناظری که اختیار نداشته باشد کمال به چه دردش می خورد، کمال به دردش نمی خورد چون از این ارزیابی که اینجا می کند که این بهتر است یا آن استفاده نمی تواند بکند، حالا تازه ارزیابی هم کرد نمی تواند از آن استفاده بکند، اختیار ندارد که از آن استفاده بکند، **اختیار - آزادی = بی معنی**، حالا اختیار داری ولی آزادی عمل نداری نمی توانی آن اختیار را تحقق ببخشی دوباره این هم بی معنی می شود، **بنابراین کمال - آزادی = بی معنی** خواهد شد. **کمال - ادراک = بی معنی**، حالا چرا ادراک، یعنی این موجود باید درک هم داشته باشد غیر از قابلیت ارزیابی باید درک داشته باشد اولاً نداریم کسی را که درک نداشته باشد، یعنی قابلیت درک را داریم که این صحبت را می کنیم، منتها استفاده بکنیم، نکنیم، قوی باشد یا ضعیف باشد مسأله ای دیگر است، برای هر ناظری این تعریفها هست، **کمال - انگیزه = بی معنی**، اگر ما انگیزه نداشته باشیم فرض کنید کمال ده قدمی ما باشد ولی ما انگیزه نداریم، انگیزه حرکت نداریم، می گوئیم که چی حال رفتیم، این ده قدم را هم رفتیم که چی، برای چی باید برویم، پس کمال منهای انگیزه بی معنی است، **انگیزه - اشتیاق، اشتیاق - عشق، کمال - عشق = بی معنی**، همه اینها بی معنی است، حالا لزوم وجود عشق را داریم متوجه می شویم، این موجود می بایستی انگیزه داشته باشد، می بایستی اشتیاق داشته باشد، ادراک، انگیزه، اشتیاق، عشق و همه اینها آمدند در فاز دیگری که به این موجود معنا می دهد، یعنی اگر که قبلاً خالق داشته نگاه می کرده یک موجود اینچینی می بایستی اینها را داشته باشد که به او داده و در این طرح گنجانده، فرق خلقت ما با سایر خلقتها اینجاها کاملاً مشخص می شود که طراحی ما طراحی ویژه هست، بنابراین شاید آخرین ورژن (شاید، نمی دانیم) یعنی تا اینجا که ما هستیم، جای دیگر اگر بایستیم شاید نه، اینجا که ایستادیم آخرین ورژن طراحی که در این جهان که می شناسیم هستیم، برای همین هم اشرف مخلوقات نامیده می شویم، برای این که دیگه آخرین ورژن طراحی را داریم و موجودات قبل از ما تا اینجاها را نهایتاً داشتند (تا قبل از شعور عشق در نردبان خلقت).

**ادامه بحث شبه ریاضی کمال** (از جلسات بعدی)؛ خوب پس متوجه شدیم که چرا کمال منهای عشق بی معنی است، چون ما موجودی هستیم که برای حرکتمان انگیزه می خواهیم، انگیزه بدون اشتیاق نمی شود، از اینجا کار خراب می شود یعنی



باید موجود، موجود خاصی باشد، حالا **کمال** - **ضد کمال** = **بی معنی** است، به عبارتی کمال مساوی ضد کمال است ، لزوم وجود ضد کمال آیا حالا معلوم است یا نه ، بنابراین می بایستی در این قضیه شیطان طراحی می شده ، این روابط نشان می دهد که دیمی نبوده ، اتفاقی نشده ، این روابط شبه ریاضی در واقع به ما نشان می دهد که حساب شده حرکت شده ، یک حساب کتابی بوده و طرح خلقت دیمی نیست، اصلاً دیمی نگاهش نکنیم ، **کمال** - **عدالت** = **بی معنی** است وقتی که قرار است که یک مجموعه ای به کمال برسند باید بین آن مجموعه یک تناسبی رعایت بشود تا بتوانیم کمال را در موردشان تعریف بکنیم، اگر آن تناسب نباشد، آن رابطه دوباره آنها هیچکدام نمی توانند با هم در ارتباط قرار بگیرند ، **کمال** - **عدالت / عدالت** - **برابری** = **بی معنی** است ، یعنی در این مجموعه اگر قرار است من به کمال بروم ، ایشان و ایشان و همه ما برویم باید همه ما در نهایت ببینیم که از یک چیزی برخوردار بودیم که نسبتاً با هم یک تناسبی داریم ، لذا این برابری و آن کانهای موازی تأمین کننده این مسایل است ، یعنی این برابری و این عدالت را در نهایت تحقق می دهد ، حکمت هم در واقع **کمال** - **حکمت** = **بی معنی** است ، الآن مزد اشتیاقمان را باید بگیریم ، چه چیزی این مزد اشتیاقمان را می آورد جاریش می کند و کف دستمان می گذارد ، حکمت ، حالا من معنوی یک بخشی از آن است ، یک چیزهائی باید در آن در جریان باشد که من بینم بله به نتیجه اشتیاقم رسیدم ، نتیجه اشتیاق از آسمان یکدفعه بر سر ما فرود نمی آید البته غیر از آگاهی، می بینیم که داریم راه می رویم این سر راه آن سبز شد ، یکی سر راه یکی دیگر سبز شد، می گویند خدا وسیله ساز است ، خوب وسیله را چه جوری می سازد ، از چه طریقی ، از طریق حکمت جاری می کند ، **کمال** - **ناظر** = **بی معنی** است، کمال باشد ناظر نداشته باشد ، کمال هم معنی نمی دهد، **کمال** - **فنناپذیری** = **بی معنی** است، اگر ناظر فنناپذیر باشد کمال چه معنی می دهد یعنی قرار باشد من الآن به کمال برسم و لحظه ای بعد نابود بشوم ، خوب این کمال به چه درد می خورد ، کمال بدرد موجودی می خورد که فنا نپذیر باشد ، این نکته خیلی مهمی است که بحث انالله و انالیه راجعون را تأیید می کند و دارد راجع به یک موجود فنا نپذیر صحبت می کند نه یک موجود فنناپذیر ، اگر این موجود قرار بود فنناپذیر باشد دیگه کمال به چه دردش می خورد ، چه فرقی می کرد ، درست است یا نه، پس باید از اینجا نتیجه گرفت که ناظر باید فنا نپذیر باشد تا کمال را در موردش تعریف کنیم و ما هم بخشی داریم که فنناپذیر است ، فلسفه نفخت فیه من روحی به این علت است که در واقع یک بخش اساسی از او باشد، آنچه که از اوست فنا نپذیر است، **کمال** - **حرکت** = **بی معنی** است ، خوب ما محتاج کمال بودیم که حرکت کردیم، هر متحرکی نیازمند است ، هر حرکتی نیاز می آورد ، برای کمال باید حرکت بشود، **حرکت** - **هوشمندی** = **بی معنی** است، یعنی اینکه جهت می خواهد ، باید این هوشمندی سوارش باشد تا این حرکت معنا پیدا بکند، حرکت منهای هوشمندی مثل ماشین بدون راننده است ، باید یک هوشمندی در آن داخل بنشیند بگوید از اینطرف برویم یا از آنطرف برویم ، لذا اینجا در نهایت **کمال** - **خدا** / **انسان** - **خدا** = **بی معنی** است، یعنی اینها را جا گذاری بکنیم ، این را برداریم آن را بگذاریم، اول دیدیم که انسان منهای کمال، کمال منهای انسان و الآن معادلهاش اینجا پیدا می شود، کمال منهای خدا بی معنی است، انسان منهای خدا باز هم بی معنی است .

## تعریف کمال - حرکت ادراکی و حرکت ذاتی

**تعریف کمال - حرکت ادراکی - حرکت ذاتی ؛** اما می‌خواهیم در مجموع اینجا حالا یک نتیجه دیگری بگیریم ، می‌خواهیم کمال را تعریف کنیم، یک تعریفی بدهیم از کمال یا از حرکت، ما قرار است چکار بکنیم ، یعنی اینجا گفتیم که برای کمال باید یک حرکتی بشود، یک جهشی بشود، یک چیزی باید بشود اما آن چه چیزی است که باید بشود ، برای این که آن چیز را تعریف کنیم ، من ابتدا یک سؤال می‌کنم می‌گویم این که در دستم است چیه ، این لیوان است ، اما اگر یکبار دیگر سؤال کنم پاسخ چه خواهد بود ، باز هم سؤال کنم ، یک پاسخ دیگر این است که اصلاً وجود خارجی ندارد، یک پاسخ هم این است که شما می‌فرمائید **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ بِسْ بِه هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست - بقره ۱۱۵** ، خوب اینجا این که در دست من بود ثابت بود ، این چیزی که اینجا بود این لیوان ثابت بود، هیچ تغییری نکرد، هنوز همانی است که بود ، اما در ثانیه‌هایی از لیوان شد عدم ، شد وجه‌الله ، چه چیزی متغیر بود ، چه چیزی ثابت بود ، این لیوان ثابت بود ، دید شما تغییر کرد ، آن تغییر دید شما آن کمال است، درصفر ثانیه شما یک لیوان را یکدفعه می‌توانید بگوئید که فهمیدم، فهمیدم یعنی آن درک ، این وجه‌الله است می‌توانید بگوئید که اصلاً وجود خارجی ندارد، پس ظاهر، ذات و باطن را می‌توانیم ببینیم، پس تعریف کمال می‌شود حرکت از ظاهر به باطن ، کمال می‌شود ارتقاء دید ناظر، حرکت فیزیکی نیست، اگر حرکت فیزیکی داریم، می‌دویم ، می‌دویم .... می‌دویم برای یک لحظه است که می‌دویم ، سالها می‌دویم تا یک لحظه در صفر ثانیه یک دفعه پرده از جلوی دید ما برود کنار و بگوئیم انالحق، یافیتیمش، آن انالحق در چند ثانیه رُخ داده، در صفر ثانیه بعضیها می‌گویند ما زمانمان گذشته، جوانها که اصلاً به فکرش نیستند، یک عده‌ای هم که بچه‌اند، اینطور نیست کمال خودش زمان بر نیست، تهیه مقدماتش زمان ما را گرفته، انرژی ما را صرف کرده ، بدو بدو ، اینجا آنجا ، سالها تا برای یک لحظه ، یک لحظه یک مطلبی بتواند ابهامات بسیار زیادی را برطرف بکند، پس ما اسم این حرکت را گذاشتیم حرکت ادراکی ، هم حرکت است و هم نیست ، هم در آن یک جهشی است و هم اصلاً جهش فیزیکی نیست ، ما اصلاً تکان نخوردیم از سر جایمان، همانجائی که ایستادیم بدون حرکت در یک صفر ثانیه این لیوان شد وجه‌الله، شد عدم شد..... این حرکت، حرکت ادراکی است حرکتی است که منجر شد به ادراک ما، منجر شد به ارتقاء دید ما، خوب این حرکت ادراکی است، اما یک حرکت انالله و انالیه راجعون داریم که در این چرخه داریم می‌رویم جلو، زندگی قبلی ، این زندگی، زندگی بعدی، داریم می‌رویم و این الیه راجعون است، الیه راجعون خودش حرکت بسمت کمال است، الیه راجعون بسوی او، او چیه، او کمال است، پس بسوی کمال، این می‌شود حرکت ذاتی (البته ما اسمش را گذاشتیم) یعنی ذاتاً داریم می‌رویم الیه راجعون ، چه نخواهیم ، چه نخواهیم داریم به سمتش الیه راجعون می‌کنیم ، حالا یک حرکت جوهری و چیزهای دیگر هم هست که چون تعریف شده دیگه ما واردش نمی‌شویم و آن حرکت در عرض است، از یک دانه که جوانه بزند و..... بعد ، بعد... ، بطور کلی ما این دو تا را (حرکت ادراکی و ذاتی) در واقع برای کار خودمان مورد نیازمان است یعنی به آن رسیدیم و تعریفش هم کردیم، اما

اصل این موضوع سر حرکت ادراکی است که این حرکت ادراکی در هر لحظه در این زندگی، در زندگی بعدی، در همه زندگیها، آنچه‌ای که سرنوشت ساز است حرکت ادراکی است، آنچه‌ای که ما داریم سرمایه گذاری برایش می‌کنیم چون الیه راجعون که ما را می‌کشاند به سمتش ولی آنچه‌ای که سرمایه‌گذاری ماست و ما داریم برایش برنامه‌ریزی می‌کنیم و می‌گوئیم برویم در این ارتباط، در آن ارتباط، اینجا و آنجا، هزار چرخ می‌زنیم، چرا این چرخها را می‌زنیم برای لحظه‌ها، یک لحظه می‌بینید که به اصطلاحی که داریم دو ریالی ما را روی یک مطلبی انداختند، بهر صورت ما توانستیم روی یک موضوعی یکدفعه متوجه‌اش بشویم.

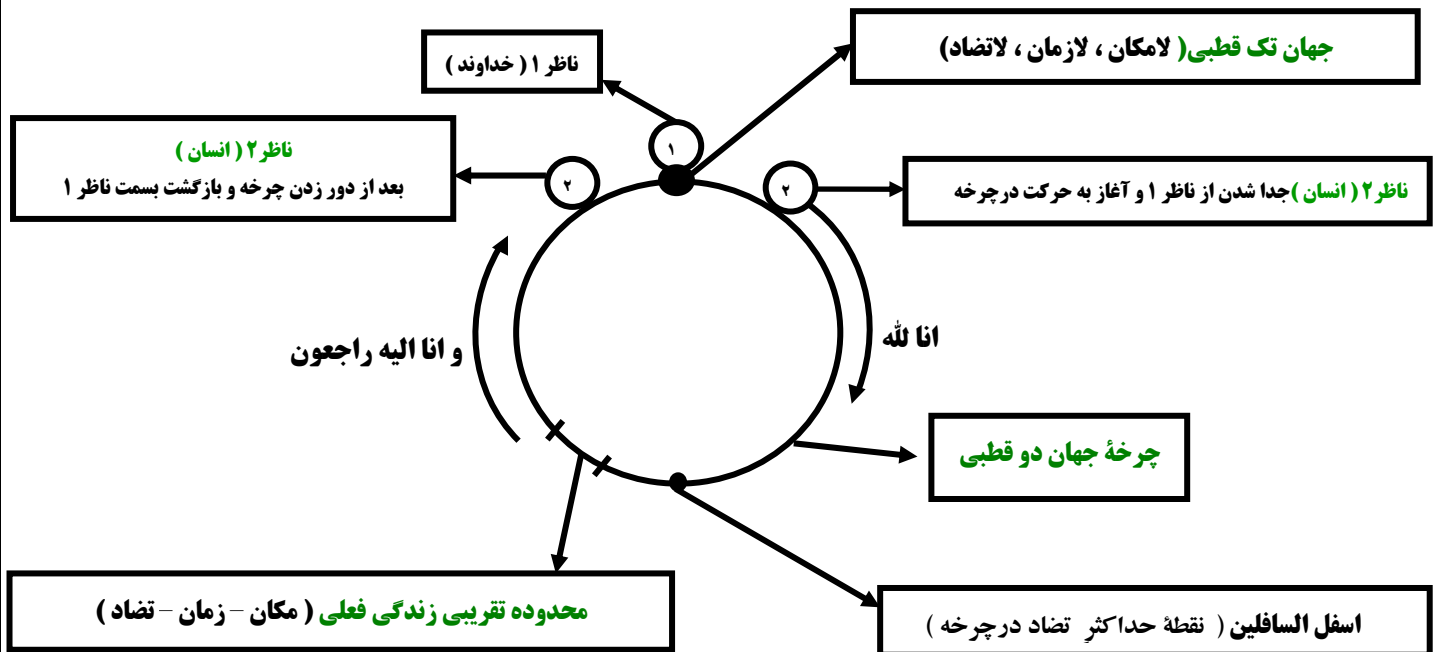
**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) فلسفه خلقت بر اساس طرح و برنامه‌ی کاملاً حساب شده صورت گرفته و هدف نهائی آن کمال است.

### چرخه انا لله و انا الیه راجعون

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص انا لله و انا الیه راجعون؛** ببینید همه هستی تجلی الهی و تجلی الهی تجربه الهی در جهانهای مختلف است، ما تجربه الهی در جهان دو قطبی هستیم، یک طراحی می‌شود، در تجربه عملی که پیاده بشود در واقع باعث بوجود آمدن جهانهای مختلف است، علم محض هست، دانائی محض هست، اما کار عملی در حلقه‌ها این است، اما از زاویه دیگر اگر نگاه بکنید گفتیم که قل اعوذ برب الناس، ملک الناس، اله الناس، یادتان هست، توضیح مجدد این موضوع (توضیح روی شکل ذیل)، این مسیر انا لله و انا الیه راجعون شما یک ناظر را فرض کنید (ناظر ۱) که در اینجا زمان شاملش نمی‌شود و یک ناظر دیگری (ناظر ۲) که می‌خواهد بیاید این چرخه را دور بزند، بمحض اینکه این ناظر شروع می‌کند به حرکت، چقدر طول می‌کشد از نظر ناظر ۱ که خودش را برساند به آنطرفش، صفر ثانیه طول می‌کشد، یعنی از اینطرف هنوز نرفته، آنطرفش حاضر شده، بنابراین این ناظر ۱ اینطرف را نگاه کند همان متحرک را می‌بیند، آنطرفش را هم نگاه کند همان متحرک را می‌بیند، برای چنین ناظری، این ناظر دوم هم اینطرف و هم آنطرفش هست، چون زمان نمی‌برد برای ناظر اصلی دور زدن ناظر دوم زمان نمی‌برد، در هر دو طرفش هست، خوب اگر اینطور باشد در آن واحد آن بالا سه تا عضو داریم، قل اعوذ برب الناس، ملک الناس، اله الناس، یک موضوع دیگر، آیا تقدم داریم آنجا یا نداریم، یعنی چون زمان نداریم آیا می‌توانیم بگوئیم کدام زودتر بوده، تقدم و تأخر نداریم، این اول بوده یا آن، این زودتر بوده یا آن، نمی‌توانیم بگوئیم کدام زودتر بوده، پس سه تاشان یکی می‌شوند، چون اصلاً زمان نباشد فاصله نیست، زمان کارش منقطع کردن، تیکه، تیکه کردن است، وقایع را تیکه تیکه می‌کند، الآن ما یک فریم را در اختیار داریم و از فریم بعدی جدائیم، از دیروزمان جدائیم، از یکسال قبلمان جدائیم، یک فریم را ما همیشه داریم، پس سه تائی که تقدم و تأخر ندارد، دوتایش ما هستیم، خوب حالا چه کسی ما را فرستاده پائین، منصور حلاج این را کشف کرد، منصور حلاج کشف کرد که انا الحق، که من دو تا رأی دارم، من خودم آمدم، از روح خودم دمیدم، چرخ را دورزد، برای همین هم می‌گوید ما کردیم، ما رفتیم، ما آمدیم، ما، ما و... اینجا ما هست نه من، ولی استارت اولیه را

می گوید من **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** - حجر ۲۹ ولی بعدش دیگر معلوم نیست چه کس اول بوده ، دوم بوده ، زمانی ما می توانیم بگوئیم اول یا دوم که زمان داشته باشیم ، زمان را که برداریم این ناظر با آن ناظر و با ناظر اول یکی هستند ، لحظه اول را می خواهد تشریح کند می گوید **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** ، دور زده شده ، حالا دور زده شد ، هم اینطرف است، هم آنطرف هست، کی اول بوده، کی بعد بوده ، دیگه نمی توانیم بگوئیم ، این بحث علمی است و متافیزیکی نیست ، این بحثی است که ما می توانیم با روابط ریاضی، فیزیک حتی با تشریح ساده ای که داریم می کنیم ثابت کنیم ، تقدم و تأخر اینجا وجود ندارد شما هم که قبول کردید که در صفر ثانیه از اینطرف آمده آنطرف قرار گرفته ، هم اینطرف است هم آنطرف است اما چون زمان نیست سه تایشان باز دو باره یکی می شوند، لذا این مسأله ای که ساده است مسأله بحث من و ما ، رب ، ملک ، اله ، همه را حل می کند ، ضمناً انالحق را نشان می دهد ، ضمناً باعث می شود که ما دست از سر خدا هم برداریم، ضمناً خیلی از مسایل دیگر را هم نشان می دهد که یواش یواش باید برویم داخلش ، یک بخش را ادراکش بکنیم ، یعنی منصور حلاج این را دید ، الآن ما می گوئیم که چی می خواست از جان ما ، چرا مارا فرستاد اینجا ، چرا اینجوری شده ، چرا... شده ، ولی الآن می بینیم که به عبارتی یک بخش از وجود ماست ، می گوید ما کردیم ، یعنی با هم بودیم کردیم ، هرکاری کردیم باهم بودیم ، آیا غیر از این است ، اینجا از نظر این ناظر اول نگاه کنیم با هم بودیم ، اما ما همش می گوئیم یعنی یکجوری صحبت می کنیم که ما نبودیم ، تو چرا اینکار را کردی، اول هم مکرر یادآوری می کند که ما کردیم، ما رفتیم، ما بودیم، ما ، ما ... قل اعوذ برب الناس، ملک الناس، اله الناس ، ببینید با یک مختصر کشف رمزی همه چیز آشکار است ، متها دیگه هلو برو تو گلو هم نیست ، باید یک مقدار هم ما هم حرکت می کردیم تا در ادراکاتمان می دیدیم که انالحق و ما چه نقشی در این رابطه داریم ، الآن نشستیم و مکرر می گوئیم چرا، چرا، حالا یک موضوع دیگر ، آن بالا لاتضادی هست ، آیا در آنجا می شود سؤال طرح کرد ، ما الآن همه مشکلاتمان در اینجا است، وقتی برسیم بالا به لاتضادی سؤال نداریم، هرچه بالا و بالاتر می رویم تضاد ما کمتر می شود و در لاتضادی دیگر اصلاً سؤال نمی توانیم مطرح بکنیم ، عدالت ، ظلم و... معنی نمی دهد ، اینها را با واژه نمی شود توضیح داد ، باید ادراک بشود ، شاید تا امروز هیچکسی هنوز با وجود این همه تفاسیر بحث رب، ملک و اله را هنوز سر در نیاوردند که موضوع چیه ، اینها را گذاشتند برای ادراک ، باید ادراک بشود ، می بینیدش، شاید دوستان تا حالا دیده باشند ، اینجا را می بینیمش، به نوعی می بینیم که آن تضاد بر ایمان حل می شود، متوجه می شویم که در واقع ما با دورای به یک رأی تصمیم گرفتیم بیائیم پائین و آمدیم، حالا هرچی ، بقیه اش اینها همه واژه های غلطی است ولی ما هم پائینیم و هم بالائیم ، هم خودمان هستیم و هم ناظریم ، هم همه چی هستیم ، هرچند راه، رهبر و رهرو یکیست اختلاف از هر چه در کاروان آمدید - عطار ، راه، رهبر و رهرو یکیست ، این راه و راهبر و رهرو سه تا یکیست، در جنتی که لا تضادی است، قبل از جنتی در رضوان که الست بر بکم سؤال می شود هنوز یک ایپسلون تضاد داریم، می گوید الست بر بکم، من هنوز کاره ای هستم، می گوئیم نه یا بله ، شیفت می کنیم اینطرف ( اگر بله باشد ورود به جنتی) یا آنطرف (اگر نه باشد ورود به چرخه انالله و انالیه دیگر) اما اگر قبول نکنیم دوباره با همان یک سؤال شروع می شود ، یعنی با یک سؤال شروع شده و با یک سؤال هم خاتمه پیدا می کند ،

اینقدر تضاد کم می شود، **لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا** که هنوز چیزی قابل ذکر نبود- انسان ۱، جائیکه چیزی اسم ندارد، می گوئیم به نام بی نام او، جائی که چیزی مذکور نیست، نامگذاری شده نیست، نام معنی نمی دهد، بیاد بیار اینجا را که با هم بودیم و هیچ چیزی نام نداشت، هیچ چیزی قابل نام گذاری نبود، تضادی نبوده، **یادباد آن روزگاران یادباد - حافظ**، حالا همین را ممکن است هزار جور تفسیر بشود ولی در واقع اشاره به همانجاست که، **لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا**.



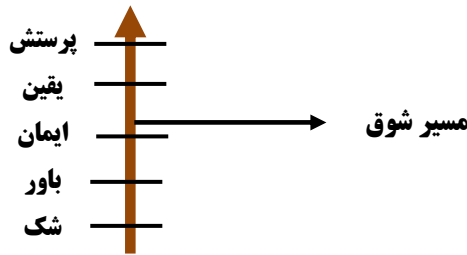
**اصل**؛ (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) مرگ، حرکت به سمت الله محسوب می شود و حرکت به سوی او ترسناک و اندوه پذیر نیست (اصل الیه راجعون - بقره ۶۲).

### پرستش، عبادت، تقوا، جبار، قهار

#### پرستش؛

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه پس ما خودمان را داریم می پرستیم؛** اولاً پرستش یعنی چه، پرستش از پائین به بالاست، پرستش بعد از باور، ایمان و یقین است، آنجا که می خواهی لپش را بگیری بکشی که توضیح دادیم، حالا لپ هم ندارد، لپ را می سازیم گفت **یا منیرالخد یا روح البقا اجذب روحی و جد لی باللقاء لی حیب جبه یشوی الحشا لو یشا یشی علی عینی مشی - مولانا**، اینجا دیگه لپ را می سازد برایش، دست خودش نیست، اینجا دیگه دست خودش نیست و گرنه پرستشی نداریم، اینجوری پرستش نیست، مگر این که خودش فکر کند که بیایم اینکار را بکنم به اصطلاح دمش را ببینم، این هم که بی اعتبار است، او محتاج پرستش ما نیست، آنچیزی که گفته شده عبادت است، نه پرستش و عبادت هم که معنایش بجا آوردن رسالت بندگی بود، دمش را ببینیم نبود، یا پرستش کنیم نبود، خدا محتاج پرستش نیست، اصولاً خدا یعنی بی نیاز،

آنوقت اگر خدا محتاج پرستش باشد مشکلاتی پیش می آید، او نگفته من را پرستید، ما دوست داریم، ما به وجد آمدیم و نمی توانیم جلوی خودمان را بگیریم و اگر هم به وجد نیامدیم که دیگه مصنوعی می شود و اسمش پرستش نیست.



در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص پرستش و عبادت و این که پرستش با عبادت از نظر شما متمایز است ، در زبان فارسی پرستش به معنی نگهداری ، نگهداری است ، پرستیدن یعنی مراقب بودن ، ایرانیها پیش از اسلام آتش پرست بودند ، یعنی مراقب آتش بودند که خاموش نشود ، اصلاً معنی عبادت یعنی مراقبت کردن ؛ استاد ؛ اصلاً کاملاً متمایز است، ببینید ما الآن پرستش را به معنای دیگری می دانیم و ما خواستیم این سوء تفاهم را برداریم، ممکن است دراصل دروازه پردازی درست بوده، اما الآن ما از پرستش چه مفهومی داریم .

**عبادت ؛** عبادت یعنی عبد بودن ، بجا آوردن رسالت بندگی، عبادت راههای پی بردن به کمال است ، مشق کمال است، چه کاری بکنید که بسمت کمال بروید، ببینید شما می گوئید من طرف مقابل خودم را مثل خودم ببینم، اصلاً شما اگر به این برسی می شوی عیسی مسیح (ع) یعنی یکی را مثل خودت ببینی ، این مرحله یعنی آخرش ، خوب این بالاترین عبادت است، لذا چیزی نیست خارج از این، اصلاً رسالت انسان هم همین بوده، چیزی که بتواند دید وحدت بین داشته باشد ، دیدی داشته باشد که بتواند در هستی چیزی جزء وحدت نبیند، آن راهم مثل خودش ببیند، این ذره را و همه را مثل خودش ببیند، همفازی کیهانی، پس همفازی کیهانی چی بود ، همین بوده ، یعنی ما داریم رسالت خودمان را پیدا می کنیم ، حالا راههای مختلفی برای این خودیابی توصیه شده ، یک راههای کلاسیک که ادیان ارائه کردند گفتند که مثلاً شما بیا از اینجا شروع کن، مثلاً اقیموالصلاة، آتو زکات ، انفقو من الطیبات ، روزه ، خمس و... گفتند که ما را به این وسیله به سمت یک مبدأ بکشاند وقتی آمدیم بعد بگوئیم که این مبدأ چیه و بعد نظر ما را سوق بدهند به مسائل دیگر مثل انفاق کن ، زکات بده ، خمس بده ، اینکار را بکن ، آن کار را بکن .

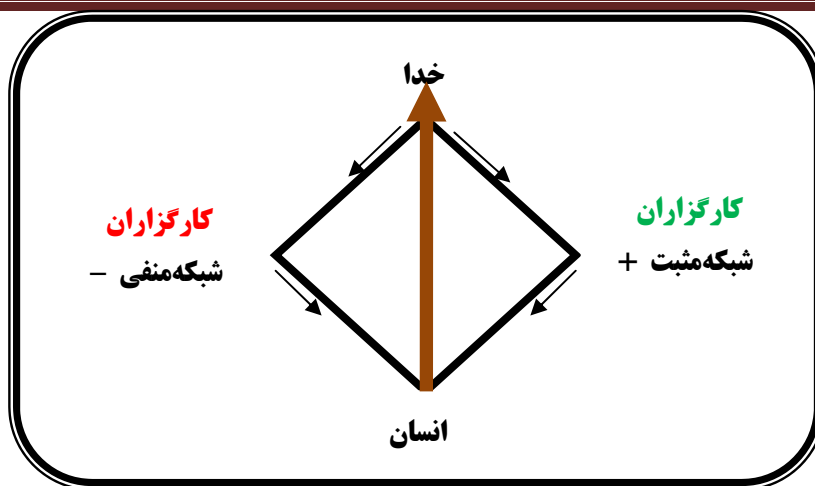
**اصل ؛** ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) عبادت ، یعنی عبد بودن و به جا آوردن رسالت بندگی ، عبادت نظری و عبادت عملی ، عبادت نظری ارتباط کلامی با خداوند و عبادت عملی در خدمت خداوند بودن است و چون او بی نیاز از هر عمل ما می باشد از این رو خدمت ما صرفاً می تواند معطوف به تجلیات او شود . در نتیجه عبادت عملی در خدمت جهان هستی بودن است ، یعنی خدمت به انسان ، طبیعت و....

**تقوا؛** دوستانی که روز یکشنبه اینجا بودند راجع به همین موضوع که شما می فرمائید یکی از دوستان سؤال کردند و من هم دنبالش را گرفتم، بحث اتقوا الله، اینهارا ما با آقای دکتر لاریجانی اینجا باز کردیم، ایشان توضیحاتی داد، توضیحی که من دادم این بود که متقی صاحب پوشش است، مفهومی صاحب پوشش است، حفاظ دار است ، پوشش دار

است، اتقوا الله اصلاً معنی اش آن نیست که گفته می شود ، اتقوا الله یعنی بگیرید ، این پوشش را بگیرید ، بنده گفتم ایشان هم تأیید کردند که اصلاً آن معنای ترس را نداریم ما در قرآن و آن معنا نیست اصلاً و این در ترجمه به فارسی پیش آمده که از خدا بترس، در حالیکه اگر قرار بوده از او بترسیم چرا می گوید رحمان الرحیم، پوشش بگیرید در اصل صاحب پوشش بشوید ، دنیا مثل صحنه جنگ است، در یک میدان جنگ چه جوری می روند و می آیند، با پوششهای مناسب خودشان ، کلاه خود ، کفش مناسب و... وارد می شوند و سنگر بندی دارد، بدون پوشش وارد نمی شوند ، مثلاً می گویند هرکاری را با استخاره شروع کنید یعنی چی، یعنی هرکاری را با طلب خیر شروع کنید، می بینید که در واقع مفاهیم و معانی را بیاید اینجوری بگوئیم که شاید به احتمال یک درصد معنایش این نباشد، بیائیم این را با هم تحقیق کنیم، ما هم که نمی دانستیم، ما هم در همین ارتباطات پیدا کردیم، بنده شاید خیلی بدتر از شماها روی این مفاهیم گیر داشتم ولی حل شد ، بخاطر این که در ارتباطات کل مطلب درک شد ، با واژه ها بازی نمی شود، کل مطلب درک شد .

**جبار؛** جبار یعنی جبران، یعنی هدایت کننده جبر، اگر رحمان است البته ممکن است برای فرعون هم یک چیز دیگر باشد، آن خطاب آخرش را داده برای فرعون، شامل حال من و شما نمی شود ، من این مثال را چند بار زدم ، فرض کنید که بگویند هرکس از چراغ قرمز رد بشود جریمه اش صد هزار تومان است، آیا شما ناراحت می شوید ، می گوئید دستشان درد نکند، برای این که یک عده ای می آیند سوء استفاده می کنند و باعث ایجاد تصادف می شوند، شما خوشحال می شوید ولی چه کسی ناراحت می شود، یکی که قانون را زیر پا می گذارد ناراحت می شود، لذا اگر هم خشمگینانه برخورد کرده طرفش ما و شما نیستیم، با فرعونها است ، به من و شما ارتباطی ندارد ، من و شما خوشحال باید بشویم که یک چنین چیزی هم وجود دارد، چون من و شما که ظالم نیستیم ، ببینید معنی جبر را اگر از اینطرف بگوئیم زورگو، خدا می شود زورگو، اگر بگوئیم جبران هدایت کننده جبر چقدر تفاوت ایجاد می شود، حالا شما همین را بگیرید برویم جلو از ابتدا تا انتها ببینیم چه خبره و ما آیا اصل موضوع دستمان است، اگر ما با خدا دچار تضاد هستیم علت دارد، علتهاش این است که با هم به تفاهم نرسیدیم، آن فهم موضوع را رویش اشکال داریم ( **صحبتهای یکی از حاضرین؛** در مورد جبار از لحاظ ادبی می گویند صیغه فعال، صیغه مبالغه است فاعلش مثل ستار یعنی بسیار ستر ، جبار هم یعنی بسیار جابر، یعنی بسیار جبران کننده، اصلاً ربطی به زورگوئی ندارد، **صحبتهای استاد؛** بله ربطی ندارد به زورگوئی در این جبران هم ما وقتی بیائیم به نوعی به تولدمان نگاه می کنیم به کانالهای موازی نگاه می کنیم به چیزهای دیگری، می بینیم که جای جبران دارد همه چیز در این مجادله برایش جبران دارد، حکمت خودش جبران است همه مسائل را که نگاه بکنیم باز هم جبران است همه این مسائل را که خلاصه بکنیم به یک نوعی این جبر دارد هدایت می شود و هدایت هوشمندانه ای دارد .

**قهار؛** اصولاً یک بخش دیگر هم که اینجا وجود دارد در قانون بازتاب ما متوجه می شویم که اینجا انسان و خدا (توضیح روی شکل) بازتاب ما در بالا دو حالت را پیش می آورد، قرار است به خودمان برگردد ، از آن بالا به دو جهت می رود.



از آن بالا دو بازتاب می‌دهد، مثبت و منفی، چه کسی می‌دهد، اینجا بحث این است که گفتیم خدا، آن بحث تخصصی و کارشناسی‌اش است که حالا خدا چیه و این مسائل که ما کی هستیم، نسبتمان با خدا چیه ، اما اینجا می‌گوئیم خدا ، پس او می‌تواند و این قابلیت را دارد که به ما بازتاب مثبت بدهد ، بازتاب منفی بدهد، قهر بکند، آشتی بکند، کارگزار منفی‌اش را راه بیاندازد **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَهُر كَس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد-** زخرف ۳۶، می‌گوید خیلی خوب حالا اینجوری شد ، باشد یک شیطان می‌گذارم روی کله‌ات ، دو دسته صفات می‌تواند پیدا بکند ، اگر گفتیم قهر کننده است با چه کسی قهر می‌کند ، با کسی که از اینطرف (کارگزار منفی‌اش) بازتابش دارد می‌آید، اما اگر گفتیم آشتی کننده است این هم با کسی که از سمت کارگزار مثبتش بازتابش می‌آید ، پس باید دو دسته صفات داشته باشد، خوب بدهد ، بد بدهد ، شما چی انتظار دارید ، آیا انتظار دارید که غیر از این باشد ، آیا شما نمی‌خواهید که اگر یک کسی بازتابش منفی بود جواب منفی بگیرد ، اگر غیر از این بود آیا نمی‌گفتیم خدا عادل نیست ، اما الان می‌گوئیم خدا عادل است، جواب بازتاب منفیش را گرفت ، جواب بازتاب مثبتش را گرفت، این اصل ماجراست، اگر بخواهیم حکمت و عدالت را تعریف کنیم می‌بینیم دو دسته صفات باید داشته باشد . **صحبت‌های یکی از حاضرین در خصوص قهار و اتقوالله ؛** آن موقع که قرآن نازل شده قهار به معنی غلبه قهر بوده، این قهر، آشتی و قهر و غضب معنی اصطلاحی فارسی است، بنابراین ما نمی‌توانیم این معنی را سرایت بدهیم به آن معنی، قهار به معنی غلبه یعنی همه ما در غلبه خدائیم، آن کسی که نافرمانی می‌کند تحت فشار قرار می‌گیرد بخاطر آن غلبه الهی است، آن کسی که اطاعت می‌کند تحت فشار قرار نمی‌گیرد، بنابراین منطبق است با همین توضیحی که شما فرمودید یعنی منفی و مثبت است و در مورد اتقوالله از ماده وقیه است، وقیه یعنی نگه دار خودت را بواسطه خدا و اتقوالله یعنی بواسطه فرامین الهی خودت را نگه دار، حالا این چه جوری شده بترس از خدا، حضرت امیر(ع) هم نگفته بترس گفته اتقوالله، بنابراین معنی را وقتی نمی‌فهمیم و به فارسی‌اش مراجعه می‌کنیم یکی می‌گوید پرهیز کن یکی می‌گوید بترس و همش بی‌معنی است ، اتقوالله معادل پرهیز کردن و ترسیدن نیست .



**بازتاب** ( فوری و طولانی مدت )

یک بازتاب داریم فوری است، یک بازتاب داریم طولانی مدت است، بازتاب فوری الله سریع الحساب، بعضیها این مسأله برایشان ایجاد سردرگمی می‌کند، می‌گویند که از اینطرف سریع الحساب است و دیگه زمان چیه که کارمائی که برود بالاوبرگردد، سیئات تبدیل به حسنات بشود و... اینها چه جوری می‌شود، بازتاب فوری یعنی بلافاصله بعد از هر عملی حقان را می‌گذارند کف دستمان، مغز می‌تواند بلافاصله ایجاد سم بکند و می‌تواند غیر از این باشد، تشعشعات اعمال ما می‌تواند بلافاصله واکنش نشان بدهد، خلاصه کلام ما آن کاری را که می‌کنیم حقان را کف دستمان می‌گذارند، این نیست که چیزی برای فردا مانده باشد، آنچنان کرم است بازار مکافات عمل دیده که می‌نابود هر روز موشراست - **مناب تریزی**، اما یک بخش دیگر طولانی مدت است، یعنی زمان می‌خواهد، همان که گفتیم امروز اشتیاق به خرج می‌دهیم، حالا اشتیاق مثبت یا اشتیاق منفی، این یعنی می‌توانیم بگوئیم بازتاب فکری، اشتیاقی، اینطور نیست که همین الآن تا یک اشتیاقی بخرج بدهیم بیایند بگویند بفرما بگیر، این مسأله شامل مرور زمان است و حکمت می‌آید پاسخ آن را جاری می‌کند (وابسته به حکمت است) و زمان می‌برد، ببینید مثلاً الآن ما تفکر منفی داریم، فاز منفی هستیم، چی می‌شود، وجودمان پاسخش را می‌دهد، حالا اگر من بعداً بگویم پشیمان شدم، توبه کردم، آیا تبعات منفی وارد شده بر جسمم، روانم و ذهنم را برمی‌گرداند به حالت قبل از آن، نه دیگه، آن بخش بازتاب فوری اش اثرش را می‌گذارد، توبه بکنی، نکنی غرامت را پرداخت کردی، اما بازتاب طولانی مدتش می‌تواند نتیجه بازتاب عوض بشود و پلوس شکنجه‌گر که از سمت منفی بازتابش را دریافت می‌کرد وسط راه تشعشع عوض بشود و از آنطرف (مثبت) جوابش را بدهند، یعنی پلوس شکنجه‌گر از سمت منفی می‌بایست جوابش را می‌گرفت اما بواسطه آن اونیب و برگشت پاسخش از طرف مثبت گرفته شد و شد پلوس رسول، یعنی اینجاست که این قضایا تغییراتی که ایجاد می‌کند در آن بحث طولانی مدت است که هنوز به ما اصابت نکرده، ما می‌توانیم وسط راه مسیرش را عوض کنیم، اما یکسری چیزها دیگر به ما اصابت کرده، ببینید تمام اعمال ما یک پیامد فوری دارد و یک پیامد طولانی مدت دارد، یعنی به اصطلاح الآن من یک تفکر منفی دارم، تفکر منفی من صدمه‌اش را من دارم می‌بینم، اما تفکر منفی من روی ایشان، ایشان و... هم اثر می‌گذارد، موج می‌رود.... می‌رود تا یک‌روزی به خودم برگردد، این نیست که بگوئیم آقا من تفکر منفی کردم خودم هم مسموم شدم تمام شد، تفکر مثبت هم همینطور است، اینها تأثیراتی است که هر عمل ما یک تأثیر آنی دارد و یک تأثیر طولانی مدت دارد این جهان کوه است فصل ما ندا سوی ما آید **نداء ارمدا - مولانا** یعنی هر چیزی که هست برمی‌گردد دوباره به خودما، مثل کوه است که صدا را بر می‌گرداند، یعنی عوامل را طوری طراحی کرده، طوری اینجا گذاشته که ما حقان را هر لحظه کف دستمان می‌گذارند، برای حالت پاسخ فوری اش عواملش را درما کار گذاشتند و برای طولانی مدتش هم من اعصاب ایشان را خورد می‌کنم، ایشان هم اعصاب آن یکی را و... دوباره بر می‌گردد یکی اعصاب من را خورد می‌کند، امروز در جاده کسی مانده، بنده از جلویش رد

می شوم کمکش نمی کنم ، فردا خودم می مانم ، همان آدم رد می شود و کمک نمی کند ، این یک سیر تسلسل دارد ، کسی جرئت نمی کند کمک کند ، همینطوری به اصطلاح یک چرخه ای را برای خودش طی می کند

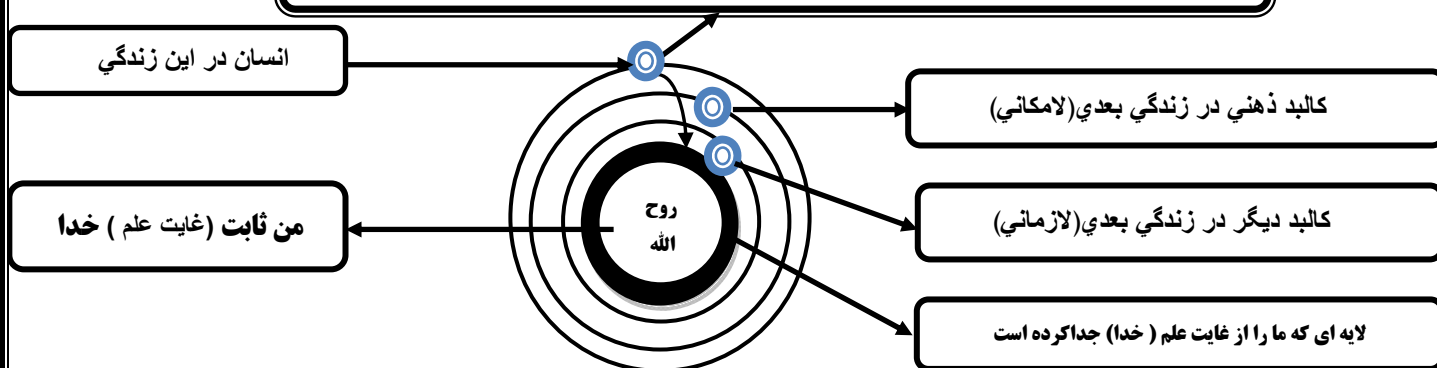
**سؤال ؛** هر چیزی که در این دنیا می بینیم از خودمان است ، یعنی اگر بدی کردیم به کسی ، بدی دیدیم ، یعنی دردهایمان است و اگر خوبی کردیم در مقابل خوبی دیدیم آن پاداشمان است آیا همینطور است ؟

**جواب ؛** خیر اینطور نیست، شما الان ممکن است بروید ببینید ماشین تان را دزد برده ، آیا دلیل این است که شما ماشین کسی را برده اید ، نه اصلاً اینطوری نیست **(ادامه سؤال ؛** پس آن کسی که بدی می کند ؛ ظلم می کند ، دزدی می کند ، تهمت می زند و... پس او کجا تاوان می دهد ؛ استاد ؛ ببینید این بازتاب شناسی مسائلی است که ما دوباره مکانیکی فکر می کنیم، ماشین مارا بردند، فکر می کنیم که باید ماشینش را ببرند ، البته در خیلی از موارد می بینیم که اینجور هم هست ، اما الزاماً اینطوری نیست، ممکن است شما مال کسی را نبرده باشید ولی مال شما را ببرند، این بازتابها عمدتاً بخشی از آن درونی است و بخشی در طولانی مدت بصورتهای مختلف ظاهر می شود ، یعنی اینها تغییر حالت می دهد ، تغییر شکل می دهد ، ماشین در مقابل ماشین نیست ، اصلاً چنان رد گم می شود که ما پی نمی بریم که این اتفاق بواسطه آن کارما بوده است، اگر اینجور بود و انسان این دودوتا چهارتا دستش افتاده بود حالا خودش را درست کرده بود ولی معمولاً چنان این رد را گم می کنند و گم می شود که معلوم نیست که این اثری که اینجا داریم می بینیم مال کدام یک از مسائل بوده ولی بطور کلی این را می دانیم که این جهان کوه است و مثل ماندا سومی با آیدز ادا - مولانا برمی گردد منتها به چه شکلی برمی گردد آن را نمی دانیم ، اگر می توانستیم تشخیص بدهیم کارمان را تا حالا درست کرده بودیم . ببینید بحث سریع الحساب داریم که اصولاً هر جور فکر می کنیم مثبت یا منفی بلافاصله یا بدن مسموم می شود یا نه، آنی است اما یک بازتاب داریم که بازتاب اشتیاقهای مثبت و منفی ماست که در واقع **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند - نحل ۹۳** و این مسأله است که هدایت بشویم یا گمراه بشویم و بقیه مسایل قانونمند است و روی زمین قانونمند دارد اجراء می شود.

**سؤال ؛** یک شخصی که بازتاب منفی بسمت او بر می گشته و شما گفتید که می رود در فاز مثبت و نتیجه اش را از فاز مثبت می گیرد ، پس آن کارهای بدی که کرده چی می شود ؟

**جواب ؛** ببینید پرونده ای که تشکیل شده، یک پرونده بایگانی دائمی داریم که همان لایه ای است که بین ما و روح الله است و این لایه کلفت و کلفت تر می شود و آن کارماهای منفی این لایه را کلفت ترش می کند، اما من در قبال هستی جرائمی مرتکب شدم که امروز پی می برم و جبران می کنم، این کارماهای مثبت و منفی بالاخره یک جمع جبری دارند، البته هیچوقت به صفر نمی رسد بخاطر آن ماجرای اولیه که جدا کردند، اما همه اینها حالا یا جبران دارند یا جبران می کنند یا جبران پذیر نیست، تسویه حساب اینها یعنی آن لایه در جهنم است که از بین می رود، ضخامت آن لایه در افراد مختلف متفاوت است، این مسأله ممکن است من امروز یک اشتباهی بکنم ولی فردا جبرانی هم داشته باشد قضیه، ممکن است من امروز آگاه نبودم، حرکتی کردم و ظلمی شده، مسأله ای شده ولی بالاخره جای جبران برای این قضیه وجود دارد.

حرکت من های متحرک بسمت من ثابت ← انسان ← کالبد ذهنی ← ..... من ثابت (روح الله)



در روز ازل خدا به آدم گفت که به آن درخت نزدیک نشو و خدا در روز اول آفرینش آدم همه علوم را به آدم داده بود و آدم با نزدیک شدن به آن درخت بین خود و روح الله جدائی انداخت .

انسان در مراحل مختلف مرگ و حیات در حلقه های من متحرک در هر مرحله ای علمی می آموزد و بامرگ به مرحله ای دیگر می رود .

اگر آدم در روز ازل به آن درخت نزدیک نمی شد در یک زندگی معمولی و بدون آگاهی در بهشت جاودانه می ماند .

اما آدم با نزدیک شدن به آن درخت وارد چرخه ای از مرگ و زندگی شد تا در نهایت با آگاهی به حیات جاودانه برسد .

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص ارتباط انسانها باهم ؛ ببینید ما اصولاً با همدیگر یک ارتباطی داریم و حالا بعداً مورد بررسی قرار می دهیم ، این که شما یک صورت مجادله من هستید ، من یک صورت مجادله شما هستم ، گفت که **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت - بقره ۳۰ ، در این مسیر من جانشینی قرار می دهم ، اما الآن ۷ میلیاردیم نگفت که جانشینهای قرار می دهم ، ببینید این مطالب باید سر جاهای خودش گفته بشود ، یک سؤال می شود و من می خواهم جوابی بدهم ، یک کلمه را می گویم و این باعث دردسر می شود و اگر نگویم هم نمی شود ، اگر بگویم مشکل هزار تا می شود .

### کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکست

سؤال ؛ امروز دریافتی داشتیم که گفته شد تو خودت خدائی و بواسطه تقویض نیاز فراموش کردی و هر چه نزدیکتر می شوی ، نیازهایت کمتر می شود ، آرام تر می شوی و در واقع تمام نیازهایت ، زنجیر هائی است که بهم وصل هستند ، حتی وجود خود شیطان که حالا عرض من اینست که خواستم سؤال کنم از حضورتان که بیان شد شیطان هم خود خداست و خیلی چیزهای دیگر .

جواب ؛ ببینید قبلاً هم گفتم که این موضوعها را بایستی در سر جاهای خودشان مورد بررسی قرار بدهیم ، کلاً این را

برای شما گفتیم که کفر و دین در عشاق نکو کار یکست - عطار ، عشاق نکو کار کسانی هستند که به یک مقامی رسیدند ، در آن مقام

یکدفعه می بینند که اینها بازوها هستند ، شیطان ، هوشمندی مثبت و منفی ، اینها بازوهای انجام کار هستند ، خودش می گوید **وَمَنْ يَعِشْ**

**عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** و هر کس از یاد [خدا] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای

وی دمسازی باشد - زخرف ۳۶ ، من خودم هستم که شیطان می گذارم روی سر شما ، خوب حالا ما همه کاسه و کوزه ها را

سر شیطان می شکنیم ، دست است ، بازواست ، آیا می توانست نباشد ، یک مأمور راهنمایی و رانندگی در روز چند تا ناسزا

می شنود ، ایستاده سرچهار راه دود که می خورد و.... ناسزا هم می خورد چرا؟ چون که یک نقشی را قبول کرده، ولی آیا می توانیم چنین نقشی را الآن نداشته باشیم ، قبل از اینکه ماشینی درست بشود چنین نقشی اصلاً لازم نبوده ولی بعد از این که ماشین درست شده لازم شده که چنین نقشی داشته باشیم ، بعد از این که به انسان اختیار دادند ، یعنی اینطرف و آنطرف ، یکی باید بکشد بگوید بیا اینطرف ، یکی باید بکشد و بگوید بیا آنطرف ، این نقش را دادند به این بدبخت ایستاده آنجا و شده لولو خورخوره و بعد و بعد ... اما به انسان گفتند که بله این (شیطان) اینجوری شد ، طغیان کرد تو هم اگر بروی دنبال او تو هم جزء طغیان کننده ها هستی، برای این که همین یک کلمه را به ما حالی کنند از چند هزار سال پیش شروع کردند به این صحبت ها، اما آیا طراحی هستی توسط خداوند با طرح و برنامه بوده یا نبوده ، یعنی قرار بوده یک موجود مختاری مثل ما بیاید یا قرار بوده نیاید ، قرار بوده که جهان دو قطبی تجربه بشود یا قرار نبوده ، کدام یکی ( ادامه سؤال ؛ صد درصد همینطور است ، منتها من گیر کردم بین شبکه منفی و مثبت ، آگاهیها با هم می آید و در لحظه هم عوض می شود استاد؛ من متوجه می شوم که شما چی می فرمائید دقیقاً، من هم می خواهم یک مطلبی را بگیریم که هم گفته باشیم، هم ذهنمان را درگیرش نکنیم و هم این که در واقع به نفع شبکه منفی هم نشود که در واقع توجیهاتی باشد ، چون این را در جای خاصی نقشه خلقت، به طور کلی دیده می شود و در بر عشاق نکو، عشاق نکو کار یعنی از یک مراحل گذشتند ، حالا می توانند ببینند، حالا ببینند عیب ندارد، بگویند این پشت صحنه را بین، دیگه عیبی ندارد ولی الآن یکی دیگر ببیند عیب دارد، مثلاً به بچه می گوئیم می دهیم لولو بخوره تورا اگر شلوغ کنی، حالا اگر یکی بیاید به او بگوید بگذار من راهش را به تو بگویم اصلاً لولو نیست ، خوب این بچه را دیگر اصلاً نمی توانیم کنترلش کنیم ، نه منطق حالیش می شود ، نه زبان خوش و نه زبان عشق را می فهمد نه زبان عقل را می فهمد، ما فقط می توانستیم یک لولو درست کنیم بگذاریم آنجا برای این که او بترسد، پس یعنی در واقع لولو مال بچه ها بوده، اما این بچه بزرگ می شود می آید می بیند که اصلاً لولو نبوده، هدف این بوده که او روال درستی را ادامه بدهد، مابین دو قطب هستیم و این دو قطب هم طراحی شده است، دیمی نیست، یک دفعه شیطان بزند کاسه و کوزه بارگاه الهی را و بعد خداوند در مقابل عمل انجام شده قرار بدهد ، که قرار نبوده ما اینجا باشیم ولی شیطان نقشه الهی را بهم زده، حالا ما اینجا ول ویلون هستیم، اینطور نیست ما قرار بوده باشیم و هستیم، خارج از اراده الهی هیچ چیزی جریان ندارد ، اراده الهی هم همان نقشه اش هست و این نقشه جاری شده و قرار بوده ما بین دو قطب مثبت و منفی قرار بگیریم و قرار گرفتیم ، اما روزی که با قوانین آشنا شدیم مأمور راهنمایی جریمه مان کرد، صورتش را هم می بوسیم ولی الآن من ناراحت می شوم اگر جریمه ام بکند. ماجرا در واقع به این سادگی شاید باشد ( ادامه سؤال ؛ چیز دیگری هم که آمد من سؤال کردم که در دنیای نیازمندی چه بکنم که بتوانم موفق تر سمت کمال حرکت بکنم ، تنها چیزی که گفته شد این بود که اعتماد کن حتی زمانی که در پرتگاه در حال سقوط هستی فقط اعتماد کن استاد ؛ توکلت علی الله، یعنی اصولی که ما در دوره یک، در تشعشع دفاعی که خیلی زیاد است، همه یک مشکلشان این است که ما چکار کنیم، اگر اینجور بشود می گوئیم که اعتماد بکن، یعنی درس همین مسأله است که اعتماد بکند و ما یکی از مشکلات عمده مان که نتایج مان به تأخیر می افتد این است که نمی توانیم اعتماد کنیم، یعنی حرکت می کنیم، می آئیم

در یک حلقه‌ای اما اعتمادی نداریم، اعتماد این که این کار را برایمان انجام بدهد، می‌تواند انجام بدهد و... و همه اینها را نداریم اعتمادمان ضعیف است، لذا کارها طول می‌کشد لذا مثلاً یک مسأله تیک شخصیتی بعد از مدت‌ها هنوز دست بگریبانیم .

### ارتباط وحدت

در این ارتباط دوستان می‌توانند دستهایشان را بهر صورتی که می‌خواهند حلقه باشد ، توجه بکنید ممکن است در جاهائی این ارتباط را دیده باشید ما هیچ چیزی از دید آنها نمی‌دانیم ، ما در ارتباطهائی که آمده از جمله یک ارتباطی است که دست بسته حلقه‌هائی تشکیل می‌شود ، بهر حال دوستان این توضیحات را دقت بکنند چون بعضیها ممکن است فکر کنند که ما این را از یوگا گرفتیم در حالیکه ارتباط را شما دارید، اما برای این که با آنها اشتباه نشود شما می‌توانید هر طور دست بسته باشد این حلقه تشکیل می‌شود و جریانش راه می‌افتد و خلاصه کلام در این رابطه ما مفهوم حلقه را متوجه می‌شویم چون جهان هستی از حلقه ساخته شده ، از حلقه آفریده شده، جهان هستی چیزی نیست جز حلقه، حلقه و حلقه، ابتدا و انتهایش حلقه است، حالا در اینجا هم که در این ارتباط وحدت حلقه داریم دوباره نمی‌دانیم تناسب و مسائلش با آنجا چه جوری است، ارتباط وحدت یکی از ارتباطاتی است که ما را به بحث وحدت هستی و وحدت تن واحده و وحدت با حلقه یاری می‌کند و برای ما مفاهیمش را باز می‌کند برای همین هم اسمش را ارتباط وحدت گذاشتیم .

### یکی از حضار؛ آگاهی که بصورت شعر دریافت کرده بود بشرح ذیل قرائت نمودند

شیدا، عاشقم کرد آن حس و عطر بویت	حردم نسیم زلفت، چیدر هوایم	پرواز می‌نایم آسوده روبرویت	یک شب زبندان تن پامی نم به کویت
دیافتم، هانگه، گشتم به جستجویت	عمری ز راز بودن بهوت مانده بودم	کم آرزو نمودم دیدار ماه رویت	آئین دین و دل راد محضرت گذارم
گر نایم تو باشی خندان روم به بویت	سرست و بانشاطم، راضی به این نجاتم	من حردو و گذارم در پیج و تاب مویت	هر چند عده دادند مورخ به نوبان
		تظهری نایم جان راز آب بویت	بهر که خفته باشم، کردل نشسته باشم

### بخشش

**در پاسخ به سؤال؛** موضوع بخشیدن در یک جائی دستور العمل است، روی پله عقل گفته می‌شود ببخش، روی پله عشق توضیح دادم خدمتتان که ما نصیحت نداریم، به کسی نمی‌توانیم بگوئیم ببخش، او باید به مرحله‌ای برسد که اتوماتیک این کارها انجام بشود که با بحث همزاد این قضیه را در آنجا دنبال خواهیم کرد ولی اصولاً ما روی پله عشق به هیچ کس نمی‌گوئیم ببخش، روی پله عقل می‌گوئیم ببخش، طرف هم زور می‌زند که ببخشد، بعداً پشیمان می‌شود، با عقل نمی‌شود ببخشید، عقل دودوتا چهارتا می‌کند می‌گوید من ببخشم خدا هم می‌بیند که من ببخشدمش و بعد اینکار را می‌کند برای من ، اینطوری می‌شود ، این درها باز می‌شود، بعد از یک ماه، دو ماه می‌بیند که نه هیچ اتفاقی نیافتاد و پشیمان

می شود که چرا بخشیدش، ما می آئیم یک دودوتا چهارتاهائی را در واقع پیش روی خودمان قرار می دهیم برای بخشیدن ولی این دودوتا چهار تا هیچوقت درست در نمی آید، روی پله عشق و درکار باخدا دودوتا چهارتاها معمولاً این را بدهم، آنطوری می شود، اینکار را بکنم اینطوری می شود، نمی شود.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص وحدت؛** بحث تن واحده و امت واحده است و اینها در واقع اشاره به حالات مختلفی از همین وحدت است، از همین قضیه است و این که در یک جائی متوجه می شویم که در واقع من یک صورتی از خود شما هستم، شما یک صورتی از بغل دستی تان و همینطوری این ماجرا در واقع به اینصورت است و آن تن واحده بودن را مفهومش را در آنجا می توانیم متوجه بشویم، الآن این مسائل زمان، مکان و تضاد ما را از واقعیتهای مختلفی جدا کرده و فقط یک فریم گذاشته جلوی روی ما است و ما نمی توانیم ارتباط این فریم را با سایر فریم ها در بیآوریم بیرون، لذا تضاد خیلی بالاست.

### بحث زمان

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص زمان؛** الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) **کوبنده (۱)، چیست کوبنده (۲) و تو چه دانی که کوبنده چیست (۳) - القارعه الی ۳،** خوب ساعت که بحث خیلی مفصلی است، یک ساعتهای کلی که برای بشر دارد ثانیه می اندازد، ساعتهای فردی داریم، ساعتهای جمعی داریم که در واقع برای بشر ساعتهای مختلفی است، خورشید یک ساعت است که دارد ذخیره هیدروژنش را مصرف می کند، داریم می رویم جلو، در آینده آن ذخیره لازم را نخواهد داشت، ساعت دیگر، آتشفشان است، آتشفشانها خاک را می بلعند و سنگ پس می دهند و در واقع یک کارخانه سنگ سازی است و روز بروز خاک سطح زمین کمتر می شود، در یک جائی اصلاً خاکی برای کشت و زرع نیست، یک ساعت دیگر، روز بروز میزان کروموزم ۷ در انسان کم و کمتر می شود و انسان مقطوع نسل می شود، الآن یک پنجاهم سالهای قبل است (یک پنجاهم چند صد سال قبل) و همینطور ساعتهای مختلف دیگر که از این ساعت نجات پیدا کنیم، یک ساعت دیگر و همینطور پشت سر هم ساعتی دیگر، مثلاً طوفان نوح در راه است، یکی از این ساعتهای طوفان نوح است، الآن با پدیده گرین هاوس افکت (پدیده گلخانه ای) که حرارت جو زمین بالا رفته بواسطه مصرف بی رویه از اکسیژن تعادل جو بهم بخورد، گاز کربنیک حرارت جو را نگه می دارد، لذا الآن یخهای قطبی شروع کردند به آب شدن، چیک، چیک و سطح بسیار عظیمی از کره زمین را یخهای در قطبهای شمال و جنوب تشکیل دادند، هزاران سال یخها آنجا تل انبار شده برای چنین روزی، برای چنین روزی که بشر پایش را از گلیمش درازتر کرد، چون ما میزان اکسیژن مشخصی در اختیار داریم، خلاصه الآن یخهای قطبی شروع کردند به آب شدن، خوب حالا اگر یک کسی پیدا بشود بگوید طوفان نوح در راه است شما چی می گوئید، اگر بگوید بیائیم کشتی بسازیم شما چی می گوئید، حالا آن طوفان نوح هم آیا همان طوفان نوحی بوده که تصور می کنیم، بهر حال طوفان نوح در راه است، القارعه مالمقارعه و این هم یک ساعت است و همینطور تعداد ساعتهای بسیار زیاد که خود ساعت شناسی یک ماجرائی است که انسان باید بیاید رویش کار بکند و اگر کار نکند نابودیش قطعی است، چون شعور حاکم بر زمین حق تقدم را در نجات زمین

می داند نه نجات ما، چون اگر زمین نباشد خوب ما هم نیستیم، یعنی حق تقدم با کشتی است نه با سر نشین کشتی ، کشتی نباشد سر نشین هم نخواهد بود، لذا حق تقدم با زمین است، اینها هوشمندی است و هوشمندی باید زمین را حفظ کند و در اینصورت ما این وسط کلک مان کنده است، خوب این هم یک بابی در مورد القارعه مالمقارعه که سر فرصت راجع به آن صحبت بکنیم . **صحبتهای یکی از حاضرین در مورد طوفان نوح و زمان ؛** آقای پیترو شوارت یکی از تئوریسینهای آمریکائی است که فرو پاشی شوروی را هم پیش بینی کرده ، و در واقع جزء پیشگوهای علمی است که سرمایه شرکت شل را ۵ برابر کرد با این پیشگویی، می گوید تا سی سال دیگر یخهای قطبین که آب می شود اولین جائی که می رود زیر آب بنگلادش است که کلاً می رود زیر آب یعنی محو می شود و تا آن موقع برای ۸ میلیارد جمعیت زمین فقط جا برای سکونت ۲ میلیارد است و جنگ سه دهه آینده برای زمین است ، برای آب است و محل زندگی و یک نکته هم راجع به این که شما فرمودید در خصوص تفکر ادراکی ، من یاد یک حدیث افتادم که همه ما شنیدیم " یک ساعت تفکر برتر از ۷۰ سال عبادت است " ، در صورتیکه در زمان پیامبر اصلاً ساعت ۶۰ دقیقه نبوده ، ساعت در زبان عربی کمتر از آنی است (کمتر از لحظه)، الساعه، الساعه ، یعنی کمتر از یک آن کمتر از یک لحظه، وقتی تفکر آید ، ادراک وقتی آمد ، عملت عوض می شود ، عبادت یک رکعت تبدیل می شود به ۷۰ سال عبادت استاد ؛ بله یک عمر می دویم برای همان لحظات .

### سرمایه های انتقال یافته از زندگی قبلی - تفاوت در ادراکات کودکان

**سؤال ؛** ما با توجه به ریاضیات توانستیم خیلی از معانی هستی را به زبان خودمان فرموله کنیم و در واقع ظاهراً اینجوری است که ریاضیات می تواند تمام جهان هستی را به زبان ما معنا کند ، حالا یک مقدارش را معنا کردیم و یک مقدارش را داریم معنا می کنیم ، یک سؤالی که برای من است که چرا کودکان از سنین خردسالی در استعداد و ادراک ریاضیات با هم تفاوت دارند ؟

**جواب ؛** همانطور که گفتیم نوزادها با هم فرق می کنند و خود شما هم الان اشاره فرمودید ، این مسأله ممکن است از ژن تلقی بشود ولی برگردیم می بینیم که بعضی مواقع اصلاً والدین چیزی در این زمینه به آنصورت ندارند ولی فرزندان زبان هستی را به عدد دارند ، (چون خالق عدد ما هستیم، خدا، هوشمندی، قوانین، اعداد، خالق اعداد ما هستیم)، لذا ادراکات نوزادان با هم فرق می کند و یکی از تظاهرات ادراکی روی همین بحث درک عددی جهان هستی است، بحث کمیته، بحث کیفیتی، بعضی از افراد درک کیفیتی شان خوب است، بعضی از افراد درک کمیته شان خوب است و بعضیها هم دوتا را دارند، حالا ممکن است یک جائی گفته بشود ژن ولی اینها اثباتش یک مقداری مشکل است، خصوصاً در بحث کیفیتی که بعضیها ادراک شان خیلی خوب است، حالا بحث کمیته ممکن است یکجورهای به ژن نسبت بدهیم که البته من اصلاً اعتقادی به اینکه ادراکات ژنی باشد ندارم ولی باید بینیم علم هم چه می گوید ( **ادامه سؤال ؛ یک مطلبی هست که در هر صورت بین انسانهای مختلف ادراکات متفاوت است ، آیا شوق و ذوق تنها کافی است برای حرکت ادراکی یا چیزهای دیگری از زندگی قبلی یا نهاد می خواهد استاد ؛** از چیزهایی که از نهاد آوردیم است که اصلاً ما الان ذوق داریم ، اگر از نهاد نمی آوردیم نداشتیم، یعنی اینها چیزهایی است که از قبل آوردیم ، شما می بینید که یکی مشتاق است ، از دوران کودکی مشتاق است

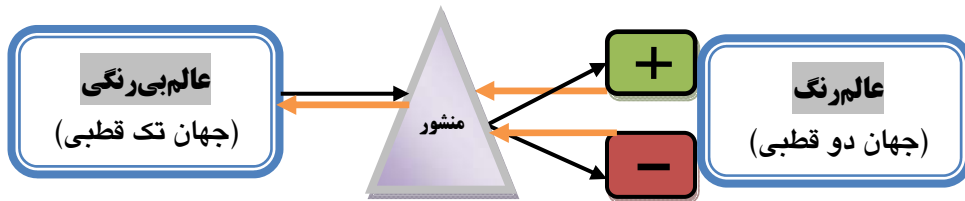
و یکی نیست، اصلاً نیست یا به میزان کمی است و بعد آن نرم افزار که احساس گم شدگی می دهد در یکی خیلی قوی است و مکرر از این شاخه به آن شاخه می پرد و در یکی ضعیف است ، اینها را به اعتقاد ما در واقع سرمایه های گذشته است که آمده به اینجا و در اینجا تجلی جدید پیدا می کند و تمام این مسائل لازم است اما در مورد اینکه آیا فقط اشتیاق لازم است ما که این توضیح را هم دادیم ، عقل و عشق و این دوتا پله است که دارد همدیگر را تکمیل می کند ، بدون عقل ، بدون کمیت ، کیفیت معنی نمی دهد و بدون کیفیت هم کمیت معنی نمی دهد ، همه اینها لازم و ملزوم همدیگرند ، با هم می آیند جلو حالا بحث رند را هم یادآوری بکنم ، آنهایی که صرفاً در کیفیت بروند جلو می شوند شیدا و قاطی می کنند، حتماً دیدید آنهایی که در کمیت بروند جلو یکجور دیگر قاطی می کنند، مثلاً می بینید که دنیائی ثروت دارد ولی دوریال از او در نمی آید بیرون، خوب این هم یکجور دیگر قاطی کرده ، نمی داند برای چی می خواهد، وقتی نمی داند که برای چی می خواهد این خودش قاطی کردن است، بنابراین رند در واقع تلفیق است یعنی هر دوتا را داشتن است ، هر دو تا را به کار گرفتن است، شما دیدید که کمال خودش کیفیت است با شبه ریاضی داشتیم، شاید هیچکس فکر نکند در بحث کمال بشود ریاضی وارد کرد، اینها روابط منطق بود یا نبود ، در واقع برای عرفان زبان منطق ایجاد کردیم ، حالا انشاءالله اینها را در آینده بیشتر صحبت خواهیم کرد، از اینجا که خلقت طرح دارد یا ندارد، شما مجبورید جواب بدهید بله یا خیر، اگر بله پس این اگر خیر پس آن، یک فلوجارتی را شما مجبورید دنبال بکنید که آن فلوجارت به شما می گوید که چطوری است، یعنی در واقع منطق عرفان تلفیق عقل و عشق است، منطق و غیر منطق، چون خود دنیای عشق منطق سرش نمی شود در اصل ولی این وسط می شود زبان آشتی ایجاد کرد، می شود منطقی را دنبال کرد که به ما بگوید چه چیزی باید بخواهید .

### وحدت ضدین

**گزارش ارتباط وحدت توسط یکی از حاضرین و صحبتهای استاد ؛** دستم که در همدیگر بود ، ادراکی رسید که شبکه مثبت و منفی ، بدن من از آن دوگانگی به آن وحدت رسید و کلمه لا اله الا الله بود که تکرار شد ، یعنی شیطان و خدا انگار با هم ادغام شد و آن وحدت ایجاد شد . **صحبتهای استاد ؛** بله این البته ادراک مهمی است، این همان بحث آخر است و مال مراحل خیلی بالاست که می گوئیم **کفرین در بر عشاق کو کار بیکست - عطار** به اصطلاح وحدت ضدین ، ببینید حالا البته نمی خواهم زیاد به این مسأله بپردازیم، یک نوری به یک منشور بتابانیم از طرف مقابل چند تا رنگ داریم، هفت رنگ داریم ، اگر از آنطرف ۷ رنگ به این منشور بتابانیم از اینطرف چند رنگ داریم ، یک رنگ خواهیم داشت ، در واقع از یک منشوری عبور داده شده و جهان شده دو قطب ، حالا اگر دو قطب را از اینطرف عبور بدهیم ، از آنطرف منشور چه داریم، یک قطب داریم ، از یک جا آمدند ، اثباتش این که اگر بگوئیم که این شبکه منفی از یک جای دیگری آمده و این مال اینجا نیست چی می شود ، بالا یک شریک پیدا می کنیم، لذا هر دو از یک جا آمدند ، **چون کربنی رنگی اسیر رنگ شد / موه ای با موه ای در جنگ شد / چون بربنی رنگی رسیدگان را دید / موسی و فرعون دارند آشتی - مولانا** ، پس اگر برگردانیم از این منشور عبور بدهیم یک رنگ است، اینطرف،



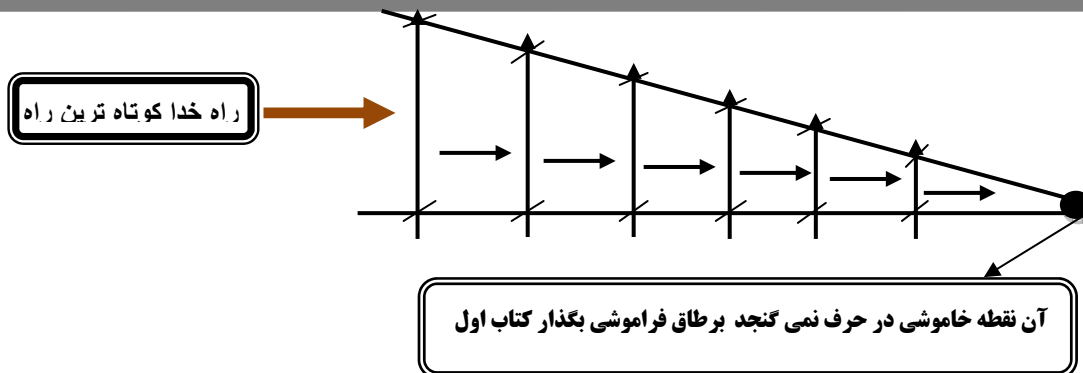
عالم رنگ که دورنگ داریم مثبت و منفی ، آنطرف، عالم بی رنگی ، درک این موضوع از آن ادراکاتی است که خیلی مهم است و آنجا که عارف می گوید کفر، دین، برعشق، نوکاریکیست کعبه و سنگه و سحر و زاریکیست اگر از دیده تحقیق به عالم نگری عشق، مشوقه، عاشق، دل و دلداده یکیست متعلق کعبه بود درمن، دانش خودم ز آن که طیبیم یک وعطاریکیست. **عطار** صحبت درک این موضوع یک مقدار مفصل است و بعدها باید به آن برسیم یعنی بتوانیم بیشتر بازش بکنیم .



### راه خدا کوتاهترین راه

گفتیم که راه خدا هرچه برویم جلوتر کوتاه تر می شود ، برخلاف اینکه به ما گفتند ، راه خدا و اسم راه خدا که می آید خیلیها یاد تخت میخ دار ، گوشه غار ، ریاضتها و این قبیل حرفها می افتند ، اما اصل ماجرا این است که این قضیه می آید جلو به یک نقطه می رسد (توضیح روی شکل ذیل) و آن نقطه خاموشی در حرف نمی گنجد و در آن نقطه خیلی اتفاقا می افتد ، یکیش همین است که طرح خلقت از آن زبان بچه گانه ای که برایمان تعریف شده و ما تصور کردیم، می آید به زبانی خیلی کارشناسی و تخصصی و حساب شده و به زبان بزرگسالان مطرح می شود ، شما یک داستان را برای یک بچه چه جوری تعریف می کنید ، حتماً آن داستان را می آورید به یک زبان اسطوره ای و خاصی برایش تعریف می کنید ، اما اگر همان داستان را بخواهید برای آدم بزرگتر تعریف بکنید چهارچوبش عوض می شود ، اگر یک فیلمی را بخواهند برای کودک بسازند ، یکجور می سازند ، برای بزرگسال بخواهند بسازند همان داستان را یکجور دیگر می سازند ، خوب بنابراین تا ما بیائیم همین صحبتتهائی که شما فرمودید و دوستان فرمودند برای یک عده حالی بکنیم خیلی کار مشکلی است ، چون آنها با تصورات خودشان شیطان را می بینند (نیزه ای دردست دارد و پنجه هایش بصورت ... جلوی خدا ایستاده بعد زورش به خدا هم رسیده توانسته نقشه خدا را عوض کند، ما را اغفال بکند و خلاصه توانسته در کار خدا اختلال بکند ، اما یک قانون و یک اصل از کتاب دوم عرفان کیهانی داریم که خدائی که بتوانی در کارش اختلال بکنی آن خدا، خدا نیست، تعریف خدا این است که کسی نتواند در کارش اختلال بکند ، بعضی چیزها را مثلاً می گویند که اینکار مداخله در کار خداست ، آن چیزی که بتواند حالا در هستی چیزی را ارائه بدهد که مداخله در کار خدا بشود پس آن خدا ، خدا نیست که می شود در کارش مداخله کرد ، تعریف خدا این است که در کارش نشود مداخله کرد ، این اصل را بخاطر داشته باشید هنوز هم بعضی چیزها هست ، امروز هم گفته می شود این کار مداخله در کار خداست، خوب اگر ما بتوانیم در کار خدا مداخله بکنیم پس آن خدا یک اشکالی هنوز در کارش هست و آن خدا خدای کاملی نیست و آن هم خودش باید یک خدای دیگر داشته باشد ، چون عشق تو دایمی عدم شد توان به وجود تم شد جالی که وجود

مین شرک است آنجا توان مگر عدم شد - عطار جانی که وجود عین شرک است ، ببینید یک اصلی داریم که هر جانی غیر از خدا ببینیم تعریف دقیق شرک است ، هر جانی غیر از خدا ببینیم یا به اصطلاح هر جانی ببینیم در آنجا اثری از خدا نباشد، آنجا عین شرک است، لذا وجود عین شرک است، یعنی چشم ظاهر بین همانطور که قبلاً صحبت کردیم ، چشم ظاهر بین در شرک است، این تعریف دقیق شرک است، مثلاً تا زمانی که این لیوان را لیوان می بینیم هنوز در شرک هستیم، لذا پس راهی نیست جز این که آنجا نتوان مگر عدم شد، آنجا راهی نیست جز این که واقعاً به پشت پرده بتوانیم انتقال پیدا بکنیم.



شوش شهباز محبت را پر است      در حریم انس جان را رهبر است  
شوق دارو خانه اهل بلاست      کلبه پر نورستان را خداست  
از می شوق آنکه پر شد جام او      در جهان با حق بود آرام او - میر حسین سادات

### ترفند شبکه منفی در انصراف از برقراری ارتباط

سؤال ؛ در ارتباط وحدت من هروقت که این ارتباط را می گیرم احساس حل شدن را با تمام وجود حس می کنم ولی سؤالم این است که اگر این از شبکه مثبت است چرا من همیشه در حین ارتباط دچار ترس فوق العاده شدیدی می شوم ، تا جائیکه ارتباط را قطع می کنم و نمی توانم ادامه بدهم .

جواب؛ ببینید زمانیکه می آئیم در حلقه وحدت یا سایر ارتباطات، حمله خواهیم داشت، بعضی مواقع در این حملات حساس می کنند فرد را مثل همین مورد وحشت ، به اصطلاح کاری می کنند که ما به یک شکلی همانطوریکه شما فرمودید قطعش می کنیم، با این حمله آنها موفق می شوند، یعنی با اعمال وحشت باعث می شوند که شما سریعاً ارتباط را قطع می کنید، خوب حالا برای چند نفر از دوستان عکس این مسأله اتفاق افتاده، یعنی بجای اینکه دچار وحشت بشوند با مسأله دیگری برخورد می کنند که عکس این مورد یعنی ایجاد وحشت است ، ارتباط وحدت یکی از آن ارتباطاتی است که آرام می کند و آن احساس واقعی وحدت را برای ما ایجاد می کند و بدنبال احساس وحدت یک حال خوبی به ما دست می دهد، بنابراین معمولاً در این رابطه استوار بودن ما می تواند تأثیر خوبی داشته باشد یعنی نشان می دهد که ما این نقطه ضعف را هر چقدر هم می خواهی بترسان من باز هم ادامه می دهم، وقتی به اینصورت باشد متوجه می شوند که نه این ترفند نمی تواند

مؤثر واقع بشود، بنابراین تا آنجا که می توانیم در ارتباط ثابت قدم باشیم و چیزی نتواند ما را منحرف بکند، بعد هم همین تصور را هم بوجود می آورد که شما می فرمائید که اگر شبکه مثبت است پس چرا من دچار وحشت می شوم در حالیکه مسأله و قضایا چیز دیگری است و هدف از این اعمال وحشت همین است که شما منحرف بشوید و قطعش کنید.

### ارتباط ما با همدیگر - مجادله

**سؤال ؛** آیا ما داریم خودمان را تکرار می کنیم ، سوال دوم این است که آیا با افرادی که ما کنار هم قرار می گیریم، به یک نحوی در زندگی موازی با هم ارتباطی داشتیم که دوباره این مسائل پیش می آید.

**جواب ؛** کانالهای موازی اصلاً ارتباطی به این کانال ندارد و برای همین هم است که می شود یک کانال مستقل، اگر که ارتباطی داشته باشد دیگه ما می دانستیم که مخلوطی از کانالهای مختلفی هستیم، مخلوطی از جریانهای مختلفی هستیم (

**ادامه سؤال ؛** یک احساسی برای من پیش آمده که با افرادی که حالا تأثیر گذارتر هستند در زندگی به یک نحوی من جای دیگری یک ارتباطی داشتیم استاد؛ ببینید ما ارتباط داریم با همدیگر، اصولاً ما با هم یک نسبتی داریم، این نسبت این است که ما

صورت مجادلات همدیگر هستیم، یک حرکتی که مجادلات مختلفی را دارد و در انتها یک حرفی را می خواهد به قول قدیمیها یک چیزی را به کرسی بنشانند و در این رابطه صحبت شد برای یک جانشین ولی در حال حاضر ۷ میلیارد جانشین

است، موضوع چیه، آیا واقعاً ۷ میلیارد جانشین است ، چنین چیزی در واقع نبوده، ما صورت مجادلات همدیگر هستیم و یک ارتباطی با همدیگر داریم، غیر از این که کانالهای موازی هم در جریان است، در همین کانالی که هستیم من با شما

یک نسبتی دارم ، شما یک صورت مجادله از من هستید و قرار است که این اجزا حرکت بکنند یک حرفی را به کرسی بنشانند ، قرار است که از این جمعیت ایران یک نفر یک وزنه ای را بلند کند ، بعد بگویند ایران اول شد ، آن وزنه ای را

که او بلند می کند من چه سهمی در آن دارم ، چه نقشی در آن دارم ولی می گویند ایران اول شد ، می گویند فوتبال اول شد ، یک تعدادی بازی کردند ، بی نهایت صورت مجادله وجود دارد تا به ملائک گفته بشود **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**

**من چیزی می دانم که شما نمی دانید - بقره ۳۰** کافی است که یک نفر گل را بزند، کافی است یکی از این موارد گل را بزند می گویند دیدی ما گفتیم، موجودی که ما می خواستیم این است، ما دنبال طراحی این قضیه بودیم ، حالا چند نفر

می دوند ، خیلی ها می دوند ، در تیم فوتبال هم خیلی ها می دوند یک نفر گل را می زند ، یعنی در واقع این مورد اولی اینجا که شروع کرده (آغاز حلقه) به مجادله گفته نه اگر اینطور بود من گل را می زدم ، بعد ما آمدیم دوباره گفته نه اگر

یک شرط دیگر حاصل بود من گل زده بودم ، می گویند خوب بیا این هم این شرط ، این شرط و این شرط و... این شرطها همینطوری تعداد زیادی ما داریم که قرار است یک گلی زده بشود ، قرار است که در نهایت گفته بشود بیا

دیدید گفتیم این طرحی بوده که مورد نظر بوده ، خوب حالا آن کسی که وزنه را بر می دارد ، می رویم سراغ او ، صد تریلیون سلول دارد بدن او ، وزنه ای را بلند می کند، آیا همه سلولها به یک نسبت در بلند کردن آن وزنه تأثیر داشتند ،

مسلماً همه سلولها به یک نسبت تأثیر نداشتند ولی می گویند این وجود توانسته این کار را بکند ، ممکن است سلولی هم باشد که اصلاً به آن فشاری هم نیامده باشد ( **ادامه سؤال ؛ استاد فقط یک نفر باید گل بزند و شما که گل را زدید استاد؛ نه**

خیر این ماجرا، ماجرای مفصلی است و این گل زدن نهایی ندارد، این بحث نهایی نهایی ندارد، هنوز نمی‌دانیم که ما کجای کار هستیم، صفر کاریم، هنوز همه اطلاعات انسانها را بگذارند روی هم نسبت به کل ماجرا به حساب نمی‌آید، صفر کار است هنوز، یعنی همه انسانهایی که آمدند و رفتند همه را بگذاریم روی همدیگر نسبت به دانش الهی، نسبت به آگاهی و شعور الهی چه کسری را تشکیل می‌دهد، هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم، بنابراین یازده نفر در یک تیم فوتبال نمی‌توانند بایستند بگویند فلانی که گل می‌زند ما چرا بدویم، همه باید بدوند تا یکی گل را بزند، همه ما باید بدویم تا آدم، نه انسان حرف نهایش را، پیام نهایش از مجموعه تجارب را بدست بیاورد، ضمن اینکه هر سلولی جداگانه مسایل خاص خودش را دارد و این من و شما، ایشان و ایشان یک نمونه را آماده کردیم گفتیم بیا، این همان خلیفه‌ای که می‌گوئی، همان جانشینی که می‌گوئی چون جانشینیم یعنی هم‌تا در واقع.

### تعریف کمال تا اطلاع ثانوی

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه ما که داریم می‌رویم برای یک هدفی باید بدانیم که چی می‌شود، ما همه داریم این کار را می‌کنیم، آیا دوباره بروی‌گردیم؟ استاد؛ ببینید تا اطلاع ثانوی کمال را تعریف کنیم، دو حالت دارد یا اصلاً کمالی در بین نیست، هرکسی هرکاری، هر جوری می‌خواهد فکر بکند و کمالی در بین نیست، یا این که بیائیم بگوئیم که نه یک کمالی در بین است، دو تا راه بیشتر ندارد، ما از وجود این هوشمندی نمی‌توانیم بگوئیم که هدفی در بین نیست، پس این هوشمندی چرا هست، چون هوشمندی هست پس باید هدفی در کار باشد، بنابراین می‌آئیم کمال تا اطلاع ثانوی را تعریف می‌کنیم و خیال خودمان را راحت می‌کنیم، کمال تا اطلاع ثانوی، پس اگر قرار باشد که ما چیزی را بفهمیم باید برویم دنبالش، حالا که می‌آئیم دنبالش به یکسری مسائل بر می‌خوریم، همش را بگذاریم و بگوئیم، تا اطلاع ثانوی این است، بعد از این حلقه معلوم نیست چی می‌شود، معلوم نیست کجا می‌خواهیم برویم.

### تجهیز بیشتر بمنظور کاستن از بار اشتباهات

سؤال؛ بواقع آیا ما تمام زندگیمان را خودمان داریم انتخاب می‌کنیم، یا کردیم تا این لحظه، یعنی کلهش را، چون چیزی که من فهمیدم این است که انتخاب خودم بوده و اگر کلهش را خودم دارم انتخاب می‌کنم با توجه به این ناآگاهی من این تأثیر سنگینش را چگونه می‌توانم تحمل بکنم، چون انتخابهایم اغلبی ناآگاهانه بوده.

جواب؛ ولی می‌توانسته آگاهانه باشد یا نه (ادامه سؤال؛ با توجه به تواناییهایم فکر نمی‌کنم بهتر از این می‌توانستم انتخاب کنم استاد؛ مطمئنید واقعاً، برگردیم به یک هفته قبل می‌بینیم که اگر کمی دقت نظر می‌کردیم یک جاهائی می‌توانستیم بهتر عمل کنیم، این در هر سنی که بخواهیم زیر نظر بگیریم برایمان روشن و آشکار است و آشکا می‌شود، ما می‌توانیم خیلی کارها را دنبال نکنیم یا دنبال بکنیم، خیلی کارها را اطلاع داریم ولی سهل انگاری می‌کنیم، خوب بنابراین نمی‌توانیم بگوئیم که نه وضعیت ما از این بهتر نمی‌توانست بشود، چون این که شما می‌فرمائید در واقع خودش دوباره به یک نوعی جبر هم می‌رسد ولی اگر برگردیم به عقب می‌بینیم در یک جائی اشتباهی کردیم که می‌توانست نباشد (ادامه سؤال؛ مسلماً

اینطوری است ، همیشه می توانستیم بهتر رفتار کنیم ولی با آن دانشی که در لحظه آدم دارد و با آن توانائی که در لحظه دارد همیشه فکر می کند که بهترین انتخاب را کرده ، تا بعد که زمان می گذرد استاد ؛ بهر صورت مطلبی که هست این است که برای ما ثابت شده و ثابت می شود که در هر شرایطی ما می توانستیم انتخابی بهتر داشته باشیم ، حالا اگر سهل انگاری کردیم و در آن وقت کافی را برای تحقیق نگذاشتیم ، هر کاری کردیم نمی توانیم بگوئیم من از این بهتر نمی توانستم اما یک صحبت دیگر داریم که خوب حالا ما اینجا هستیم ، ما اینجا رسیدیم ، به اصطلاح بی خیال دیروز ، از حالا به بعد چکار بکنیم ، این که نه به هیچ عنوان من نمی توانستم از این بهتر باشم ، این صحت ندارد ولی در مورد این که هر لحظه ای می توانیم بخش جدیدی از آگاهیها را به خدمت بگیریم و یک دورنمای بهتری بسازیم ، نمی خواهیم بگویم حالا به کمال ایده آل می رسیدیم ، آیا شما می توانید همین الآن با تغییر در ساختار فکری روند حرکت تان را عوض کنید یا نه که بدتر بشود یا بهتر بشود ، می توانید اگر الآن می توانید پس دیروز هم می توانستید ، پس یک ماه قبل ، یک سال قبل و ... هم می توانستید ، حالا بهر حال دنبالش نکردید ، بهر صورت ، اما حالا حرف این است که امروز چکار بکنیم ، رهاش کنیم ، کمالی در بین نیست ، هیچی در بین نیست یا نه چیزهایی هست که باید دنبال کنیم ، خوب وقتی می خواهیم دنبال کنیم به یکسری اطلاعات بر می خوریم که این اطلاعات اینطوری است و باید حل و فصلش کنیم ، باید کم و کیفش را در بیاوریم بیرون و تا آنجا که می توانیم از آن استفاده کنیم . ( ادامه سؤال ؛ مسلماً فرمایشات شما صحیح است ، مسأله ای که خیلی آزار دهنده است آن فشار آگاهیها خیلی سخت است که من خودم این کار را کردم ، یک صحبتی در جلسه قبل مطرح کردم که شما فرمودید الآن جایش نیست و آن هم این بود که ما در زندگی همدیگر بصورت خیلی غیر مستقیم منظورم حتی با افکارمان یا اگر اسمش را نیروی خلاق بشود گذاشت تا یک حدی داریم تأثیر می گذاریم و این فشار که من با زندگی خودم و با زندگی اطرافیانم چکار کردم و بهتر می توانستم عمل کنم فشارش خیلی سنگین است استاد ؛ بهر صورت بعضی مواقع بعضی افراد در موقعیتی قرار می گیرند که اشتباهات گذشته بدجوری یقه شان را گرفته و تأثیر افکار آنها روی محیط خیلی خیلی زیاد منفی است ، اما بالاخره چکار باید کرد آیا دیگر هیچ راهی نیست ، آیا نمی شود اصلاحی باشد ، نمی شود تغییری در این روند پیش بیاید ، مسلماً شما دوباره همینطور که الآن جواب دادید اگر بخواهید پاسخ بفرمائید به این نتیجه می رسیم که نه می شود ، هر چقدر این درجه تخریب بالا بوده الآن می شود با یک روند بهتری ما اجرا را دنبال بکنیم ( ادامه سؤال ؛ چیزی که دردناکش می کند ، شخص خودم را عرض می کنم ، یک سال و نیم است که این آگاهی اگر اسمش را بشود گذاشت هست ، اما من مرتب اشتباه می کنم ، یعنی مرتب دارم زمین می خورم ، مرتب من دارم خاک می شوم و اشتباهات قدیمیم را تکرار می کنم ، با تمام درک این فشار ، با تمام این احساس مسئولیت و با تمام تلاشی که می کنم مرتباً احساس می کنم که دارم زمان را می بازم ، مسأله فشار و مسئولیتی که عرض کردم چیز دیگری بود ، حالا شما اشاره کردید به وبال اعمال ، اما من پایان دوره ۴ هستم از یک سال و نیم پیش درکی که داشتم این بوده که عملاً ما به شخصه داریم تأثیر خیلی بزرگی در دنیا می گذاریم ، حالا در مورد شخص خودم نمی گویم چون مسائل زندگی خودم را هم خیلی با مشکل می توانم حل بکنم ، اما آن فشاری را که عرض کردم و مسئولیت این است که حالا من یا ما داریم این دنیا را جهت می دهیم و شکل می دهیم و این درک روز بروز شدیدتر شده می خواهیم ببینم نظر شما در این زمینه چی هست استاد ؛ بهر حال مسأله ای که هست این است که هرچی بیشتر تجهیز می شویم که این اشتباهات کم ، کم و کمتر بشود مسلماً نتیجه کار هم عوض می شود ، شاید همین تعداد اشتباهی که داشتیم اگر یک دیدگاههایی نبود تعدادش بیشتر

می‌شد، بنابراین نمی‌دانیم، مسلماً کسی نیست که اشتباه نکند، اشتباه می‌کنیم متنها می‌تواند کم باشد می‌تواند زیاد باشد و با تجهیز به یک دیدگاه‌هایی می‌تواند تغییر بکند.

### گزارش برقراری ارتباط وحدت و صحبت‌های استاد در خصوص شیطان و نقش ممتحن

استاد؛ یک جریان حلقه‌ای هست در این ارتباط و احساسی هم در این ارتباط هست، یکی از حاضرین؛ حس شکستن استاد؛ بله احسنت، حالا در اینجا دیگه از این واژه‌ها کم می‌آید و نمی‌دانیم چی بگوئیم، چون مثلاً اگر بگوئیم حس شکستن یکی ممکن است بگوید حس شکستن چیه، چه جوری است و هرکسی حس شکستن را یکجوری تعبیر بکند، یکی از حاضرین؛ از ابتدائی که آمدم در کلاس، یک حس ناآشنائی در قفسه سینه‌ام بود، بعد وقتی که این اتصال را برقرار کردید من احساس کردم مثل یک گل شیپوری که انتهایش به قفسه سینه‌ام باشد باز شد و یک انرژی خیلی زیادی انگار که خارج می‌شد و مکرر هم تکرار می‌شد، بعد یک ارتباط وحدتی هم که من در ایام عید داشتم وقتی که من چشم‌هایم را بستم یک مکانی را در آسمان دیدم، پله‌ای می‌خورد، من از پله‌ها که می‌رفتم بالا، برگشتم پشت سرم را نگاه کردم، شیطان بود و آن لحظه یک ترسی به من دست داد (البته خیلی کمتر نسبت به قبل) روبرویم که قرار گرفت من به او گفتم که دیگه مثل سابق از تو نمی‌ترسم و هیچ چیزی در دنیا برای یک انسان عزیزتر از بچه‌اش نیست، آن لحظه من شیطان را مثل بچه خودم در آغوش گرفتم و عشق خیلی زیادی نثارش کردم و آن عشق را از طرف او هم دریافت کردم، بعد دیدم که همین که من او را درکش کردم وارد بدنم شد و جایگزین شد برای خودش، انگار یک جایی را برای خودش پیدا کرد و دیگه من و او جدا نبودیم، انگار که ادغام شدیم ولی من به او فرمان می‌دادم نه او به من. صحبت‌های استاد؛ این یک مطلب خیلی مهمی است، یک درس بسیار خاصی است، متنها هم توضیحش مشکل است و هم اگر یک ذره اینطرف، آنطرف بکنیم سوء تفاهماتی پیش آید، موضوع اینجاست که همانطور که بارها گفتیم کفرودین دربرعشاق نکوکاریکیست، وقتی ما کل قضایا را، کلیتی را درک بکنیم و متوجه نقشه که شدیم، آنوقت این نقشه را بهتر می‌توانیم دریاوریم، ببینید همه بچه محصلها با معلم‌هایشان لج هستند، یعنی معلم بیاید بایستد بالای سرشان هیچکس خوش نمی‌آید، تقریباً حالا اگر نگویم همه اکثریت ناسزاهاست که نثار معلمها، دبیرها و اساتید کردیم، اما درواقع یک نقشی را دارد بازی می‌کند، نقش میرغصبی را بازی می‌کند و می‌ایستد تا درواقع آنچیزی را که ما داریم بدست می‌آوریم معنا پیدا بکند، پخته بشود، بدون امتحان ممکن است تئوری پخته نشود، تئوری با درس فرق می‌کند، بدون اینکه تئوری را بازگو کنیم ممکن است خوب جا نیافتد، بنابراین دریک جایی ما اهمیت نقش شیطان را پیدا می‌کنیم، درمی‌یابیم و آنجاست که متوجه می‌شویم که اگر نبود این پختگی ایجاد نمی‌شد، این حرکت، چالش و... همه این مسائل ایجاد نمی‌شد و طراحی او این که این مأموریت را به او دادند و همه این چیزها خیلی هوشمندانه بوده و دقیقاً متناسب با جهان دو قطبی و دقیقاً طراحی که او بگوید نه و یک جهان تشکیل بشود، اگر می‌گفت بله این جهان تشکیل نمی‌شد، گفتند سجده کن گفت نه باید از محک آزمایش من بگذرد و جهان دو قطبی تشکیل شد و حالا این مسائل را وقتی که درک می‌کنیم، راه ما که

معلوم است، راه ما درس خواندن است، حالا یک ممتحن یا ده تا ممتحن بایستند بالای سر ما، اگر ما آن هدف را پیدایش بکنیم دیگه برای ما مهم نیست چند تا ممتحن روی سر ما می‌گذارند، چند تا از این عوامل هست، وقتی که ما متوجه می‌شویم چرا باید به کمال برویم دیگه فرقی نمی‌کند که چند تا عامل می‌خواهند پیمان را بگیرند و ممتحن باشند فرقی نمی‌کند، ما متوجه شدیم که اینکار را باید بکنیم، اما اگر متوجه نشده باشیم مثل همین بچه محصلها که همش ناسزا می‌گویند که این چرا ایستاده بالای سر من، چرا نگذاشت من تقلب را دریاورم و.... در مجموع چرا سخت گرفت.

**سؤال؛ موضوع ممتحن و محصل با شیطان با این مضمون که تفاوت می‌کند، چون بچه‌ها که بزرگ می‌شوند یا خودشان که معلم می‌شوند متوجه موضوع می‌شوند اما در خصوص شیطان خدا هم لعنت کرده شیطان را.**

**جواب؛** ببینید بحث اینجا این است که اجتناب از او را به ما تأکید بکند، عدم همکاری را به ما تأکید کرده، ما می‌گوئیم پس وقتی خدا گفته فلان پس ما هم فرار کنیم، اما وقتی می‌گوئیم که چرا طراحی شده دوتا جواب می‌توانیم داشته باشیم، یکی این است که اصلاً برای این قضیه طراحی نشده بود و او یک دفعه خودش طغیان کرد (چیزی که در تفکر عام است) این مسأله است که اصلاً قرار نبود ما اینجا باشیم ولی این طغیان او باعث شد که ما هم اینجا باشیم، یعنی قرار نبود، یعنی دیمی، اما یک موقع است نه اصلاً از ابتدا همه چیز داشته آماده می‌شده که ما بیائیم، خلق ملائک، موجودات غیر ارگانیک (منظور جن) و همه اینها آماده شدند و صحنه آماده شده، حالا ما را گذاشتند این وسط، همه چیز طرح و برنامه بوده، کدام یکیش دیمی یا طرح و برنامه، یعنی قبل از ما هم هرچی خلق شده که ما می‌گوئیم هستی که در چند دوره خلق شده، ملائک و غیره، همه اینها را در واقع داشتند صحنه را آماده می‌کردند برای ورود ما.

### چرا شیطان طراحی شد

۱- یک فکر اینست که اصلاً طراحی نشده بود، او یک دفعه خودش طغیان کرد، یعنی قرار نبود اینجوری بشود، خوب این یعنی که دیمی بود این ماجرا و این با فلسفه خلقت جور در نمی‌آید.

۲- اما یک فکر دیگر اینست که اصولاً همه چیز از جمله شیطان آمده، طرح و برنامه بوده تا ما بیائیم، پس قبل از ما همه چیز خلق شده، همه هستی، داشتند صحنه را آماده می‌کردند برای حضور ما در این صحنه.

### هدف از خلقت

**سؤال؛** شما می‌فرمائید خداوند شیطان را با برنامه گذاشته، شیطان هم گفته من سجده نمی‌کنم که جهان دو قطبی ایجاد بشود، یعنی اگر شیطان نه نمی‌گفت جهان دو قطبی تشکیل نمی‌شد، پس اینجا یک جنگ خدا و شیطان است، وقتی که این جهان دو قطبی و شیطان که از قبل همه طراحی شده ما بیائیم تجربه کنیم و برویم همه یکی بشویم و خلیفه الله و....، اما ناآگاهیهائی که خداوند برای ما گذاشته، برای بشر، یک میلیون سال است که بشر روی زمین تا آنجائیکه ما اطلاع داریم دارد زندگی می‌کند، این چی می‌شود، بعد خداوند ما را بوجود آورده و این مسیر را برقرار کرده که چی، یک سؤال من این است و سؤال دیگر من این است که خداوند می‌خواهد به شیطان بگوید که شما که سجده نکردی و بعد که من انسان را به این جهان دو قطبی آوردم و زندگی بعدی و بعدی و... خوب این چه حاصلی برای من انسان که

یکبار در این قالب بدنیا می آیم، خودم را با این اسم می شناسم و زندگی می گنم و می روم، شما فرمودید که جهان بعدی لامکانی است، و بعدش لامکانی و لازمانی، من دیگه در جهانهای بعدی خودم را نمی شناسم؟

**جواب:** نه این منی که صحبت می کند همه جا ثابت است، این که پشت این قضیه است، پشت این کالبد است و این که دارد صحبت می کند، این من از اینجا (این زندگی) می رود زندگی بعدی و بعدی، اینجا این لباس را می اندازد، لباس بعدی و... از برهان خلف برویم من که اول صحبتهایم هم گفتم، گفتم هیچکدام از این صحبتها نباشد همه را بگذاریم کنار، آنوقت شما به چی می رسید (ادامه سؤال؛ مگر قبلی های ما به چی رسیدند، پدرها و مادرهای ما، با آن اعتقادات و با آن منطق، سواد داشتند یا نداشتند زندگی کردند به چیزی نرسیدند استاد؛ ببینید ما سر یک دو راهی هستیم، باید انتخاب کنیم، دو تاراه را هم نمی توانیم برویم در آن واحد در دو تا جاده نمی توانیم باشیم، یا باید فکر کنیم هیچی نیست، ما الآن نفس می کشیم، غذا می خوریم، شب می خوابیم، صبح بلند می شویم، می رویم سر کار، ظهر می شود، شب می شود و همین است، خبر دیگری نیست، یا باید فکر بکنیم که نه بودن ما، حضور ما قرار است به چیزی منجر بشود، آن چیزی که می خواهد منجر بشود یکیش کمال است، اول از همه ما قبل از این که اصلاً از اینجا جلوتر برویم، باید بگوئیم که سر این دو راهی من چکاره ام، مسیر بی خیالی، مسیری که کمال در آن مفهوم ندارد، قرار نیست ما کاری بکنیم، قرار است زندگی بکنیم، ازدواج بکنیم، بچه دار بشویم، سرکار برویم، بچه مان را شوهر بدهیم، زن بدهیم، این است یا این که نه غیر از این کارها ما قرار است یک چیزی را به آن دسترسی پیدا بکنیم، یک چیزی حالا اسمش را فرضاً می گذاریم کمال، X، Y یا هر چی، اول این را باید تعیین کنیم، خوب نظر تان چیه، یا باید بگوئیم هیچی، یا باید بگوئیم نه یک چیزی هست که ما آمدیم پیدا کنیم، چه چیزی هست که ما آمدیم پیدا کنیم، این دو تا راه را، اگر ما از این دو راهی بگذریم، اگر بگوئیم این راه نه، در مسیر آن راه قرار می گیریم و یک چیز دیگری می شود، بعد ادامه می دهیم، می گوئیم خوب حالا قبول کردیم کمال را، حالا در موردش صحبت کنیم، یا این که قبول کردیم که هیچی نیست، خوب دیگه چرا خودمان را به زحمت بیاندازیم، هر کسی برای خودش باید این انتخاب را داشته باشد، خیلها هستند که خودشان را راحت کردند البته ظاهراً، باطناً کم دارند، دنیا الآن فهمیده باید بیاید دنبال معنویت، دنیا فهمیده که یک چیزی کم است، علم فهمیده که یک چیزی کم است، در یک اکیپ پزشکی بودم بحث داشتیم، یکی از آنها که متخصص بود و داشت آخرین دستاوردها را می گفت، گفت که الآن در مغز یک منطقه ای را دارند نامگذاری می کنند به نام منطقه پروردگار، من توضیحی که به آنها دادم که این سنسورهای فراذهنی و سنسورهای شهودی، درک فیزیکی، درک ذهنی، درک فراذهنی که ما داریم، این سنسورهای شهودی را الآن صحبتش این است که بله یک منطقه ای است بنام منطقه پروردگار، بنابراین این قضیه رادنیای علم هم دارد بهر حال به متافیزیک نزدیک می شود و دارد متوجه می شود که همین قضیه روز مره گی نیست که امروز را بکنیم فردا و فردا را بکنیم پس فردا و ماجراهائی است که در کنار روز مره گی و در کنار واقعیت باید حقیقت هم پیدا بشود، یعنی واقعیت می گوید توهستی، حقیقت می گوید چرا هستی، فلسفه بودنت چیه، آیا می توانیم اینها را از هم جدا کنیم، انسان هیچوقت نتوانسته آرام بگیرد (صرف نظر از مسائل فردی، فردی آمار بگیریم، یکی می گوید آقا به من چه، الآن برویم به بیزنس مان برسیم الآن برویم به کار خودمان برسیم) اما در کل انسان نمی تواند حقیقت را بگذارد کنار، چرا اینجائیم که احتیاج



وجودی چیه، اینها حقیقت ماجراست، پشت صحنه چیه، پشت پرده چیه، اما اگر واقعاً می‌توانستیم آرام بگیریم خیلی خوب بود، ما که نتوانستیم، ما که از دوران طفولیت همین مسأله بود که اینجا چکار می‌کنیم، نمی‌توانیم، یک چیز نا آرامی است در وجود و می‌خواهد چگونگی خودش را بفهمد و حالا می‌خواهیم چگونگی خودمان را بفهمیم که عشق آسان نمود اولی افتاد مگرها - حافظ، حالا می‌خواهیم بفهمیم زبان عقل که نمی‌تواند جواب بدهد، باید زبان عشق جواب بدهد، زبان عشق هم می‌خواهد جواب بدهد حالا بیا و در دسرها و مسائل و قضایای خودش را که همراه دارد، در ادامه بحث و در پاسخ به سؤال؛ وقتی که اینجا متوجه می‌شویم که یک چیزی هست که باید پیدایش کنیم، برانهار است این خلق جهان تا نماند گنج کوهر نمان کنت کثر اکت مخیا شو جوهر خود کم کن انهار شو - مولانا، گنجی بودم پنهان، خوب پس آمدیم اینجا یک چیزی را پیدا کنیم ما هم و در واقع پی به این قضیه ببریم، بهر اظهار است این خلق جهان، آمدیم که اظهار بشویم، آمدیم که ظاهر بشویم، آمدیم که شکوفا بشویم، خوب حالا اگر که قرار است که شکوفا بشویم، اگر پی بردیم، دیگه نمی‌توانیم راحت بنشینیم، احساس مسئولیت پیدا می‌شود، وقتی متوجه می‌شویم که قرار است جمعی یک گلی بزینم و روی ملائک را کم کنیم، واقعیتش قرار است که روی ملائک را کم کنیم، اگر که قرار است این حرف را آدم بزند، آنوقت احساس مسئولیت پیدا می‌شود، احساس مسئولیت که باید همدیگر را هل بدهیم، باعث ارتقاء همدیگر بشویم، نه اینکه پایچ و پابند همدیگر، بلکه همدیگر را باید هل بدهیم به جلو و در جهت ارتقاء، این مسأله خودش ایجاد مسئولیت می‌کند، خودش یک کاری می‌کند که نمی‌توانی شب راحت بخوابی، لذا هم باید برای خودت کار کنی و هم برای دیگران.

یکی از حاضرین در کلاس؛ آگاهی که بصورت شعر دریافت کرده بود بشرح ذیل قرائت نمودند

یکی پيام عدل و دوستی داشت	یکی تخم غرور و بخل می‌کاشت	منیت را بر زیر جان کردم	شبى اندیشه ام را پاك كردم
یکی فرمانده جهل و ستم بود	یکی آگاه از علم و قلم بود	که بز مخرت از او حاصل نیدم	از آن وابستگیها دل بریدم
یکایک، نیک، بد پیام دادند	طناب آگهی را دام دادند	من آزاده ام را ساد کردم	وجودم از بدی آزاد کردم
مرا با خویشان، بخانه کردند	به جهل و معرفت پیانده کردند	در آن خلقت پی الله گشتم	از اسرار درون آگاه گشتم
توای انسان بین، بخانه ات را	بکن آباد این ویرانه ات را	بسی معلوم، مجهول و نهانی	درون خویشان دیدم جهانی
من آگاه خود را، بر سبزی کن	بدانانی جهان را سروری کن	ضمیر خوب، بد یا خیر و شر بود	درونی پر ز من های دیگر بود
بنازم حکمت آن رهنما را	که آئین نجاتی داد ما را	یکی پست و یکی دروگر بود	یکی ره می زد و یکی راهبر بود

گزارش برقراری ارتباط وحدت و صحبتهای استاد در خصوص فنای فی الله و فنای فی الخلق

من ماه بهمن و اسفند را خیلی سخت گذراندم، یعنی گرفتار کاری و این زندگی گذرانمان، درعین حال آگاهی آمد که شما نروخیلی هم خانواده‌ام ناراحت شدند، نرفتم و ماندم و تمام حلقه هائی را که احساس می‌کردم دیررسیدم، مثل بچه‌ای که مشقش رانوشته ، یک شبه می‌خواهد همه کارهایش را بکند ، اکثر حلقه‌ها را نشستم و در یکی از این ارتباط وحدتها من فقط می‌دیدم که اشک از چشمم جاری می‌شود که من از پله عشق عقبم و احساس کردم که یک دستی می‌آید بسمتم که بیا و طوری شد که من شب باورکنید عین مُرتاضها بی‌غذا مانده بودم ، هیچ چیز دیگر برای من مهم نبود ، قبلاً خروج بچه‌هایم از خانه همیشه با اضطراب من همراه بود که وای نکند ماشین بخورد به آنها ، طوری نشود ، شما فکر کنید که من سه نفر را با این هواپیماهایی که می‌گویند جالب هم نیست ، گفتم بروید به امید خدا ، شما نمی‌دانید با چه خوشحالی من اینها را پشت در کردم و در ارتباط وحدت بود که من درخواست کردم که استاد می‌گویند همه دارند درونی ، درونی‌های من کجایند ، کمک کنید و همان درونیهای خودم باعث شدند که بیایم بالا و کمک کردم به خواهرم که خروج داشته باشد ، چون خروجهای او هم شروع شده بود ، به او کمک کردم خروجهای خودم شروع شد که به کمک یکی از خانمها که درمانگاه دارند توانستم که خروجها را به راحتی انجام بدهم و الآن در نشستهایی که دارم خیلی روشن و واضح این دل‌گرفتگیهایم رفت. **صحبتهای استاد؛** خوب خدا را شکر ، بسیار عالی است ، واقعیتش این است که یک تیم کار می‌کند تا یک نفر خلاص بشود، دوباره کار می‌کنند تا یک نفر دیگر خلاص بشود و دوباره ..... این قضیه اصلاً انفرادی نیست، حالا در یک جایی می‌بینیم که کمال جمعی است، کمال انفرادی به آنصورت معنا پیدا نمی‌کند، البته این راهم بگویم خدمت شما که در عرفان سنتی هم بارها صحبت کردیم وقتی که فرد به تنهایی می‌رود با خدا ملاقات می‌کند، بعد از اینکه ملاقات کرد می‌گویند خوب از دیدار هم خوشبختیم، حالا تشریف ببرید پائین خلق در انتظار شما هستند، فنای فی‌الله ، فنای فی‌الخلق ، بنابراین بهتر است که اول خودمان بدانیم چه مسیری هست ، قبل از اینکه برویم بالا به ما بگویند بروپائین این مطلب را داشته باشیم و این قضیه را به عنوان گروهی یا جمعی نگاه نکنیم، حالا الآن من مطمئنم تک تک دوستان از خود شما خوشحالتrend ، این مطلب است که خدمت شما عرض می‌کنم که یازده نفر می‌دوند یک نفر گل می‌زند ، بعد تازه وقتیکه می‌شود آقای گل ، بقیه چکاره بودند ولی آیا این غلط است ، نه آن یکنفر توانسته زحمات دیگران را به نتیجه برساند ، به آن معنا بدهد ، به آن مفهوم بدهد، این همه تفکر شده، این همه انسان تفکر کرده ، یکدفعه یکی بیاید معنا بدهد ، یکی جهت بدهد ، در نهایت شکوفائی نهائی متعلق به جمع است، در یک تیم فوتبال از یازده نفر یکی بگوید خوب بقیه دارند می‌دوند دیگه من برای چی بدوم، این است که انسان نمی‌تواند بگوید که خوب دیگه مولانا فهمید، امیرالمؤمنین فهمید یا..... فهمید ، نمی‌توانیم ، نمی‌دانیم که آیا گل زده شده ، نشده ، نقش ما این وسط چطوری است، هیچکدام از این چیزها را نمی‌دانیم وقتی به فرد می‌آئیم اینطوری می‌شود ، این دوراهی است که صحبت کردیم ، فرد می‌گوید که خوب من اینجا این راه را بروم یا آن راه را

بروم، آنهایی که این راه را رفتند پیشیمان شدند دم آخردیدند که ای وای این همه خوردند مرغ، تخم مرغ، گوشت، نان و... خوب چه حاصل، ای کاش نمی خوردیم و دوکلام به جایش یاد می گرفتیم، منتها این را بعضیها ممکن است دیر متوجه بشوند، ای کاش حتی اگر فردائی وجود نداشته باشد حتی اگر جهان لامکانی نباشد، لازمانی نباشد یعنی فکر کنیم که دیگه کار تمام است، روزی که انسان از دنیا می رود اگر یک چیزی بداند بهتر از این است که فقط خورده باشد، البته این را هر کسی باید یکجوری با خودش کنار بیاید، یکجوری برای خودش حل و فصل کند.

### خواب و خواب دیدن فرد در گذشته

**سؤال؛** ما وقتی که خواب یک کسی را که فوت کرده است می بینیم، آیا کالبد ذهنی ما با کالبد ذهنی او در ارتباط قرار می گیرد.

**جواب؛** سنسورهای فراذهنیمان چه در خواب و چه در بیداری دریافتهائی دارند، فرقی نمی کند، آن سنسورهای فراذهنی دارد کار خودش را می کند، منتها در بیداری یکسری سنسورهای واقعیت سنجی فعال ترند ولی در خواب سنسورهای واقعیت سنجی فلج است، یعنی در واقع لازم نیست به آنها و در آن صورت سنسورهای فراذهنی فعالیتشان بیشتر می شود و در دسترس تر هستند، بنابراین آن سنسورها هستند که ارتباط را برقرار می کنند (ادامه سؤال؛ یعنی واقعاً ارتباطی برقرار می شود، یعنی آن کسی که ما خوابش را می بینیم در برزخ است هنوز یا نه اینها همه او هام است. استاد؛ اگر که آن فرد در گذشته ما را مورد خطاب قرار می دهد، این به نظر ما با تجربه ما هنوز اینجاست، اما اگر نه شما خواب می بینید یکجائی رفتید آن فردهم آنجاست و در آن جمع است و دارد برای خودش یک کاری می کند، اینجا این دلیل نمی شود که او هنوز اینجاست، چون می آید در بحث خود شما، ولی وقتی که شما را خطاب قرار می دهد، درخواستی دارد، چیزی می خواهد، حرفی دارد، حدیثی دارد از نظر ما نشان می دهد که او هنوز اینجاست و هنوز یک درخواستی دارد، یک کاری دارد.

**سؤال؛** شما در ترم قبل گفتید که خواب دیدن ما از طرف خود ما قابل تنظیم است ولی توضیح دیگری ندادید.

**جواب؛** در دوره یک یکی از اتفاقاتی که می افتد سروسامان پیدا کردن مدیریت ذهنی است، این سرو سامان که پیدا می شود روی کیفیت خواب ما تأثیر گذاشته می شود، تجربه جمع این مطلب را تأیید می کند، روی این مسأله به اصطلاح تأثیر مثبت می گذارد و همین تجربه نشان می دهد که انسانها می توانند کیفیت خواب دیگری داشته باشند و این که ما الان داریم یک کیفیت خام است و رویش کار نشده، دیمی است ولی می تواند کیفیت حساب شده تری داشته باشد. (ادامه سؤال؛ یعنی طرز فکر ما حتی روی خواب ما تأثیر می گذارد جواب؛ اینکه طرز فکر ما روی خواب ما تأثیر می گذارد جای خودش اما سروسامان پیدا کردن مدیریت ذهن می تواند روی کیفیت خواب تأثیر مثبت داشته باشد.

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص اینکه در قرآن خواب تشبیه شده است به مرگ استاد؛ در ذهن کالبد ذهنی است که فعال است، در خواب ارتباطمان با محیط قطع است و خودش می تواند یکجور مرگ تلقی بشود، ما گفتیم مرگ نامحسوس داریم، می توانیم بگوئیم مرگ خواب هم داریم، مرگ نامحسوس زمانی که طرف مرده متحرک است و اکسیژن هم دارد مصرف می کند ولی از یک نقطه نظری مرده است، این هم یک جور مرگ است.

## همزاد معنوی و مأموریت جاری کردن حکمت الهی

یکی از من های درون ما من معنوی یا وکیل مدافع یا وکیل تسخیری یا استا درون یا همزاد معنوی است که شرح وظایف مخصوص به خودش را دارد، این شرح وظایف عمدتاً در جهت کمال است تا ما چیزی در جهت کمال بدست بیاوریم ، شما شاید در کلاسها تجربه کرده باشید که با افرادی که کار کرده‌اید بگویند که شمارا قبلاً جانی دیده‌اند حالا در خواب یا بیداری، خوب این چه کسی بوده که قبل از اینکه شما وارد عمل شده باشید قبلاً رفته دعوتش را بعمل آورده، در واقع ما باهمدیگر ارتباطات دیگری هم داریم که در جهت جاری شدن کمال و جزء چارچوب حکمت است، اینکه می‌گوئیم بازتاب به ما برمی‌گردد و ما مزد اشتیاقمان را می‌گیریم، این مزد اشتیاق چگونه بر ما جاری می‌گردد ، مثلاً ما آرزو می‌کنیم به دیگران کمک کنیم، این یک اشتیاق است، حکمت الهی ایجاب می‌کند اسباب و وسائل جاری شدن این آرزو تحقق یابد، لذا یکدفعه می‌بینیم یک نفر سر راه ما سبز می‌شود در صف نانوائی یا در اتوبوس و یا مهمانی و غیره و می‌گوید که چه نشسته‌ای که اینکار را می‌شود انجام داد و ما که نمی‌دانستیم چگونه می‌توانیم به دیگری کمک کنیم، می‌بینیم که در آن موقعیت قرار گرفته‌ایم، حکمت الهی اینجوری جاری می‌شود می‌گویند خدا وسیله ساز است ، چگونه این وسایل را می‌سازد ، از طریق حکمت این وسایل سر راه ما سبز می‌شوند، از طرف دیگر اشتیاق منفی هم پاسخش را از طریق همین فرآیند دریافت می‌کند، ممکن است یکی به فکر اختلاس باشد، این یک اشتیاق منفی است در اینجا هم حکمت الهی باید مزد این اشتیاق را بدهد ، اینچنین فردی بر سر راه او کسی سبز می‌شود که در فاز منفی با او صحبت می‌کند نه راجع به کمال، در عرفان می‌گویند کاه، کاه را جذب می‌کند و کهربا، کهربارا، هرکس همپالگی خودش را جذب می‌کند، طبق چه قانونی صورت می‌گیرد ، اینها در واقع مکانیزمی دارد و اسباب و وسائل خاصی برایش طراحی شده است، منتها این همزاد چون زمان و مکان شاملش نمی‌شود و بین ما و اوست از اشتیاق امروز ما خبر دارد ، لذا قبلاً می‌رود سراغش، اشتیاقی را من امروز بخرم می‌دهم ، ده سال دیگر ایشان سر راه من سبز می‌شود تا من مزد اشتیاق خودم را بگیرم، اصلاً ایشان خبر ندارد که ده سال دیگر چکار می‌خواهد بکند ولی من امشب به خواب می‌بینم که یک چنین کسی فرضاً آمده و یک ماجرائی را می‌گوید و بعد من صبح بلند می‌شوم می‌گویم که آدم چه چیزهای چرت و پرتی در خواب می‌بیند، چه چیز بی‌ربطی بود، این اصلاً چی بود، کی بود آمد در خواب من ، آن را به من داد ، اینکار را کرد و بعداً یکدفعه روزی که به ایشان برمی‌خورد می‌بینید که ایشان آشناست ، ایشان را قبلاً دیده، کجا دیده، حالا بعضیها یادشان می‌آید ، بعضیها ممکن است یادشان نیاید ، لذا گفته می‌شود که همه دعوت شدند، اعتقاد در انجیل این است که دعوت شدید ، یعنی به این مسأله خیلی تأکید است که دعوت شدید، خوب آیا بی‌ربط دعوت شدید، چون اگر بی‌ربط دعوت بشویم، یک عده می‌گویند خوب آقا ما را چرا دعوت نکردند، عدالت بهم می‌خورد، آیا بی‌ربط دعوت شدید، خوب مسلماً بی‌ربطش ناقض عدالت است، پس با ربط است (ادامه بحث و در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه خواهرشان در یک کشور دیگری مطالب این کلاس را دریافت داشته و به او گفته است. استاد؛ بله اینها از جمله

مأموریت‌های من معنوی است ، از جمله مأموریت‌هایی است که من معنوی صلاح‌دیدی دارد ، یعنی یک چیزی می‌بیند که ما نمی‌بینیم، چرا باید خواهر شما در یک کشور دیگر مطالب کلاس را بگیرد و فردا برای شما تعریف بکند و در جریان قرار داشته باشد، اصلاً شاید آمدن شما به این کلاس این بوده که ایشان هم یک دریافتی داشته باشند و حتی خیلی مسائل دیگر که ایشان این اطلاعات را بگیرد و خیلی چیزهای دیگر که در واقع یک زنجیری، یک سیری تکمیل بشود، بنابراین این قسمت اینطوری قابل توجیه نیست، لذا برای جاری شدن حکمت می‌بایستی چیزهایی وجود داشته باشد تا ما سرراه یکدیگر قرار بگیریم، اگر این مطلب را خوب برای خود حلای نکنیم به جبر می‌رسیم و می‌گوییم خوب من که در صفت نانوائی یا در اتوبوس با فلانی برخورد کردم و سایر قضایای مربوط به آن این جبر بوده است ولی در حالیکه اینطور نیست این مزد اشتیاقی است که ما بخرج داده‌ایم و حکمت الهی آن را اینگونه جاری کرده است این نه تنها جبر نیست بلکه عین عدالت است اگر غیر از این بود عدالت نبود، اگر کسی فکر و عمل مثبت داشته باشد عدالت این است که بازتاب مثبت بگیرد نه منفی و بالعکس .

خوب پس یک بخشی از این ماجرا که همه‌اش در قالب حکمت است ما را به اشتیاق‌های مثبتمان و بخشی دیگر ما را به اشتیاق‌های منفی مان می‌رساند، مثلاً شما اگر می‌روید در یک مهمانی هر کسی جذب شما نمی‌شود، می‌بینید که افراد خاصی جذب شما می‌شوند، مثلاً کسانی می‌آیند دور شما جمع می‌شوند و می‌گویند از کمال و عرفان چه خبر، در حالی که اصلاً مناسبی نداشت، ولی در واقع این اتفاقی نیست، هر کس پای خودش را پیدا می‌کند، خوب چه جوری این موضوع اتفاق می‌افتد و هر کسی به اصطلاح پای خودش را پیدا می‌کند و در واقع کاه، کاه را و کهربا، کهربا را جذب می‌کند، می‌بینیم کسانی جذب هر کسی می‌شوند که بنوعی در مخیله آنها گذشته باشد، اشتیاق نسبت به آن وجود داشته و یا بهرحال در فکرش بوده است، شاید گفته شود همفکر، همفکر را جذب می‌کند و یا تشعشع فکری یکدیگر را جذب می‌کنند، ولی اینطور نیست، بلکه این بازتاب اشتیاقمان است که من‌های معنوی حکمت را جاری می‌کنند و به همدیگر جذب می‌شوند.

### دعوت شدگان و برگزیدگان

خوب یک بحثی اینجا پیش می‌آید که بنام بحث دعوت شدن است که بعضی از کتب مقدس یا عمدتاً این بحث را دارند که شما دعوت شده هستید ، مخصوصاً انجیل خیلی روی این مطلب تأکید دارد که شما دعوت شده هستید ، بیجهت در اینجا نیستید ، بعد یکی می‌آید می‌گوید خوب آقا این دعوت شدن که خودش خلاف عدل الهی است چرا؟ چون از بین یک عده‌ای تعدادی را انتخاب کردند ، بقیه دعوت نشدند و این خودش بی‌عدالتی است ولی ماجرا چیه، ماجرا این است که در اصل برای همه است، حد نصاب بنام شما تمام شده، حد نصابی که می‌بایستی پاسخ می‌گرفته بنام شما و لذا حواله صادر شده ، دعوت نامه بدستتان رسیده و از این دعوتنامه استفاده کردید ، بعضی‌ها هم دعوت نامه بدستشان رسیده ولی فرصت نداشتند تا دم در هم آمدند بعد هم گفتند حالا می‌رویم بعداً می‌آئیم ولی حواله را دارند، صاحب حواله هستند، اما بعضیها نه، خوب حالا این قانون کلی این ماجراست که اگر ما جائی شنیدیم دعوت

شده، برگزیده، اینها را توجه بکنید چون همه اینها منبع تضاد است، برگزیده، بعد یک عده‌ای می‌گویند خوب این بابا را برگزیده یعنی تبعیض، یعنی بی‌عدالتی، چرا او را برگزیده، چرا من را برگزیده، در مورد ۱۲۴ هزار نبی و... قدسین وجود دارد که چرا او را انتخاب کردند، من را انتخاب نکردند، جواب چیه، جواب این است که بله برگزیده است رفته بالا این اشتیاق و پاسخ گرفته، گفتند این به حد نصاب رسید و این را انتخابش کنید لذا حواله‌اش صادر می‌شود و می‌آید و دیگه بقیه قضایا انجام می‌شود، پس همه مسایل می‌آید تابع قانون می‌شود، یعنی هر بازی قانون دارد، بازی بدون قانون اصلاً قانون نمی‌شود، بنابراین هیچ چیزی خارج از قانون نیست، قانون خودش عدالت است و در زمین بر ما عدالت و حکمت حکمفرماست .

### همزاد معنوی افراد معمولی و متعالی

**همزاد معنوی ، افراد معمولی و افراد متعالی ؛ یادداشتهای کلاسی ؛** همزاد عاملی است در خدمت جاری شدن حکمت الهی ، اتوماتیک یک سری کارهایی انجام می‌شود، منتها در افراد معمولی همزاد مثبت در اغماء بسر می‌برد، زیرا افراد معمولی اهداف متعالی ندارند یعنی اینکه شناخت ندارند و یک سری اهدافی را که برای خودشان متعالی تعریف می‌کنند از نظر ما رویش خط می‌خورد، آنها خیال می‌کنند حرکتی کرده‌اند، انفاق کرده‌اند، در آنجا فلان کار را کرده‌اند و... آنها فکر می‌کنند که در همان حد کارشان خیلی متعالی است در حالیکه بعد از ارزیابی معلوم می‌شود که این کار بابت رفع تکلیف بوده، آن یکی کارشان از روی ترس بوده و... روی همه خط می‌خورد، لذا در این ارتباطی که ما برقرار کردیم آمدیم بیدار کردیم همزاد را و تحریکش کردیم و بدنبال آن دیدیم که ارتباطاتی و تجاربی پیش می‌آید در حالیکه ما خبر نداریم و این نشان می‌دهد که اتفاقاتی رخ داده است که همزاد به تحرک افتاده و از طرف دیگر ما تعریفی دقیق از تعالی پیدا کرده‌ایم .

### همزاد معنوی و حل و فصل ظلم - مفهوم ظریف ظلم - همزاد مثبت و منفی

**همزاد معنوی و حل و فصل ظلم ؛** یکی دیگر از وظایف این من معنوی در اینجا خوابیده است که بتواند ظلم را حل و فصل بکند ، بتواند هر ظلم حل و فصل بشود، چند نوع ظلم داریم ، ظلم نسبت به خدا ، نسبت به جهان هستی ، نسبت به خود و نسبت به دیگران ؛

ظلم نسبت به خدا ؛ در مورد ظلم نسبت به خدا و این که ندانستیم ماجرا چیه ، خدا یعنی خود آ یعنی به خود بیا ، یعنی کمال، این که ما ندانستیم ماجرا چیه ، هستی چیه ، همه این ظلمهائی که می‌کنیم در وهله اول در مورد همین قضیه خدا می‌گوید من بخشیدیم خوب این که هیچی ، نسبت به جهان هستی می‌گوید که ظلم کردی دودش رفت به چشم خودتان ، نسبت به خودتان ظلم کردید باز دودش به چشم خودتان رفت ، هر اشتباهی کردید خودتان طعمش را چشیدید ، غرامتش را پرداخت کردید، این هم هیچی، خوب تا اینجا بی‌حسابیم ، از موارد ظلم تا اینجا نگرانی نیست ، اما در مورد ظلم به دیگران چی ، در مورد ظلم به دیگران اگر من به ایشان ظلم کنم ، خدا بتواند من را ببخشد پس یک کاری هست

که عدالتش برایش ایجاد محدودیت کرده ، چون اگر ببخشد ایشان معترض می شود که تو عادل نیستی چطور از جانب من بخشیدی، تو بخشیدی من نمی بخشم، نقض عدالت می شود، پس یک کاری هست که او مداخله نخواهد کرد، نه در اینجا، نه در آنجا و نه در آنها ، لذا این بخشش یک خورده ظریف است ، اگر کمی بیشتر دقت نظر نداشته باشیم ممکن است ایجاد سوء تفاهم بکند، نه اینکه نتواند، می تواند عدالتش اجازه نمی دهد، منظور این است که خدا نمی تواند از جانب ایشان که من به او ظلم کردم بیاید من را ببخشد اما من نسبت به قصوراتم نسبت به هستی ، نسبت به خودش ، نسبت به خودم آیه است می گوید که من می بخشم همه را ، **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** بگو ای بندگان من که بر خویشن زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا **نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است -** زمر ۵۳ در نهایت من بخشیدم همه را ، آیا شامل بخشش ظلم به دیگران ، حق الناس هم می شود ، حق مردم را او نمی تواند ، لذا این وسط تکلیف چیه ، برای این که یک جایی می رسیم و من یقه ایشان را گرفتم ، ایشان یقه ایشان را گرفته و... چون من به ایشان ظلم کردم و ایشان به ... ظلم کرده و... همه ما یقه های یکدیگر را در دستمان گرفتیم ، خوب اینجا دیگه حرکتی انجام نمی شود ، یعنی نمی توانیم برویم ، یقه همدیگر را گرفتیم ، خوب این چطوری می شود ، تکلیف چیه ، لذا این مسأله را در واقع برایش طراحی کردند و این است که در این خصوص من های معنوی ما و کلای تسخیری ما هستند که با همدیگر وارد مذاکره و مصالحه می شوند ، طبق قانون ورشکستگی آنها زبان هم را می توانند بفهمند و صحبت کنند ، یک نفر ورشکست شده ۵۰۰ میلیون تومان بدهکار است ولی ۵ میلیون تومان دارد ، همه جمع شدند تا حقشان را بگیرند ، اگر خود بدهکار بیاید جلو تکه تکه اش می کنند ، اما وکیل می آید موضوع فرق می کند ، وکیل می گوید ببینید شما اینقدر طلب دارید و این بابا هم اینقدر پول دارد ، نفری اینقدر بگیرید و بروید بهتر است تا این بابا برود زندان ، تازه حق زن و بچه او و یک بار مسئولیت هم بیافتد گردنتان ، رفتن او به زندان مشکلی از شما را حل نمی کند ، معمولاً طبق قانون ورشکستگی مسأله حل و فصل می شود اما بشرط اینکه خود فرد بدهکار مستقیم نیاید جلو و در اینجا یکی از مسائلی که داریم من های معنوی به آن واقف هستند و ما به آن واقف نیستیم، آن هم این است که ظالم، ظالم است فرق نمی کند، نفس قضیه ظالم است، حالا یک کسی اینقدر ظلم کرده ، یک کسی اینقدر، به هر دو می گویند ظالم ، مثلاً کلاهبرداری، یک کسی ۵ هزار تومان کلاهبرداری کرده، یکی ۵ میلیون تومان ، یکی ۵ میلیارد تومان ولی همه را می گویند جرمشان کلاهبرداری است ، می گویند همه اینها اسمشان در لیست ظالمین است، **وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و انسان همواره** **شناخته شده است - اسرا ۱۱** ، در آنجا و کلا یا این من های معنوی که در واقع مرضی الطرفین هستند ، بی طرف بین ما و خدا هستند ، عبارتی آسیستان هستند ، ولی الله هستند نه طرف ما و نه طرف او هست ، این را برای ما گذاشتند برای این که حالا متوجه بشویم که چرا وجودش لازم بوده بین ما باشد ، این وکیل بیطرف حرکتی را انجام می دهد حالا اینجا به یک صورتی ، در زندگی بعدی به یک صورتی ، در زندگی بعدی هم به یک صورتی دیگر و در هر زندگی نقش ویژه ای را بازی می کند که راجع به نقشش در این زندگی مان توضیح دادم ، شما یکی را در خواب می بینید بعداً ۵ سال

دیگر او را می بینی که دارد یک کاری را برای شما انجام می دهد ، یک بخش دیگرش در اینجا به اینصورت است که مسأله حل و فصل قضایائی را که بهرحال خواه ناخواه انسان با ظلم آمیخته شده ، وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ، این را نمی توانیم بگوئیم که نه ما ظلم نمی کنیم چون معنی ظلم را نمی دانیم، اگر ظلم را معنی کنیم می بینیم که چقدر ظریف است معنی ظلم ، ما اصلاً معنیش را به آنصورت دقت نداریم ، خوب من معنوی زمانی که ما برای مسیر کمال مصمم می شویم ، یعنی این راه را انتخاب می کنیم ، یکجور فعالیت را آغاز می کند ، اگر غیر مسیر کمال را انتخاب کنیم یکجور دیگر فعالیت می کند ، اگر بحث این باشد که بی تفاوت باشیم ، ولش کن، امروز و فردا کنیم یعنی این من معنوی کاری ندارد و پایش را می گذارد روی پایش، مثل این که یک شرکتی یک سازمانی، یک وکیلی را استخدام کند بگوید در اینجا باش ما کارهایی که پیش می آید که نیاز به مشاور وکیل داریم تو به ما مشاوره بدهی، حالا اگر این شرکت کاری نداشته باشد آن وکیل چکار می کند ، در اتاقش می نشیند و پایش را می گذارد روی پایش و.... اما اگر که اینجا و آنجا کار ایجاد شده باشد از ناحیه شرکت، این وکیل دو دقیقه نمی تواند در اتاقش راحت باشد و مجبور است که همش کار کند ، لذا در این مورد وقتی که ما مسیر کمال را انتخاب می کنیم ، من معنوی هم شرح وظیفه فعالی پیدا می کند تا ما بخواهیم بفهمیم کی هستیم، کجا هستیم ، چرا هستیم ، کجا برویم ، چطور برویم، ولی وقتی که ما در مسیر کمال کاری نداریم ، او هم می رود در حالت اغماء برای خودش، عمده افراد این وکیلشان ممکن است در خواب بسر برد، وجود دارد ولی در خواب بسر می برد، چون افراد دنبال مسیر کمال نیستند، مسیری غیر از کمال را انتخاب کردند ، لذا او هم فعال نیست، اما در مورد افراد فعال این مدام دارد کنکاشهای لازم، تلاشها و چالشهای لازم با بخشهای مختلف را انجام می دهد و شما هرچه می آید جلوتر، گزارش این که شما را قبلاً دیده اند، شما را می شناسند، دیدند و... بیشتر و بیشتر می شود، الآن در این جمع چند نفر خود من را برخورد کردند قبلاً، البته من اول به همان تجربه شمارجوع کردم، از خود شماهایی آیندمی گویند که اینجا بودید، آنجا بودید و... در جاها و بخشهای مختلف رویت می شود، در بیداری به یک صورتی و در خواب به یک شکلی دیگر و در جهت تحقق این قضیه حالا وقتی که این من معنوی فعال می شود یکی از کارهای حل و فصل این ماجراهاست ، حل و فصل کاهش بار کارمائی ناشی از ظلم است، حالا این ظلم که عمدتاً به بحث دیگران است و او دارد کارهایی را انجام می دهد، در این رابطه ممکن است چیزهایی را به یاد ما بیاورد مخصوصاً اگر در ارتباط قرار بگیریم، یک چیزهایی را به ما نشان می دهد که ما مفهوم ظلم را در آنجا متوجه می شویم، چیزهایی که اصلاً یادمان نبوده و کارهایی را انجام می دهد، آنهایی را که ما باید ببخشیم و آنهایی که باید ما را ببخشند، یعنی بهرحال منظور اینکه آنهایی که به ما ظلم کردند و آنهایی که ما به آنها ظلم کردیم، اینها را در واقع حل و فصل می کند و ممکن است نمونه هایی را به ما نشان بدهد ، این نشان دادن به منزله این است که ما با مفهوم ظلم آشنا بشویم.

**همزاد معنوی ( وکیل تسخیری )** یادداشتهای کلاسی؛ در واقع تسهیلاتی است که خداوند در مسیر انالله وانا الیه راجعون طراحی نموده تا ما به او برسیم، اگر این طراحی نبود ما چگونه پاسخگوی ظلم خود به دیگران می بودیم، چگونه می بایستی با مظلوم تسویه حساب می کردیم، اگر این تسهیلات (در این مورد من معنوی) نبود تا ظالم و مظلوم به مصالحه برسند، تا



ابد یقه همدیگر را گرفته بودیم، زیرا چون انسان اختیار دارد لذا می تواند نبخشد و در اینصورت کافی است یک نفر نبخشد و چوب لای چرخ بگذارد ، هستی متوقف می شود، اینجاست که من معنوی هردو طرف وارد میدان شده و کار به مصالحه می انجامد ( من معنوی یکی از من ها است که نقش وکیل تسخیری را بعهدده دارد و کارش انجام مصالحه است ) آنها چیزهایی می دانند و انجام می دهند که ما نمی توانیم، اگر من معنوی نباشد پای همه ما گیر خواهد بود ، آنها مصالحه می کنند تا ما وارد جهنم شویم تا آن لایه مانع بین من ثابت و من متحرک سوزانده شده و من ثابت و متحرک باهم ادغام شوند و امتزاج صورت بگیرد، من های معنوی در هر زندگی ما شرح وظایف خاصی دارند ، در این زندگی ، زندگی بعدی و بعدی و تا جلوی جهنم با ما می آیند و بعد می میرند و فقط تا آنجا کاربرد دارند .

خواه، ناخواه، انسان با ظلم آمیخته شده، نمی توانیم بگوئیم نه ما ظلم نمی کنیم، چون معنی ظلم را نمی دانیم که چقدر ظریف است، من های معنوی زمانی که ما مسیر غیر کمال را انتخاب می کنیم یک جور فعالیت می کنند و زمانی که مسیر کمال را انتخاب می کنیم جور دیگری، عده ای این وکیلشان در خواب بسر می برد، چون افراد در مسیر کمال نیستند، اما در مورد افرادی که در مسیر کمال هستند، این وکیل مدام دارد کنکاشها و تلاشها و چالشهای لازم را با اقشار مختلف انجام می دهد، شما هر چه جلوتر می آید گزارش اینکه شما را دیده اند و می شناسند بیشتر و بیشتر می شود، وقتی در مسیر کمال هستیم یکی از وظایف من معنوی حل و فصل و کاهش بار کارمائی ناشی از ظلم است و او دارد کارهایی را انجام می دهد، در این رابطه ممکن است چیزهایی را به یاد ما بیاورد، چیزهایی که اصلاً یادمان نبوده، آنهایی که ما باید ببخشیم و یا آنهایی که باید ما را ببخشند و نمونه هایی را به ما نشان می دهند بمنظور آشنائی ما با مفهوم ظریف ظلم.

**مفهوم ظریف ظلم؛** مفهوم ظلم خیلی خیلی ظریف و دقیق است و ممکن است ما بگوئیم که چکار باید بکنیم که آن ظلم نباشد ، ممکن است ما یک لحظه نگاه حقیرانه ای به یکی بیاندازیم و اصلاً طرف هم باخبر نشود، یک لحظه نگاه حقیرانه به یکی بیاندازیم که مثلاً این هم شد آدم، این هم آخه آدم است و اصلاً طرف مقابل هم با خبر نشده که ما چنین فکری کردیم، اما ما نسبت به او در واقع ظلم روا داشتیم ، حالا دیگه تشعشات منفی و این حرفها را بگذاریم در مورد چیزهایی که در ارتباط من معنوی نشانمان بدهند و من یک مثالی را از خودم در همین رابطه بزنم که مفهوم این قضیه را روشن بکند ، من شاید فکر می کنم کلاس سوم یا دوم دبستان بودم که یک همکلاسی داشتم که اسمش اصلاً یادمان نبوده و در این ارتباط یادمان آمد ، فرض کنید آقای بابائی نامی بوده، او به من خیلی علاقه مند بود و خیلی وابسته بود و همیشه به من چسبیده یعنی اصلاً جدائی نداشت، خیلی با محبت بود ، یک روزی من خوردنیهایی برده بودم مدرسه و زیاد نبود خیلی هم علاقه مند بودم و می خواستم آنها را بخورم و کافی هم نبود که تقسیمش کنم ، این بابا را من یک جوری فرستادمش دنبال نخود سیاه ، واقعاً من این موضوع اصلاً یادمان نبوده به هیچ عنوان، در ارتباطی که به این منزله پیش آمد و حالا خودمان هم تجربه می کنیم با هم همینجا هم برقرار می کنیم، این صحنه ها دقیقاً بطور زنده چیده شد که من اصلاً یادمان نبوده و اصلاً اهمیتی نداشته، این یک چیز بدیهی بوده و حق مسلم هرکسی است ظاهراً (خنده حاضرین)، ما اینجوری فکر می کردیم و بعد در این ارتباط دقیقاً دیدم که اینها زنده هستند، اصلاً از بین نرفتند، تمامش ثبت و ضبط، دقیق، با همه

مشخصات و جزئیات، یعنی در تجربه متوجه شدم که خوب چیزی نمی‌میرد، البته به یک شکلی می‌دانستم اما در این ارتباط مَهرتائیدی بوده که هیچ چیزی نمی‌میرد همه چیز ثبت و ضبط و زنده است با تمام جزئیات، بنابراین حالتی را نشان می‌دهد و تشعشع ظلم همراهش است و شما در آن لحظه‌ای که دارد نشان می‌دهد می‌دانید که صحنه به صحنه در یک جریان ظلم قرار داری و دارید نقشه مقدمات یک ظلمی را فراهم می‌کنید، در این قضایا سن و سال ربطی ندارد، این یک چیز عجیبی است و این نرم افزار بصورت کور ثبت می‌کند، کاری ندارد که تو در چه سنی هستی، دارد فقط ثبت و ضبط می‌کند و قبل از مرگ هم در کسری از ثانیه تمام این فیلم با همه جزئیات (مثلاً ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰ سال عمر را) از ابتدا تا انتها مرور می‌شود، که البته مرور می‌شود که از داخلش تمام وابستگیها خارج بشود و از داخلش تمام وابستگیها ۱، ۲، ۳، و....، بلافاصله کالبد ذهنی که آمد در برزخ می‌رود دنبال اولین اولویت از وابستگیهایش، خوب پس به این شکل زنده است و چیزی از بین نمی‌رود، سن و سال هم در این ثبت و ضبط از بدو تولد تا انتها هیچ تأثیری ندارد، خوب این هم کار بعدی من معنوی که حالا با همدیگر یک ارتباطی را برقرار می‌کنیم که در آن ارتباط آنهاست که باید ما را بیخشند و آنهاست که ما باید ببخشیم، یک امتحانی در این زمینه می‌کنیم، البته خودتان هم می‌توانید ادامه بدهید.

**سؤال؛** این همزاد معنوی که فرمودید آیا همان موضوع را بازگو می‌کند یا موضوع را ممکن است طور دیگری بازگو کند و یک جوابی ما از آن بگیریم که آن احساس را داشته باشیم، از صحبت شما من این نتیجه را گرفتم چون من خوابی دیدم و خواب من موضوعی نبود که اتفاق افتاده باشد ولی آخرش که یک چیزی به من گفته شد که من احساس کردم که من آنجا ظلمی کردم.

**جواب؛** بله دقیقاً بعضی مواقع این نشان دادن سمبلیک است، مثلاً ممکن است بصورت سمبلیک به ما نشان بدهند که ما به هوا ظلم می‌کنیم، نشان بدهند که به زمین ظلم می‌کنیم، به گلها ظلم می‌کنیم، نشان بدهند که به هستی ظلم می‌کنیم و ایجاد آلودگی در هستی می‌کنیم، که در دوره ۷ در این خصوص یک صحبتی داریم، اینها را ممکن است بصورت سمبلیک به ما نشان بدهند، به یک شکلی ما را با این قضیه برخورد می‌دهند که ما بینیم موضوع چیه.

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص همزاد مثبت و منفی؛ استاد؛ در بحث مسائل منفی ما در ماجرای نفس که در واقع راننده این ماشین (مرکب) است، نفس راننده است و جان نیروی محرکه است، روح الله سرنشین اصلی این قضیه است، در آنجا راننده نیاز به چشم، گوش، یکسری علائم و... دارد، در مورد نفس ما ۴۰، ۴۰ نوع عقل داریم، روح هادی مثبت داریم، روح هادی منفی داریم، همزاد مثبت داریم، همزاد منفی داریم و یک ماجرای بسیار بسیار مفصل، مثلاً شنیدیم که گفته می‌شود شیطان در گوشم گفت یا حتی می‌گوئیم که آگاهی گرفتیم، حتماً یکسری از مسائل دیگری که می‌گوئیم اینها اسباب و وسایل خاص خودشان را دارند که حالا بصورت‌هایی هر کدام از اینها دارند کارهایی را انجام می‌دهند، در مورد این که کدام یک فعال می‌شوند، کدام فعالتر هستند، چگونه عمل می‌کنند، بماند، منتها ما بر اساس اهمیت بسیار زیادی که این همزاد مثبت دارد امیدواریم که آن همزاد منفی در حالت اغما بماند، بعلمت نیاز بسیار زیادی که داریم روی همزاد معنوی مان، اطلاعات کسب کنیم، بکار بگیریم و بهر حال اگر بعضی از حوادث رخ می‌دهد توجیه این حوادث را داشته باشیم، بدانیم که چه اتفاقی می‌افتد، اگر آمدند گفتند شما رویت شدید، چه جوری رویت شدید، مکانیزمها را بشناسید و اصولاً به شناخت حکمت الهی منظوم است که نزدیک بشویم که چه جوری حکمت الهی جاری می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد که حکمت

الهی جاری است، مجبور هستیم این بحث را به صورت جدی دنبال بکنیم (ادامه سؤال؛ آیه مربوط به بخش ظلمهای دیگران الآن یادم آمد یکی از آیاتش قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلٰی أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است - زمر ۵۳ استاد؛ بله، اینها قانون است و بعد یکی می آید می گوید تضاد ایجاد شد، اینجا می گوید که من همه را می بخشم ولی در جایی می گوید که من مورا از ماست می کشم بیرون، خوب این چیه و چه جوری است، در این مورد جمیعاً راجع به آن موارد (ظلم به خدا، خود، هستی) است، اینها قابل حل و فصل شدن است، اما این موردش را باید ما خودمان حل و فصلش بکنیم، مداخله ای نیست، برای این که حل و فصلش کنیم یک وکیل هم گذاشتند بغل دستمان، وکیل تسخیریمان که بتواند این کار را انجام بدهد، اگر بعهده خود ما بود کار خیلی مشکل می شد، ماها نمی توانیم همدیگر را ببخشیم، فراموش نکنیم نمی توانیم، مگر من معنوی بیاید کمک ما، بنابراین انسان در بخشیدن خودش و دیگران بسیار ضعیف است، شما به هر کسی نگاه بکنید می بینید که کسی را نبخشیده، بخششی صورت نگرفته است، خیلی که به خودمان ادعا داریم که بخشیدیم، یک دفعه می بینیم که نه بابا اصلاً نبخشیده بودیم، یک جایی احساساتی شده بودیم، جو گرفته بود ما را، آن جو که تمام بشود فردا دوباره همان ماجراهاست، لذا اگر قرار باشد اینکار بطور اساسی صورت بگیرد مداخله همزاد معنوی الزامی است، بایستی مداخله بکند تا مسأله حل بشود، اجازه بدهید ارتباط را برقرار بکنیم، آنهایی که باید شما را ببخشند، آنهایی که ما ظلم کردیم و اصولاً ببینیم که چی نشانمان می دهند و بعد در آن رابطه تمایل مایم البته در این قضیه هست که اینکار را می خواهیم که قاعدتاً می خواهیم و بعد ببینیم که بعد از آن یک اتفاقاتی می افتد که احساس راحتی است، یکی از مسائلی که هست آن کسی که به او ظلم شده و آن کسی که ظلم کرده هر دو درگیر هستند، یعنی یک ریسمانی است که انداخته و او را گرفته، فرض کنید که یک کمند انداختند و اسبی را گرفتند، آن کسی که اسب را گرفته است و اسب هر دو گیر هستند، نه این می تواند برود نه اسب می تواند برود، اسب گیر آن فرد که کمند بدست است و او هم گیر اسب است، تا به یک سر انجامی منجر بشود، بنابراین ظالم و مظلوم همدیگر را گرفتند، این کمند باعث شده که هیچکدام آزاد نیستند و این کمند هم خود بخود باز نمی شود، لذا هر دو گیر هستند، کسی که مظلوم است بار سنگینی به دوشش است، کسی که ظالم هم هست احساس سنگینی می کند. (در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه ظلمهایی که ما شده و نمی دانیم در مورد آنها در اینگونه موارد چه اتفاقی می افتد استاد؛ البته وقتی که می داند و خبر دارد از ظلمهایی که به او شده چون ذهنش هم دنبال آن قضیه است بیشتر درگیر است وقتی هم که نمی داند به یک نوعی دیگر درگیر است، چون حالت بخشش کلی را ندارد به یک نوعی در واقع درگیر است، آن چیزی را هم که نمی دانیم چیه در نهایت باید بخشیده بشود، آن ظلمی که به ما شده و ما نمی دانیم که چیه، خبر نداریم شاید ما یک درصد از ظلمهایی که به ما شده را بدانیم ۹۹٪ را نمی دانیم، در یک مجموعه عظیمی قرارداد داریم که این ظلمها روی ما صورت گرفته، بنابراین اتفاقی که می افتد این بندها که پاره می شود بدنبال آن احساس سبکی پیش می آید، اگر یادتان باشد راجع به ظرفیت صحبت کردیم، گفتیم تا ظرفیت نداشته باشیم

نباید ببخشیم، بدو دلیل؛ یکی این که بعداً متوجه می‌شویم که اصلاً نبخشیدیم دوم اینکه حرص نخوریم، چیزی را که نبخشیده‌ایم داریم حرصش را می‌خوریم، چیزی که هنوز در کمند است ولی ما داریم حرص می‌خوریم که چرا من یک لحظه گفتم ببخشیدمش، یعنی طرف می‌آید مثلاً برای حلالیت طلبی، ما هم جو زده می‌شویم، رودربایستی بعد می‌گوئیم که برای چی من حلالش کردم، آیا اینطور نیست ( در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه کسانی که می‌گویند خدا ببخشد استاد؛ آن کسی که می‌گوید خدا ببخشد او زرنگ است، او رند است، او می‌گوید خدا ببخشد خدا هم که نمی‌تواند ببخشد، بنابراین این مسأله همانطوری باقی می‌ماند، منتها چون اطلاع ندارد فکر می‌کند مسأله حل شد ولی اگر او ببخشد خدا هم که مدعی نیست روی این قضیه، ادامه بحث؛ ببینید در این ارتباط هم بحث ماجراهای اتصال است و هم اینکه شما ببینید که چه کسانی را، چه چیزهایی را مورد ظلم قرار دادید یا مورد ظلم قرار گرفتید، بعضی مواقع می‌بینید که اصلاً کسی نیست، یک تکه زمین را نشان ما می‌دهند، حالا مثلاً در این زمین چکار کردیم ما، یک کاری شده که ظلم شده، یک گیاهی را نشان می‌دهند، مثلاً ما رفتیم پای آن گیاه نفت ریختیم یا رفتیم با مایع دستشویی، ظرفشویی دستمان یا ظرفهایمان را شستیم یا پای آن گیاه یا درخت آتش روشن کردیم، بنابراین صرفاً بحث آدم نیست، بحث خیلی کلی است، ببینیم اصلاً چی به ما نشان می‌دهند، با چه زبانی می‌خواهند ظلم را به ما بفهمانند، از این زاویه نگاه می‌کنیم خوب هر چیزی را که به ما نشان دادند دیگه می‌دانید که حالت آن را داریم که مورد بخشش قرار بدهیم.

**سؤال؛ در مورد کودکان می‌بینیم که خیلی از اختلالاتشان و اعمال منفی شان بعد از درگیر شدن با یک کالبد ذهنی که حالا تسخیر می‌کند و یا بهر صورتی نزدیک می‌شود، پیش می‌آید، آیا این ظلم بحساب آن کالبد ذهنی گذاشته می‌شود و دامنه عمل آنها بعد از مرگ بسته نمی‌شود.**

**جواب؛** یک تغافل در آنطرف وجود دارد که کالبد ذهنی که متعالی نیست، دربرخ دارد برای خودش در دسردست می‌کند و به زندگی بعدی خود نرفته است و یک تغافل هم در اینطرف وجود دارد که چرا درخانه خود را باز گذاشته‌ایم و مواظب نبودیم.

**سؤال؛ یک بحثی است که کسی که ظلم بسیار کرده و بخشیده شود، پس تقاص اعمال او چه می‌شود؟**

**جواب؛** کسی که ظلم کرده و بخشیده‌ایم او از تقاص نجات پیدا نکرده است، کارمای منفی او که باعث ضخیم شدن لایه او شده است جای خودش را دارد و قانون عمل و عکس العمل کار خودش را می‌کند، از طرف دیگر بخشیدن، یعنی آزاد شدن کسی که می‌بخشد، او در واقع خودش را راحت می‌کند، کمندی که بین ظالم و مظلوم است پای هردو را بسته است، اما نبخشیدن غرامت دارد، اگر می‌خواهیم نبخشیم باید بهای آن را هم بدهیم، بهای آن هم اینست که اسیر خواهیم بود، پای ما بسته است به پای ظالم و هردوی ما پایمان گیر است.

**پاسخ یک سؤال؛ در خصوص اینکه آیا کسانی که در کار پرورش گل هستند به گلها ظلم نمی‌کنند؛ استاد؛ در مورد گل و گل پروری، عده‌ای می‌آیند گل پرورش می‌دهند به عنوان یک شغل، یعنی اگر آنها پرورش ندهند اصلاً آن گلها نبودند، ولی می‌آیند پرورش می‌دهند و با اینکار یک جابجائی تشعشع مثبت اتفاق می‌افتد که با انتقال گل به خانه‌های مردم، شادی و روحیه مثبت ایجاد و جابجا می‌کنند و ما هم که گل را می‌خریم تازه مراقبت می‌کنیم که یک روز بیشتر با طراوات و سرزنده**

بمانند و عمر کنند، اگر افرادی پرورش گل نمی‌کردند ما دسترسی به گل نداشتیم و با این حالتی که الآن با آوردن گل به خانه خودمان خوشحال می‌شویم مسلماً اینگونه نمی‌شد، لذا این ظلم به گل نیست .

### من معنوی و بحث بخشش ( یادداشتهای کلاسی )

یکی از مواردیکه من معنوی بما کمک می‌کند بحث بخشش و مورد بخشش قرار گرفتن است ، آیا شده ببخشیم و پشیمان نشده باشیم، انسان می‌بخشد ولی فردا پشیمان می‌شود، خودبخشش نیاز به ظرفیت دارد ، نیاز به تسهیلاتی دارد و بدون مداخله من معنوی معمولاً بخشش‌ها رو بنائی و احساسی است، عمدتاً در افراد معمولی من معنوی در اغماً بسر می‌برد، وقتیکه در جهت کاری هدف نداریم، وکیل ما نیز هدف ندارد و در خواب و اغماء بسر می‌برد ، مگر در مأموریت‌هایی که از بالا به من معنوی محول می‌شود که در جهت جاری شدن حکمت باشد، مثلاً اتفاق افتاده در اتوبوس شخصی به فرد دیگری بدون هیچ مقدمه ، دلیل و شناختی از یکدیگر ، شروع می‌کند به درد دل کردن و از بچه بیمارش و یا ... سر صحبت را باز می‌کند، او اصلاً نمی‌داند که چرا دارد راجع به بچه بیمارش و یا ... صحبت می‌کند، بهر صورت این‌ها اتفاقی نیست، بلکه مأموریت است که از سوی عالم بالا محول شده و مجری آن من معنوی می‌باشد .

افراد معمولی بدنبال زندگی روزمره زمینی هستند ، افراد آگاه افرادی هستند که در زمینه معنوی کار می‌کنند، الآن من معنوی دارد جلوتر از خودمان می‌رود، مثلاً ممکن است با افرادی برخورد کنیم که می‌گویند ده سال پیش شما را در خواب دیده‌اند و شما او را به شرکت در این کلاسها دعوت نموده‌اید، درحالیکه شاید شما فرضاً دو سال است با این کلاسها آشنا شده‌اید ( لازم به ذکر است که این خوابها با آن خوابهایی که منافع مادی و شخصی دارد فرق دارد ، این خوابها نشانه گذاری است ، در اصل راه را به شما نشان می‌دهد ).

در پله عقل گفته می‌شود ببخش، اگر ببخشد فردا پشیمان می‌شود، عقل دودوتا چهارتا می‌کند می‌گوید ببخشم بعداً خدا برای من اینجوری می‌کند و در واقع بقول خودش با خدا معامله می‌کند و بعد می‌بیند نه آنطوری که فکر می‌کرد نشد خشمگین و پشیمان می‌شود از کرده خودش، اما در پله عشق نصیحت نداریم و نمی‌توانیم بگوئیم ببخش ، او باید به مرحله‌ای برسد که اتوماتیک اینکار انجام بشود که با بحث همزاد این قضیه را دنبال خواهیم کرد.

### تا ظرفیت نداشته باشیم نباید ببخشیم به دو دلیل ؛

(۱) چون اصلاً نبخشیده ایم (۲) بخاطر اینکه حرص نخوریم ، برای چیزی که اساساً نبخشیده‌ایم که چرا من یک لحظه گفتم که ببخشیدام . انسان در بخشش بسیار ضعیف است، در واقع می‌بینیم که نبخشیده‌ایم، احساساتی شدیم و به اصطلاح جوگیر شدیم ، فردا همان ماجرای قبلی است، لذا اگر قرار باشد این کار بصورت اساسی صورت بگیرد و حل و فصل شود، مداخله من‌های معنوی الزامیست ، کسی که می‌گوید خدا ببخشد او زرنگ است، رند است، چون خدا که نمی‌تواند ببخشد از طرف مظلوم ظالم را .

**سؤال؛ آیا حلقه بخشش دوطرفه است؟**

**جواب؛** طلبکار، بدهکار، ظالم و مظلوم هر دو پایشان گیراست، وکلای طرفین به مصالحه می‌نشینند و ما یکبارہ می‌بینیم که سبک شدیم، اگر نبخشیم خودمان نیز گیر خواهیم بود، روی پله عرفان پند و نصیحت و ببخشید نداریم، حتی می‌گوئیم نبخشید ولی اجازه بدهید وکلای دوطرف حل و فصل نمایند و بعد می‌بینیم سبک شدیم و حرکت راحت‌تر و ساده‌تر انجام می‌شود.

**سؤال؛ آیا من معنوی همان نکیر و منکر است؟**

**جواب؛** استاد درون، فرشته نگهبان و ... در این خصوص تعبیر و تفسیر زیاد است، منظور از فرشته نگهبان همان من معنوی است الان ما وکیل مدافع داریم (همان مادر دوم) به حق یا ناحق از ما دفاع می‌کند، دادستان داریم، دادگاه ویژه که انرژی پتانسیل منفی را رسیدگی و در نهایت منجر به صدور حکم تحمل بیماری می‌کند، همه اینها خودمان هستیم، هر کسی نکیر و منکر را در درون خودش بهمرا دارد، در زمانهای قدیم چون کشش ذهنی بالا نبوده، نکیر و منکر عنوان شده است، از طریق خود شناسی با من‌های مختلف درون خودمان که آشنا می‌شویم می‌بینیم که همه با ما هستند و در واقع همه خودمان هستیم.

### من معنوی و کمک به فهم معنویت و آگاهی

**من معنوی و کمک به فهم معنویت و آگاهی؛** یک کار دیگری که من معنوی دارد کمک به فهم معنویت است و فهم آگاهی است و در واقع مثل یک استاد حق است، استاد درون است، جریانهای زیادی دنبال یک عاملی می‌گردند اتفاقاً به آن هم می‌گویند استاد حق، درون می‌گردند که آن را پیدا بکنند که آن یکسری کارها اینجوری را انجام بدهد و همه هدفشان این است که با این ملاقات بکنند یا یکجوری آن را فعالش بکنند یا یک جوری آن را زنده‌اش بکنند، درحالیکه در این قضیه این برای خودش یکی از فرعیات است نه جزء اصلیات، خودش می‌آید فعالیتش را آغاز می‌کند و در جهت فهم مسائل به ما کمکهای لازم را می‌کند و خلاصه بعنوان یک عاملی در درون شروع می‌کند به حل مشکلات ما در این زمینه.

### من معنوی و ناخودآگاهی

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه آیا من معنوی ارتباطی با ناخودآگاهی دارد؛** نه ارتباطی ندارد، ناخودآگاهی ما یک نرم افزاری است که نرم افزار برنامه‌های اساسی وکلان ماهست که یا در دوران کودکی یا بعد از آن چیزهایی بوده که غالب بوده و در یک شرایطی توانسته غلبه کامل پیدا بکند و از آنجا به بعد این نرم افزار است که کار می‌کند، مثلاً فرض کنید که ما مرد هستیم یا زن هستیم، این اصلاً به ظاهر ما نیست، این برنامه هست که به ما می‌گوید شما مرد هستید یا زن هستید، بعنوان مثال قبلاً هم صحبت‌هایی کرده بودیم که راجع به خیلی از مباحث مثلاً متافیزیک وجود دارد یا ندارد و راجع به خیلی بیماریها که باهم صحبت کردیم بیماریهای نرم افزاری که این نرم افزار است که می‌گوید و در واقع

برنامه‌های اساسی ما را این نرم افزار است که دارد می‌گوید و به نوعی هم می‌توانیم بگوئیم که قابل تغییر هم هست ولی خیلی خیلی مشکل است تغییر برنامه‌اش، اما همزاد اصلاً چنین ماجرائی ندارد، همزاد یک ماجرای هوشمندانه‌ای و شرح وظایف خاص خودش را دارد، نرم افزار ناخودآگاهی این مسأله است که یک چنین برنامه‌هایی در مورد ما در خودش دارد محافظت شده و به این سادگی نمی‌شود در آن دست برد و آن برنامه‌های ثابت را پیاده می‌کند، حالا اگر این برنامه‌ها، برنامه‌های درستی باشد خوب یک برنامه درست حفاظ دار است و خیلی مؤثر است و اگر غلط باشد که فاجعه است چون دسترسی به آن مشکل است، لذا هر چه بیشتر راجع به نحوه برنامه‌ریزی این برنامه انسان کار بکند و مطلب پیدا بکند پیاده بکند باز هم کم است (در ادامه بحث؛ ببینید ما تحت تأثیر تشعشعات همدیگر از دوره یک گفتیم که هستیم، یکی را می‌بینیم سرحال می‌شویم، یکی را می‌بینیم یکدفعه خموده می‌شویم، یکی را می‌بینیم مضطرب می‌شویم، یکی را می‌بینیم آرام می‌شویم، تحت تأثیر همدیگر هستیم اما یک موضوعی که من مثال زدم گفتم در یک مهمانی آمدیم و عده‌ای را نمی‌شناسیم، اگر که این را آماری بررسی بکنیم، می‌بینیم که یک گروه همفکر همدیگر را یک جایی پیدا کردند، یک گروه همفکر دیگر یک جایی دیگر، همینطوری یک جذبی صورت گرفته که افرادی که جذب هم شدند با هم وجه اشتراکاتی دارند، این آیا به نظر شما می‌تواند درست باشد، این که چطوری همدیگر را پیدا کردند، نگاه می‌کنند به همدیگر مثلاً می‌گوید نه این بدرد مصاحبت با من نمی‌خورد، آن یکی می‌خورد، بعد می‌بینیم که همفکر بهائی با همدیگر در واقع وجود دارد، سوال می‌کنند در مورد افرادی که می‌بینیم واز آنها خوشمان نمی‌آید یا آید، ببینید افرادی را می‌بینیم برای اولین بار و اصلاً از آنها خوشمان نمی‌آید و فرار می‌کنیم، بحث تداعی می‌تواند اینجا وجود داشته باشد، بحث تداعی که خودش یک موضوع خیلی مفصلی است و این تداعی در ناخودآگاهی ما برای خودش یک فایلی را باز کرده و ممکن است که ما از یک چیزهایی خوشمان بیاید و از یک چیزهایی بدمان بیاید، بدون اینکه ما بدانیم ولی تداعی‌هایی در این نرم افزار ناخودآگاهی وجود دارد و ما نمی‌دانیم و این یکی از چیزهایی است که ما را تحت تأثیر همدیگر قرار می‌دهد، اما آنکه آنجا صحبت کردیم آنها هم یک مکانیزمی است که جدای از اینجا توسط همزادها دارد دنبال می‌شود و ماها را با همدیگر مساعد می‌کند و در کنار همدیگر قرار می‌دهد و یک تجاربی را ایجاد می‌کند، ببینید همزاد خودش عاملی است در خدمت جاری شدن حکمت الهی، اتوماتیک یکسری کارهایی انجام می‌شود، منتها در افراد معمولی معمولاً همزاد مثبت در اغماء بسر می‌برد، برای اینکه در افراد معمولی اهداف متعالی ندارند، یعنی شناخت ندارند و یکسری از اهدافی را که برای خودشان متعالی تلقی می‌کنند از نظر تعاریف ما رویش خط می‌خورد، آنها خیال می‌کنند خیلی حرکت کردند رفتند مثلاً اینجا اتفاق کردند، در آنجا فلان کار خیر را کردند و... در حالیکه آنها در همان حد اکتفا می‌کنند و فکر می‌کنند که تمام شد، در حالیکه ماجرا چیزهای دیگری هم هست، لذا آن بخشی که می‌خواهد حرکات اساسی انجام بدهد، به آن کارهای اساسی اصولاً نیازی نمی‌شود، طرف خیال می‌کند خیلی پیشرفته است، خیلی متعالی است ولی بعد می‌آید می‌بینید که اینکارش که صفر امتیازی بود، آن یکی که از روی ترس بود، آن یکی که برای رفع تکلیف بود و... اینها را که رویش خط کشیدیم، خوب حالا در مورد این فردی که خودش خیال می‌کند که خیلی متعالی بود، همزاد آن کار

مؤثری که بخواهد انجام بدهد نداشته ، در اغماء بسر می برد ، لذا در این ارتباطاتی که ما برقرار کردیم آمدیم هشدار دادیم ، آمدیم بیدار کردیم ، شرح وظیفه دادیم و تحریکش کردیم ، بدنبال تحرک شما یکدفعه می بینید یک ارتباطاتی ، یک تجاربی پیش آمده ، در جاهائی با شما صحبت کردند ، مسائلی پیش آمده درحالی که شما خبر ندارید ، خوب پس چرا قبلش اینجوری نبود، پس نشان می دهد که این وسط یک چیزهائی، یک اتفاقاتی رُخ داده، درواقع ما آن وکیل تسخیری را ، آن من معنوی را بیدار کردیم ، از طرف دیگر تعاریفی را از تعالی بدست آوردیم ، فهمیدیم صفر امتیازی چیه و.... بیدارش کردیم ، اینها همه درمجموع ایجاد یک فعالیتی را می کند که دیر یا زود متوجه نتیجه اش خواهیم شد ، از جمله اینکه حالا دیگه افرادی پیدا می شوند به شما می گویند که ما چند سال پیش شما را در خواب دیدیم، افرادی که ندیدیم آنها را اصلاً ، خوب ماجرا چیه، ماجرا این است که این من معنوی که امروز بیدار می شود ، درواقع او که بحث زمان و مکان شاملش نمی شود ، او کارش را که امروز می خواهد شروع کند ، مثل اینکه مثلاً هفت سال پیش استارت زده شده باشد ، خوب این یک بحث پیچیده ای است، امروز بیدار شده ولی کاری را انجام می دهد مقدمه اش برمی گردد به ده سال پیش، یعنی شما اینجوری می بینید که او ده سال پیش یک کاری را استارتش را زده درحالی که او الان انجام می دهد ، منتها چون از ابعاد ویژه ای برخوردار است نمود عملی اش اینجوری دیده می شود ، خیلی ها را دیدیم که می گویند ما ده سال پیش ، پانزده سال پیش شما را در خواب دیدیم.

### چند گزارش ارتباط من معنوی

**خانم؛** هرکسی در کاری که انجام می دهد فکر می کند که خیلی خوب انجام داده به نظر خودش ، نجاری که آمده برای من در ساخته ، خیاطی که برای من لباس دوخته و من که برای دیگری یک کاری را انجام دادم ، شده کسی آمده پیش من داشتم برایش یک کاری انجام می دادم روی موهایش ، در آن لحظه خودم فکر می کردم کارم خیلی خوب بوده ، با اعتراض این خانم در دلم می گویم همش دارد می گوید ... همانی که من در دلم دارم می گویم یا اینکه به او می گویم شما اشتباه می کنید خیلی هم خوب است و دارم با آن مخالفت می کنم دارم به او ظلم می کنم ، راست می گوید دوست ندارد این رنگ را ، اینکار را دوست ندارد ، کارهائی که او دوست ندارد و من دارم خودم را به او تحمیل می کنم فکر می کنم اینها ظلم است و در این ارتباط تمام اینها برای من آمد .

**خانم؛** اولش یکسری چیزهائی که ، ظلمهائی که کرده بودم نمایش داده شد برای من و متوجه شدم ، بعد خودم را در یک جائی مثل مترو دیدم که یکطرفم قطاری که در حال حرکت بود کسانی بودند که من به آنها ظلم کرده بودم و طرف دیگرم کسانی که به من ظلم کرده بودند که در یک لحظه هم اینطرف و هم آنطرف رد شد .

**آقا؛** من احساس می کنم یک دریافتی داشتم و آن هم این بود که ظلم به معنی سرپوش گذاشتن روی حقیقت است.

**صحبتهای استاد؛** بله، ظلم عمومی کفر است، سرپوش گذاشتن روی تقدس هر ذره است، یعنی ما کافر دنیا می آئیم ، مشرک دنیا می آئیم، مشرک به چه علتی، به علت اینکه با چشم ظاهر بین دنیا می آئیم، پس تا زمانیکه چشم ظاهر بین



داریم مشرک هستیم، یعنی تا زمانیکه می گوئیم مثلاً این ستون است و درکنارش وجه الله را نمی بینیم این شرک است و مشرکیم، همان ماجرائی که گفتیم به صحرانگرم صحرا توینم به دریا بنگرم دریا توینم به حرجا بنگرم کوه و درودشت نشان از قاست رعنا توینم - باباطاس پس تا آن زمان ما داریم تقلا می کنیم، می رویم، می رویم تا که چشمان باطن بین شود، بطور کلی از شرک بیائیم بیرون ، اما کافر هم هستیم چرا؟ هر ذره ای تقدسی دارد دوباره به همان علت، ما آن تقدس را می پوشانیم، در دوجنبه، یکی بحث ظاهر بینی است و دیگری این که ما ارزش ذره به ذره را نمی دانیم و آن پوشانیدن حقیقت می شود کفر، حالا عیسی مسیح (ع) هم می فرمایند که انسان گناهکار است چرا گناهکار است به این علتها، انسان نفساً یعنی بدنیا که می آید اینجوری است، اینجوری بدنیا آمده ولی قرار است خودش را، دیدنش را و ارزیابیش را درست بکند، اگر قرار بود ما روزی که بدنیا می آمدیم چشم ظاهر بین نداشتیم و درک حقیقت بین داشتیم خوب دیگه کمال می خواستیم چکار کنیم ، اینجوری بدنیا آمدیم ولی قرار است از آن در که می رویم چشم دلمان باز شده باشد، خوب حالا برگردیم به بحث قبلیمان ، آیا ما بچسبیم به روزمره گی یا دنبال این مسأله هم باشیم که در کنار این زندگی همانطور که گفتیم واقعیت دروغ نیست و انکارش نمی کنیم اما در کنارش باید حقیقت را هم بدست بیاوریم یعنی همان بحث رند که قبلاً صحبتش را کردیم ، چشم مان را نجات بدهیم ، دلمان را نجات بدهیم، ذهنمان را نجات بدهیم، از شرک و کفر نجات پیدا بکنیم ، این همه تأکید بر اجتناب از من دون الله برای همین مسأله هست ( ادامه سؤال ؛ من می خواستم بدانم آیا دریافتم درست بوده یا نه ، یعنی منظور حتی گندن یک برگ از درخت به نظر من حقیقت این است که نباید آن را بکنیم وقتی می کنیم برگ درخت را سر پوش می گذاریم روی حقیقت استاد ؛ اگر ببخود و بیجهت وارد چنین چیزی می شویم مسلماً همین قضیه است .

### چند پرسش و پاسخ در خصوص مصادیق ظلم

ظلم ایجاد هرگونه تشعشع منفی است؛ استاد؛ ببینید آن تشعشع منفی که ایجاد می کنیم می بینیم که ظلم به هستی است ، یعنی تأثیر هستی از شعور ما، چرا می گویند غضب آمد، چرا می گویند قوم فلان اینجوری شد، چه تأثیری دارد و این مکانیزمش چه جوری است .

در خصوص این که موجودات حقی دارند که اگر حق آنها را ادا نکنیم به آنها ظلم شده استاد ؛ بله یک عقرب حقی دارد، یک سوسک حقی دارد و.... هر کدام از اینها دراکو سیستم حقی دارند ، نقشی دارند ، اگر نقششان را نادیده بگیریم یعنی نفی اکوسیستم کرده ایم .

ظلم به زمان که ما هر لحظه از آن را استفاده نمیکنیم ، یعنی در راه کمال نمی رویم ، آن لحظه ظلم به زمان کردیم استاد ؛ بله دوره ۳ راجع به همفازی با زمان صحبت کردیم ، دوره بعد هم که با آن کار داریم و در واقع یکی از شاکیان ما گفتیم که زمان است ، وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ سوگند به عصر که واقعا انسان دستخوش زیان است - والعصر ۱-۲.

**سؤال؛** در مورد کودکان که خیلی از اختلالاتشان و اعمال منفی شان بعد از یک درگیری با کالبد ذهنی است که تسخیر می‌کند یا بهر صورتی نزدیک به آنها می‌شود پیش می‌آید، این ظلم به حساب آن کالبد ذهنی گذاشته می‌شود یعنی دامنه عمل این کالبدها بعد از مرگ بسته نمی‌شود و سؤال دوم اینکه آیا می‌توانیم برای تمام بچه‌های دنیا ما تشعشع دفاعی بفرستیم؟

**جواب؛** عرض کنم خدمت شما در مورد سؤال دوم هم بله و هم خیر، بله، این که در ارتباطات جمعی خواهد آمد، الان تشعشع مثبت و کنترل تشعشع منفی در ارتباطات جمعی اعمال می‌شود، منتها ابتداء ساکن ما برایمان ملموس بشود کار کردن بصورت انفرادی‌اش، که وقتی برای کل کار می‌کنیم نگوئیم که حالا برای این جمعیت چه جوری تأثیر گذاشته می‌شود و بعد یک موضوع دیگر است که یک محدودیتی دارد چون که آنها به ما اجازه که ندادند که ما به آنها تشعشع دفاعی بدهیم، لذا اینجا یک ماجراهای خاصی وجود دارد و صرفاً یک تقابلهائی است، در جنگ تشعشعاتی بین شیطان پرستها که دارند پالسهای منفی می‌دهند و کارهای خاصی است، اینطرف در ارتباطات جمعی صرفاً این تشعشع روی آنهاست، نه این که روی افراد خواهد کار بشود، خوب افراد یکسری بهم می‌ریزند قاعدتاً، لذا از این سمت تشعشع مثبت ۲ برای همه البته در حلقه‌های روح جمعی کسانی که بیایند در حلقه‌های روح جمعی آنها را کار می‌کنند، در غیر اینصورت تک تک است، تک تیراندازی است نه بصورت جمع. در مورد سؤال اول که آیا ظلم بحساب کالبد ذهنی گذاشته می‌شود، ببینید یک تغافل آنطرف وجود دارد یعنی دوباره کالبد ذهنی که متعالی نیست آنجا در برزخ برای خودش در دسر دارد درست می‌کند، دارد به نوعی شریک جرم می‌شود، اینطرف هم یک جرمی برای ما هست که چرا حواست را جمع نکردی، چرا در خانه‌ات را باز گذاشتی، بهر حال هم ما درگیر هستیم، یعنی نمی‌توانیم بگوئیم به ما مربوط نیست او آمده و هم او درگیر است، یعنی ما همدیگر را گرفتیم، همدیگر را درگیر کردیم.

**سؤال؛** کسی که خیلی ظلم می‌کند یا ظلم کرده، همه دلخوشی ما این است که این تقاضی را پس می‌دهد، حالا اگر ما ببخشیمشان خوب این چطوری می‌شود؟

**جواب؛** این سؤال خیلی جالبی است و دقت بکنیم ببینیم که مسأله و هدف از بخشیدن چی هست، ما فردی را که به ما ظلم کرده می‌بخشیم آیا او از تقاضش نجات پیدا کرده، آن کارمایش تمام سرجای خودش هست، قانون کارما، موج دارد می‌رود و می‌آید او را در بر می‌گیرد و در واقع نتیجه اعمال خودش را او می‌بیند، اینطرف قضیه بخشیدن یعنی آزاد شدن، کسی که می‌بخشد خودش را راحت می‌کند، کمند را محکم گرفته رها که می‌کند خودش را آزاد می‌کند و هر جا که می‌خواهد می‌رود، شاید منظور آنهاست که می‌گویند به خدا واگذار کردیم یعنی اینکه ما اینها را به قانون کارما و عمل و عکس‌العمل می‌سپاریم و او از قانون عمل و عکس‌العمل رهائی ندارد، خدا می‌گوید بخشیدید من کاری ندارم من رفتم کنار اما قانون دست از سرما بر نمی‌دارد، عمل و عکس‌العمل است، تشعشعات منفیش روی خودمان که ظلم کردیم یک کاری انجام داده و بعد هم بازتابش هم دوباره دارد یک کاری انجام می‌دهد، یعنی هیچ چیزی این وسط پایمال نمی‌شود، اما نبخشیدن چی می‌شود، نبخشیدن خودش اسارت است و باید غرامت پرداخت کنیم، باید بهائی پرداخت کنیم یعنی اگر خودمان می‌خواهیم آن تلافی را پیاده کنیم باید غرامتش را بدهیم، باید برایش بهائی بدهیم، یکی از موارد این بهائی که می‌دهیم اسارت خودمان است، اسارت ذهنی، روحی و روانی خودمان است که در بند هستیم و بایستی بها را پرداخت

بکنیم ، اگر بخواهیم با چشم خودمان بالاخره ببینیم که ما به او ضربه ای زدیم باید بهایش را پرداخت بکنیم، نبخشیدن ظلم نیست، با نبخشیدن خودمان را در اسارت نگه داشتیم، ما باعث شدیم که خودمان در اسارت بمانیم، خوب آنچیزی که باعث می شود ما در اسارت بمانیم، آنچیزی که باعث می شود ما تشعشع منفی می دهیم این در واقع گناه است، قانون است در عرفان ، دوستان هم سؤال کردند در خصوص اینکه بحث ظلم چیه ، در عرفان ایجاد تشعشع منفی گناه است ، تعریف گناه و ثواب چی بود، آنچیزی که بسمت کمال است ثواب است، آنچیزی که بسمت ضد کمال است گناه است ، این کلیات را که دانستیم لحظه به لحظه می دانیم چی ثواب است، چی گناه است ، این کتابی نیست که برویم کتاب را بازکنیم، همه چیزها که در کتاب نیامده، از نظر ما ایجاد تشعشع منفی گناه است، حالا طرف وقتی که نبخشیده و نگه داشته هم تشعشع منفی ایجاد می کند هم در اسارت است بنوعی، همه وجودش در اسارت این است که طرف الان می خورد زمین، یک ماه دیگر می خورد زمین، پس چرا نمی خورد زمین، یعنی لحظه به لحظه دارد دنبال می کند و بجای این که مسیر خودش را نگاه بکند دارد او را دنبال می کند که چه وقت می خورد زمین ، بنابراین انرژی ذهنی صرف می شود، انرژی ذهنی که صرف می شود ما کم می آوریم و عواقبش هم نشان می دهد که ما درگیر شدیم و به عبارتی نبخشیدن گناه است و به یک عبارتی هم گناه نیست چون می گوئیم که حقمان است و از حقمان نمی خواهیم بگذریم ، ببینید نبخشیدن ، همانی که می فرمائید در دلمان است یعنی در آنجا یک جایی را گرفته و خوش کرده در دلمان ، بنابراین استدلال این قضیه این است که متضرر می شویم ، حالا می آئیم در بحث این قضیه که وقتی که ما در جهت کمال حرکت می کنیم و من معنوی فعالیتش را آغاز می کند و ما هر چند وقت می بینیم که ما سبکتر شدیم ، قبلاً راجع به یک عده ای خیلی سفت و سخت بودیم، حالا نه به آن سفت و سختی نیست، یک اتفاقاتی افتاده اصلاً ما نه رویش فکر کردیم و نه دنبالش بودیم ولی می بینیم که ما نرم تر شدیم، نگو که از پشت پرده یکسری کار انجام شده و ما داریم واجد شرایط می شویم و یک ظرفیتهائی می آید بالا و افرادی که در واقع خیلی برایمان اهمیت داشت که زمین بخورند یعنی انتقام پس بدهند، الان می بینیم نه زیاد دیگه خیلی هم برایمان اهمیت ندارد و خیلی هم دیگه دنبالش نیستیم، کمرنگ شده، بی رنگ شده، لذا وقتی در جهت کمال نیستیم روز بروز این مسأله سفت و سخت تر می شود و بیشتر خودش را نشان می دهد روز بروز یکدفعه می بینیم که یادیک مسأله می افتیم مال بیست سال پیش که اصلاً یادمان نبوده، می گوئیم که من چرا بیست سال پیش فلانی آمد این را گفت، من آن را نگفتم، تازه پرونده باز می شود ، چیزی که معلوم نیست طرف مرده است، زنده است، اصلاً کجا هست، روز بروز پرونده های جدیدی به این جمع اضافه می شود ولی برعکسش در جهت کمال روز بروز می بینیم پرونده ها بی رنگ تر، بی رنگ تر می شود ، این نتیجه فعالیت این بخش است.

**اصل**؛ (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی)؛ هر عملی که انسان را از کمال دور نماید گناه و هر عملی که انسان را به کمال نزدیک سازد ثواب محسوب می شود .

**سؤال؛ این که قدیم می گفتند یکی را که نفرین بکنی برمی گردد به سمت خودت توضیح بدهید**

**جواب؛** در دوره یک اگر یادتان باشد گفتیم چون نفرین در فاز منفی است، فاز منفی تشعشع منفی می دهد ولی چون در بچه منفی شما باز است همان موقع هم فرصتی است که تشعشعات منفی هم وارد بشود.

**سؤال؛ در خصوص مسأله گل و گل پروری که آیا گناه نیست**

**جواب؛** در مورد مسأله گل و گل پروری به اینصورت است که یک عده ای می آیند گلخانه ای را پرورش می دهند بعنوان یک شغل، یعنی اگر آنها پرورش نمی دادند اصلاً آن گل نبود ولی می آیند پرورش می دهند و این کار یک شغلی است و یک تشعشع مثبتی جابجا می شود، یعنی این گل از اینجا می آید یک شادی و روحیه مثبت می آورد ولی ما پرورش ندادیم که بیاندازیم دور و یا بی احترامی کنیم، خیلی هم با احترام می گذاریم در گلدان و تا آنجائیکه می توانیم نگهداریش می کنیم و می خواهیم هرچه بیشتر بماند، هم بصورت یک حرفه است و یک عده ای نان می خورند، هم این که من گلزاری که در دسترس نبوده ولی این گل الآن توانسته به اینصورت اینجا باشد و ما با نگاه به او شاد و روحیه مثبت در ما ایجاد بشود.

در دهب کشف و ارباب شهود      عالم بر نیست جز تاناسیر وجود  
چرخین صور از چه ظاهر اندر روی نمود      چون در گری نیست به جزء یک موجود

**صحبتهای استاد در خصوص کنترل دشارژ درونی؛** جلسه امروز را با بررسی آماری در مورد کنترل دشارژ آغاز می کنیم ، در مورد کنترل دشارژ این دوره قرار بود به صورتهای مختلفی این مسأله تحت نظارت قرار بگیرد ، یکی در جریان عمل و یکی هم به اینصورت بود که می توانستیم مسائلی را یادآوری بکنیم، یعنی بدترین وقایع را یادآوری بکنیم و بعد نگاهش بکنیم ، ببینیم آن باری را که در موردش تعریف کردیم آیا خنثی شده یا نشده یا اگر خنثی نشده می توانیم آن را خنثی بکنیم و آن را تحت کنترل در بیاوریم یا خیر، حالا دیگه در جریان زندگی روزمره هم که هر روز با این مسأله دست به گریبان هستیم، با مسائلی که با کنترل دشارژ ارتباط پیدا می کند، خوب دوستانی که استفاده کردند موفق بودند ، بله، دوستانی که در حد متوسط، زیر متوسط بود ، زیر متوسط اقلیت است در این آمار ، ولی مسأله اینجاست که دوستانی که به آن حد نصاب قابل قبول نرسیدند آیا کار می کنند در این رابطه یا نه ، یعنی از آن استفاده می کنند یا نه ، ببینید مسأله ای که هست این است که یک امکانی است که وجود دارد ، همین آمار نشان می دهد که عزیزی که از این امکان استفاده می کنند، بهره برداری هم به همان نسبت برایشان پیش می آید ، اما اگر از آن استفاده نکنیم قاعدتاً اتفاقی نمی افتد ، تا یک مدتی غیر اتوماتیک است ولی یواش یواش به همزمانی نزدیکش می کنیم تا اتوماتیک بشود ، خوب این آمار نشان می دهد که پس یک عده ای توانستند به آن حد هم نایل بشوند، یعنی اگر یک مورد هم داشته باشیم ، نشان می دهد که پس بقیه هم می توانند، این یک مسأله دست نیافتنی نیست ولی یک قضیه در این رابطه هست که ما بطور ذهنی عاداتی داریم یا یک پکیج های اطلاعاتی در ذهن ما شکل گرفته که فکر می کنیم شکستن آنها غیر ممکن است، یکی در همین رابطه است که ممکن است بعضی از دوستان فکر کنند که مگر زندگی بدون دشارژ می شود ، هنوز ممکن است بعضی از دوستان مجادله را داشته باشند که یک بُعد زندگی دشارژ شدن است ، یک بُعد زندگی همان غم ، اندوه

، حزن و... است و هنوز ذهنی نپذیرفتند که امکان دارد انسان در فاز مثبت صرفاً باقی بماند ، هنوز در این خصوص ما به آن توافق نرسیدیم ، یعنی قاعداً عده زیادی از دوستان هنوز مسأله‌ای را که گفتیم در مورد فاز مثبت و منفی و این که گفته **فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سَبَسْ بَلِيدَكَارِي وَ پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد-** شمس ۸، یعنی اینکه من هر دو را دادم، هر کدام را می‌خواهید انتخاب کنید، نگفته که انسان تعریفش این است که از هر دو استفاده کند، این تعریف را نداریم و آنچه‌ی که در دستورالعمل کلی است این است که ما یک سمتی را انتخاب کنیم یا اینطرفی یا آنطرفی، لذا مسأله‌ای که پیش می‌آید این است که بعضی مواقع ما فکر می‌کنیم که انسان بخشی از وجودش احساس است و بخشی از احساس ما هم منفی است و باید ابراز بشود ، غم ، اندوه و حزن و.. بنابراین خود این مسأله عدم پذیرش باعث می‌شود که ما در موقع لزوم آن سوئیچ را نداریم که جلوی در را ببندد و نگذارد آن موج منفی بیاید داخل، چون احساس می‌کنیم که لازمه وجودی ما این است که حالا اینجا اسیر غم و اندوه و این مسایل بشویم، همین فکر باعث می‌شود راندمان کنترل دشارژ بیاید پائین، خوب روی این موضوع می‌خواهیم کمی با هم کار بکنیم چون بحث خیلی مهمی است، البته در دوره ۴ هم در این رابطه صحبت کردیم ، اگر خاطرتان باشد راجع به مدیریت بحران با هم صحبت کردیم ، ما یک بد آموزی داریم تحت عنوان دلسوزی ، غمخوار بودن ، تحت این عناوین فکر می‌کنیم که اگر کسی غمگین است ما هم باید برویم خودمان را به او غمگین نشان بدهیم ، او می‌زند بر سر خودش ما هم باید بایستیم جلوی بزنیم بر سر خودمان تا او احساس کند که ما با او همدرد هستیم، احساس بکند که ما غمخوارش هستیم، درحالی‌که موضوع غیر از این است وقتی یکنفر غمگین است باید بهر روش و بهر صورتی یک موضع شاد و سرحالی داشته باشیم تا بتوانیم او را از حالش بیاوریم بیرون ، اساس تسلیت همین است ، اساس تسلیت یعنی اینکه او تسلا پیدا بکند و راحت بشود ، با یک موج مثبت برخورد بکند و تحت تأثیر این موج مثبت قرار بگیرد ، این مشکلی است که شاید جا انداختنش کمی دشوار باشد ولی باید یواش یواش در آن حرکت کرد، بنابراین وقتی این مسایل دشارژ چه درونی و چه بیرونی رخ می‌دهد اگر که ما لزوم این قضیه را نگرفته باشیم اقدام نمی‌کنیم ، یعنی فکر می‌کنیم که این غم که الآن آمد رو ، این دشارژ که آمد رو باید باشد و این است که به زندگی معنا می‌دهد و نشان می‌دهد که ما احساس داریم و اگر غیر از این باشد ممکن است حتی فکر بکنیم که یک موجود بی‌احساسی هستیم یا بی‌تفاوت هستیم که همه اینها را در دوره ۴ به تفصیل با هم صحبت کردیم ، من فقط می‌خواهم ببینم اگر هنوز مشکلی وجود دارد در این رابطه بتوانیم اینجا به آن خاتمه بدهیم یا بهر حال با پاسخهایی، با توضیحاتی آن را شفاف بکنیم اگر چنانچه به لزوم این قضیه هنوز دست نیافتیم ، دوباره یاد آوری می‌کنم که یکی از حربه‌های شیطان ، یکی از عوامل مهم از لشکریان شیطان کلاً فاز منفی و بحث دشارژ است، یعنی یکی از مهمترین عواملی که شیطان به کمک آن موفق می‌شود سد راه ما بشود بحث دشارژ شدن است ، اگر ما به این مسأله تسلط پیدا بکنیم یکی از بزرگترین و مؤثرترین عوامل دست شیطان را گرفتیم ، اگر غم لشکرانگیز که خون‌ماشان ریزد من وساتی بهم سازیم و بنیادش براندازیم - **حافظ** این شعر خیلی قشنگ نشان می‌دهد که دارد می‌گوید عزممان را جزم کردیم

که اگر آمد با آن حربه اش ما سد راهش بشویم و نگذاریم ما را دشارژ کند ، دشارژ که شدیم روی ما خط می خورد و بدرد نمی خورد کارهایمان، اگر بگوئیم خدا دیگر بدرد نمی خورد، هیچ کارمان بعد از آن بدرد نمی خورد.

### تعریف غم در دنیای عرفان

گفتیم که در دنیای عرفان فقط یک غم وجود دارد ، غم دوری از یار، اما نتیجه این غم چیه ، بخاطر این غم آیا عارف دشارژ شده ، آمده یک نتیجه دیگری گرفته، گفته، گفته چون غمت را توانی از دست ببرد دل شاد ما به امید غمت خاطر شاد می طلبیم - حافظ در واقع می گوید چون تو پایت را نمی گذاری جایی که غمگین است و من هم غم دوریت را دارم به این علت خاطر شاد می طلبم که اینجا شاد بشود تا تو بتوانی پایت را بگذاری، چون تو پایت را نمی گذاری جایی که دشارژ می شود، این قانون است، پس اوپایش را نمی گذارد جایی که دشارژ بشود لذا در دنیای عرفان همین غم هم باعث شده که خاطر شاد را عارف بطلبد، پس در دنیای عرفان یک غم است که تازه آن غم هم منجر شده به خاطر شاد، دنیای عرفان که دنیای کیفیت است و دنبال بهترین کیفیت دارد می گردد ، به این نتایج دارد می رسد که جمع بندیش را گفتیم .

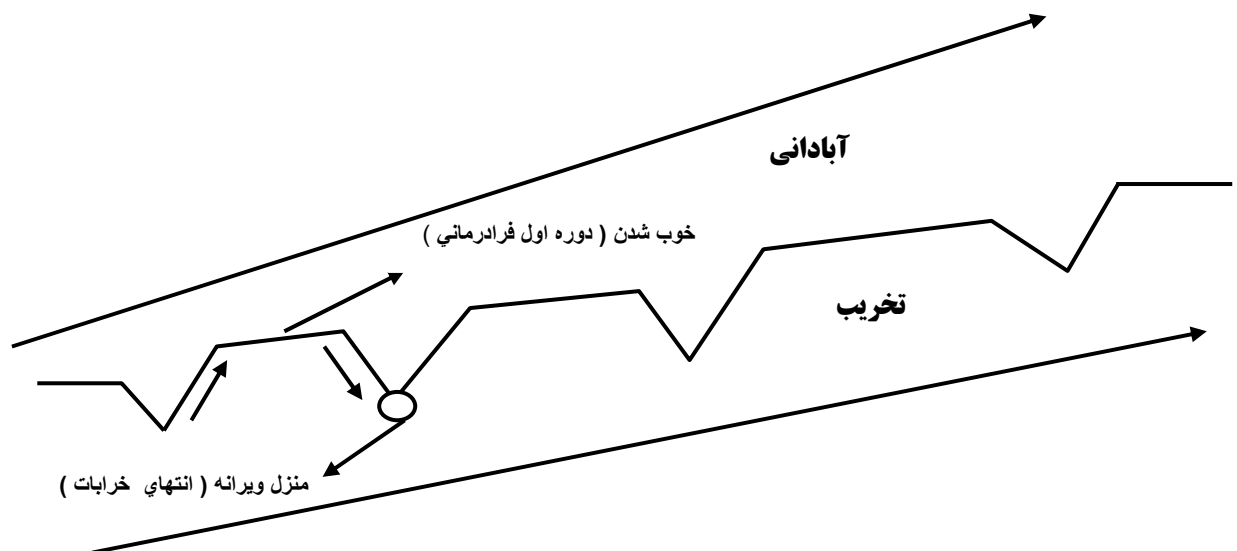
**سؤال ؛** من همیشه این برایم سؤال بوده که چون انسان به آن مرحله کمال که در روی زمین حالا حالاها کار دارد ، خراب شدن و آباد شدن دارد و آن شکلی که بصورت آرم کشیده شده روی کارت یک قسمتش رنگ تیره است قیافه غمگین ، یک قسمتش قیافه خندان است ، این برای من سؤال بوده پس چه جوری این که می گوئید در فاز مثبت آدم باید باشد دائم امکانپذیر می شود .

**جواب ؛** یکی بحث کوی خرابات است و یکی بحث آرم که من آن آرم را در ارتباط دیدم و همان را هم عیناً انتقال دادم ، در این آرم یک سمت سفید است و حالت لبخند دارد، یک سمتش سیاه و حالت اخم دارد، این البته مفاهیم مختلفی دارد، یکی این که بطور کلی عالم دوقطبی را می رساند، عالم تضاد را می رساند، بطور کلی حالت شارژ و دشارژ را می رساند، بطور کلی حالت متصل به شبکه مثبت و متصل به شبکه منفی را می رساند، اما در مورد شارژ و دشارژ می بینید که در واقع دشارژ وارونه و ساقط است .

### کوی خرابات

منظور از کوی خرابات این نیست که شارژ و دشارژ بشویم، اصلاً منظور این نیست ، منظور از در حال تخریب بودن دشارژ شدن نیست ، یعنی یک نفر الان در اوج تخریب است ولیکن این به آن معنا نیست که الان دشارژ است و در غم ، اندوه ، حزن ، یأس و ناامیدی است ، اگر بعضی از مواقع در بعضی از شرایط یا دوره ها ترس آمده رو این مال حالت خود فرد نیست ، این حالت بازسازی شده اش است ، اگر در تیک های شخصیتی اش یک چیز منفی آمده رو بحث دشارژ بودنش را نمی رساند ، خود آن حالتی را که در اینجا قرار دارد (توضیح روی شکل ذیل) این جزء ساخت است ، آن چیزی که جزء ساخت است مثبت است ، یعنی وقتی که یک خانه کلنگی را دارند تخریب می کنند خود این عمل مثبت است ، خاکبرداری می کنند مثبت است و هرکاریش می کنند مثبت است ، اگر روی ما هم باشد همینطوری است ، لذا در کوی خرابات ما حالت دشارژ واقعی نداریم ، خصوصاً اگر فرد واقف شده باشد که دارد رویش ساخت و ساز

انجام می‌شود ، یعنی لحظه به لحظه‌اش از این کوی خرابات لذت می‌برد ، چون درگذرم خاک مرا گل سازید درخز دیوار خرابات کنید - **خیام** یعنی در یک جائی متوجه می‌شود که این کوی خرابات چه نعمت بزرگی بوده ، بنابراین هر تخریبی را که دارد فرد با دل و جان دنبالش است چون می‌داند تا این تخریب صورت نگیرد ساخت و سازی انجام نمی‌شود ، گر از این منزل ویرانه سوی خانه روم، یعنی اینجا الآن امید دارد، حافظ می‌گوید که از این منزل ویرانه سوی خانه روم **دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم - حافظ**، یعنی در همین جا هم امید دارد ، وقتی این خانه کلنگی را داریم تخریب می‌کنیم امیدی آنجا در جریان است که تخریب می‌کنیم، جای آن مثلاً یک برج می‌خواهیم بسازیم ، یعنی لحظه به لحظه‌اش امید ، شور و شوق است ، هیچ چیز منفی در آن نیست ، ممکن است در ابتدای راه یک کسی وارد کوی خرابات بشود مثلاً فرض کنید دوره یک شما تجربه دارید بعضیها مجادله هم می‌کنند که مثلاً من اصلاً اینجوری نبودم، اصلاً زانویم درد نمی‌کرد ، و... یک اعتراضاتی دارند ، هنوز نمی‌دانند که منظور از کوی خرابات چی هست، هنوز نمی‌دانند که قدم به یک راهی گذاشتند که مقدمه کوی خرابات است و ما هم فقط کوی خرابات را اینجوری برایشان تعریف کرده بودیم (چون فرصت نبود در آن دوره) گفتیم یک اسکن می‌شود و سوابق بیماریهاتان را می‌آورد بالا، نگفتیم تخریب می‌شود تا ساخته بشوید و دوستان تحت عنوان اسکن به این مسأله نگاه کردند البته درست است نه اینکه تعریف غلطی داده باشیم ، منتها آن تعریف برای یک تازه کار است ، مثلاً شما با یک بیماری که بیرون از اینجا با آن کار می‌کنید نمی‌توانید بگوئید که این کوی خرابات است ، اگر بگوئید او هم می‌گوید کوی خرابات چیه ، لذا شما می‌گوئید اسکن می‌شوید ، پس یک تعریفی داریم برای عوام است و یک تعریفی داریم که برای خواص است، برای افرادی هست که می‌خواهند مسیری را بیابند و وقتی برمی‌گردند نمی‌گویند آن دوره یک اسکن بود می‌گویند، کوی خرابات بود، ترسهایمان آمد رو، کابوسهایمان آمد رو آلرژیهایمان، آلرژیهای جسمی، روحی و ذهنی آمد رو، اینها یک جورهایی مورد دقت نظری قرار گرفت و کارهایش انجام شد، بنابراین درکل یکی از چیزهایی که می‌تواند خیلی مؤثر باشد که کوی خرابات را بخوبی تحملش کنیم هرچی که هست، پیدا کردن تعریف دقیقش است و آن تعریف دقیق یک دودوتا چهارتای خودش را دارد ، تا چیزی خراب نشود آباد نمی‌شود ، حالا هرکسی به تبع سن و سال خودش یک برنامه‌هایی را پذیرفته ، یک کارهایی روی بی‌نهایت اجزای وجودیش انجام شده تا آن افکار پوسیده گذشته دور ریخته نشود جا برای افکار جدید نیست ، **يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ (۱) قُمْ اللَّيْلَ إِلاَّ قَلِيلاً (۲) ای جامه به خویشتن فرو پیچیده (۱) به پا خیز شب را مگر اندکی (۲) - زمزم ۱-۲** همه اینها اشاره به یک فردی است که گلیم بر خود پیچیده، کدام گلیم، گلیم افکار پوسیده گذشته، بلند شو، نگاه کن، این نگاه با نگاه قبل فرق می‌کند، این نگاه یک وسعت دیگری پیدا کرده ، فاکتورها و معیارهایش چیز دیگری است ، نه آنکه در گذشته بود، گذشته خوب همانی بود که نگاه کردیم ۵۰ سال ، ۱۰۰ سال هم نگاه بکنیم روندش مشخص بود که چی می‌خواهد بشود، بنابراین انداختن این گلیم پوسیده، این افکار که خودمان رویش فکر نکردیم، افکاری که ارثی بود و متعلق به ما نبود و تجدید نظر در مورد آن ، بازنگری در مورد آن بعنوان یک عامل تحول ساز لازم بود .



### نگاه عرفان به اصابت مصیبت

**سؤال؛** این که می گویند که خدا هر کس را که بیشتر دوست دارد مشکلاتش بیشتر می شود، یا تحمل هر کس هر چقدر باشد، همانقدر خوشبختی یا مصیبت نصیبش می کند، آیا مصداقش اینجا واقعیت پیدامی کند و بیشتر به دنیای عرفان نزدیکش می کند؟

**جواب؛** ببینید یک بخشی از قضیه اتوماتیک است. شما هر چه بیشتر بدانید بیشتر زجر می برید، **حافظ** می گوید **فلک به مردم نادان دهر** **ز نام امور تو اهل فضل و دانش همین گناهت بس**، خوب معلوم است وقتی می فهمید، یک تشخیصهائی دارید، قیاسهائی دارید، ارزیابیهای دارید که آن ارزیابی برای شما مسئولیت می آورد، بارروی دوش شما می گذارد، وقتی یک مطلبی را می دانید مسئول می شوید، وقتی نمی دانید هیچی، بنابراین شما می بینید وقتی در یک جامعه ای هر چه بیشتر آگاه هستید مسئولیتان بیشتر می شود، خود همین یک باری را به دوستان می گذارد، مثلاً یک با سواد و یک بیسواد، کدام یک بارشان سنگین تر است و همینطور که بیائیم جلو مسئولیتها و مسایل مختلف، همه اینها سنگین تر می شود، یک کسی که قدرت دستش است با آنکه قدرت ندارد، آنکه ثروت دارد با آنکه ندارد، آنکه می داند با آنکه نمی داند دوتا میدان آزمایش مختلف است، این دیگه اتوماتیک است، نه اینکه خدا بیاید بگوید که بیشتر یاد گرفتی من هم الان بار بیشتری می گذارم روی دوش تو، بطور اتوماتیک این قضیه است، مثلاً ما قبلاً نمی دانستیم شعور الهی وجود دارد، بعد فهمیدیم که یک چنین چیزی وجود دارد، قبل و بعد از این چقدر مسایل ما، مسئولیتهایمان تغییر کرد، چقدر شما خودتان وقت گذاشتید که اگر این را نمی دانستید لازم نبود این وقتها را بگذارید، بنابراین اینطور نیست که خداوند بطور شخصی و دلبخواهی بیاید بار بگذارد روی افراد، چیزی بنام دلبخواهی وجود ندارد، عدالت نمی گذارد وجود داشته باشد، اگر بار بگذارند باید روی همه بگذارند، اگر بار نگذارند باید روی هیچکس نگذارند، بنابراین چه چیزی تعیین می کند که به هرکسی بار چقدر تعیین بشود، یکسری قوانین است، اینها باعث می شود که بار روی ما گذاشته بشود یا نشود، اما ممکن است حالا یک سؤالی پیش بیاید، بگوئیم که خوب آقا بهتر است که ندانیم، مسئولیتمان کمتر است آیا این درست است یا نه، خوب این



شخص اینجا را می‌رود، در مرحله بعد سواد مرحله بعد را ندارد، آنجا گیر می‌افتد، بعد اینجا خودش نمی‌داند و ناآگاه است از یک نظر مسئولیت ندارد از یک نقطه نظر دیگر زجر می‌کشد، نمی‌داند شعور الهی است که بلند شود شب، نصف شب برای یکی کاری انجام بدهد، اینکار را نمی‌کند ولی خودش هم جای دیگر دارد زجر ناآگاهی را می‌کشد، حالا صرفه با آگاهی است یا صرفه با ناآگاهی است، وقتی حساب و کتاب بکنیم، دقیق بنشینیم همه فاکتورها و مسایل را بیاوریم در ماجرا می‌بینیم که صرفه با آگاهی است، یعنی عیب ندارد مسئولیت گردن ما بیاید ولی آگاه باشیم، هم از یک نقطه نظر هائی اینجا به نفعمان است و هم در زندگیهای بعدی با سواد آن زندگی خواهیم بود نه بی‌سوادش و بعد هم مصیبت آنچیزی که اصابت می‌کند، هر چیزی که اصابت کند می‌شود مصیبت **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم** - بقره ۱۵۶ هر چیزی به شما اصابت کرد بگوئید که از اوئیم به سوی او می‌رویم، معادل این قضیه را خیام می‌گوید **شادی کن از زاون، شون کن از مرک زین کوز بی آمد زین کوز بی رفت - هرنگ استاج**، ما یکی از چیزهائی که داریم این است که موقع تولد سر از پا نمی‌شناسیم و موقع مرگ هم به یک صورت دیگر واکنش نشان می‌دهیم، نه این، نه آن، اینها تعادلی می‌خواهد که در واقع از اوئیم بسوی او روان، نه اینجا لازم است که خیلی سر از پا نشناسیم، نه آنجا لازم است که تعادل خودمان را کنترل خودمان را از دست بدهیم، اصل مسأله مصیبت را ما به این معنا گرفتیم ولی هر چیزی اصابت بکند خوب و بدش می‌شود مصیبت، بعبارتی وقتی می‌آئیم در این ماجرا می‌بینیم که ما یک اصلی را گرفتیم و محورمان آن اصل است، اصل انالله وانا الیه راجعون، بقیه‌اش همش بازی است حول این محور، حول این حلقه، ما قرار است که یک کاری بکنیم و این کاری را که می‌خواهیم بکنیم طبق بررسیهائی که با هم انجام دادیم دیدیم که تسلیم بشویم چون با هم تحقیق کردیم، ما چیزی را یکطرفه نگفتیم، در چند حلقه آزمایش کردیم، دیدیم وقتی تسلیم می‌شویم ما می‌توانیم یک بهره مندی داشته باشیم که اگر تسلیم نمی‌شدیم آنها را در اختیار نداشتیم.

### توانائی زمینی، توانائی آسمانی

**سؤال؛ تفاوت بین تسلیم شدن و مسئولیت را توضیح دهید؟**

**جواب؛** کار آسمانی گفتیم که تسلیم باید باشیم، اگر تسلیم نشویم، توانائی آسمانی خودمان را گفتیم که از دست می‌دهیم، ما دوتا توانائی گفتیم داریم، توانائی زمینی و توانائی آسمانی، توانائی آسمانی این است که بدون اینکه حرکتی باشد یک کاری انجام بشود، یک تسهیلاتی را از آن استفاده کنیم، اصلاً به حرکت ما نیست، یک امکاناتی اینجا خوابیده که با هم بررسی کردیم و با هم این تستها را انجام دادیم، دیدیم که می‌توانستیم از آن بهره مند بشویم از جمله در فرادمانی ما که قصدمان این نبود که در کار پزشکی مداخله کنیم، مامی خواستیم یک مسایلی را تست بکنیم که اینجا نتیجه بگیریم، خوب ما اگر اینجا تسلیم نمی‌شدیم، این امکان را در اختیار نمی‌توانستیم داشته باشیم، پس کسانی که تسلیم نیستند این بخش را محروم می‌شوند، کسانی که این بخش را نمی‌توانند یا نتوانند یاد بگیرند یا به آگاهی نرسند از این بخش محروم

می شوند و می ماند فقط کار زمینی شان، کار زمینی تابع تلاش است، کار زمینی مسئولیت می آورد، کار زمینی مسایل خاص خودش را می آورد، این را نمی توانیم خلاص بشویم، حالا تلاشمان کمتر یا بیشتر بالاخره تلاش را داریم، اما در کار آسمانی تلاش کاربردی ندارد، اینها یک جورهایی با هم ارتباط دارند، مثلاً شما وقتی درمان می کنید، فرادرمانی انجام دادید و خوب شدید، روی کار زمینی شما تأثیر می گذارد، آن کجا که مریض باشیم، آن کجا که سالم باشیم، مریض باشیم چند روز باید در خانه بخواهیم و ضرر اقتصادی دارد، پس کار آسمانی به کمک کار زمینی آمد و حالا کار زمینی است که می آید در خدمت کار آسمانی، الآن شما چطوری تشریف آوردید که ما اینجا راجع به تسلیم با هم صحبت کنیم، شما ماشین سوار شدید، صرف هزینه کردید، وقت گذاشتید و... همه این ماجرا کار زمینی را در واقع صرف کردید تا برسید به اینجا که بگوئیم تسلیم چی هست، پس اینها از هم جدا نیستند، لذا این دو بخش در خدمت همدیگر هستند، مثلاً شما اگر کنترل ذهن داشته باشید، کنترل دشارژ داشته باشید به نفع کار زمینی شما هست یا نیست، پس در واقع همه اینها دارند به همدیگر کمک می کنند، یک موضوع هست که ما بهر حال در روی زمین باید بدویم، چه کار آسمانی داشته باشیم چه نداشته باشیم، یعنی لقمه را از سر سفره هم بخواهیم بگذاریم دهانمان باید تلاش بکنیم، پس هرگز بدون تلاش نمی شود. نسبت دادن کارهایی که عدالت نیست به خدا بطور غیر مستقیم کفر است، مثلاً شنیده ایم که می گویند خدا به فلانی داده، ما خوبیم و خدا به ماداده و از درودیوار بر ایمان پول می ریزد و... اینها تفکر عامیانه است، عدالت یکی از پیچیده ترین و مفصل ترین مباحث هستی است، یعنی هر چه بیشتر بدانیم متوجه می شویم که ما چیزی از عدالت نمی دانستیم.

### کار زمینی معنوی

**ادامه سؤال؛** خیلی از کارهایی که ما در روی زمین انجام می دهیم ماهیتاً کار آسمانی هستند، مثلاً کاری را راه می اندازیم و چند نفر در آنجا مشغول بکار می شوند و زندگی شان تأمین می شود اگر مسئولیت وجود نداشته باشد... استاد؛ ببینید اینجا یک سوء تفاهمی وجود دارد، یکسری از آن کارهایی که شما می فرمائید کار آسمانی، بهتر است بگوئیم کار معنوی و این کار معنوی زمینی است، مثل انفاق، گفته بروید تلاش کنید پول بدست بیاورید از آن انفاق کنید **أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ أَمْوَالِكُمْ** از چیزهای پاکیزه ای که به **دست آورده اید** - بقره ۲۶۷. از بهترین هایتان انفاق کنید و شکافها را پُر کنید، زکات بدهید، خمس بدهید، بعد یک قرض الحسنه هم به من بدهید، همه اینها هیچکدام تسلیم نمی خواهد، کار زمینی است، انفاق که می کنید، خمس که می دهید، قرض الحسنه هم که می دهید کار زمینی است، دست یکی را گزفتی، یکی را کارش را راه انداختی، این کار زمینی است، هیچکدام کار آسمانی نیست، بخش معنوی زمینی است، یعنی بخشی است که صد در صد ریشه زمینی دارد، یعنی شما با پول دارید یک کاری را انجام می دهید که جنبه معنوی دارد، چون ما کارهایی که انجام می دهیم برای ما یا برگردان مادی دارد یا برگردان معنوی دارد، کاری که می کنیم، آن سرمایه گذاری که می کنیم یا برگردانش مادی است یا معنوی است، **تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** تو تکیه می کن در جلد انداز که این در بیان است و بهر باز، یک سرمایه گذاری معنوی می کنیم، ببینید ما باید این مفاهیم را تعریف کنیم و بطور دقیق دریافت بکنیم، اگر بطور دقیق دریافت نکنیم دوباره به اصل مفهوم تسلیم، اسلام و مسلمانی نمی رسیم، آقا من این پول

را دادم، کجا تسلیم شدم، اصلاً ربطی ندارد، این سرمایه گذاری است، از این دست بدھیم از آن دست می گیریم، فرض کنید یکی در خیابان گیر کرده، ماشینش پنچر شده و ابزار ندارد، می ایستیم کمکش می کنیم به این امید که اگر ما هم یک روز در جایی گیر کرده باشیم فرهنگ این قضیه رایج باشد، همه پایشان را نگذارند روی گاز و بروند و ما بمانیم، این فرهنگ جاری بشود، پس اینجا من یک سرمایه گذاری می کنم انتظار برگردان دارم که در واقع معنوی است، من کمک کردم، فردا یکی به من کمک کند، آیا اساس تسلیم این است، نه این ماجرا یک بده بستان خاصی است که این بده بستان یا جنبه مادی دارد یا جنبه معنوی دارد اما تسلیم نه پول در کار است و نه چیز مادی در کار است، نه توقع است نه به رخ کشیدن است و.... برای استفاده کردن از این قضیه مابایستی در آنجا تسلیم بشویم تا از آن موضوع استفاده کنیم، یعنی در واقع اینجا استفاده از حلقه های رحمانیت داشته باشیم، استفاده از حلقه های رحمانیت تسلیم را می خواهد، این ربطی به انفاق، زکات و... نداشت، آنجا که می گوید **بجائی نزد کسی به توانائی خویش الا تو پر خ رحمتش داری پیش - سدی** منظور چیه، این بجائی نرسد کس از چه نظر است، از نظر زمینی است یا از نظر آسمانی، زمینی که طرف می رود خیلی هم می تواند موفق باشد، پس یک جایی می تواند برسد ولی از نظر آسمانی نمی تواند برسد، یعنی از نظر این دسترسی ها نمی تواند برسد، اگر بخواهد از آن امکانات ویژه که در باب رحمانیت الهی صرفاً قرار دارد بخواهد استفاده کند هیچ راهی ندارد جز این که تسلیم بشود یا مثلاً گفته می شود **دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرزه شیطان رحیم - حافظ** منظور چیه، منظور این است که بدون این ماجراها ما آن دسترسی های لازم را برای اینکه به یک فرازی برسیم و یک چیزی را بفهمیم نداریم که اینها اصلاً ربطی به مسأله زمینی ندارد، مسائل زمینی قوانین خاص خودش را دارد و چارچوبهای خاص خودش را دارد (ادامه سؤال؛ در خصوص **تأثیر گذاری کارهای آسمانی بر روی کارهای زمینی استاد**؛ روی همدیگر اینها می توانند اثر بگذارند، مثلاً در یک شرایطی که ایجاد بکنیم هیچ طلسمی (اگر پذیرفته باشیم که طلسم وجود دارد) هیچ مورد منفی و تشعشعی اثر نمی کند روی ما، متوجه می شویم که یک تسلطهایی در اینجا که بر اساس تسلیم ایجاد می شود می تواند ما را از این مسأله حفظ کند، یا مثلاً موجودات غیر ارگانیک (اگر وجود موجودات غیر ارگانیک را پذیرفته باشیم) متوجه می شویم که اینجا استفاده از این حلقه که از طریق تسلیم شدن بدست می آید ما را حفظ می کند و این روی مسایل زمینی مان تأثیر می گذارد، همه حلقه ها، یعنی یک حلقه ای نیست که شما بفهمید که روی کار زمینی تأثیر نداشته باشد، یعنی قانونمند تأثیر دارد نه اینکه خداوند بگوید چون این آمده در این حلقه رحمانیت من، من الآن مسائل زمینش را برایش فراهم می کنم، مسایل زمینی تلاشی است که فقط کار خودمان است ولی بر حسب این که ما چطوری فکر کردیم، چطوری حرکت کردیم بهره اش را اینجا در مسأله زمینی بطور خاص می بینیم، پاداش است، این مفهوم عدالت است، نه اینکه خارج از چارچوب عدالت بالا از یکی خوشش بیاید یا از یکی خوشش نیاید بگوید نه، عدالت است، پاداش است، **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** **آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند** - زمره ۹، آیا کسی که آمده در حلقه یک چیزی را فهمیده و یک چیزی را دارد با آن که ندارد یکی است، بنابراین انتساب کارهایی که عدالت نیست به خدا بطور غیر مستقیم ما را به وادی کفر می کشاند، ما خودمان نمی دانیم یک چیزی را می گوئیم، خدا به او داده، خدا روی چه حسابی به او داده، خدا

که بی حساب کار نمی کند، یا مثلاً می گویند ببینید ما خوبیم خدا هم به ما داده و از دردیوار برای ما می ریزد، یکدفعه دل ما هم آب می شود که این خدا عجب .... ما را نمی بیند، این بابا را دیده، اینطوری نیست، اینها تفکر عامیانه است، عدالت در واقع یکی از پیچیده ترین و مفصل ترین مباحث هستی است، یعنی هرچه بیشتر می رویم در آن تازه متوجه می شویم که ما چیزی از عدالت نمی دانستیم و در واقع خدای ما تا این لحظه ما اینطوری می دانستیم که خدائی است که دلبخواهی از هر کسی که خوشش بیاید است، لذا ما یک کارهایی کردیم که از ما هم خوشش بیاید، یعنی اینطوری بوده، هرگز فکر نکردیم که نه ما این کار را که می کنیم پاداش کار خودمان است که به ما بر می گردد نه اینکه ما یک خدائی داریم که فقط نشسته ببیند چه کسی.... یا بالاخره دمش را می بیند، حرفهای قشنگی می زند و بعد او هم متقابلاً دم این بابا را می بیند، عدالت بدور از این تصورات ماست و مواز ماست کشیده می شود بیرون قانونمند، وقتی گفتیم خدا، هوشمندی، قانون، باید تا آخرش را بخوانیم، ضابطه گذاشته شده که حقی از کسی ضایع نشود، هرچه بیشتر شناخت پیدامی کنیم می بینیم که خیلی دقیق است و بخاطر این دقت جهانهای موازی، صورت مجادلات متقابل و خیلی چیزها گذاشته شده.

### قانون اشتیاق

**سؤال؛** شما فرمودید که کار آسمانی مسایل خودش را دارد و کار زمینی هم مسایل خودش را دارد، پس برای چی این چرخه را دور می زیم، می رویم می آئیم، اینجا زندگی من چی می شود، کار آسمانی که تسلیم است و کار زمینی هم که تلاش و کوشش، پس تکلیف من انسان این وسط چی می شود؟

**جواب؛** من هنوز متوجه سؤال شما نشدم، ببینید یک امکاناتی اینجا هست می توانیم از آن استفاده کنیم، می توانیم استفاده نکنیم، یک رحمانیت است، یک سفره ای است گسترده، شما می آئید می گوئید نه من میل ندارم، یکی می آید می نشیند سر سفره اندازه چند نفر می خورد ولی سفره است، گسترده است، محدودیتی ندارد، می گویند خوب شما هم بفرمائید، شما هم بخور، اگر شما می گوئید نه من این غذا را دوست ندارم یا سیر هستم خوب دست شماست، پس اینجا امکاناتی است، تسهیلاتی است که اختیاری است، ما می توانیم استفاده بکنیم یا نکنیم، شما می توانستید در حلقه فرادرمانی قرار نگیرید، می توانید قرار بگیرید وقتی قرار گرفتید یک امکاناتی به شما می دهد، این امکان را از آن بهره مند می شوید، خودش یک خدمتی به کار زمینی شما می کند که پاداش است، یکی می آید می گوید چرا ایشان توانائیش بیشتر از من است، امکانی دارد که من ندارم، می تواند فرادرمانی بکند روی خودش کار کند روی دیگران کار کند و من ندارم، می گوئیم خوب شما نیامدید از آن استفاده کنید یا همینطور چیزهای دیگر که در این باب حلقه های رحمانیت جاری است، اجباری نیست که کسی از آن استفاده بکند ولی در واقع امکانش هست، خوب حالا می آئیم سرمسأله کار زمینی و تلاش که هرچه بیشتر تلاش کنی حاصل بیشتری برای شما دارد، حالا من متوجه نشدم که شما کجای این قضیه گیر هستید که می گوئید تکلیف من انسان چی هست (ادامه سؤال؛ من به این نام آمدم در این عالم تضاد دارم زندگی می کنم و هیچ خبر هم از کار آسمانی ندارم، همین کار زمینی که تلاش و کوشش است، انفاق که می کردیم فکر می کنم که اینکارها را که می کنم یک پاداشی باید داشته باشد، حالا یکی فکر می کند که باید داشته باشد یکی هم می گوید نه برای انسانیت اینکار را می کنم، من می خواهم بدانم تکلیف من که می آیم روی زمین که

نه یادم می آید که چی بودم، اگر آدم مشکلات و مسایلی را که می بینم چرا با آنها در جدال هستم، چرا نپذیرفتم، من به خدا گفتم نه که برگشتم، پس چرا دارم با آن جنگ می کنم، سؤال من بعنوان انسان این است دوم اینکه من انسان اگر حق زندگی کردن در روی زمین دارم مسایلی که خداوند قرارداد داده ولی هوشمندیش را به من نداده بعد من را می برد در جهانهای دیگر، اصلاً آنجا نمی دانم چی هستم، شما فرمودید دیگه یادم نمی آید وقتی که از اینجا بروم به زندگیهای بعدی و بعدی، خوب الآن من چی هستم، من همه حرفم با خدایم این است و سؤال هم همین است که چرا شناخت، چرا هدفمندی، اصلاً ممکن بود من شما استاد طاهری را تا دو سال دیگر که بمیرم نبینم، تکلیف من وقتی که بر می گشتم با خدا چی بود، من سؤال این است، من الآن هم که آدم سؤالهای بسیاری در ذهنم است و من اینها را نمی توانم نه برای خودم جا بیاندازم و نه می توانم بپذیرم و حرفهای شما را هم نمی توانم نفی کنم چرا چون مثل یک سند شما دادید دست ما و خود من تجربه اش کردم، به این خاطر نمی توانم بگویم نیست، اگر شما می توانید در پاسخ به این سؤالات به من کمک کنید. استاد؛ ببینید مثلاً خود من از دوران طفولیت هیچ چیزی را نمی دانستم جز یکسری صحبتهای محیطی که همه ما تقریباً مثل هم شنیدیم، از اینجا برای من شروع شد که فضا چی، نه کاری با ستاره ها داشتیم، نه کاری با خورشید داشتیم و نه کاری با زمین داشتیم، می گفتم که این فضائی که اینها در آن قرار دارد این چی هست، من از اینجا شروع کردم، هر انسانی از یک جائی شروع می کند، ما از بدو تولد که می آئیم جلو شما کاری نداشته باشید که والدین ما به ما می گویند که شما مسلمان هستید و... شما کاری با اینها نداشته باشید، یک موضوعی هست که هر کسی یک جائی می گوید که من اینجا چکار دارم، این سه تا سؤال اساسی که هر انسانی مقابلش قرار می گیرد، از کجا آمدم، برای چی آمدم و کجا می روم، از کجا آمدم که خوب به ما گفتند آدم و حوا و... خوب اگر ما با این پاسخ مشکلاتمان حل شده بود که دیگه تا الآن بشر مشکلی حل شده بود، حل نشده که دست به گریبان هستیم، اگر کسی هم بگوید حل شده صرفاً ترسیده که می گوید حل شده چرا چون می گوید اگر خلاف این بگویم یعنی خلاف کلام خدا صحبت کردن و وای بحالم، چون کلام خداست هیچی غیر از آن نگویم، ولی خودش فکر نکرده، یعنی این محصول فکر خودش نیست، نمی داند چرا، یا به اصطلاح مجبور شده که بپذیرد، در ادامه بحث؛ خوب از اینجا شروع می کند که من اینجا چکار می کنم، لذا همان چیزهایی که در این بحثها ما مطرح کردیم مجبور می شود به سؤالاتی پاسخ بدهد بیاید جلو به اینکه خلقت طرح دیمی دارد یا طرح حساب شده دارد و بعد همین مسائلی که وجود دارد از همین جا شروع بکند با آنها، از همین جا الآن اطلاعات و چیزهایی که موجود است بتواند تشخیص، قیاس و ارزیابی را روی آنها انجام بدهد و بعد اطلاعات اینکه اینجا چکار می کند و کجا دارد می رود بدست آورد تازه آخر برگردد بیاید بگوید که خوب حالا از کجا آمدم، آنهم تازه بعد از اینکه مسائل اول و دوم (اینجا چکار داریم می کنیم و کجا داریم می رویم) کمی ارضایش کرد، حالا وقتش هست که بگوید که ما از کجا آمدم، از کجا آمدم دیگه مراحل انتهای قضیه است، زمانی که ما برایمان مشخص و مسجل شده باشد و یک اطلاعاتی داشته باشیم که عمده اش از بخشهای مختلف مثل تشعشع دفاعی و... استفاده کردیم که ببینیم از کجا آمدم، اما یک موضوعی که هست اینجا و کمی غامض است (من البته بر اساس تجربه خودم دارم می گویم، هر انسانی ممکن است راهش و تجربه اش مخصوص به خودش باشد) من آن چیزی را که فهمیدم آنوقت که گفتم فضا چیه، این چیه و آن چیه، یک بار اشتیاقی ایجاد می شود، یعنی این بار اشتیاقی که ایجاد می شود روندی را به حرکت درمی آورد که طبق آن عدالت و حکمتی که صحبت کردیم باید برگردان داشته باشد، این برگردان الهامات است، می دانید که دنیای علم بر اساس

الهامات ایجاد شده، همه چیز، تمام علوم یک جرعه‌ای در یک ذهنی زده شده و پایه یک علمی قرار گرفته است، علوم بر اساس الهام ایجاد شده، هیچ علمی نیست که بر اساس الهام ایجاد نشده باشد، یکدفعه مثلاً در چند هزار سال قبل یک الهام آمده یک جرعه زده در ذهن یک بنده خدائی که مثلاً ببینیم مثلاً محیط دایره چند برابر قطرش است، بعد دید که  $\frac{3}{14}$  برابر است و بعد و بعد ... گفتند ببینیم همه جا این نسبت ثابت است یا متغیر است و الی آخر، این چیزها از اینجا شروع شده که یکدفعه به ذهن یکی یک جرعه زده شده، حالا شما بیائید بگوئید که چرا به ذهن او این جرعه زده شده که ببیند محیط دایره چند برابر قطرش است، کسی می‌تواند بگوید، آیا دو دو تا چهارتا داشته، آیا تابع علم بوده خودش، چه کسی به فکرش افتاده که ببیند این چند برابر آن است یا نسبت دو کانون بیضی چه رابطه‌ای است و یا... اینها یک جرعه‌ای به ذهن یکی زده شده و این الهامات شده پایه یک موضوعی در دنیای علم که خودش ریشه علمی ندارد حالا در مورد مباحث کمال ما می‌آئیم یک سرمایه گذاری می‌کنیم، هرگز نمی‌توانیم ما معما را کشف کنیم، من سؤال کردم فضا چیست ولی آیا می‌توانستم معما را حلش کنم حدیث از مطرب و می‌گوراز در کتر جو که کس نکشود و نکشاید حکمت این ممانا - حافظ ولی سؤال شد، پیگیری شد و در حالی که بجائی برسد که آدم بخواهد از تعادل روانی، ذهنی خارج بشود در این اثنا یک باری ایجاد شده که اشتیاق است و این بار اشتیاق باید برود پاسخ را برگرداند، پاسخش که بر می‌گردد شما اولین آگاهی را می‌گیرید، یکدفعه می‌بینید که یک چیزی آمده (حالا من کاری با اتصال ندارم) و این موضوع است که پاسخ مسأله است یعنی شما راجع به یک مسأله‌ای زیاد فکر کردید، یک چیزی مثل جرعه می‌گوئید در ذهن من زده شد، همه ما این تجربه را داریم، اصلاً بدیهی است و امکان ندارد کسی باشد بگوید من تجربه نکردم، آن موضوع می‌رود و جوابش بر می‌گردد چه مثبت چه منفی (حالا عوام هر چه بگویند که حس چندم کار کرده)، این همان است که قانون اشتیاق است، لذا مزد اشتیاق می‌آید ماجرا را از این نظر تکمیل می‌کند که به ما بگوید ما کجا می‌خواهیم برویم، مثلاً ما یکروزی که اصلاً نمی‌دانستیم زندگی بعدی چیه، موجود غیرارگانیک چیه، ما چه مسایلی را دنبال خواهیم کرد، در محاصره اطلاعاتی قرار گرفته بودیم که شما هم شنیده بودید می‌گفتند دنیا و آخرت، حالا از نظر ما دنیا و آخرت چقدر معنی وسیعی دارد، یکده‌ای می‌گفتند دنیا یعنی اینکه از بالا اینجا افتادیم، متولد شدیم و این هم مرگ و بعد بیا جلو ببینیم چکار کردی، خوب این که کافی نبود، ما تا آمدیم بفهمیم که چی به چی است گفتند بیا برو، بعد تازه هزاران مسأله که یکی یکسال زندگی کرده یکی ۱۵۰ سال زندگی کرده، یکی اصلاً بدنیا نیامده، اصلاً این جواب این نقشه عظیم الهی نیست، خوب پس در واقع ما از یک جائی شروع می‌کنیم که من اینجا چکار دارم، یا سؤالمان جدی است یا نه همینجوری یک چیزی باری به هر جهت می‌گوئیم، بعد چند ثانیه بعد فراموش می‌شود، اگر جدی بایستیم که ما اینجا چکار می‌کنیم، این پاسخ دارد، قانونمند است، باید به ما بگویند، اگر به ما نگویند نقض عدالت است، نقض حکمت است، یعنی من مشتاق بودم اما مزدم را دریافت نکردم، فردا با توپ پُردریوم المجادله می‌روم آنجا می‌گویم که من مشتاق بودم شما به من نگفتید، عدالت الهی زیر سؤال می‌رود، اگر انسان پیدا نکرده بخاطر این بوده که سرمایه گذاری لازم را در این مقوله که اشتیاق باشد در این دریافت آگاهی نکرده است.

در استفاده از حلقه‌اش هم که گفتیم تسلیم است، بحث این است خوب حالا حلقه‌هایی هم می‌آید که آن حلقه‌ها مختص آگاهی است، حلقه‌هایی است که مارا ببرد آسمان اول، دوم .... هفتم، حلقه‌هایی است مثلاً شرح صدری یک کاری می‌کرد ، یک کانال را آماده می‌کرد ، یکی گستردگی می‌دهد ، یعنی آن چیزهایی که لازم است برای چنین چیزی می‌آید فراهم می‌کند، یکی ذهن را گسترده می‌کند، یکی ..... حالا ممکن است در آنجا بگوید شرح صدری ، **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ** **آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم - انشراح ۱** ، ما نبودیم آمدیم سینه‌ات را باز کردیم ، سینه‌ات را باز کردیم یک عمل مکانیکی و فیزیکی ندارد ، یعنی ما این کانال را آماده‌اش کردیم ، ما کردیم ، یک وقت فکر نکنی تو کردی ، ببینید این موضوع است که حتی در آن مورد هم فرد چکار کرده ، فرد فقط اشتیاقش را نشان داده ، تما کارهایی که ما می‌کنیم فقط برای یک موضوع است و آن این که نشان بدهیم که ما مشتاقیم ، بقیه‌اش باید از آنطرف باشد ، ما نمی‌توانیم خودمان کشف بکنیم، ما فقط می‌توانیم اشتیاقمان را نشان بدهیم، حالا این اشتیاق نشان دادن، یک نفر اصلاً هیچ حرکتی ندارد ولی درونش از این اشتیاق در فغان و غوغاست و یک کسی هم روی تخت میخ دار می‌خوابد ، هزار بلا سر خودش می‌آورد ولی در واقع ممکن است همه آن کارها بصورت یک ادا باشد ، یعنی فکر می‌کند خود انجام آن کار است که باعث یک حرکتی می‌شود، می‌گوید خوب من روی تخت میخ دار هم خوابیدم دیگه چیه ، بده بیاد ، جواب خاموشی می‌آید می‌گوید نه، آن اشتیاقی که ما می‌خواهیم معادل روی تخت میخ دار خوابیدن نیست ، این اصل ماجراست که بواقع در این سالها آن چیزی که تجربه من بوده نه اینکه بگویم به چیزی رسیدم ، نه ، در واقع فرمول کار را من متوجه شدم ، حالا تازه می‌خواهیم از این فرمول استفاده بکنیم، این همه کارها برای این بوده که این فرمول را کشف بکنیم که در واقع نشان دادن اشتیاق نیاز به هیچ نمود بیرونی ندارد ، ممکن است آن نمود بیرونی هم کمک بکند ولیکن بعضیها در بعضی مواقع ممکن است که فکر کنیم یک کاری است که اگر آن کار را انجام بدهیم به ما می‌گویند ، مثل همان خوابیدن روی تخت میخ دار که بعد بگوید من که روی تخت میخ دار هم خوابیدم دیگه الان باید به من بگوید ، در حالیکه اصلاً به آن نگاه نمی‌کند ، به اشتیاق ما نگاه می‌کند ، اگر هم اشتیاق بود دیگه نیاز به آن کارها نیست ، لذا ماجرا اینجاست که همه انسانها در یک وضعیت هستند ، هیچ فرقی نمی‌کند واز اینجا شروع می‌شود که اینجا چکار می‌کنم ، منتها اگر سؤال جدی باشد اشتیاق دارد که بابت آن باید پاسخش را به ما بگویند.

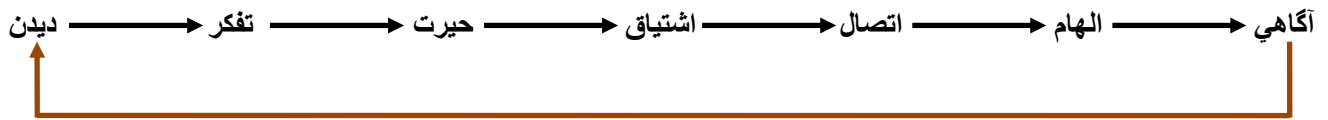
قانون اتصال انفرادی؛ (۱) مضطر شدن (۲) مشتاق بودن

دنیای اشراق

دنیای اشراق، دنیای روشن شدن، دنیای عرفان و دنیای ادراک است، وقتی می‌گویند دنیای اشراق، دنیای است که ما فکر کنیم این فکر منجر به اشتیاق بشود، اشتیاق منجر به اتصال بشود، دنیای اشراق دنیای روشن شدن است، اگر یک چارچوبی بگذاریم بگوئیم که دنیای اشراق و روشن شدگی، انسان می‌بیند ، بفکر فرو می‌رود ، به فکر فرو رفت در واقع به حیرت

می‌افتد ، به اشتیاق می‌رسد ، اشتیاق به اتصال و الهام می‌رسد ، همان هم که به فکرش رسید که این محیط دایره چند برابر قطرش است ، این الهام همان اتصال است ، به الهام می‌رسد ، الهام به آگاهی و دوباره آگاهی باعث می‌شود دفعه دیگر بهتر می‌بیند ، دوباره دیدن به اشتیاق ، اتصال و آگاهی منجر می‌شود و این روند طی می‌شود .

### دنیای اشراق: دنیای روشن شدگی



الهام نمود ظاهری هم دارد، یک نفر که چیزی را الهام گرفته ، نمود عینی هم پیدا می‌شود ، فردا شما می‌خوانید که بله عدد پی مساویست با  $\frac{3}{14}$  ، الهام مثبت یا الهام منفی هر دو تا الهام است، یعنی چه شبکه مثبت به ما اطلاعات بدهد ، چه شبکه منفی ما هر دورا قادر هستیم استفاده بکنیم، اگر الآن یک اطلاعاتی را شبکه منفی به ما بدهد آیا بدرد ما نمی‌خورد، اولین درس را چه کسی به ما داد ، اولین معلم ما چه کسی بوده ، شیطان بوده ، درس مهم **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** را به ما داد، حالا درسهای دیگری، درس از ازیل و درسهای مختلف دیگر که اشاره کردیم به آنها، ما فقط از یک نظرهایی بایستی بدانیم که از شبکه مثبت است یا منفی است، آن هم با یک حساب ساده‌ای که برایش داریم می‌توانیم بفهمیم که این عرفان کمال است یا عرفان قدرت است ولی بعد از آن دیر یا زود در چنگ ماست ، از بین نرفته و نمی‌رود در چنگ ماست، لذا این اصل ساده این قضیه است که در واقع بایستی ما اصول کلی را مد نظر داشته باشیم، اما حالا ممکن است که ۷ میلیارد انسان همه به تنهایی و به تفکیک این مسیر را طی نکنند، به علت روز مره‌گی، مشکلات، عدم اطلاعات و آگاهی همه این مسیر را طی نکنند و یکدفعه ببینند که یک آگاهی هائی وجود دارد از قبل و آنها یک چیزی در دستشان است که بیایند روی آن کار بکنند، دیگه لازم نیست خودشان بروند یک چیزهایی را کشف بکنند، مثلاً کشف بکنند حلقه فرادرمانی وجود دارد، خوب دیگه یک چیزی الآن در دستمان هست لازم نیست یک نفر برود عمرش را بگذارد بهر طریقی برود خودش کشف بکند حلقه فرادرمانی هست و می‌تواند خیلی ساده بیاید از این حلقه استفاده بکند ، از اتلاف وقت جلوگیری کند واز حالا به بعدش را بیافتد دنبالش، مثل مسابقه دوگروهی است که یک چوبی را اولی می‌دهد دست بعدی و او ادامه می‌دهد و بعد می‌دهد دست بعدی و همینطور نفر بعدی و نفر بعدی ، تا اینجا این اطلاعات به اینصورت از حالا به بعد نفر بعدی و بعدی ، دلیلی ندارد که همه بخواهند این مسایل را به تنهایی و به تفکیک بروند دنبالش و تجربه بکنند ، خلاصه کلام ما نباید در این زمینه خودمان را بیچانیم ، در این مورد پیشنهاد خود من به شما دوستان این است که ما بیایم حلقه‌ها را یکی یکی تست کنیم ، بعد بیایم ارتباطات این مسایل را با همدیگر پیدا کنیم ، یعنی بجای اینکه برگردیم عقب ، حالا بیایم تحلیل و ارتباط این مسایل که اینها چی می‌خواهند بگویند را دنبال بکنیم ، مثلاً ما از این ارتباطات مطلع شدیم که زندگی بعدی ما لامکانی است ، ایشان می‌فرمایند ارتباط لامکانی را گرفتند ولی برایشان مفهوم نداشت ، خوب یک اشراقی ، یک روشن شدگی در این زمینه برای ایشان پیش آمد ، دیدید که در یک



وضعیتی شما را قرار دادند که لامکانی است که خودمان هم اینجا تجربه کردیم، در اینجا قرار گرفتیم و دیدیم که لامکانی یعنی چی، این را درک کردیم، دیدمان را دیدیم که ۳۶۰ درجه در ۳۶۰ درجه است، ایشان می‌گویند که برای معنا نداشت که برویم در لامکانی چکار کنیم، ببینید در خصوص ادراکات یا اشراق یک نکات کوچکی را باید دقت بفرمائید اگر دقت نشود همین سردرگمی را ایجاد می‌کند، در موضوع اشراق یک زمان فقط می‌خواهند به ما مفهوم لامکانی را بدهند نه منظورش را، منظور یک ماجرای دیگر است، مفهوم این که لامکان اصلاً یعنی چی، برای اینکه یک کسی می‌گوید که آقا من درک نمی‌کنم تابع مکان نبودن یعنی چی، لامکان یعنی تابع مکان نبودن، نیاز به مکان نداشتن، بعد ما را در آنجا قرار می‌دهند و ما می‌بینیم که ما همه جا هستیم هیچ جا نیستیم، ۳۶۰ درجه در ۳۶۰ درجه، همه وجودمان دیدن است، نمی‌توانیم بگوئیم چشم، چون چشمی نیست، همه وجود ما یعنی دیدن، حالا یک مرحله بعد ممکن است که لذت حضور در چنین فضائی را هم نشان بدهند، این لذت چیز عجیبی است، من همینطوری استدلالی خدمت شما بگویم که همه ما با هم بتوانیم یک ارزیابی از آن داشته باشیم، شما فرض کنید همین جا نامرئی باشید، هر جایی بتوانیم باشیم، پشت سرمان و اطرافمان را بتوانیم ببینیم، بعد تازه همزمان همه جا را هم می‌توانیم ببینیم، ببینید عظمت این مسأله را می‌توانیم درکش بکنیم، این موضوع عظمتی دارد، حالا شما حسابش را بکنید که یک انسانی باشد که قابلیت نامرئی شدن را داشته باشد و چنین قابلیتی را هم داشته باشد، یعنی همه جا باشد و دید ۳۶۰ در ۳۶۰ درجه هم داشته باشد، شما به چنین آدمی چه طوری با حسرت نگاه می‌کنید، این درانتظار ما هست، یک مرحله بعد ما می‌رویم چنین چیزی را تجربه می‌کنیم، بی‌نیاز از مکان می‌شویم، بی‌نیاز از آنچیزی که وابسته به مکان است، مثل قیافه، جنسیت، زبان و...، ما یک تصورات ذهنی داریم و با معیارهای اینجا لامکانی را می‌سنجیم و می‌گوئیم مثلاً چنین چیزی اصلاً به چه دردی می‌خورد و عظمتش را اصلاً ما الآن می‌گذاریم کنار و فقط می‌چسبیم به این که در زندگی بعدی جنسیت نداریم و... ما تصور می‌کنیم که همه هستی همین دیدن اینجا است، یک چیزهایی هست که باید ببینیم که این دیدن در این زندگی اصلاً در مقابلش هیچ است، ما باید یک چیزهای دیگری را ببینیم، اینها را دیدیم، مثلاً چند واحد بود که گذرانیم ما باید برویم یک چیزهای دیگری را ببینیم، اما الآن اینجا سؤال می‌کنیم که آیا من بچه‌ام را آنجا می‌بینم می‌شناسیم، اگر بگوئیم نه می‌گوید اصلاً چنین دنیائی بدرد نمی‌خورد، در حالیکه با ملاکها و معیارهای این دنیائی داریم قیاس می‌کنیم، در حالیکه خلاصه کلام ما داریم به یک جایی می‌رسیم که همان مفهوم آب است، یک مشت آب در دست ما باشد تمام این H<sub>2</sub>O کنار هم هیچکدامشان ندائی جز آب ندارند، همه شان جدا هستند ولی در وحدت هستند، کثرت در وحدت، بنابراین اگر بگویند در آنجا همسرمان، بچه‌مان را می‌شناسیم، اگر بگویند نه، می‌گویند نه آقا نمی‌خواهد برویم آنجا، در حالیکه این ماجراها باید اینجا تمام بشود، شناختن هست ولی این مفاهیم نیست، الآن شما در بحث کالبد ذهنی در تشعشع دفاعی اطلاعات می‌گیرید و می‌بینید که آنها هم دنبال می‌کنند ولی مفاهیم عوض می‌شود، اهداف عوض می‌شود، الآن اینجا اهداف یک چیزی است، در آنجا اهداف می‌شود یک چیز دیگر، در زندگی بعدی با هم در ارتباط می‌توانیم باشیم اما اگر اهداف آنجا را پیدا بکنیم دیگه دنبال اهداف اینجوری نخواهیم بود، اگر پیدا نکنیم دنبال همین اهداف هستیم،

قرار است ما تجارب دیگری را دنبال بکنیم، مثلاً اینجا تجربه جنسیت را داشتیم ولی در آنجا یک روح عاشق یک روح دیگر نمی‌شود، روح زادولد ندارد، ازدواج ندارد، سؤال می‌شود که همدیگر را می‌توانند ببینند یا نه، ببینید با دید خودشان بپرسید می‌گوید می‌بیند ولی آن دیدن یک گستردگی عظیمی است که می‌تواند تشخیص بدهد، این نیست که یک شکل مشخصی داشته باشد، به وسعت بی‌نهایت است، منتها یک مرکزیتی دارد که آن مرکزیتش هرجائی می‌تواند باشد، وقتی می‌گوید اینجا هستم، اینجا هست ولی در آن واحد همه جا هست و جائی ندارد، سؤال می‌شود که شخصیت خودمان را حفظ می‌کنیم یا اینکه یک چیز دیگری می‌شویم، عرض کنم خدمت شما اگر در آن زندگی خودمان شرح وظیفه و رسالت خودمان را پیدا بکنیم اصلاً اینها جزء چیزهای بسیار فرعی می‌شود، اگر پیدا نکنیم جزء چیزهای اصلی می‌شود، الآن مثلاً همانطور که کالبد ذهنی هست که اگر با او صحبت کنید او فقط دنبال همسر و بچه و دوستش و اینجور چیزهاست ولی کالبد ذهنی هست که اگر ارتباط باشد با او می‌بینید که نه اصلاً در یک مسایل دیگری و در جریانهای دیگر بسر می‌برد، بنابراین یک واقعیت‌هایی را در این رابطه باید بپذیریم که زادولد نیست، زادولد نباشد ازدواج نیست، ازدواج نباشد جنسیت نیست، فرزند نیست و... قیافه نیست و آنچه‌ای که وابستگی به مکان دارد، اینها همه از بین می‌رود، سؤال می‌شود در مورد بعد از این زندگی، ببینید آنجا که می‌گوید منظورمان کجاست، آیا برزخ است یا زندگی بعدی است، از برزخ به آنطرف یعنی داخل زندگی بعدی که کاملاً محرمانه است چه باید بشود و چه نباید بشود اطلاعی از آن در دست نیست، کلیاتش معلوم است ولی جزئیاتش مشخص نیست، این اطلاعاتی که داریم می‌گوئیم راجع به برزخ داریم می‌گوئیم و آنطرف برزخ یعنی زندگی بعدی آنچه‌هایی که قطعاً مشخص است این است که دیگه قیافه نیست، جنسیت نیست، زبان نیست و چیزهای وابسته به مکان نیست و در برزخ ما حالت‌هایی داریم که همه این چیزها را می‌توانیم در آنجا مشاهده کنیم، تمام این تمایلات اینطرف برزخ یعنی این زندگی و آنطرف برزخ یعنی زندگی بعدی همه را داریم می‌بینیم تا سوق پیدا بکنیم به آنطرف و خلاصه ماجرا به آن سمت یعنی زندگی بعدی خاتمه پیدا بکند.

## هدف از بخشش

**سؤال؛** من یک نفر را به ظاهر بخشیده بودم یعنی دوستی و رفت و آمد داشتیم ولی همیشه ته دلم آن ظلمی که به من کرده بود همچنان بود و در هر اتصال من معنوی که داشتم من نمی‌توانستم او را ببخشم تا اینکه یک اتفاقی افتاد من گفتم به او که من هنوز هم آن ظلمی را که به من کرده بودی یادم نرفته، بعد از اینکه این را من گفتم در اتصال من معنوی من توانستم او را ببخشم اما از دست من او ناراحت شده است از بابت آن حرفی که به او زدم و می‌گوید پس تو در این هشت سال الکی با من دوست بودی و در واقع به من بد کردی و با من قهر کرده، می‌خواهم ببینم این تضاد که قرار است حل بشود الآن که یک تضاد بوجود آمده و او الآن با من تضاد دارد.

**جواب؛** نه قرار نبود این کار را بکنیم، این حل می‌شده، شما عجله کردید، ماجرا اصلش به اینصورت است و توضیح دادیم مواردی که اینچنین است، این بستگی روی ما دارد یک پتانسیل منفی را اعمال می‌کند، خودش انرژی است، یعنی ما با یک انرژی او را گرفتیم، مثل یک اسب سرکش است که ما کمند انداختیم و گرفتیم و حالا برای نگهداریش در واقع داریم انرژی صرف می‌کنیم، او را نگه داشتیم ولی خودمان هم داریم یک انرژی ذهنی صرف می‌کنیم برایش، این انرژی

متأسفانه پتانسیل هم دارد و منفی هم هست و عامل بیماری است و مسایل ومشکلات دارد ، درواقع هدف از بخشش نجات ما هست،رهایی خودمان است که داریم یک انرژی را صرف می کنیم که یک موضوع را زنده نگه داریم،وقتیکه ماجرا را خاتمه می دهیم درواقع ذخیره انرژی است،درواقع ما به نفع او نمی خواهیم کار کنیم،می خواهیم به نفع خودمان کار کنیم ، دودوتا چهارتا کردیم دیدیم که این مسأله برای ما بار انرژی زیادی دارد ، اما وقتی می خواهیم این مسأله را تحقق ببخشیم،می بینیم نمی توانیم هرکاری می کنیم که بالاخره یکجوری خودمان راضی کنیم می توانیم هر جا احساسی عمل کردیم بعداً متوجه شدیم که بی فایده بود،لذا اینجاست که من معنوی می تواند کمک بکند،آن استاد درون،همزاد ویا اسمش را هرچه بخواهیم بگذاریم کمک می کند وروی این موضوع کار می کند و مسأله آسان می شود ، بعد می بینیم نه به آن شدتی هم که قبلاً فکر می کردیم نیست،می توانیم، الآن بتدریج می بینیم که موضوع دارد از آن پتانسیل خودش می افتد،بعد یک مسأله دیگر که در تجارب است(تجربه من معنوی)و مثال هم زدیم خدمت شما این است که من معنوی از مفهوم ظلم هم یک چیزهایی به ما نشان بدهد،یک نکات ریزی در این مفاهیم وجود دارد (سؤال ضمن بحث؛درخصوص اینکه شما یکی از اسمهای من معنوی را ولی الله فرمودید استاد ؛ یک دریافتی هست که در این دریافت می گوید که درواقع مثل آسیستان است و بی طرف هر دو طرف است و لذا نقش آسیستان را بازی می کند،آسیستانی که بی طرف اینطرفی ، آنطرفی است ، یکجور ولی است وآن تئوری قضیه را هم که دیدید اگر این من معنوی نباشد یکسری کارها اصلاً انجام نمی شود،آیا آن را قبول کردیم که اگر این من معنوی نباشد مایقه همدیگر را می گیریم وکارها انجام نمی شود و خداوند هم که نمی تواند از جانب ما همدیگر را ببخشد لذا این نقش آسیستان،این ولی دو طرف،کمک دو طرف را به عبارتی داردمن زیاد تحت نام ولی گرفتیم در ارتباط ولی عرض کنم خدمتان چون وقتی چنین مسایلی مطرح بشود جا انداختنش مشکل است اصراری نداریم که چه نامی بگوئیم مهم نیست ،مهم این است که ما درواقع کار با آن را داشته باشیم و همراه ما باشد.

**گزارش یک ارتباط وحدت؛یکی از حضار؛** دریکی از ارتباطات وقتی که همه باهم یکی شدیم و رفتیم بالا مثل سیمرغ ، ما همه یک طرف قرار گرفتیم و بعد دیدیم که همه ما یکی هستیم،خودمان را درآن آئینه می دیدیم و در عین حال خدا را،من سؤال مضطر شدن را قبلاً از شما داشتم،وقتی همه را دیدم وحس خدائی را که همه ما تک تک خدا هستیم،در عین حال که او را نگاه می کردیم ،سی تائی یکی بودیم،یک دفعه یک نیروئی به من گفت که حالا بخواه،بطوریکه مشخص بود درجمع **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَا وَيَكْشِفُ السُّوءَ [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند** و گرفتاری را برطرف می گرداند- نمل ۶۲ بعد دیدم که همه یکصدا گفتند بله،بله و همه دستها بلند شد که ما کمکت می کنیم و مفهوم مضطر شدن آنجا برایم روشن شد. استاد ؛مضطر یعنی قطع امید از همه امکانات زمینی،درواقع آنچه شما مشاهده کردید، درآنجا جواب اینکه کیست به شما کمک کند را به شما دادند ، نه جواب مضطر را،یک جا سؤال این است که مضطر کیست،کسی است که فقط نگاهش به آنجاست،شما نگاهتان فقط به آنجا بوده ، لذا پاسخ جمعی شامل

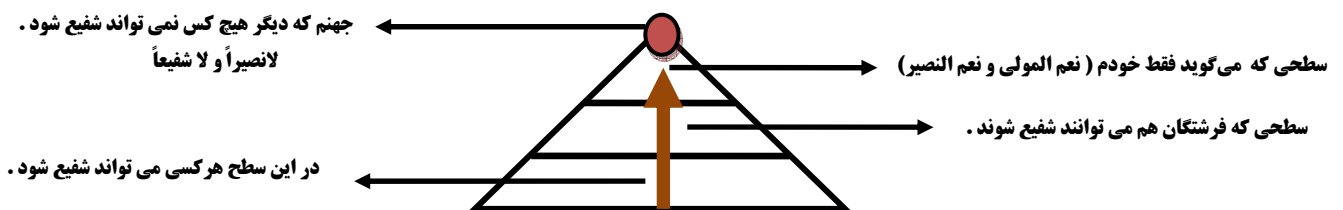
حال شما شده است، گفتیم قانون اتصال انفرادی یکی مضطر بودن و یکی مشتاق بودن است، حالا دیگه اگر مضطر مشتاق هم باشد که دیگه خیلی بهتر است .

### ارتباط بارش ( شرح صدری)

ارتباط بارش در واقع جریان خاصی است و محسوس است عمدتاً، از آن جریانهایی است که عمدتاً همه متوجه اش می شوند و همانطور که توضیح دادم شرح صدری ما حاصل این قضیه است که یکجور آماده سازی است که قلب ما، سینه ما و اصولاً وجود ما به یک آگاهی در واقع برسد برای مباحثی که قرار است آگاهی هایش دریافت بشود، این ارتباط از آن ارتباطهایی است که باید روی آن کار بکنیم، دروقتهای بیکاری، ووقتهای تلف شده و... می توانیم از این ارتباط استفاده بکنیم، خصوصاً تا مراحل بعد که در واقع آماده می شویم برای ارتباطات گسترده تر و خاصی که این ارتباط زمینه هائی را فراهم می کند.

### شفاعت

**در پاسخ به سؤال ؛ بحث شفاعت سطح و سطوح مختلفی دارد، پائین ترین سطح این است که همه می توانند شفیع باشند، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند - بقره ۲۵۵، الان آیا شما می توانید شفیع بغل دستی تان باشید یا نه، می توانید بگوئید که خدایا به ایشان خیر عطا کن، می توانید حلقه های رحمانیت را برای ایشان جاری بکنید یا نمی توانید، در واقع خود فرادرمانی هم به نوعی طلب خیر است می توانید داشته باشید، این سطح و سطوح از یک سطح عام شروع می شود تا به سطح و سطوح خاصی می رسد، به یک جایی می رسد که در آنجا دیگه شفیع نیست، وقتیکه می رسیم جهنم دیگه آنجا می گوید که **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا جاودانه در آن می مانند نه یاری می یابند و نه یآوری - احزاب ۶۵، لَانصیراً قبل از آن می گوید فقط خودم نَعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنَعْمَ النَّصِيرُ خدا سرور شماست چه نیکو سرور و چه نیکو یآوری است - انفال ۴۰، قبل از آن هم می گوید که ملائک هم شفاعت می کند، شما اگر دقت بکنید و بروید در آیاتی که در این مورد هست بررسی بکنید، یکجا می گوید که اصلاً شفاعت نیست، یکجای دیگر هست، یکجا می گوید **أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ أَيَا غَيْرِ از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته اند - زمر ۴۳، می روید غیر از خدا شفیع می گیرید ، لذا جا به جا دارد، بستگی به جای آن این مطلب تعریف می شود ، لذا بین ما تا بالا همینطوری سطح و سطوح مختلفی وجود دارد .******



**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص پاسخ مثبت و منفی به اشتیاق ما؛** یک بخشی از این ماجرا که همش در قالب حکمت است ما را به اشتیاقهای مثبتمان می‌رساند و بخشی به اشتیاقهای منفی می‌رساند، مثلاً شما وقتی بروید در یک مهمانی هر کسی جذب شما نمی‌شود وقتی در یک جمعی می‌روید هر کسی جذب شما نمی‌شود، متوجه می‌شوید که افراد خاصی جذب شما می‌شوند، می‌بینید که یک باب صحبتی را آن افراد با شما باز می‌کنند که خاص است، می‌روند به یک کسی پیشنهاد می‌دهند که بیا برویم مثلاً بشینیم پای یک بساطی، می‌آیند دور شما جمع می‌شوند می‌گویند مثلاً از کمال چه خبر، یکدفعه می‌بینید یک حرفهائی که مناسبتی نداشت دارید می‌شنوید، این اتفاقی نیست، اولاً باید برایمان ثابت بشود که آیا اینطور هست یا اینطور نیست، هرکسی در چنین جائی پای خودش را پیدا می‌کند به اصطلاح چه جوری این پا پیدا می‌شود، این مسأله تابع این قضیه است که در واقع گاه گاه را جذب می‌کند، کهربا، کهربا را، می‌بینید یک کسانی جذب هرکسی می‌شوند که به یک نوعی در مخیله‌اش گذشته، اشتیاقی برای آن داشته، بهرحال در فکرش است، حالا ظاهراً ممکن است بگویند که همفکر، همفکر را جذب می‌کند، شاید بگوئیم که تشعشع فکری است که همدیگر را جذب کرده ولی تشعشع فکری نیست، این به اصطلاح بازتابش است که آن من‌ها، آن همزادها حکمت الهی را جاری می‌کنند و ما را در مسیری با کسانی یا کسانی را همراه ما قرار می‌دهند که ما پاسخ آن اشتیاقهای مثبت یا منفی را بگیریم، از آنطرف قضیه انسان موجودی است عجیب و غریب، در کسری از ثانیه می‌تواند یکدفعه از آنطرف بیاید به اینطرف مثل خر، مثل پلوس شکنجه گر یکدفعه بشود پلوس رسول، یک کسی در یک اشتیاق منفی می‌سوخند، یکدفعه می‌بینید که نظرش عوض می‌شود، همه آن اشتیاقها می‌شود اشتیاق مثبت، یک کسی یک نقشه منفی درسش داشته در آخرین لحظه متحول می‌شود و یک راه دیگری را می‌رود، اینها پیچیدگیهای این قضیه است.

### دست بردن در ناخودآگاهی

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص دست بردن در ناخودآگاهی؛** در مورد دست بردن در ناخودآگاهی کاری است مشکل، مثلاً تمام تلاش هیپنوتیزم این است که در این مسأله دست ببرد، نیت سایمتولوژی این است که در ناخودآگاهی دست ببرد، تلاشهایی برای اینکه به ناخودآگاهی دسترسی پیدا بشود وجود دارد، شاید بشود گفت یکی از آرزوها و خواسته‌های انسان از روزی که فهمیده ناخودآگاهی وجود دارد این باشد که ای کاش ما می‌توانستیم و براحته می‌رفتیم داخلش و هرچه را می‌خواستیم پاک می‌کردیم، هرچه را می‌خواستیم می‌نوشتیم، آنوقت خیلی کارها شاید می‌شد راحت‌تر انجام بشود، یعنی مشکلاتی که نرم افزاری است براحته قابل حل و فصل بود، اما خوب یک درصدی از این آرزو را انسان رسیده و نمی‌دانیم چند درصد از آن است، موضوع روانکاوی، نظریه فروید این است که گره‌ها را شناسائی بکند، این گره‌ها که ناشی از عقده‌ها، مسایل کمبودها، ناکامی‌ها، شکستها و.... در این نرم افزار ناخودآگاهی اثر گذاشته بتواند این گره‌ها را مورد شناسائی قرار بدهد و بعد با مشاوره و منطق و... برنامه درستی را جایگزین بکند، این نظریه درست است و همه روانکاوها می‌خواهند این کار را بکنند اما مشکل دسترسی پیدا کردن به این گره‌ها و این ناخودآگاهی هست

که اینکار را یک مقداری سخت و مشکل کرده ، لذا میزان دسترسی برای روانکاو معلوم نیست ، روانکاو می‌گوید بگو و بیمار هم شروع می‌کند به گفتن می‌گوید ، می‌گوید .... می‌گوید و روانکاو هم می‌خواهد از لال به لای این حرفها یک نکاتی را پیدا بکند، اما چند درصد از این حرفها اطلاعات ناب این نرم افزار است یا به عبارت دیگر چند درصدش از ناخودآگاهی است در تجارب خودمان در روانکاو، فرد که افتاده به صحبت و ناخودآگاهی آمده رو مطالبی را گفته که بعداً خودش اذعان می‌کند که به هیچ عنوان من یاد نمی‌آمده، از این تجارب زیاد داریم، احتمالاً همه دوستان هم این تجارب را دارند، اگر از راه نزدیک کار کنید یک دفعه می‌بینید فرد می‌گوید که یک چیزی را دارم می‌بینم، می‌بینم مثلاً دوسالگی ... چند سالگی اش را می‌بیند و دارد توضیحاتی می‌دهد و همینطوری یک خاطراتی، یک مسایلی که اصلاً یادش نبوده ، اسمها، مسایل مختلف در سنین مختلف، این یک کار روانکاو است که هوشمندی خودش انجام می‌دهد، اما وقتی که قرار است انسان انجام بدهد این دسترسها مشکل ست، وقت زیادی می‌برد، بعد از آن طرف وقتی می‌آید می‌نشیند و می‌خواهد این را با منطق حل کند در مورد بعضیها می‌شود و در مورد بعضیها نمی‌شود و خلاصه پیچیدگیهای عجیبی دارد ، در هیپنوتیزم و هیپنوتراپی هم باز می‌خواهند از طریق هیپنوتیزم به این بخش دسترسی پیدا بکنند که خوب آنجا هم یک درصد کمی تلقین پذیر هستند و قابلیت رفتن به اعماق هیپنوز را دارند ، بنابراین آنجا هم درصد موفقیت محدود است و گرنه از نظر تئوری مطلب درست است اگر می‌توانستیم به ناخودآگاهی دست ببریم براحتی شاید تا بیست درصد از مشکلاتمان قابل حل و فصل بود .

#### آگاهی دریافتی یکی از حاضرین در کلاس بصورت شعر

شرح صدری داده ام غوغا کنی	خاند دل را حرم ما کنی	نام نیکت در جهان افراشتیم	در سایه کوهت پیداکنی
حالم علم حدیث مابندی	گفته، ناکفته، افشاکنی	کار تو اندیشه، آگاهی است	خلق را راهی به راه ما کنی
مهرانفت دولت انداختیم	تا که عشق آینه دها کنی	بعد نستی کاره آسان شود	رحمت آید دیده کر مینا کنی
بار سنگین از کف برداشتیم	تا که ترک غصه غما کنی	گردنبال نجابتی، راه معبودت شتاب	وصل کردی قطره چون دریا کنی
چون شب است و جهان ظلمت سرا	صبح را تقدیم این شبا کنی		

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص ارتباط شرح صدری با آیه الم نشرک؛ ارتباط دارد از این نظر که خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید که ما کردیم و ما این سینهات را باز کردیم ، یعنی در واقع اشتیاق از تو بقیه کارها از ما ، هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد - جمعه ۲ در واقع در این آیات گفته می‌شود که ما کردیم، ما دادیم، ما تزکیه کردیم، خوب پس ما چه کردیم ، از پائین و از طرف ما چه اتفاقی افتاده، از پائین فقط بحث اشتیاق بود و آنجا هم که الم نشرک دو باره یاد آوری می‌کند به اینکه یادت نرود ما بودیم، حالا ما بودیم نه اینکه هیچ نقشی از اینطرف نبوده، نقش ما این بوده که اشتیاق بخرج دادیم ،**

پاسخش آن شده که آن بار را بردارند، آن گناه را بردارند، آن تزکیه را پیاده کنند، اصولاً مسایل را برای ما قابل فهم بکنند ، خیلی از مسایل است که ما وقتی می‌رویم داخلش قاطی می‌کنیم ولی وقتی که این شرح صدری داده شد نه دیگه قاطی نمی‌کنیم می‌بینیم که درکش می‌کنیم با همه پیچیدگی‌هایی که دارد درکش می‌کنیم، بهر صورتی به عبارتی ارتباط دارد به عبارتی نه یک بحث مستقل است .

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص کار زمینی، کار آسمانی؛** در بحث کار زمینی تلاش می‌کنیم ، دیدیم که در اینجا یک بخشی از تلاش ما در جهت مادی است و بخشی در جهت معنوی است، تلاش است ولی در جهت معنوی است ، مثل همان که پولمان را دادیم برای یک کار خیر، بخشی از این تلاش فکری است، بخشی یدی است، تلاش فکری دوباره خودش بخشی در این جهت چرائی‌ها و چگونگی‌هایی است که من اینجا چه می‌کنم، اصلاً چرا باید تلاش کنم، چرا زندگی می‌کنم ، چرا تنازع بقاء و.... همه این چرائی‌ها را می‌خواهد پاسخ بدهد و بعد در بخشی از آن این تلاش فکری معنوی بدنبال خودش ایجاد اشتیاق می‌کند، خوب این فکر بدنبال زندگی مادی ما ایجاد شده نه زندگی آسمانی ما، زندگی مادی بود ، این آمدن و رفتنم از بهر چه بود، برویم بیاوریم و بخوریم از بهر چه بود ، این می‌شود یک فکر و بعد اشتیاق و بعد الهام و بعد این ماجرا اتفاق می‌افتد .

### سرکشی ظلم و معنا پیدا کردن نور

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص ظلم به دیگران که بحث خاص خودش را دارد که قبلاً داشتیم ، هرکسی یقه حداقل یک نفر را گرفته و اینطور نیست که به یکی خوبی بکنید دیگه بقیه حقشان منتفی شده باشد، یک ماجرا هست که این قضیه دو رو دارد ، یک رویش ناامیدی است ، از آنجائیکه تطابق ما با آنچه که باید باشد اختلاف زیادی دارد **صلاح کار کجا و من خراب کجا** بین تفاوت ره از کجا تا به کجا است ، اگر قرار باشد که ما خودمان را با آن صلاح کار قیاس بکنیم که تفاوت ره بسیار زیاد است ، اما از جهت دیگر که می‌آئیم می‌بینیم که نه این پیش بینی‌ها شده ، انسان یا این موجودی که دارد این تجربه را کسب می‌کند، تجربه‌اش را دارد به کمک ظلمت کسب می‌کند ، ظلمت است که نور معنی می‌دهد و سرکشی اوست که به نور معنی داده ، اگر سرکشی ظلمت نبود ، نور معنی نداشت ، اگر سرکشی نبود آیا ما وجود داشتیم ، دیگه کمال نبود ، سرکشی نبود ما هم اگر در نهایت خلق می‌شدیم یکسری ملائک بودیم که الآن داشتیم هستی را نگاه می‌کردیم، می‌گویند شاید که سرکشی نکند و فریب نیست فم سخن بر مردم و انا گذاشتیم - **ری سیری** و این یک بُعدی از وجود ما هست که به ما معنی داده ، بنابراین همین که واقف شدیم صلاح کار کجا من خراب کجا پس معلوم می‌شود که آن صلاح کار را در این بُرهه تشخیص می‌دهیم، همین خودش جای امید می‌شود و بهر حال همان صحبت است که به جایی نرسد کس به توانائی خویش است ، اینجاست که متوجه می‌شویم که نه ما به توان خودمان نمی‌توانیم بر این مسایل و کارماها فارغ بشویم ، باید از امکانات استفاده بکنیم تا ما هم مشمول **وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** بشویم ، اگر نشویم کار خراب است ، همه صحبتها سر همین دو کلمه است که در واقع ما هم بیائیم و همین کارها را دنبال بکنیم ، این ناامیدها را ببینیم ، این

کم و کاستیها را ببینیم، بعد بگوئیم که مگر تو دست ما را بگیری وگرنه ما به آن مقصد عالی نتوانیم رسید، یا اگر به خودی خود باشد آدمی در عالم خاک نمی آید دست عالمی دیگر باید ز نو آدمی - حافظ اما آن عالم دیگر اصلاً بدرد نمی خورد اگر قرار باشد یک عالم درست کنند و یک آدم درست و حسابی بگذارند داخلش بدرد نمی خورد چون باید قدرت گناه را از آن آدم گرفته باشند، قدرت گناه را از او بگیرند می شود، منگول، چون قدرت تشخیص ندارد که گناه بکند، قابلیت طراحی گناه را ندارد، آیا رستگار است، نه، اگر یک عالم دیگری درست کنند و این ماجراها را آدم در آن عالم درست نکند آن عالم هم بدرد نمی خورد برای همین هم آمدند دنبال ما، ما خیلی اهمیت داریم، با همه خوبیها و زشتیهایمان و بدیهایمان بسیار بسیار حایز اهمیت هستیم، دنبال ما هستند، تمام هستی دنبال ما هست، تمام بخشهای مختلف این عظمت دنبال ما هستند، دنبال این هستند که یکی یک گوشه چشمی نشان بدهیم و بگوئیم که ما با تو هستیم تا ببینند ما را دریابند ولی شیطان چی می خواهد بگوید، شیطان می خواهد بگوید شما کارتان خراب است، اصلاً دیگه مشمول هیچی نمی شوید، شما راه نجاتی ندارید، شما راه کمالی ندارید، این از طرفندهای شیطان است که در واقع می خواهد بگوید شما کارتان تمام است، در حالیکه ما آنچه را که هستیم به آن افتخار می کنیم حتی به گناهانمان هم افتخار می کنیم، چون اگر گناهانمان نبود ما اصلاً راه بجائی نمی بردیم، آن اشتباهات ما باعث شد که بفکر رفع اشتباه بیافتیم، بنابراین آنچه که اتفاق افتاده ما برای آن طراحی شده بودیم، ما را در ظلمت گذاشتند، روزی که ما متولد شدیم خود شیفته بودیم، روزی که متولد شدیم در شرک متولد شدیم آیا اینطور نیست، چشم ظاهر بین یعنی شرک، یعنی ما را در شرک گذاشتند تا ما با چشم ظاهر بین نگاه کنیم مثلاً دیوار را دیوار ببینیم و تا یک جائی که دیوار بشود وجه الله، خودشان ما را گذاشتند در این وضعیت، چه کسی گذاشت، یعنی تعریف این دورهها این است، می گویند کلاس یک، دو، سه، چهار و... همه این دورهها را تعریف کردند، خوب در این دورهها خودشان ما را قرار دادند که در شرک بدنیا بیاییم چشم ظاهر بین داشته باشیم، اما اینطرف را نگاه کنیم، آنطرف را نگاه کنیم تا یک روزی بفهمیم شرک یعنی چی (ادامه سؤال؛ او که بی نیاز مطلق است ما را ساخته و پرداخته چرا در این دورهها قرار داده استاد؛ ببینید یادتان رفته قبلاً هم گفتیم که قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس، هر چند راه، هر چه، هر چه، هر چه در کاروان آمد پدید - عطار.

در خواب بودم مرا خردمندی گفت

کز خواب کسی را گل و شادی سگفت

کاری چه کنی که با اجل باشد بخت

می خور که بزیر گل می باید نخت - خیام

### چند گزارش برقراری ارتباط شرح صدی

یکی از حاضرین؛ من یک حسی داشتم که واقعاً احساس می کردم که قلبم آنقدر وسیع شده که سریع آگاهی را می گرفتم، یکی این بود و یکی هم این که خودم فکر می کردم که انسان صبوری هستم ولی خیلی خیلی کم طاقت شده بودم،



یعنی دقیقاً دوتا حالت متضاد بود، یکی احساس وسعت می‌کردم برای دریافت آگاهی و آگاهی هم می‌گرفتم، یکی هم این که خیلی صبرم کم شده بودم، اینقدر بی‌طاقت بودم که هیچ کس را نمی‌توانستم تحمل کنم.

**استاد؛** خوب این یک قسمتش مربوط می‌شود به تیکهای شخصیتی (قسمت دوم گزارش) و قسمت اول گزارش که احساس فراخی سینه بود که البته بحثی است که نمی‌شود تعریف کرد، بهر حال چنین حالتی که در این وضعیت احساس می‌کنیم قابلیت درک ما گسترده شد، یعنی در واقع ارتقاء قابلیت درک، بعضی مواقع هست یک صحبت‌هایی را می‌بینیم که خیلی خوب نمی‌توانیم درکش کنیم و در آن لحظه نسبت به آن مطلب قابلیت درک ما پائین است، در واقع این مسأله یک ارتقاء قابلیت درک ایجاد می‌کند که باز طبق قانون کلی در مورد تعاریف دنیای عرفان این هم چندان قابل تعریف نیست، خیلی نمی‌توانیم با تعاریف بازی کنیم فقط می‌توانیم بگوئیم دوستانی که دریافت کردند و کسانی که رفتند داخلش آنها به این درک رسیدند و می‌دانند یعنی چه، همین و بس.

**یکی از حاضرین؛** در یکی از ادراکات ارتباط شرح صدری، یک حلقه عظیمی را من دیدم که آیه شرح صدری بصورت گرد دور این حلقه نوشته شده بود و آن اتصالی که به آن حلقه داشتم و روز اول هم که اینجا بودیم احساس بارش، احساس یک رحمتی بود که انگار می‌بارید و موانعی بود در جاهائی از بدنم که باید این موانع می‌رفت تا کامل بدن من را در بر بگیرد.

**یکی از حاضرین؛** در ارتباط شرح صدری احساس کردم از درون قلبم یک چیزی باز شد و نور شدید و کشش شدیدی بسمت آسمان بود، آگاهیهای بسیار زیاد بود بطوریکه من وسط ارتباط بلند شدم رفتم کاغذ و قلم آوردم و شروع کردم به نوشتن، حدود چهار پنج صفحه بود و بسیار روان و ساده طوری که کاملاً قابل فهم بود، هرچه که تا حالا آگاهی برای من آمده بود از شعر، سمبلیک، از هر چیزی که متوجه‌اش نشده بودم در این ارتباط شرح صدری دقیقاً به من گفتند شرح صدری که می‌خواستی همین است و بحث این است که به یقین بررسی و تمام این چیزهایی که آموخته بودی حالا به مرحله عمل و یقین بررسی، در این بحث شرح صدری برای من باز شد که اصلاً ارتباط بسیار عمیق و طولانی واقعاً کیفیتی که می‌فرمائید اینگونه بود برای من.

**استاد؛** وقتی که گفته می‌شود **رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي** پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای **من آسان ساز** - طه ۲۵ و ۲۶ گفتیم که اینها ظاهر دارد و باطن دارد، ظاهرش این است که تقاضا می‌کند که این فراخی را به من بده، خوب این کلام است اما باطنش این است که قابلیت فهم من را ارتقاء بده و **وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي**، ممکن است یک عده‌ای برای کار زمینی در نظر بگیرند که کارم را آسان کن، اما از نظر ما یعنی امر این حرکت را آسان کن، امر این حرکت بسمت کمال را باز کن، این دوتا دقیقاً با هم تناسب دارد که این سینه‌ام را باز کن که من قابلیت فهمم برود بالا که کار اصلی من یعنی **أَمْرِي** کارم کمال است، به غیر از کمال بالاخره خرید و فروش، برو و بیا انجام می‌شود، این کار خودمان است، اما آن که کار خودمان نیست و مشکل است کدام است، آن شرح صدری است که یکی از مهمترین تسهیلاتی است که در این قضیه قرار دارد، می‌خواهم بگویم که بدون ایجاد شدن ظرفیت کارما

کاریست مشکل ، آن **وَيْسَّرُ لِي أَمْرِي** کار را آسان کن ، بدون این مسأله اگرما قابلیت درک نداشته باشیم ، هرچه مطلب پیش بیاید می بینیم که نمی توانیم درکش بکنیم و این تسهیلات را درواقع می بینیم که سابقه هم دارد **لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آيا برای تو سینهات را نگشاده ایم** - انشراح ۱ ، راجع به پیامبر می گوید که ما بودیم که اینکار را کردیم ، آیا ما نبودیم که اینکار را برایت کردیم ، یک وقت یادت نرود ، فراموش نکنی ، خوب حالا اگر این شرح صدری صورت نمی گرفت این اتفاق نمی افتاد ، بنابراین الآن اگر یک تسهیلاتی در اختیار ما قرار نگیرد ، دستمان را نگیرند ، شرح صدری صورت نگیرد ، یک جاهائی متوجه نمی شویم ، هرچه زور می زنیم می بینیم که نمی توانیم این مطلب را بفهمیم ولی وقتیکه کمک می کنند یکدفعه می بینیم که این مطلب را اصلاً انگار از روز ازل می دانستیم ، چقدر این مطلب الآن اتفاق می افتد که مطالبی را می گوئیم که انگار ما از روز ازل می دانستیم ، دوستانی که این تجربه را دارند دستشان را بلند کنند که مطالب بسیار زیادی است که الآن احساس می کنیم که ما از روز ازل می دانستیم ، یعنی تأثیر شرح صدری **وَيْسَّرُ لِي أَمْرِي** این مسأله است .

**سؤال ؛ می خواستم بدانم آیا امکان دارد که این حلقه بارش (حلقه شرح صدری) در زندگی عادی حالتی برای ما ایجاد بشود که موجب بالا رفتن ظرفیت وجودی ما بشود.**

**جواب ؛** ببینید این در نهایت می خواهد منجر بشود به افزایش یک ظرفیتی ، افزایش ظرفیت ادراکی ، مثلاً شما شنیدید که می گوئیم فلانی درکش ضعیف است یا در یک مطلب خاصی می گوئید که این درکش بسیار پائین است و اصلاً درک نمی کند، بنابراین ما نمی خواهیم به یک جائی برسیم که به ما بگویند این بابا درک نمی کند خصوصاً در زمینه کمال منظورمان است ، نباشد بحثی پیش بیاید که ما ببینیم که درک نمی کنیم ، دوتا حالت اینجا هست یا راحت می گوئیم که ما درک نداریم و تعطیل، این خارج از درک ماست آیا تاکنون مطلبی نشده که بگوئیم این خارج از درک ماست و گذاشتیم کنار، آیا می توانیم تعطیل کنیم، لذا اگر نقایصی درما وجود دارد باید ببینیم این نواقص را برطرف کنیم ، این نواقص یک بخشی از آن زمینی است که می رویم تلاش می کنیم ، یک بخشی از آن آسمانی است از تسهیلات کمک می گیریم، بحث ادراک را که نمی توانیم برویم ادراک مان را درست کنیم ، ببینیم کجاست برویم بخریم، کجاست برویم تمرین کنیم و قوqاش کنیم ، پس این را از حلقه خودش استفاده بکنیم، مرتب درآن کار بکنیم وآن نقص را برطرف بکنیم ، البته انسان نمی تواند هیچوقت بگوید که من درکم کافی است ، هرچقدر هم بالا باشد باز هم کم است ، بنابراین حالا آن هم که احساس که نیاز بیشتری دارد که دیگه باید دودستی بچسبد و لش نکند چون تنها راه امید ما همین است از نظرما، این چیزی نیست که خارج از مسأله آسمانی بتوانیم برویم پیدایش کنیم .

### دامنه حمله شبکه منفی

**درپاسخ به سؤال ؛** درخصوص دامنه حمله شبکه منفی (یکی از حاضرین درکلاس گزارش دادند که با کسی که از قبل مشکل داشتند تصادف می کنند و ایشان با بهره مندی از حلقه کنترل دشارژ درمقابل توهینهای طرف مقابل بدون عکس العمل و دشارژ تا پایان برخورد می کند ؛ ببینید یک مسأله ای هست ما دامنه حمله را نمی شناسیم ، این یکی از مقولات پیچیده است که حمله دامنه اش تا

کجاست، چه گستره‌ای را شامل می‌شود، ما در مورد مسایل درونی حمله برایمان محرز است، ما اصولاً عمدتاً حمله را درونی می‌دانیم نه بیرونی، یعنی همان چیزهایی که اصطلاحاً همین قاطی کردن‌ها و باز دامنه همین قاطی کردن را نمی‌دانیم چقدرش بیرون ریزی است چقدر اختلال و چوب لای چرخ گذاشتن است، ما یک جاهائی می‌رسیم به بحث حمله که غیر عادی است، بعنوان مثال می‌آئیم کنترل ذهن را اعلام می‌کنیم، هفته بعد می‌بینیم که همان یک ذره ذهنی هم که داشتیم الآن نداریم، آن من خودش را می‌زند به این دروآن درو اصلاً شما به همان اندازه سابق هم نمی‌توانید نگاه‌اش دارید، مثلاً در دوره چهار کنترل دشارژ ما که کاری نکردیم گفتیم چشمها را ببندید و کنترل دشارژ را اعلام کردیم، اتفاق دیگری که نیافتاده بود، بعد یکدفعه می‌بینیم که یک کسی خودش را می‌زند به درو دیوار و بدون هیچ علتی دردشارژ است، اگر بیماری بیاید رو می‌گوئیم این بیرون ریزی است، اینجورکیسها هست که نام حمله به خودش می‌گیرد، حالا در مورد مسایل زمینی دامنه حمله تا کجاها گسترده می‌شود، شبکه منفی از چه عواملی استفاده می‌کند برای تحریک ما، برای این آزمایش و چقدر گسترده است و دامنه دارد نمی‌دانیم، اگر شبکه منفی حمله کند، شبکه مثبت هم کمک می‌کند و بالعکسش، الآن من اگر سؤال کنم که چند تا از دوستان شاهد خوش شانس‌هایی هستند یا شدند، یا چند نفر شاهد بد شانس بودنند، ممکن است تعداد خوش شانسها بیشتر از بد شانسها باشد اما ما نمی‌دانیم چه اتفاقاتی در بیرون می‌افتد که خوش شانس است یا بد شانس است، من صبح اول وقت در یک ترافیکی بودم که یکدفعه دیدم که یک ماشینی از پشت خورد به ماشین من بطوریکه من فکر کردم که نصف ماشین جمع شده، از ماشین پیاده شدم دیدم که یک اثر کوچکی گذاشته شده روی ماشین من، دیدم که ماشین پشتی هم خورده به این و بعدی هم خورده به آن یکی و.... در نهایت زده به من، خوب ما بگوئیم که این خوش شانس است یا بد شانس است، حمله شده یا نشده، با این شدتی که من احساس کردم نصف ماشین باید جمع می‌شد ولی نشد و حالا از این داستانها که بسیار زیاد است و نمی‌دانیم که آیا این مسایل را اصلاً بطور کلی نام حمله بر آنها بگذاریم یا نگذاریم، من مدتهاست که یاد گرفتم که نه می‌گویم حمله است، نه خوش شانس است، هیچی نمی‌گویم، یعنی مسایل زمینی را اینجوری یاد گرفتم که به دید زمینی نگاهش کنم، مسایل زمینی کاملاً زمینی است، مسایل آسمانی کاملاً آسمانی است این قواعد خودش را دارد و آن هم قواعد خودش را دارد و تفکر رندانه، تعریف رندانه که کردیم حالا آن تعریفها را اگر بخواهیم تکمیلش کنیم باید اینها را با هم تلفیق بکنیم در غیر اینصورت ما باید صبح تا شب مکرر بگوئیم آی حمله شد، حمله شد و این ذهن ما را اشغال می‌کند که ما همش در تجزیه و تحلیل این مسأله خواهیم بود، اما کلاً دنیا دار آزمایش است می‌گویند کوه به کوه نمی‌رسد آدم به آدم می‌رسد، یک آزمایش هم بوده برای شما که آیا اینجا کنترل دشارژ هست یا نیست هم درونی هم بیرونی، درونی، خاطرات آمده رو و بیرونی هم الآن رو در رو شدید یعنی یک تیر و دو نشان و خوب شما قبول شدید از این آزمایش، اصولاً زندگی به صورت راندم طوری طراحی شده که ما هر لحظه در معرض یک آزمایشی قرار می‌گیریم، جا به جا، حالا اینجا آشنا بوده، ممکن است یک ناشناس هم باشد، یکی دیگر بود یکجور دیگر برخورد می‌کردیم ولی در هر صورتش یک شکلی از آزمایش است و این یک بحث مشکلی است و آنچه که خیلی هم به زبان ما مصطلح است بحث

حمله است، الان اینجا اگر برق برود خوب نمی‌توانیم بگوئیم که این حمله است، اصلاً فکر من یک ایپسیلون دنبال این نیست که اینها حمله است یا نیست، به هیچ عنوان مسایل کار زمینی را من دیگه عادت کردم که بصورت زمینی صرف نگاهش می‌کنم، این یک حسنی دارد و آن هم این است که در هر مرحله‌ای متوجه می‌شویم که خودمان چکار باید بکنیم و یک استدلالی را که به ما بدهد ولی در صورتیکه بیاندازیم گردن شبکه مثبت یا منفی همش باید حرص بخوریم که چرا حمله کرد، چرا فلان شد، بهر صورت این مطلب خیلی مهم است، مثلاً ما الان اگر برویم درب بیمارستان سوانح، دادسراها، پلیس و... می‌بینیم که مردم مشکلات زیادی دارند و ما در جریان مشکلاتی قرار می‌گیریم که واقعاً حیرت‌انگیز است، آنهایی که نه اصلاً می‌دانند عرفان چیه و... چیه، ولی می‌بینیم که در معرض چه مسایل پیچیده‌ای قرار دارند، خوب آنها چرا، اگر ما بهای حرف و نیت‌مان را داریم پرداخت می‌کنیم پس آنها چی، اینطور نیست، کار زمینی همه را برحسب راندم نشانه قرار می‌دهد، کاری ندارد شما می‌خواهید بسمت شبکه مثبت بروید یا بسمت شبکه منفی بروید، ما در معرض هستیم منتها وقتی مسلط هستیم کمتر ضربه می‌خوریم، وقتی مسلط نیستیم ضربات ثانویه هم خودش ضایعات زیادی از ما می‌گیرد، یعنی بد شانسی روی بد شانسی ولی ما فقط بهای یک بد شانسی را می‌دهیم، دیگه بهای بد شانسی دوم را نمی‌دهیم، مثلاً ماشین ما تصادف کرده، هزینه تصادف را می‌دهیم ولی آن فردی که آدم معمولی است هزینه تصادف را داده و تا شش ماه هم حرص می‌خورد که چرا زد به ماشین من، چرا حواسم نبود و چرا...

#### دلایل قطع حلقه (آزمایش هوشمندی)

**هوشمندی و آزمایش رسیدن به توانائی لازم؛** درمورد عملکردی که روی ما هست البته این مثال را من بارها زدم، یک مربی تعلیم رانندگی با شاگردش چه جواری عمل می‌کند، روز اول خود مربی استارت می‌زند و دستش روی فرمان و پاهایش روی پدالها است و با تمام توان خودش این شاگرد را مورد حمایت قرار می‌دهد، جلسات بعدی یواش یواش دخالت خودش را کم و کمتر می‌کند و یک جایی پاهایش را برمی‌دارد از روی پدالها تا ببیند که این شاگرد خودش مستقل دارد اداره می‌کند یا نمی‌کند، اصولاً همه تعلیمها همینطور است وقتی که بطور نامحسوس متوجه شد که شاگرد خودش دارد هدایت می‌کند آنوقت خودش را کامل می‌کشد کنار و می‌گوید خودت بران و یک موقع هم از ماشین پیاده می‌شود و می‌گوید حالا برو یک دوری بزن و بیا، درمورد تسهیلات الهی حلقه‌هایی که ما در آن قرار می‌گیریم لازم است ما در مواقعی مورد تست و آزمایش قرار بگیریم به چند دلیل؛ یک دلیلش این است که ما در این مدتی که بعنوان مثال با کنترل ذهن، با کنترل دشارژ حمایتان کردند چقدر روی خود ما تأثیر گذاشته، ما چقدر تأثیر پذیر بودیم، بعد چه اتفاقی می‌افتد در یک موقع می‌کشند کنار می‌بینند که نه ما خودمان هم تأثیر پذیرفتیم و نهادینه شده، یک موقع تا دستشان را می‌کشند کنار یکدفعه ما قاطی می‌کنیم مثل همان مربی که در موقع حرکت مداخله نمی‌کند، می‌خواهد ببیند که این شاگرد خودش می‌تواند روشن کند و حرکت کند، می‌بیند که شاگرد روشن می‌کند و در حرکت دچار مشکل می‌شود و خاموش می‌کند، می‌فهمد که نه هنوز باید خودش روی پدالها کنترل و هدایت داشته باشد تا

شاگردش مسلط بشود، درمورد ما هم همینطور است و به چند منظور گهگاهی می آیند پایشان را بر می دارند، یکدفعه می بینیم ما که با کنترل ذهن خیلی خوبی داشتیم می رفتیم الآن کنترل ذهن نداریم اصلاً و برگشتیم عین روز اولمان، این نشان می دهد که در واقع ما در این مدت اهمیت موضوع را نتوانستیم به نهادمان انتقال بدهیم، نتوانستیم به عنوان یک ارزش افزوده نهادی این موضوع را نهادینه اش کنیم، این به یک دلیل (ادامه در بحث جلوگیری از غرور منیت).

**جلوگیری از غرور منیت؛** و دلیل دوم این که ممکن است ما بعد از یک مدتی از داستان کنترل ذهن یا دشارژ دچار غرور بشویم، یعنی شبکه منفی بیکار نمی نشیند، کنترل ذهن نداریم یکجور است، کنترل ذهن داریم یکجور دیگر است، می آید می گوید ببین چه کنترلی داری، چه صلابتی داری، دیدی چطوری خودت را نگه داشتی و حمله نکردی به طرف و مشت وحدت را نثارش نکردی و با دیوار به وحدت نرساندی، عجب کنترل ذهنی، یعنی شبکه منفی از هر طرف می داند که چکار کند، چه نورانی، چه محاسنی، نور خدا می بارد، می رویم جلوی آینه، عجب اصلاً رحمانیت الهی دارد می بارد، نور خدا دارد می بارد، اصلاً ببین که به کجا رسیدی، آن موقع که نداشتیم مثلاً کنترل ذهن نبود، یکجور وقتی هم که هست یکجور دیگر، یعنی در هر حال آب به این آسیاب می ریزد، اینطرف باشد می خواهد به منظورش برسد، آنطرف باشد هم بالاخره می خواهد به منظورش برسد، بعد امکان دارد بعد از یک مدتی دچار غرور بشویم یعنی همان کنترل ذهن، کنترل دشارژ باعث سقوط مامی شود، همه چیز همینطور است، هر چیزی اصولاً همان چاقوی جراحی دولبه است، یکی از درس های شیطان اسمش از ازیل بود، یعنی عزیز خدا، حالا چرا این اسمها گذاشته شده، همه سمبلیک است ببینیم که چه چیزی می خواهد به ما بگوید، می خواهد بگوید که بروی بالای، بالا عزیز خدا هم که بشوی، همان عزیز خدا شدن می تواند عامل سقوط تو باشد چرا؟ چون کافی است بگوئید ببین چطوری عزیز خدا شدی، کافی است که یک چنین مطلبی عنوان بشود، که دیدی عزیز خدا شدی، دیدی این را فهمیدی و.... لذا در این مورد می خواهد بگوید عزیز خدا هم بشوی در معرض سقوط قرار داری و همان مطلب می تواند عامل سقوط باشد.

**ادامه بحث در خصوص دلایل قطع حلقه؛** یکدفعه ما متوجه می شویم که ما به خودی خود این حلقه ها را نداریم، اگر این دست را از سر ما بردارند ما نداریم، حالا چیزهایی برای ما معلوم می شود، ثابت می شود، بعضی ها بعد از یک مدتی نسبت به حلقه ها دچار شک و تردید می شوند مثلاً در دوره های بالاتر ما می دانیم که این یک روند طبیعی است، بعد از یک دوره هائی که می آید بالاتر راجع به این که اصلاً حلقه هست یا نیست دچار شک و تردید می شوند و کاری که این هوشمندی اتوماتیک رویشان انجام می دهد این است که قطع می کند، یکدفعه می بینید که دیگه خبری نیست، تا یک مدتی آنها را می گذارد سرگردان بمانند، از یک طرف طبیعی است برای این که هر کسی حق دارد در هر جایی در هر مرحله ای به شک بیافتد، اما معمولاً عامل شک از شبکه منفی است، می آید کار می کند می گوید نه بابا حلقه چیه این اصلاً مال خود خودت است تو فقط آگاه شدی چون آگاه شدی عملکردت بهتر شده، حلقه چیه، بمحض این که به این مرحله می رسد و می گوید آره، آنروز، فردایش، پس فردایش یک اتفاقی می افتد قیچی می کنند، یک حلقه اش را، دو حلقه اش را..... معلوم نیست دیگه هوشمندی است چهارتا حلقه یا همه اش را می گیرد، این جزء لاینفک همه ما هست، این هم جزء درسهاست در ادامه بحث و در پاسخ به سؤال؛

بعضی از حلقه‌ها مثل همین حلقه بارش و حلقه‌هایی که در دوره‌های بالاتر اینها ثابت است، مثل همفازی کالبدی که می‌آید یک کاری می‌کند، مثل همفازی کیهانی که یک چیزهایی را می‌دهد، یک چیزهایی که ادراکی است، اما بعضی چیزها مثل کنترل ذهن، کنترل دشارژ و اصولاً کنترلها اینها حتماً تست می‌شود، اما حلقه‌هایی مثل شرح صدری اینطوری نیست.

**جمع بندی بحث دلایل قطع حلقه؛** هدف از قطع حلقه توسط هوشمندی یکی آزمایش رسیدن به توانائی لازم ما هست و یکی هم جلوگیری از غرور منیت مامی باشد، یکی اینکه اصلاً ببینند ما خودمان به چه توانائی بالاتری منهای تسهیلات رسیدیم، تادستشان روی سرما هست که خوب همه چیز عالی است، دستشان را بردارند ما چطوری هستیم، چقدر پیشرفت کردیم و این یک فرصتی است برای ما تا خودمان را محک بزنیم و یک مطلب دیگر جلوگیری از غرور منیت است، ما بعد از یک مدتی بر اساس آن حمله‌های درونی که می‌شود که از این زاویه وارد می‌شود که دیدی چقدر کنترل ذهنت خوب است، بعضی مواقع شده ما یک چیزی گفتیم به خودمان مثلاً می‌گوئیم عجب کنترل ذهنم خوب است، تا گفتیم می‌بینیم که از دستش دادیم اصطلاحاً می‌گوئیم که خودمان را چشم کردیم، در این رابطه در واقع این حرف ما نبود، حرف شبکه منفی بود که عجب کنترل ذهنم خوب شده متنها به زبان من گفت، تا گفتم قطع شد، بنابراین در هر مورد طبق این ترفند چنین حالتی برای ما پیش می‌آید.

### روح جمعی جمع

**سؤال؛** سوالاتی که در ذهن ما ایجاد می‌شود فردا در کلاس شما جواب آنها را می‌دهید، شما که در شبکه مثبت هستید که نمی‌دانید من چی فکر می‌کنم، شما چه جوری به این سوالات پی می‌برید، این موضوع در تمام کلاسهای شما برای من اتفاق افتاده است.

**جواب؛** این مطلب زیاد اتفاق می‌افتد و بعضی مواقع اتفاقات عجیب‌تر از اینها هم اتفاق می‌افتد که اگر تحقیق کنیم که این اتفاقها درست است که عمدتاً هم درست است خوب خیلی عجیب و غریب است، مثلاً در شروع کلاس گزارشی داشتیم که شخصی که می‌خواست به قصد خودکشی دارو مصرف کند درست در همان لحظه از تلفن کارتی به او زنگ زدند و می‌گویند من بودم (طاهری بود) که به او گفتم که اینکار را نکن و اینکار منتفی شده، ببینید واقعیتش این است که من فکر شما را نخواندم، دوستانی که مستر هستند می‌دانند اینجا که قرار می‌گیرید در یک فضای آن لاین است، اصلاً روح جمعی یک جمع داریم، روح جمعی کلی‌تری داریم، روح جمعی کل‌تر و روح جمعی کل داریم، اصولاً اینجا که قرار می‌گیریم تابع روح جمعی هستیم، صحبت‌هایی که می‌شود حتی سؤال کردنها ممکن است ایشان سؤال می‌کند که کس دیگری جواب بگیرد در اصل نه خودشان، من فکر شما را نخواندم، یک بحثی اینجا پیش می‌آید که خیلی از دوستان تصور می‌کنند که ذهنشان خوانده شده در حالیکه اصلاً اینطور نیست، خواهر یکی از دوستان که الان اینجا حضور دارند یکروزی همین سؤال را متنها خیلی جدی از من داشتند، ایشان گفتند من هروقت می‌آیم اینجا شما ذهن من را می‌خوانید در حالیکه شما می‌گوئید که ذهن خوانی از شبکه منفی است، من همین توضیح را دادم خدمت ایشان که یک پرده بین ما هست، این اطلاعات می‌آید ولی من خبر ندارم که در ذهن شما چی می‌گذرد، یعنی این پرده ما را از هم جدا می‌کند، یک پرده‌ای بین ما هست که شبکه مثبت در واقع کشیده اگر برداشته شود می‌شود همان بحث عرفان قدرت

، اگر این پرده را شبکه مثبت قرار دهد من می‌فهمم چیه و این که دقیقاً در درون شما چی بوده و چی هست نه آنجا یک فیلتر است، بنابراین این سؤال‌ها که مطرح می‌شود و همه در این رابطه مسایلی که اتفاق افتاده و یا اتفاق می‌افتد، من معنوی و مجموعه قضایا همش طبق برنامه‌های خاص خودش جلو می‌رود (ادامه سؤال ؛ یعنی از شبکه مثبت به شما داده می‌شود که چنین سؤالی هست که شما صحبت‌هایی در پاسخ به آن سؤال مطرح می‌کنید ، یعنی آن پرده‌ای که شما می‌فرمائید معنی‌اش این است استاد ؛ معنی‌اش این است که این پرده است بین ما هست، من می‌دانم که الان هدایت است و محور این موضوع است ولی اینکه در ذهن شما چی می‌گذرد نه، هیچ دو کلاسی مثل هم نیست، هر کلاسی یک بخش خاص دارد که مباحث مثل هم است البته بیان فرقی می‌کند ولی در بخش عام محور، محوری است که خودبخود دارد می‌رود جلو، خودراه بگویند که چون باید کرد .

**سؤال ؛** شما فرمودید پرسش‌هایی را که جوابش را شما می‌فرمائید بدون اطلاع از این است که پرسش مال چه کسی است ، اگر کسی جواب پرسشی را که ما مطرح نکردیم به ما داد و به رخ ما هم کشید که من می‌دانستم این سؤال شماست آیا این می‌شود شبکه منفی .

**جواب ؛** ببینید مهم نیست که ما بدانیم که این سؤال مال چه کسی است، حالا در نهایتش شاید هم بدانیم ولی قضیه این است که ما نمی‌دانیم، اصلاً این پرده کشیده شده، حالا در نهایت شاید بدانیم این سؤال مال ایشان است ولی ذهن ایشان را نخواندیم ، نفوذ انجام نشده ( ادامه سؤال ؛ شما استاد هستید ما چه جوری تشخیص بدیم استاد ؛ ما خودمان می‌دانیم که در ایشان نفوذ کردیم یا نکردیم، یک موقع هست که شما به ایشان نگاه می‌کنید سؤالات ایشان را می‌بینید، سؤالاتشان را دارید از ایشان می‌خوانید، خوب این معلوم است ولی یک موقع است که من دارم پاسخ می‌دهم ولی به یک شکلی دارم هدایت می‌شویم به ارائه مطالبی که پاسخ سؤال شما هست ( ادامه سؤال ؛ خارج از کلاس من با یک کسی برخورد کنم و سؤال من را دقیقاً یک جوری به رخ من بکشد که من می‌دانم این سؤال در ذهن شماست و این هم جوابش آیا این می‌شود شبکه منفی استاد؛ خوب بله این دیگه قدرت نمائی است ( ادامه سؤال ؛ این در کتاب کرامات بزرگان که مملو از این چیزها هست استاد؛ ببینید ما اصول را باهم بررسی کنیم، بررسی قانون اساسی، شما یا قبولش می‌کنید یا ردش می‌کنید، اصلاً شما فکر کنید که ما تاریخ را می‌خواهیم ببریم زیر سؤال، دیگه از این بالاتر، یک اصولی را پایه می‌گذاریم، فرض کنید ما می‌خواهیم تجدید نظر کنیم، ما می‌خواهیم اصلاً ببینیم چی درست بود چی غلط بوده، من نمی‌خواهم مطابق آنچه به من ارث رسیده بروم جلو، نظر شما چیه ، حالا بیائیم باهم یک اصولی را تعریف بکنیم، می‌گوئیم عرفان، عرفان یعنی شناخت، شناخت چی، مطالب را دسته بندی‌اش می‌کنیم ، می‌گوئیم یکسری مطالب که می‌خواهد به ما کمک بکند در معرفت می‌شود عرفان معرفتی یا عرفان کمال ، یکسری مطالب که می‌خواهد به ما کمک بکند که یک توانائی بدست بیاوریم می‌شود عرفان قدرت، من حق ندارم بدانم در ذهن شما چی می‌گذرد، شما حق ندارید بدانید در ذهن من چی می‌گذرد، آیا حق من هست یا نیست ، آیا ما حریم مقدس وجودی داریم یا نداریم، شما بیت‌الله هستید یا نیستید، در این بیت‌الله کسی بخواهد وارد بشود باید در بزند وارد بشود ( ادامه سؤال ؛ مواردی که به عنوان کرامات می‌گویند همش برای هدایت افراد بوده ، می‌گویند مثلاً آن فرد فرضاً مرحوم قاضی چون وجودش خیلی قوی بوده و فرد مقابل آدم ضعیفی بوده حق نفوذ داشته، استاد ؛ بسیار خوب تا اینجا پایه‌اش درست است ، اما از یک نسلی به نسل بعدی انتقال پیدا می‌کند ، به دست من می‌رسد من همین را به انحراف می‌برم ، بنابراین باید عطایش

را به لقایش ببخشیم، ایشان آدم درستی بوده و درست استفاده کرده ولی از کجا معلوم که یک نسل بعد از این مسأله درست استفاده بکند، بنابراین بعضی چیزها هست که عطایش را به لقایش باید ببخشیم، من می‌توانم بگویم بله می‌خواهم ذهن افراد را بخوانم بینم چه کسی پول می‌خواهد به او پول بدهم، خوب این توجیه قشنگی است ولی چهار قدم آنطرفتر از همین مسأله سوء استفاده خواهد شد، ما در یکی دو سه ماه گذشته شدیداً به این مطالب نیاز داشتیم، درگیریهائی داشتیم که شدیداً نیاز داشتیم که این خواندن‌ها را انجام بدهیم، خیلی وسوسه بزرگی بود و همین آزمایش را ما در معرض قرار گرفتیم و در برهه‌هایی این مسأله تا حالا چندین بار تکرار شده و وسوسه‌ای که انجام بده این برای حفظ است، اگر این کار را بکنی حفظ می‌شوی، توجیهات قشنگی می‌آید، توجیه می‌کند قدرت را، برای اینکه بمانی باید قدرت بخرج بدهی، اما اگر ما بدانیم ممکن است از آن سوء استفاده بشود عطایش را به لقایش باید ببخشیم، ما یک اصلی که در عرفان کیهانی داریم این است که ما بیت‌الله هستیم، حریم ما حریم بیت‌الله است، حریم مقدسی است، می‌خواهی نزدیک بشوی باید در بزنی وارد بشوی هیچکس دوست ندارد کسی وارد حریمش بشود، صحبتی که شد در موردی که اگر ایشان می‌رفتند بیرون تعریف می‌کردند که من هر موقع وارد کلاس شدم فکرم را خواندن و سؤال را جواب دادند، خوب ببینید چقدر انحراف ایجاد می‌کند در جریان، ما نمی‌دانیم شاید همان آقا هم همان افراد هم همینطوری بوده، تا می‌آمدند حالا در جمعی قرار می‌گرفتند یا موضوعی پیش می‌آمده که طرف جواب سؤال خودش را می‌گرفته بعد می‌رفتند می‌گفتند که بله اینطوری شده، آیا درست فهمیده، آیا تاریخ درست نقل کرده، چنین کسی چنین گزارشی را داده ما نمی‌دانیم، ما الآن در یک قرار گرفتیم که می‌خواهیم عمل کنیم، می‌خواهیم تکلیف خودمان را معلوم کنیم، چکار کنیم، باید تصمیم بگیریم، بنابراین باید اطلاعات ما دقیق باشد، بایستی بدانیم، حالا خودمان که می‌فهمیم یا فهمیدیم تازه بیاییم به نسل بعدی هم بگوئیم که بابا اینها را ما تجدید نظر کردیم، اینها آنطوری نبود، بهر حال باید یک کاری بکنیم، یک کار سختی است، یک سنت شکنی بزرگی است، موضوع به این آسانی نیست، تا بخواهد دودوتا چهارتا جا بیافتد کار مشکلی است، در همین رابطه هم زمانی که کتاب عرفان کیهانی چاپ شد با اعتراض بسیار زیادی در ابتدای قضیه مواجه شدیم، مخصوصاً دوست عزیزمان که اسمشان روی کتاب هست که با اعتراض بسیار زیادی مواجه شدند و ایشان گفته بود که من در مناظره شرکت کردم و متقاعد شدم شما هم بیائید در مناظره شرکت کنید، دلیل و برهان بیاورید و بقبولانید و قرار شد که یک سمیناری داشته باشیم و آنها هم بیایند که البته نیامدند و این نشان داد که شاید به تفکری نشسته باشند، شاید نمی‌دانستند، البته من مطمئنم که تعداد بسیاری اهل حق و حقیقت هستند، فقط نمی‌دانستند، ولی وقتی که مواجه شدند با حقیقت توانستند فکر کنند که اینها ما خیلیها را داشتیم که این مسایل را کنار گذاشتند به اعتراف خودشان، این برای من ثابت کرد که عده زیادی در چارچوب ناآگاهی نسبت به موضوع قرار دارند نه اینکه مغرض باشند لذا این قضیه آگاهی دادن کماکان ادامه خواهد داشت انشاءالله و در بحث علوم غریبه ما خیلی حرفها داریم که در این مدت سنگین بوده و جاهای مختلفی پخش شده و به گوش خود من هم می‌رسد که به اصطلاح بعضاً به یک شکلی نسبت به کارهایی که من می‌کنم در خصوص علوم غریبه خشمگین هستند ولی خوب هیچکسی تا امروز نیامده بگوید من خشمگین



هستم و یامن مخالف هستم یا تو اشتباه می کنی یا تودروغ گفتی به این دلیل، هنوز یک دلیل، یک مورد تا این تاریخ نیامده کسی بگوید که نه من به این دلیل قبول ندارم، هنوز هیچ موردی را ما نداشتیم که رد بشود.

**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) بیت الله فقط به انسان اطلاق می شود زیرا تنها مکانی است که خداوند از روح خود در آن دمیده است (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي - حجر ۲۹) لذا نزدیک شدن به حریم انسانها باید با تقدس کامل صورت گیرد و هیچ انسانی حق تجاوز به حریم دیگری را نخواهد داشت.

### آیا مجاز به استفاده از شبکه منفی ظاهراً به نفع شبکه مثبت هستیم

یک موضوعی را در تکمیل صحبتهایم بیاوریم که آیا ما مجاز هستیم از شبکه منفی استفاده بکنیم ظاهراً به نفع شبکه مثبت، من یک سؤالی می کنم با این مثال که البته مثال به نظر شما آشنا هست، فرض کنید ما می توانیم چاقو را بگذاریم روی شاهرگ هر کسی و بگوئیم هرچی داری بده، بعد بیائیم با آن شکم گرسنه ای راسیر کنیم (رابین هود که می گویند؛ یک وقت است که یک جریانی می آید می زند به ظالمان و ستمگران در آن سطح به نفع مظلومین، یک موقع در حد این مثالی که من زدم است) با این کار شما دارید یک دفعه به یک نفری شوکی وارد می کنید، ذهنیت او را ترور می کنید، او در آن لحظه نظرش راجع به شما، راجع به محیط، راجع به همه چیز تغییر می کند و شما را پلیدترین آدم دنیا می داند، آیا با نفس کار غلط می شود کار درستی انجام داد، نفس کار غلط است، بنابراین نفوس وقتی که می گوئیم غلط حالا شما برای هر کار خیر و نیکی هر توجیهی می توانیم روی آن بگذاریم، دقیقاً مثل چاقو گذاشتن روی شاهرگ یک نفر است بعد بگوئیم که می خواهیم پولش را بگیریم بپریم خرج گرسنگان بکنیم، نفس عمل منفی است، لذا شبکه مثبت نیازی ندارد و قرار است که ما در واقع از آن ارتباطات و راههای مجاز حرکتی انجام بدهیم، نه اینکه دست به عملی غیر مجاز بزنیم، به عبارتی دیگر هدف وسیله را توجیه نمی کند، یعنی اگر ما خیلی آدمهای محکمی باشیم، تازه بگیریم که ما بتوانیم اینکار را بکنیم شما تضمین می توانید بکنید که نسل بعدی آنهایی که ما انتقال می دهیم آنها هم همین امانت داری را بکنند، آیا می توانید تضمین بکنید، همین الان ما خودمان با وجود تأکیدهای خاصی که روی این چارچوب داریم آیا صد درصد موارد را بکار می بریم، صد درصد خالص است، شما خودتان شاهد هستید، بعضاً یک حرفه ای می شنویم و می گوئیم که آیا ما گفتیم اینها را، یعنی یک چرخ که می زند برمی گردد حداقل بیست، سی درصد ناخالصی و سلیقه واردش می شود، الان ما در رو هستیم یک نسل بعد اصلاً یک حرفه ای دیگری می زنند، می شود همین که آیا راوی درست گفته، یعنی از این نسل به آن نسل، خوب قبلاً که کتابها دست نویس بوده، یکی می نوشته، بعدی می گفته بگذار یک چیزی بگویم که خواننده متعجب بشود، یک چیزی بگویم که تأثیرش ده برابر بشود، دوستی خاله خرسه، یعنی آمده درستش بکند، چشمش را هم کور کرده، ظاهراً نیت اش هم خیر بوده ولی اصل موضوع را نمی دانسته که از کجا دارد زیر سؤال می برد.

## بحث انسان شناسی - محو و فنا

**بحث انسان شناسی؛** البته این موضوع یکی از بحثهای بسیار مهم است منتها در آینده زبان آکادمیک دارد برای خودش، من از این نقطه نظر انسان را تعریف می‌کنم، انسان ماجرایش این بود که روز اول گفتند **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت - بقره ۳۱** ما همه چیز را دادیم، خوب پس این موجود در عین حال همه چیز را دارد، یعنی مثل سیستم رایانه می‌ماند، روی آن برنامه‌های متعددی وجود دارد ولی من که کاربر هستم باید راهش بیان‌دازم، باید بتوانم کار با آن را بدانم، آدم همه قابلیت‌ها را دارد، می‌آید در این مقطع یکسری قابلیت‌هایش در اختیار ما هست، مثلاً ما در جسم نمی‌توانیم خدا بشویم، یکسری قابلیت‌هایش در اختیار ما هست، انسان شناسی بُعد کمی و بُعد کیفی دارد وقتی می‌آئیم در بُعد کیفی اش نحوه استفاده از نرم افزارهای مختلف و حفاظت‌های مختلف را بدست می‌آوریم، مثلاً این سیستم رایانه ما برایش سیستم‌های حفاظتی تعریف کردند، ما سیستم‌های حفاظتی اضافه‌تری را می‌توانیم در نظر بگیریم از نظر برق ورودی، تشعشعات، اینکه نباید در معرض حرارت قرار بگیرد، در معرض رطوبت و آب نباید قرار بگیرد، اگر قرار است که چنین اتفاقی بیفتد ما باید برایش حفاظت‌های را در نظر بگیریم، حالا در مورد انسان هم در این مقطع جزء قابلیت‌هایش هست، ما چند تا کد را که وارد کنیم حفاظ فلان مسأله را اجرایش کردیم، چند تا کد را به آن می‌دهیم نرم افزار ... فعال می‌شود، اگر قرار باشد که از این زاویه وارد بشویم کد شناسی وجود مطرح می‌شود، با این کدها وقتی وارد می‌شویم بعضی‌هایش نرم افزارهایی را فعال می‌کند که بعد می‌توانیم از آنها استفاده کنیم اما اگر نمی‌دادیم نمی‌توانستیم از آنها استفاده کنیم، درست است در وجود ما هست ولی بودنش در وجود ما دلیل استفاده کردن ما نیست، ما این قابلیت‌ها را داریم، این دست همان دست است اما یک کد وارد می‌کنیم و بمحض ورود کد، دست ما قابلیت خاصی پیدا می‌کند، یعنی جریان شعوری در آن راه می‌افتد که قبلاً وجود نداشت، یک کد دیگر را وارد می‌کنید یک جریان شعوری دیگر راه می‌افتد، شما می‌گیرید می‌بینید که جریان شعوری می‌آید کانال می‌زند شوک وارد می‌کند (اشاره به فرادرمانی شوک، کانال و تزریق) یک کد دیگر را وارد می‌کنیم یکسری کارهای دیگر انجام می‌شود، بلافاصله آن ارتباط برقرار می‌شود، مفهوم کانکشن این است، حالا ما می‌گوئیم که متصل شدیم به کجا متصل شدیم، معمولاً ما یاد گرفتیم مثلاً می‌گوئیم عالم بالا، عالم بالا کجاست، بنابراین اگر بخواهیم مکانیکی فکر بکنیم فیزیکال فکر بکنیم، البته تقصیر ما نیست، این نرم افزار ما اینطوری برنامه ریزی شده، می‌گویند عالم بالا، چون نمی‌توانیم ببینیمش، درکش هم نمی‌کنیم وقتی درکش نکردیم منکرش می‌شویم، تقصیر نداریم ما را برنامه ریزی کردند، اما الآن تا بیائیم از نور نیست بشویم هیئات است، بنابراین این مطلب را خوب دقت بکنید چون ما یک جایی می‌رسیم به زبان آکادمیک این موضوع، زبان آکادمیک این موضوع می‌گوید آقا این کد است اینجوری است، این وجود ما این نرم افزارها را دارد، این نرم افزار اینجوری می‌رویم داخلش، این یعنی کیفیت شناسی وجود، این که می‌گویند خودت را بشناسی خدا را می‌شناسی وقتی آمدی با عظمت وجود با طرح وجود برخورد کردی نمی‌توانی خالقش را، طراحش را ندید بگیری، نمی‌توانی این هوشمندی را که الآن در این مجموعه بکار رفته منکر بشوید، الآن

شما این مجموعه را که نگاه بکنید جز هوشمندی مگر چیز دیگری می بینید، یعنی هوش است که این برنامه ها را ایجاد کرده، این نرم افزارها را ایجاد کرده آنوقت شما تسلیم می شوید و خیلی از تضادهای ماحل می شود .

**ادامه بحث؛** بحثی امروز داشتیم که کدهائی که در واقع هر کدی با بخشی از وجود سروکار دارد ، حالا وقتی من می گویم کد شما ذهنتان دنبال اعداد و ارقام نرود ، این کدها هم خودش ماجرا دارد ، نرویم دنبال اعداد بگردیم ، چون خود اعداد هم دوباره خودش یک ماجراست، لذا این زبان زبانی بود که ما بدانیم در واقع انسان قابلیت های تعریف شده است می تواند این قابلیت ها را فعال بکند، گاهی اوقات شما گوشی می خرید لازم است وصلش کنید به اینترنت برنامه هائی را رویش **load** بکنید اگر اینکار را نکنید این گوشی شما قابلیت را دارد ولی به شما برنامه ای نمی دهد ، مثلاً شما یک لپ تاپ می خرید باید بروید در اینترنت و در سایتش تا برنامه های را بریزد رویش، لذا رفتن در سایت کمپانی می شود همان اتصال، همان کانکشنی که ما باید برقرار بکنیم تا بروز شدنش و برنامه هائی که باید دریافت بکند انجام بشود خوب اگر ما قابلیت نداشته باشیم چی ، چرا نمی شود روی مثلاً یک حیوان اینکار را کرد ، آن حیوان چیزی را بصورت ثابت نمی تواند در خودش نگه دارد ، می توانیم یک ارتباط به آن بدهیم و مشکلش را حل کنیم ولی نمی توانیم چیزی را روی آن **load** کنیم، برنامه ای را بیاوریم رویش، قابلیت ندارد، بنابراین ما برنامه هائی داریم که می تواند برنامه های دیگری را بخواند و خلاصه از آن استفاده بکنیم و ما قابلیت کارائی های مختلفی را داریم، **(در پاسخ به سؤالی در خصوص حروف مقطعه آغازین بعضی از سوره قرآن مانند الف لام میم ، استاد ؛** در این مورد به نظر من اشاره به همان رمزهاست، اشاره ای که بدانید یک چیزهائی هست که ظاهرش بی معناست ولی در باطن دوباره اشاره به یکسری رمزها و چیزهائی است که ما باید دسترسی به آنها پیدا بکنیم، موضوع سراین است که تعریف ما از انسان چی باشد، اگر ما این تعریف را بکنیم از حالا به بعد می افتیم دنبال این که این کدها را بکار ببریم، حفاظها را بیاوریم، حلقه ها، لینکها، تشکیل شبکه بدهیم، اما اگر تعریف ما از انسان این نباشد خوب طبیعتاً دنبال این نمی افتیم نهایتاً می گوئیم دنیا و آخرت، این نهایتش است، اگر دزدی کنیم، اگر ... آنگاه آنجا می سوزانمان و تمام می شود، اگر آدم خوبی باشیم و.... آنگاه در آخرت می رویم در بهشت ، تمام شد و رفت ، به دوتا عملکرد مختلف می رسم لذا این حرکت ما بستگی به تعاریف ما از انسان دارد ، یعنی جهان بینی ما هست که به ما می گوید چه جوری عمل کن، وقتی جهان بینی ما صرفاً این است که دنیا و آخرت خوب آن نتیجه را می گیریم، یعنی همه این هوشمندی آمده اینجا بکار برده شده که صرفاً من اینجا دزدی می کنم یا نمی کنم، اینکار را می کنم یا نمی کنم و آنجا هم نهایتاً یا بهشت است یا جهنم یعنی سراسر این هوشمندی همین قضیه است، یک دنیا است و آنطرف یک بهشت و یک جهنم است و در اینصورت من یک جوری عمل می کنم یک دفتر می گذارم در جیبم ، می نویسم دوتا ثواب اینجا، یک کار دیگر کردم این هم سه تا ثواب، همه چیز را شمارشی حرکت می کنم به یک مطلب می رسم، آنوقت جذب قضایای دیگر هم می شوم بعضی از راههای میانبر هم می آید در کار، اگر اینکار را بکنی انگار ۳۶۰ بار رفتی حج و آمدی و... ای بابا راههای میانبر هست دیگه چرا من ۳۶۰ بار زحمت حج را به خود بدهم ، خوب اینکار را می کنم ، یواش یواش این تفکر مکانیکی اما وقتی که می آید می بینیم که **توز چشم خویش پنهانی اگر پیدا شوی در میان جان تو کجی نهان آید پدید - عطار** این

همه هوشمندی، این عظمت و این خلاقیت آمده چیزی را دنبال کرده به اینصورت طبیعتاً نحوه عملکرد ما هم عوض می شود اصلاً یک ماجرای دیگری می شود حرکت کیفی می شود نه کمی و ما مجبور می شویم دنبال حقیقت بیافتیم ، حقیقت همان کیفیت است و کیفیت را برای ما رو می کند، آنوقت دیگه ماجرا کمی نیست که من بگویم امروز ۴ تا ثواب دارم ۳ تا گناه دارم این چرتکه ها را می گذاریمش کنار ، ماجرا اصلاً ماهیتش بطور کلی عوض می شود.

**شعر بارش (دریافت آگاهی یکی از حاضرین در کلاس)**

راه هدایت به همه خفته	کفت نشان از همه ناکفته	شوق هدایت به تقامی خورد	حرکه می از ساقی مای خورد
جلوه کرشاید و مشود اوست	راه بر مقصد و مقصود اوست	فتح جایست که بانذکیت	ساکلک رایست که سرزندکیت
لایق لطف و کرم او شدم	اوست که من بارشی از او شدم	روح تو پر خیزد فروغت چو دید	محو تو کردید هر آنکس تو دید
مردم ام ایجاست حیاتم بده	یاور من راه نجاتم بده	غایت خود را به تو پورته دید	تا که وجودش به تو وابسته دید
		جمله اسرار که آن یار کفت	دید هر آن نکته که دادار کفت

**محو شدن و فنا!** اگر ما یک کوزه داشته باشیم و یک ضربه چکش به آن بزنیم ، این کوزه چند تکه می شود و می توانیم بگوئیم کوزه شکسته، باز هر تکه اش را ضربه بزنیم به تکه های زیادی تقسیم می شود و باز هم می گوئیم کوزه شکسته و اگر باز این کار را ادامه بدهیم این کوزه تقریباً می شود خاک ولی هنوز این کوزه همان کوزه شکسته است، در یک مرحله دیگر اگر همچنان این کار را ادامه بدهیم می شود پودر، اگر باز ادامه بدهیم می شود غبار، وقتی که دو تکه است باد نمی تواند حرکت بدهد، اما وقتی چندین تکه شد ممکن است کمی جابجا بکند وقتی که خاک شد بیشتر وقتی پودر شد خیلی بیشتر ولی در این حالت هم باز می نشیند روی زمین ولی وقتی که تبدیل به غبار می شود دیگر اثری از کوزه نیست ، همه جا هست و هیچ جا نیست، آنجا که می گوید **محمی باید نه نخواجبدان** که تو محمی بی خطر در آب ران آب دریا مرده را بر سر کنند و بر تو زنده زدیایکی **بره - مولانا** وقتیکه صحبت از محو و فنا می شود، یا اینکه اینجا مولانا صحبت از محو شدن می کند، یعنی صحبت از جایی که نشانی از منیت دیگر در آن نباشد، دیگر کوزه ای در کار نیست و ما متوجه می شویم که هم هستیم و هم به عبارتی نیستیم، هستیم دنبال کمال، نیستیم که دیگر نشانی از آن من وجود ندارد و نشانی از منیت در آن نیست، این مسأله محو شدن است، حالاً در کوی خرابات که در واقع خراب شدن و آباد شدن است می خواهند ما را بسابند و بر زمین بزنند، این کوزه کرده هر چندین جام لطیف می سازد باز بر زمین می زندش **خیام** تا یک جایی که در واقع به بی منی برسیم، به مقامی که منی همراهش نیست، لذا این خودش یکی از ملاکهای است که در آینده ، نه الآن، چون الآن تیکهای شخصیتیمان رو است و دوره ۵ دوره خاصی است و به اصطلاح تیکهای شخصیتی رو است و بعد از اینکه این دوره های مقدماتی به اتمام می رسد و این فونداسیون در واقع کارش رو به اتمام می رود ، در آنجا یکی از ملاکهای که آیا این کارها انجام شده یا نشده بحث غرور و منیت است ، البته پایه و محور مسأله آزمایش کمال، غرور و منیت است، از ابتدا از این صحبت شروع شد که **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** من از او بهترم

و آخرش به الست بر بکم آیا من خدای شما هستم ختم می شود، با من خدائی یا برای خودت خدائی محور همه اش غرور و منیت است عطف به خود، عطف به هستی، سر این دوتا موضوع هست و در فونداسیون، اگر ما موضوع را دقیقاً متوجه نشویم و دقیقاً به کار نگیریم، زمانیکه به کلاس بی کلاسی می رسیم و سولو (solo سولو solo یعنی تنها و بدون مساعدت از دیگران)، حالا دیگر خودمان می خواهیم پرواز کنیم، چون هم مستقیم، هم دریافت داریم، هم اتصال داریم، اطلاعات داریم، می دانیم شبکه مثبت و منفی چیه، تمام تعاریف، تجهیزات و حفظها را داریم و حالا می خواهیم این هواپیما را به پرواز در آوریم، می خواهیم مستقل پرواز کنیم، سولو بشویم، اگر کسی این درس را خوب نگرفته باشد می رود بهر حال یک اشتباهی می کند یا تعادل ندارد یا سقوط هست یا خلاصه یک چیز دیگر، اینقدر این مسأله در واقع اهمیت دارد بنابراین محور حرکت یا محور آزمایش این حرکت منیت است و حالا محو شدن می خواهد بیاید در واقع خیال ما را راحت کند، ما را غبار بکند و محو، تمام شد، محو که شدی حالا بی خطر در آب ران.

**سؤال؛ در زندگیهای بعدی لامکان و لازمان مثل الآن که مثل شما استاد راهنمایی داریم، در آن دوره ها هم داریم کسانی که راهنما باشند جواب؛** در همه مقاطع مثل ترم های دانشگاهی می ماند، مثلاً می گویند در ترم مکان، زمان و تضاد (این زندگی) این واحدها را باید بگذرانند، یک واقعیت و حقیقتی نسبت به آن مقطع تعریف می شود، در زندگی بعدی مقطع زمان و تضاد است واحدهائی که در آنجا تعریف شده با زندگی اینجا کاملاً متفاوت است، چون مکان نیست، خیلی زمینه آزمایشات عوض می شود، بنابراین واقعیت و حقیقتش فرق می کند، دوباره ما به تکمیل آگاهی نیاز داریم، تکمیل آگاهی برای خودش اسباب و وسایلی دارد نسبت به آن مقطع، باز در آنجا چه جوری می خواهند این واحدها را برای ما در دوره بگذارند خودش تعریف دارد، اینجا معلوم شد که چه جوری واحدها را برای ما می گذارند، در آنجا هم مطابق خودش تعریف می شود و در زندگی بعدی هم (لامکانی و لازمانی) همینطور که ما با تضاد چکار کنیم، یکجائی قرار داریم که نه مکان هست و نه زمان هست ولی ما تضاد داریم، خدا هستیم ولی می گوئیم که برای خودمان خدا هستیم یا نه با آن وحدت در فاز خدائی قرار داریم، نه مکان هست نه زمان هست ما تبدیل به خدا شدیم، بر مکان و زمان و ابعاد دیگر مسلط شدیم اما این که می خواهیم این توانائی برای خودمان باشد یا با بیرون از خودمان باشد تضاد داریم نمی توانیم تصمیم بگیریم، خدای در وحدت، خدای در کثرت این ماجراست، رفتن در این قضا یا در هر مقطعی نسبت به آن مقطع به خودی خود تعریف خاص خودش را دارد.

### من معنوی و ناخودآگاهی

**سؤال؛** در این دو هفته گذشته، دو سه شب خواب شما را می دیدم و شما درس می دادید ولی وقتی که بیدار می شدم هیچی از آن درس یادم نبود ولی می دانستم که بحث و مناظره بود جواب؛ من معنوی بعضی از ارتباطاتش برای ضمیر ناخودآگاه است، نه برای ضمیر خودآگاه، با ناخودآگاهی روبرو شده و دارد او را متقاعد می کند، مثال بزنیم اگر ما یک عادتی داریم بحث ما با خودآگاه فایده ندارد، هرچه بگوئیم این عادت را بگذار کنار فایده ای ندارد، باید با ناخودآگاه بحث کنیم چون برنامه اش

مال آنجاست ، لذا یکسری از کارهای هوشمندی با عواملش حالا همزاد یا هرچه که هست در واقع در این رابطه است ، می‌روند با آن بحث، مناظره ، متقاعد کردن و هرچه که هست رساندن آگاهی را روی آن انجام می‌دهند ، بعد از آن است که ما متوجه می‌شویم که یکسری از مسایل ناخودآگاهی برای ما حل شده ، حالا شما باید ببینید آیا حل شده یا نشده ، چیزی بوده یا نبوده آیا متوجه چیزی می‌شوید یا نه .

**بحث ؛ سلول ( من به تنهایی ) - انسان ( من های متعدد من ) - آدم ( کل بشر ، کل وجود و کل من های متعدد من ) ( در پاسخ به سؤال )**

**سؤال ؛** در خصوص بحث مأموریت‌های ما در هر مقطع از زندگی ، که هر زمان آن مأموریتها انجام می‌شود ، ما انتقال پیدا می‌کنیم به مرحله بعدی زندگی مان، کسانی که در مسیر کمال قرار گرفته اند تا یک حدی معلومات آنان تکمیل می‌شود و یکدفعه فرصت از آنها گرفته می‌شود و به زندگی بعدی انتقال پیدا می‌کنند این موضوع چگونه توجیه می‌شود .

**جواب ؛** البته قبلاً توضیح دادیم، در بحث جهانهای موازی و اینکه ما یک نفر نیستیم ، ببینید اصلاً از یک جای کلی

صحبت کنیم در ابتدا صحبت از این بود گفت **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَجُودِ كَارِ تُو**

**به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت- بقره ۳۰.** یک جانشینی می‌خواهم در این زمینه در این ارض

قرار بدهم پس صحبت از این بود که این موجود با طرح جدید عرضه بشود که ملائک هم گفتند می‌خواهی چکار کنی

، خونها می‌ریزد، فسادها می‌کند **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را**

**می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد- بقره ۳۰** در نهایت گفت **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فرمود من چیزی**

**می‌دانم که شما نمی‌دانید- بقره ۳۰** ، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، سپس عرضه کرد ، **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ**

**سپس عرضه کرد بر ملائک فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها**

**به من خبر دهید- بقره ۳۱**، فرمود اگر راست می‌گوئید ، یعنی درست فهمیدید بیائید بگوئید این موجود چیه آنها هم گفتند

**قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای**

**هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم- بقره ۲**، این خارج از علم ماست بعد می‌گوید **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فرمود**

**ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده** ، یا آدم حالا تو آزمایش بده و آدم آزمایش می‌دهد ، **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ**

**غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را**

**می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم- بقره ۳۳** می‌فرماید دیدی به شما گفتم من پنهان

و نهان آسمان و زمین را می‌دانم ، یعنی پرونده آدم بسته شد ، پس این موضوع دو جنبه دارد ، یک جنبه از نظر ناظر بالا

است و دیگری از جنبه ناظر در حرکت است ، ناظر بالا گفت که یا آدم آزمایش پس بده ، آدم هم آزمایش پس داد در

کسری از ثانیه یک دور زد و آمد بالا و قبولی گرفت و لذا پرونده بسته شد **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ**

**بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فرمود ای آدم ایشان را**

**از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماشان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و**

**زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم- بقره ۳۳** خدا که نیاز نداشته به کسی

توضیح بدهد که من می‌خواهم جانشینی قرار بدهم برای اینکه رمز و رموزات را به ما برسانند یک ناظری در آن بالا تراشیده شد مثلاً بنام ملائک، پس ملائک و خدا دارند یک محاوره فرضی می‌کنند، خوب پس یکی اینکه خدا نیاز نداشته که توضیح بدهد و دوم اینکه آنجا که می‌گوید **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَيَّ الْمَلَائِكَةُ سَبِيحًا بِمَلَائِكَةٍ عَرَضَهُ كَرْدًا - بقره ۳۱**، سپس عرضه کرد و سپس یعنی زمان، آنجا که زمان ندارد و زمان شامل خدا نمی‌شود، لذا از اینجا نتیجه می‌گیریم که اساساً چنین چیزی هرگز اتفاق نیافتاده که خدا رو در رو با ملائک شده باشد و بگوید که من می‌خواهم این موجود را در روی زمین جانشین قرار بدهم و آنها هم بگویند قرار نده و... (محاوره یعنی زمان، ثم، ثم، این زمان می‌برد، بنابراین چنین مکالمه‌ای در کار نبوده و این مکالمه برای اینست که ما کشف رمزش کنیم و از آن چیزی بیاوریم بیرون) بنابراین اینجا ماجرا، پرونده بسته شد و از ما هر نتیجه‌ای که می‌خواستند بگیرند گرفتند، اما یک ناظر بنام آدم اینجا را دور زد تمام شد رفت پی‌کارش ولی حالا می‌آید اینطرف قضیه آدم برای اینکه پاسخ بگیرد حلقه را دور می‌زند و مثلاً فرض کنید اینجا می‌گوید (دریوم المجادله) که نه اگر اینطور بود من بهتر می‌توانستم درک بکنم و به کمال برسم، یک سیستم خود اصلاحی دارد، یک سیستمی که می‌خواهد در واقع اینجا روی خودش کار بکند تا آن جواب ماجرا را پیدا بکند و آدم می‌آید اینجا مجادله می‌کند که نه اگر اینجور بود اگر اینطوری بود و... این فرمش را اعتراض دارم می‌گویند خوب بیا همان فرمی که می‌خواستی و همینطور مجادلات پی‌درپی، اگر اینطوری می‌شد، اگر، اگر، اعتراض، اعتراض، سپس، سپس و... یک صورت مجاله عمومی داریم که ایشان یکی از آن جوابهای مسأله است که می‌آورد دوباره رویش جدل تا آخر و عاقبت یک جواب مناسب پیدا بشود و یک مسأله دیگر خدمت شما بگویم که هدف برنده شدن آدم است، اما شما می‌بینید یک وزنه‌بردار، وزنه‌ای را بلند می‌کند و یک ملت اول می‌شود، اما آیا ماها هم وزنه‌ای را بلند کردیم، او بلند کرده حالا خود او هم که این وزنه را بلند کرده صد تریلیون سلول بدن او به یک نسبت فشار را تحمل کردند، اینطور نیست به یک نسبت فشار را تحمل نکردند ولی می‌گویند این وجود برنده شد، نمی‌گویند دستش بیشتر یا سلولهای پاهایش بیشتر یا... لذا یک مسأله هست که حالا در این فشاری که این وزنه بردار تحمل می‌کند این سلولها آیا هر کدامشان آزمایش خودشان را جداگانه پس دادند یا ندادند، یکبار تمام سلولها بطور جداگانه آزمایش پس دادند یکبار بطور مجموع، می‌گویند که این بدن این وزنه را بلند کرده و اول شده و یکبار مجموع کل این مملکت می‌گویند که ایران در وزنه برداری در دنیا اول شد، مثلاً می‌گوئیم تیم فوتبالمان برنده شده، در تیم فوتبال ما من اصلاً نه دویدم و نه کاری کردم ولی بعد می‌گوئیم که ما برنده شدیم، در حالیکه نقشی در این ماجرا ما نداریم، بنابراین انسان بحث فردی دارد و بحث جمعی دارد، در بحث فردیش شما یا به اصطلاح یک بچه‌ای که الان سریعاً از دنیا می‌رود خوب اطلاعات اینجا را تکمیل نکرده، این می‌شود یک کیس آزمایشی او، در یک زندگی موازی، در یک کانال موازی ۱۵۰ سال عمر کرده و همینطوری موقعیتهای مختلف می‌شود مجموع من‌های من خارج، یک من‌های من درونی داریم (سلولهای بدن یک انسان) و یک من‌های من بیرونی داریم (یک انسان با این زندگی، قبلی، بعدی و جهان‌های موازی)، در انتها یک بار من به عنوان یک سلول می‌گویم که چه کردم، یک بار من‌های من روی همدیگر می‌گوئیم چه کردیم، سلول بدن وزنه بردار

، کل وجود وزنه بردار و یکبار ہم ملت آن وزنه بردار ، یک بار مجموع منہای من اطلاعات را می ریزیم روی ہم ، می گوید ہر اطلاعاتی شما بگوئید من دارم یک چیزی اینجا دارم یک چیزی آن کانال دارم و... مجموع منہای من ( مجموع سلولہای وزنه بردار ) یک جا آدم یعنی مجموعہ ہمہ این منہا کہ می شود آدم ، یعنی چندین فرم پیش می آید من بہ تنہائی بہ عنوان یک سلول، منہای متعدد من ( درجہانہای و درکانالہای موازی ) و یکبار آدم ، کل وجود .

یک سلول ( بعنوان من بہ تنہائی ) ← منہای متعدد من ( جہانہا و کانالہای موازی ) ← آدم ( کل بشر ، کل وجود )

این سؤال مطرح است کہ این خلقت چہ پیامی داشت ، این آدم چہ پیامی داشت ، مجموعہ سلولہای این آدم چہ پیامی داشت، مثلاً ما می گوئیم کہ در این برہہ بشر بہ کجا می رود، خوب الآن نگاہ می کنیم ہفت میلیارد نفر ہستیم و ہر کسی بہ یک راہی دارد می رود و ظاہراً اصلاً این حرف معنی نمی دہد، ولی وقتی می گوئیم بشر بہ کجا می خواہد برود یعنی جمع بُرداری ہمہ ماہارابریزندروی ہم و از فاصلہ دور بہ کرہ زمین نگاہ بکنند این موجود بصورت واحد دیدہ می شود، می گویند بشر، بشر چکار می خواہد بکند، بشر جمع انسان است و آدم جمع بشر با زندگیہای قبل و بعدی ، بنابراین وقتی می گویند بشر چکار می خواہد بکند یکی می گوید من بی تقصیرم، اینہا ہستند، می گویند نہ خیر تو ہم جزء بشر هستی، آیا کسی خودش را می تواند جدا بکند، اگر از یک جائی از آن بالا از فاصلہ چند صد سال نوری دورتر از ما بہ ما نگاہ بکنند می گویند این بشر روی کرہ زمین ہدفش چہ و چکار می خواہد بکند ، الآن اگر ما بفہمیم کہ در یک کرہ ای کہ چند صد سال نوری از ما فاصلہ دارد موجودات ہوشمندی مثلاً بنام ایکس در آنجا زندگی می کنند، آیا نمی گوئیم کہ این ایکس ہا در آنجا چکار می کنند، دیگہ نمی گوئیم نفر بہ نفر ایکس ہا، می گوئیم کلیت وجودیشان چکار می خواہد بکند، کسی نمی تواند خودش را بکشد کنار ، وقتی می گوئیم آدم ، یعنی جمع بُرداری بشر است، بشر از ابتدا تاکنون و آیندہ، بشر ماقبل تاریخ ، بشر معاصر، بشر آیندہ بہ اضافہ زندگیہای بعدی ہمہ اینہا می شود آدم ، وقتی می گویند بشر منظور از روزی کہ انسان در روی این زمین راہ رفتہ تا روزی کہ این زمین نابود می شود، بنابراین اگر یک کسی اینجا در دوران جنینی از دنیا رفتہ یکجا ہم ہست کہ ۱۵۰ سال عمر کردہ ، خلاصہ ہمہ تجارب را دارد ، اینطور نیست کہ نداشتہ باشد و شاید این صورت مجادلہ آن یکی باشد، یعنی چطوری ، ۱۵۰ سال اینجا زندگی کردہ در یوم المجادلہ جدل می کند ، می گوید کہ من اعتراض دارم من اگر ۱۵۰ سال عمر نمی کردم و تا دنیا می آمدم فوراً از دنیا می رفتم رستگار بودم ، آسودہ کسی کہ خود نیامد بہ جہان خوشبخت کسی کہ ازین جہان زود برفت . **نجام** ، الآن یک بچہ ای کہ بہ دنیا نیامدہ می میرد، می گوئیم این خدا عجب ظالم است این بچہ را زود برد، وقتی کہ یک عمری می کنیم مثلاً صد ، صد و بیست سال زندگی می کنیم می گوئیم کہ آسودہ کسی کہ خود نیامد بہ جہان ، یعنی حسرت می خوریم بہ آن کسی کہ اصلاً بہ دنیا نیامدہ یا آن کسی کہ زود از دنیا رفت ، لذا یک صورت مجادلہ است، یک صورتی است کہ ما حتماً مجادلہ می کنیم ، می گویند خوب بیا آن کانال را نگاہ کن در آن کانال تو زود از دنیا می روی ببینیم خوب حالا چی ، یعنی ممکن است ہمانی کہ بدنی نیامدہ از دنیا می رود یک صورت مجادلہ ما باشد، آن ہم صورت مجادلہ ای از ما ہست، اگر یوم المجادلہ بگوئیم



خوش بحال آن کسی که زود از دنیا رفت جواب در آستین است فوراً می‌آورند بیرون و نشان می‌دهد که بین این کانال را نگاه کن این تو هستی نیامده به دنیا از دنیا رفتی، بفرما این هم جوابت را بگیر، خوب ببینم آنجا چکار کردی ما الآن یکی از مشکلات و معضلات ما در خصوص کالبدهای ذهنی اطفال است، اطفالی که کالبد ذهنی آنها افرادی راتسخیر می‌کنند یکی از سماجت‌های عجیب و غریب سماجتهای اطفال است برای اینکه هیچی نمی‌فهمند، فقط باید به زور بیاندازیم بیرون آنها را، اصلاً بکار بردن منطق و مذاکره با آنها فایده‌ای ندارد.

### مجادله موازی - مجادله مقابل و یافتن پاسخ معما

یک موضوع دیگر این است که این مقطعی که ما هستیم نسبت به کل چرخه یک بخش بسیار بسیار کوچکی را تشکیل می‌دهد، مثل این که شما در کلاس یک یا دو یک هفته نروید مدرسه، آیا اتفاق عجیب و غریبی می‌افتد، یعنی ما تجربه این زندگی را نداشته باشیم مثل این است که از کلاس یک تا دیپلم یک هفته نرویم مدرسه، اگر بگوئیم دنیا و بعد آخرت، خوب یک بچه‌ای که بدنیا نیامده از دنیا می‌رود، خوب اگر بگوئیم که این پاک است چون گناهی نکرده، آنطرف را هم که گفتیم آخرت چون گناهی هم مرتکب نشده در اینجا پس رفته دیگه، بعد همه غبطه می‌خوریم که خوش بحال این بچه ولی در واقع ما ممکن است مقاطعی را از دست بدهیم بدلالی ولی مثل این است که در تمام مدت اخذ دیپلم ما یک هفته نرفته باشیم مدرسه، تأثیر آنچنانی ندارد ولی از دید ما اینجا الآن این خیلی مطلب مهمی است ولی اگر آنجا مجادله کنیم جواب مجادله‌مان بر اساس حکمت و عدالت الهی باید داده بشود پس جوابش هم حی و حاضر و آماده است و الآن با ما به موازات ما دارد می‌آید جلو، چرا می‌گوئیم به موازات ما دارد می‌آید جلو چون در آنجا لامکان و لازمان است عین این است که الآن به موازات ما دارد می‌آید جلو یعنی در واقع این برای خودش کانال موازی دارد و کانال مقابل هم دارد، هر کدام از ماصورت مجادله همدیگر هم هستیم مجادله مقابل داریم مجادله موازی داریم، من در همینجا که هستم نمی‌گویم که من اگر بدنیا نمی‌آمده می‌رفتم خوشبخت بودم (مجادله موازی) بلکه می‌گویم من اگر این شکلی بودم همه کارهایم درست بود، می‌گویم اگر من این امکان را داشتم کارم درست بود، اگر من زن بودم بهتر بودم، اگر من مرد بودم بهتر بود یعنی مجادله مقابل است، یعنی آدم یکسری مجادلات مقابل دارد یکسری مجادلات موازی دارد، یعنی آدم می‌آید اینجا در یوم المجادله شروع می‌کند به مجادله‌های مقابل و موازی، من اگر بدنیا نمی‌آمدم، اگر ۱۵۰ سال زندگی می‌کردم خوب طبیعی بود پیدا می‌کردم تا شد ۹۰ سالم گفتند بیا برو، ۶۰ سال کم آوردم، آن ۶۰ سال را اگر مهلت می‌دادید من پیدا می‌کردم (مجادله موازی)، می‌گویند خوب حالا نگاه کن اینجا را ببین اینجا ۱۸۰ سال زندگی کردی، ببین اینجا چکار می‌کنی، حالا شد یا نشد، اما موضوع یک چیز است که این صورتهای مجادله جواب معما را پیدا خواهند کرد بالاخره، یعنی آن بالا می‌گوید که دیدی گفتم این موجود می‌رود پیدا می‌کند، یعنی چی، یعنی وزنه بردار وزنه را بلند کرد می‌گویند که این ملت برنده شد، اول شد، یعنی این موجود قادر است پیدا بکند مثلاً می‌گوئیم که بالاخره ژاپنها یک چیزی درست می‌کنند که .... منظور چیه، منظور این است که این کار می‌کند، آن یکی کار می‌کند، این کمپانی،

آن کمپانی آخرش درست می‌کنند، منظور از آدم این بوده که گفتند این آدم پیدا می‌کند حالا چه کسی پیدا می‌کند، چه جوری پیدا می‌کند، زمانی که از اینجا بیایند بالا می‌گوید دیدی گفتم این پیدا می‌کند ( ادامه سؤال ؛ مگر در طول تاریخ پیدا نکردند کسانی ، این گل را زدند دیگه ، استاد ؛ ما نمی‌توانیم بگوئیم که گل زدند تا حالا، نمی‌توانیم بگوئیم که خوب در این مسابقه اول شدیم حالا دیگه بس است، یک وزنه بردار که اول می‌شود تازه می‌خواهند از تجربه این برای بقیه هم استفاده کنند و خودش هم خودش را ببرد بالاتر، نمی‌توانیم بگوئیم یکی پیدا کرده، چون درعین حال از تک تک ما هم سؤال می‌کنند که شما در این رابطه چه نقشی داشتی، یک چیزی هم از ما می‌پرسند که شماها چکاره بودید ، ایشان گل زد شما چکار می‌کردید، یک وزنه بردار که وزنه‌ای را بلند می‌کند کافی است یکی از عضلات بدن او کوتاه بیاید، کافی است چند تا سلول همراهی نکنند، تمام سیستم را بهم می‌ریزد در یک جایی نفر به نفرمان را می‌گویند بیا اقرار کتابک بیا کتابت را بخوان ببینیم که چکار کردی در این رابطه، یعنی در واقع اول سلول وبعد من و من‌های من و بعد کل می‌گویند که طراحی جواب داد، خداوند موجودی آفرید که آمد اینجا دورزد و جوابی را آورد که قرار بود بیاورد، رفت پیدا کرد ، می‌گویند موجودی طراحی کرد، نمی‌گویند ۷ میلیارد بودیم ، موجودی طراحی کرد که این موجود توانست جواب معما را بیاورد .

**سؤال ؛ طبق فرمایشات خودتان آنچه که الآن عنوان کردید و استناد به همین آیاتی که گفتید یک موجود را به عنوان آدم خلق کرده ، این موجود یا زن بوده یا مرد می‌خواهم بدانم جنسیت چگونه وارد این ماجرا شده ؟**

**جواب ؛** این تن واحده یک کل است، حوا گفته می‌شود از سطح عالم پائین‌تری گرفته شده ، مسایل به اصطلاح نفسانی از بالا داده نشده از خود عالم پائین‌تر به آن اضافه شد، یعنی در واقع حوا، هوای نفس است، این اشاره به بحث نفس است که از عالم پائین‌تر گرفته شد وقتی می‌گوید از سمت چپش حالا در کتب مقدس که گفته شده از دنده چپش گرفته شده یعنی در واقع نفس از عالم پائین‌تر داده شده، چپ هم سمبلیک است، بخش‌های منفی را عالم پائین دادند، بخش مثبت را عالم بالا داد، ببینید وقتی می‌گوید **یا ادمُ اَنْبِئْهُمْ ادمَ آزمایش بده** ، آیا فقط مرد آزمایش داد، پس خانمها کجا بودند (ادامه سؤال ؛ در قرآن داریم که از هر چیزی دو تا آفریدیم استاد ؛ **وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم امید که شما عبرت گیرید- ذاریات ۴۹، ماده ضد ماده- انرژی، ضد انرژی- شعور ضد شعور، کل شیء، موضوع اینجاست که در این سطح کل شیء زوجین ماده، ضد ماده.... ولی بطور کلی من سؤال این است وقتی که می‌گوید یا ادم آزمایش بده یعنی مردها فقط آزمایش دادند، یعنی خانمها آزمایش نداشتند ، اینطور نیست، یعنی گفته شد ادم آزمایش بده من و شما هم همان لحظه آزمایش دادیم و مجموعه ما قبول شد ، مجموعه ما پیام را گرفت و این ماجرا بعد که می‌آید در عالم دو قطبی اینجا مذکر و مؤنث داریم .**

## روح جمعی

یک سری ارتباطات است که در روح جمعی دنبال می‌کنیم ، ممکن است در وهله اول ما راجع به روح جمعی کمی ذهنمان دچار مشکل باشد، که آیا اصلاً روح جمعی هست یا نیست، در دوره ۷ بحثی داریم راجع به نفس، راجع به

آلودگی هستی اینکه ما دستمان را تکان بدهیم ، شعوری پشت حرکت این دست است یعنی هر حرکتی که می بینیم یک شعوری پشت آن است، یک اندیشه است و پشت اندیشه شعور است ، شعور نه ماده است و نه انرژی ، بنابراین سرعت حرکت آگاهی چقدر است؟ بی نهایت است، یعنی در کسری از ثانیه همه هستی را دربر می گیرد ، اگر سؤال شود سرعتی بالاتر از نور وجود دارد یا نه، ما در واقع جوابی برای این سؤال داریم ، آگاهی یعنی لازمان ، بدون زمان در همه جا پخش است ، بنابراین من دستم را حرکت بدهم شعورش در صفر ثانیه در تمام هستی پخش می شود ، اگر برویم جهان هستی را از آن بالا و بالا، بی نهایت دور بشویم و نگاه کنیم جهان هستی مثل یک کریستال می ماند ، اگر وارد یک اتم بشویم، یعنی در واقع وارد یک جهان هستی شدیم مثل همین جهانی که خودمان می شناسیم ، اگر وارد یک مولکول بشویم مثل همین است که وارد جهان هستی شدیم، ما می دانیم که از مولکول آب عکس گرفته اند و می بینید که در مقابل شعور معیوب و سالم از خود واکنشهای مختلفی نشان داده است، جهان هستی تأثیر پذیر است، از مجموعه شعوری بشر نه انسان بلکه بشر، بشر مجموعه انسانهاست، من شما، ایشان و... همه شعورمان را می ریزیم روی هم ، در آخرش یک تأییراتی می گذارد روی هم، این کریستال هستی می تواند شکل هنجار یا ناهنجاری را بخود بگیرد، بنابراین جهان هستی یک کریستال است ، می دانید که در بحث شعوری کمیت مطرح نیست که بگوئیم جامعه بشری نسبت به کل هستی یک نقطه بسیار کوچکی است ، حالا یک شعوری هم از این ساطع بشود جهان هستی را که نمی تواند تغییر بدهد ولی ما می دانیم شعور چه یک سرسوزن چه.... بنابراین یک صحبتی در کتب مذهبی در بحث غضب هست در انعکاس شعوری و در آلودگی هستی آیا ما می توانیم هستی را آلوده کنیم یا نه، می بینیم که ما می توانیم هستی را آلوده بکنیم و بازتاب این آلودگی را می توانیم دوباره بر روی کره زمین ببینیم، یعنی بازتابی که بر می گردد، اصطلاحاً مثلاً می گوئیم روح شرارت بر بشر حاکم شده ، چه جوری روح شرارت حاکم شده، بنابراین یک بازتابی را ما داریم به اینصورت و از این زاویه مسایلی را با آن برخورد می کنیم که بعدها در دوره ۷ با رفتن در بحث نفس بیشتر با آن آشنا می شویم ، یک موضوع دیگر موضوع روح جمعی است که ماجرای روح جمعی بخش اشتراکی وجود ماست با همدیگر ، این بخش آنطور که من رویت کردم و نشان داده شد ما کالدهای متعدد داریم، شاید بی نهایت کالبد و یکی از آن کالدها به وسعت هستی است و ما در همدیگر می غلطیم و آخرین کالبد ما که کالبد روح جمعی ما هست، معلوم نیست که این کالبد جهان را در بر گرفته یا جهان این کالبد را در بر گرفته، آنجاست که گفته شده جهان انسان شد و انسان جهانی - **شیخ محمود شبستری** ، احتمالاً این موضوع رویت شده و دیدند، معلوم نیست که جهان در انسان است یا انسان در جهان است ما فقط یک بخش کوچکی از این کل را داریم مشاهده می کنیم در روانشناسی هم روح جمعی برایشان با آزمایشهایی به اثبات رسیده، اعتقاد دارند ولی نمی دانند که روح جمعی چیه ، علت و انگیزه اش را نمی دانند، حتی در حیوانات هم این مسأله هست، آزمایشاتی که کردند چیزهایی را که دارند مؤید این نظر هست که به نظر می آید که اینها به یک شکلی با هم وجه اشتراک دارند ، مثلاً در یک جزیره به میمونها یاد دادند که سیب زمینی را بشورند بخورند در جزایر مجاور بعد از یک مدتی دیگر می بینند همه آن میمونهای دیگر که زیر نظر بودند آنها هم همین کار را دارند انجام می دهند بدون اینکه دیده باشند این نشان می دهد که

یک بخشهایی از وجود اشتراکی است، از این آزمایشات زیاد است، می‌آئیم به این مطلب و این مسأله می‌رسیم که فرضاً راجع به دعا از زمانهای قدیم و در تمام مکاتب بلا استثنا راجع به بحث دعا، طلب خیر یا همان استخاره توصیه شده ، شاید ما فکر کنیم که بیائیم بگوئیم که مثلاً خدایا این جمع را خیر عطا کن چطوری ممکن است چنین چیزی، اصولاً با گذشت زمان یواش یواش اهمیت خودش را از دست داده چرا؟ چون فکر کردند آخه چطوری می‌شود، بنابراین یواش یواش ممکن است بصورت فرمالیته درآمدہ باشد که خوب همینطور هم هست اما قدرت دعا از نظر علمی هم خوشبختانه بهر حال در این چهار پنج سال اخیر که سالهای خوبی بوده از نقطه نظر این که خیلی از مسائلی که صحبت می‌کنیم همه به حیثه آزمایش کشیده شده ، قدرت دعا و درمان در مسایل مختلف و تأثیرات حتی روی گیاهان هم آزمایش شده و می‌توانم بگویم که تقریباً به اثبات رسیده، مکانیزم این قضیه از آن نقطه نظرها به اینصورتها هست از نظر ما به شکل دیگری است که در واقع اگر دعاها هم مستجاب نمی‌شود آن هم چون یواش یواش شل آمدند و ولش کردند و بهر صورت آن اثر خودش را از دست داده از نظر ما این دعا وقتی درون حلقه باشد وقتی داخل حلقه خاص خودش هم هست (چرا حلقه خاص خودش را توضیح خواهم داد) داخل حلقه خاص خودش صورت می‌گیرد اثری دارد که حالا نمی‌توانیم اینجوری بگوئیم باید بهر حال ببینیم با آزمایش و تقریباً باید برای مدت طولانی زیر نظر گرفته بشود .

### چرا حلقه خاص خودش

**چرا حلقه خاص خودش؛** مثال ؛ اگر یک نفر اسلحه‌ای دستش باشد مثلاً یک قبضه مسلسل آیا او مسلح بحساب می‌آید ، هم بله و هم خیر، مسلح است زمانی که در مقابل آدم قرار بگیرد اما اگر در مقابل تانک قرار بگیرد، تفنگش می‌شود چماق ، لذا یک موقع است ما به یک نفر تشعشع مثبت بدهیم این یک قضیه است و یک موقع می‌خواهیم بگوئیم خداوندا بشریت را هدایت کن، در این حالت مثل این است که یک نفری با تفنگ ایستاده جلوی تانک، چه کسی باید برود مقابل تانک بایستد، آرپی جی زن، یا اگر که بخواهیم طراحی بکنیم در جهت حمله آن نیروئی که می‌خواهیم بفرستیم جلوی تانک باید حتماً آرپی جی زن باشد، اگر که غیر از آن را بفرستیم جلوی تانک در واقع آن سرباز را به مسلخ‌گاه فرستادیم ، بنابراین در این رابطه ما در حلقه که قرار بگیریم یعنی اینکه در آن حلقه به همه چیز اشراف داریم می‌دانیم که چکار داریم می‌کنیم و می‌دانیم که اطلاعات ستادی چیه، فرق می‌کند این که شما اطلاعات ستادی را بدانید یا ندانید، ندانید کورکورانه دارید می‌روید جلو، وقتی می‌دانید اشراف کلی دارید ، مثلاً در ستاد می‌دانند که پشت این تپه چیه، بعد از آن هم چیه و... اینجا نیروی خودیاست، آنجا نیروی دشمن است، اینجا تانکها هستند، آنجا... همه را مشخص کردند، اطلاعات ستادی می‌گوید که اینجا را رد کنی پشت آن چی هست ولی کسی که اطلاعات ستادی ندارد نمی‌داند ، ممکن است اینجا را رد کند پشتش بر بخورد به میدان مین، ممکن است نخورد ، برای ما اینطوری است این حرکت کلان است و نیاز دارد به همه اشرافهایی که در آن است، بنابراین تا در حلقه‌اش قرار نگیریم کاری انجام نمی‌شود، در حلقه‌اش قرار نگیریم اگر جداً دعا بکنیم می‌زنند داغان می‌کنند، یعنی بیائیم مُصر باشیم بگوئیم خدایا بشریت را .... شبکه منفی دخلمان

را می آورد شما در تیمارستانها خیلی ها را می بینید که حرفهای بزرگی می زنند عده ای را می بینید که در حد یک پیامبر حرف می زنند، حرفهایشان حرف آدم عادی نیست، حرف یک پیامبر است، حرفی است در آن سطح و سطوح، شما اصلاً نمی توانید تصور بکنید که دیوانه ای این حرفها را بزند، یک عده ای مشاعر خود را از دست داده اند، بخاطر اینکه خواسته های بزرگی داشتند و آن خواسته های بزرگ را زدند و مورد حمله قرار گرفتند و ضربه خوردند ، شما وقتی رجوع می کنید به سوابق این افراد می شنوید که این افراد، افراد پاکی بودند، دعا می کردند و.... خوب اینها در واقع بدون داشتن اطلاعات ستادی و شناسائی از منطقه و بدون تجهیزات لازم به صرف اینکه می خواهند بروند فتح بکنند رفتند روی میدان مین ، بدون تجهیزات لازم رفتند یک دفعه دیدند تانکها جلوی شان درآمدند، بنابراین مسأله ای است که **طریق عشق پر آشوب و آفات است ای دل بیاقد آنکه در این راه با شتاب رو - حافظ** طریق عشق برای خودش کارهای ستادی خاص خودش را می خواهد ، بنابراین برای اینکه این صدمات شامل حال ما نشود و حفظهای لازم را داشته باشیم و از همه مهمتر گرائی که به ما می دهند به هدف اثابت بکند و اگر قرار باشد تمام اطلاعات ما بکار بیاید و بدقت هم بکار بیاید نیاز است در حلقه خودش و باحفاظ مخصوص خودش اینکار صورت بگیرد، در این حلقه شما می توانید کارهای کلان را انجام بدهید در این مرحله طلب خیر می تواند شامل سلامت، هدایت باشد منهای کنترل های منفی و تشعشع مثبت ۲ می توانیم این طلب خیرها را داشته باشیم، در این حلقه جمعی برای فرد هم می توانید کار بکنید منتها جمع را باید اولویت قرار بدهید و در انتها فرد مدنظر باشد .

### آیات قرآن استاده شده در دوره

زمر ۵۳	قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.
ناس ۳-۱	قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم.
غافر ۱۷	الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ امروز هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می‌یابد امروز ستمی نیست آری خدا زودشمار است.
شمس ۸	فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سَبَسْ بَلِيدَكَارِي وَبَرَهِيْزَكَارِي اش را به آن الهام کرد.
بقره ۲۸۶	لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَيَّ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ <b>خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی‌کند.</b> آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مکبر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ همچنانکه بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.
حجر ۲۹	فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید.
بقره ۱۵۶	الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.
بقره ۲۶۷	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ أَمْوَالِكُمْ لِكَيْ تَعْلَمُوا أَن تَحْمِلُوا حِمْلًا خَالٍ بِمَا حَمَلْتُمْ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ آنچه از آنچه برای شما از زمین برآورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌اید، انفاق کنید.
الشرح ۱	أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ يَا بَرَاءَ لَدَيْهِ نُو سینهات را نگشاده‌ایم.
نمل ۶۲	أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُم خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ یا [کبست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد آیا معبودی با خداست چه کم بند می‌پذیرید.
انفال ۴۰	وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلَمُوا أَنْ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نَعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ و اگر روی برتافتند پس بدانید که <b>خدا سرور شماست چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است.</b>
جمعه ۲	هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.
طه ۲۵-۲۶	قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي گفت پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز.

بقره ۳۳	<p>قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ <b>گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست تویی داناى حكيم.</b></p>
بقره ۳۳	<p>قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ <b>فرمود ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم.</b></p>
نساء ۹۷	<p>إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا <b>کسانی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانیشان را می‌گیرند می‌گویند در چه [حال] بودید پاسخ می‌دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم می‌گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید پس آنان جابگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است.</b></p>
یونس ۶۲	<p>أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ <b>آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه اندوهگین می‌شوند.</b></p>
آل عمران ۱۹۱	<p>الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا <b>سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.</b></p>
انشقاق ۶	<p>يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمِلَّا قِيَمِهِ <b>ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد .</b></p>
عنکبوت ۶۴	<p>وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ <b>این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند.</b></p>
صاف ۷۶	<p>قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ <b>گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای .</b></p>
انسان ۱	<p>هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا <b>آری مدتی از روزگار بر انسان گذشت که هنوز چیزی قابل ذکر نبود .</b></p>
بقره ۱۱۵	<p>وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ <b>و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست .</b></p>
زخرف ۳۶	<p>وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ <b>و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد.</b></p>
نحل ۹۳	<p>وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ <b>وَلْتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اگر خدا می‌خواست قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد ولی هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و از آنچه انجام می‌دادید حتما سؤال خواهد شد .</b></p>

<p>بقره ۳۰</p>	<p>وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت <b>من در زمین جانشینی خواهم گماشت</b> [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم <b>فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید .</b></p>
<p>القارعه ۳-۱</p>	<p>الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) کوبنده (۱)، چیست کوبنده (۲) و تو چه دانی که کوبنده چیست (۳)</p>
<p>اسرا ۱۱</p>	<p>وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و انسان [همان گونه که] خیر را فرا می‌خواند [پیشامد] بد را می‌خواند و انسان همواره شتابزده است.</p>
<p>زمر ۵۳</p>	<p>قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ بگو ای بندگان من که بر خویشان زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت‌خدا نومید مشوید در حقیقت‌خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است .</p>
<p>مزل ۲-۱</p>	<p>يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (۱) ثُمَّ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) ای جامه به خویشان فرو پیچیده (۱) به پا خیز شب را مگر اندکی (۲)</p>
<p>بقره ۱۵۶</p>	<p>الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.</p>
<p>زمر ۹</p>	<p>أَمْنَ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ [آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد <b>بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند</b> تنها خردمندانند که پندپذیرند.</p>
<p>بقره ۲۶۷</p>	<p>يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از <b>چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید، و در پی ناپاک آن نروید که (از آن) انفاق نمایید، در حالی که آن را (اگر به خودتان می‌دادند) جز با چشم‌پوشی (و بی‌میلی) نسبت به آن، نمی‌گرفتید و بدانید که خداوند، بی‌نیاز ستوده (صفات) است.</b></p>
<p>انشراح ۱</p>	<p>أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ يَا بَرَاءَ نَفْسِكَ يَا وَيْلَةَ آسَافَ الْأَعْيُنِ يَا أَيْمَانَ النَّبِيِّ لِمَ كُنْتَ أَضَلَّ سَبِيلَ الْعَاقِلِ أَلَمْ تَكُن مِّنَ السَّاعِدِينَ <b>آیا تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم.</b></p>
<p>بقره ۲۵۵</p>	<p>مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند.</p>
<p>احزاب ۶۵</p>	<p>خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا جاودانه در آن می‌مانند <b>نه یاری می‌یابند و نه یاری.</b></p>
<p>انفال ۴۰</p>	<p>وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلَبُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ و اگر روی برتافتند پس بدانید که خدا سرور شماست <b>چه نیکو سرور و چه نیکو یاری است.</b></p>
<p>زمر ۴۳</p>	<p>أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَمَّا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ <b>آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته‌اند</b> بگو آیا هر چند اختیار چیزی را نداشته باشند و نبیندیشند.</p>
<p>زمر ۴۴</p>	<p>قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بگو شفاعت‌یکسره از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید.</p>



<p>یونس ۳</p>	<p>إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ</p> <p>پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند <b>شفاعتگری</b> <b>جز پس از اذن او نیست</b> این است خدا پروردگار شما پس او را پرستید آبا پند نمی‌گیرید.</p>
<p>جمعه ۲</p>	<p>هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ</p> <p><b>اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند .</b></p>
<p>ذاریات ۴۹</p>	<p>وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ</p> <p>و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم امید که شما عبرت گیرید .</p>

روزها فکر من این است و همه شب نخم که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکوشی پروبالی بزخم  
از کجا آمده ام آمدنم بهره بود به کجای روم آخر نمانی و طعم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است مرادوی از این ساختنم  
نه به خود آدمم این جا که به خود باز روم آن که آورد مرا باز بر در و طعم  
**مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بندنم - مولانا**

**خرم آن روز که ز این مثل ویران بروم راحت جان طلسم و از پی جانان بروم**  
گر چه دانم که به جایی نبرد راه غریب من به بوی سر آن زلف پریشان بروم  
دل از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم  
چون صبا بتن بیمار و دل بی طاقت به هواداری آن سرو خزلان بروم  
دره او چو قلم کربه سرم باید رفت بادل زخم کش و دیده گریان بروم

تذکر دم که از این غم به در آیم روزی تاد میکره شادان و غزل خوان بروم  
به هواداری او ذره صفت رقص کنان تالاب چشمه خورشید در نشان بروم  
تا ز میان را غم احوال گران باران نیست پارسیان مددی تا خوش و آسان بروم  
در چو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون همه گوچه آصف دوران بروم  
**حافظ**

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم فلک راستف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم  
**اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من وسایق بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم**  
شراب از خوانی را گلاب اندر قح ریزیم نیم عطر گردان را شکر در محرم اندازیم  
چو در دست رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم  
**حافظ**

صباحک وجود ما بدان حالی جناب انداز بودگان شاه خوبان را نظر بر مظر اندازیم  
یکی از عقل می لافد یکی طلمات می بافد بیاکاین داوری ما را به پیش داور اندازیم  
بشت حدن اگر خواهی بیابا به میخاند که از پای خمت روزی به حوض کوثر اندازیم  
سخن دانی و خوش خوانی نمی در زند در شیراز بیاحافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم

کی شعر ترا انگیزد که حزن باشد یک نکته از این معنی کسبیم و همین باشد  
از لعل تو که رایجیم انگشتری ز نهاد صد ملک سلیمانم در زیر گنبن باشد  
**غنائک نباید بود از طمن حدود ای دل** شاید که چو امینی خیر تو در این باشد  
حر که نکند نمی زین ملک خیال انگیز نقش به حرام از خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل حرکتی به کسی دادند در دایره ی قسمت اوضاع چنین باشد  
در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد  
آن نیست که حافظ را زندی بشد از خاطر کاین سابقه ی پیشین تا روز پسین باشد  
**حافظ**

فریاد که از عمر جهان حرف نمی رفت دیدیم کزین جمع پراکنده کسی رفت  
شادی کن از زادن و شیون کن از مرگ زین گنبد بی آمد و زین گنبد بی رفت - ایتناج

ای دل توبه ادا کن معانرس ایجاز می لعل بهشتی می ساز

در نکته سی زیر کان دانانری کانجا که بهشت است رسی یانری - خیام

کویندگان بهشت با جور خوشست من می گویم که آب انگور خوش است  
این تقدیر دست از آن نیدار کادار دل شنیدن از دور خوش است - خیام

از جله رفیقان این راه دراز

باز آمده ای گو که به ما کوید راز

مان بر سر این دور راه از روی نیاز تاز بچ گذاری کنی آتی باز - خیام

ساقی جام مدام ده که در سیر طریق حرکت عاشق و ش نید در نفاق افتاده بود  
از سرمستی دگر باشد عهد شباب رجعتی میخواستم لیکن طلاق افتاده بود  
در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر حایت را با نظر بازی فراق افتاده بود  
یک دو جام دی سحر که اتفاق افتاده بود وز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود

ای مبرم زده ای فرما که دو شتم آفتاب در سکر خواب صبحی هم وثاق افتاده بود  
نقش می بستم که گیرم گوشه ای زان چشم مست طاقت و صبر از خم ابروش طاق افتاده بود  
کر نگردی نصرت دین شاه یحیی از کرم کار ملک و دین ز نظم و آساق افتاده بود  
حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت طایر فکرش به دام استیاق افتاده بود

در فصل بهار و موسم گل بی عشق مدار عاشقان را  
کین یک دوسه روز عمر باقیست از دست مده می مغان  
وان دم که تپی شود صراحی بفروش به جرحه ای جهان را  
ساقی بسکن خار جان را در یاب حیات جاودان را

ای آنکه نخوانده ای تو هرگز از لوح دورن خط روان را  
فردا که به پرسش اندر آرند در مجلس حشر صوفیان را  
ماست شراب جام ساقی گوئیم حدیث این بیان را  
ما صوفی صفحی صفائیم بی خود ز خودیم و از خدائیم - عطار

روز وصل دوستداران یادباد کامم از تلخی غم چون زهر گشت  
کر چه یاران فارغند از یاد من

یاد باد آن روز کاران یادباد بانگ نوش شاد خواران یادباد  
از من ایشان را خواران یادباد

بتلا کوشم دین بندوبلا کوشش آن حق گذاران یادباد  
کر چه صدر دوست در چشم مدام زنده رود باع کاران یادباد  
راز حافظ بعد ازین ناکفته ماند ای در غار زاران یادباد

شوق شهباز محبت را پر است	در حریم انس جان را بر ما بر است	از می شوق آنکه بر شد جام او	در جهان باقی بود آرام او
شوق داروخانه اهل بلاست	کلبه پر نورستان خداست	سالکان را در طریقت حر زمان	همی بخشد خداوند جهان
شوق را که چه بلند آمد مظم	نیست یکسان اندر او حر خاص و عام	گر چه مردم عشق را جویان کنند	اشتیاق قرب را قربان کنند
در طلب یاد نهایت نارواست	ز آنکه مطلوب همه بی مهتاست	دوستی بی شوق نپذیرد کمال	و آنکه بی شوکان نشد کوی رجال

میر حسینی سادات

فریاد که از عمر جهان حرفی رفت	دیدیم کزین جمع پرکنده کی رفت	ما پوچو خوبی بر سردیای وجودیم	دریاست چه سجد که بر این موج نمی رفت
شادی کن از زادن و شیون کن از مرگ	زین گونه بی آمد وزین گونه بی رفت	رفتی و فراموش شدی از دل دنیا	چون نالای مرغی که زیاد قفسی رفت
آن طفل که چو پسر ازین قافله دماند	وان سپر که چون طفل به بانگ جری رفت	رفتی و غم آمد به سر جای تو ای داد	بیدا گری آمد و فریاد سی رفت
از پیش و پس قافله ی عمر میدیش	کمی مشروبی پی شد و که باز پی رفت	این عمر بک سایه ی مابسته به آبی ست	دودی ز سر شمع برید و نفسی رفت

بوخشک ابتهاج

رقیم و پای بر سردنیا گذاشتیم	کار جهان به اهل جهان گذاشتیم	در جستجوی یار دلازار کس نبود	این رسم تازه را به جهان ما گذاشتیم
چون آهوی رمیده ز وحشت سرای شهر	رقیم و سرب دامن صحرا گذاشتیم	ایمن زد شنیم که باد شنیم دوست	بنیان زندگی به ما گذاشتیم
مارا به آفتاب فلک هم نیاز نیست	این شوخ دیده را به میجا گذاشتیم	صد غنچه دل از نفس ما سگفته شد	هر جا که چون نیم سحر پا گذاشتیم
بالای هفت پرده نیلی است جای ما	پا چون جاب بر سردیا گذاشتیم	ما سگوه از کشاکش دوران نمی کنیم	موجیم و کار خویش به دیا گذاشتیم
کوتاه شد ز دامن مادست حادثات	تا دست خود بگردن مینا گذاشتیم	از باب روزگار حدیث و فایس است	نگذاشتیم که اثری پا گذاشتیم
شاهد که سر کشی کنند و لغریب نیست	فهم سخن به مردم دانا گذاشتیم	بودیم شمع محفل روشندان ره بی	رقیم و دل غ خویش به دلسا گذاشتیم

ربی میری

این چه حرفی است که در عالم بلاست بهشت	هر کجا وقت خوش افتاد جهان جاست بهشت	عمر زاهد همه طی شده تنای بهشت	او ندانست که در ترک تناست بهشت
از درون تو بود تیره جهان چون دوزخ	دل اگر تیره نباشد همه دنیا است بهشت	صائب از روی بهشتی صفقان چشم مپوش	که در این آینه بی پرده جوید است بهشت

صائب تبریزی

# خلاصه دوره ۵

### فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۱۷۷	عناوین مباحث عملی
۱۷۸	مقدمه
۱۷۸	ارتباط کنترل دشارژ درونی
۱۷۸	بحث شاهد
۱۷۹	شاهد درون
۱۸۰	شاهد بیرون
۱۸۰	عوامل زمینه ساز دشارژ درونی
۱۸۰	خاطرات
۱۸۲	عدم سعی در فراموشی خاطرات
۱۸۲	توقعات
۱۸۳	آرمان ها
۱۸۳	دید وحدت بین و کثرت بین
۱۸۴	قضاوت کمی و کیفی
۱۸۴	اسکن دوره
۱۸۴	تفاوت کنترل ذهن با کنترل دشارژ (در پاسخ به سؤال)
۱۸۵	نگاه شاهد گونه به خاطرات مثبت (در پاسخ به سؤال)
۱۸۶	کنترل دشارژ و رو آمدن بیماریهای مربوطه
۱۸۶	تضاد ثابت و متغیر
۱۸۷	شاهد بیرون و تلفیق واقعیت و حقیقت (بهشت نقد)
۱۸۸	شاهد و نگاه به مسایل زمینی و آسمانی
۱۸۸	آرمانها و دشارژ، اثر دشارژ در بُعد زمینی و آسمانی
۱۸۹	حافظه سلولی - حافظه وجودی
۱۸۹	هدف از برقراری ارتباط منترل دشارژ درونی
۱۹۰	کنترل دشارژ و عدم مقاومت و عدم سعی در فراموشی
۱۹۱	تداعی - مادر دوم
۱۹۲	انرژی پتانسیل منفی - بیماری - رحمانیت الهی
۱۹۲	در خصوص غم از دست دادن عزیزان (در پاسخ به سؤال)
۱۹۳	علت عدم برقراری ارتباط
۱۹۳	بازتاب ما به هستی
۱۹۳	تنش زدائی وجود - نرمالیزه کردن - دسترسی و عدم دسترسی ذهن به مغز

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۱۹۴	اسکن دوره - رو آمدن علایم - پذیرش و اعتراف (در پاسخ به سؤال)
۱۹۵	خلاصه جلسه قبل
۱۹۶	بازی هوشمندی با ما
۱۹۶	رو آمدن خاطرات موجودات غیر ارگانیک
۱۹۶	دشارژ و افت سیستم دفاعی بدن
۱۹۷	نظر قطعی ما و پذیرش هوشمندی (در پاسخ به سؤال)
۱۹۷	مرور خاطرات مثبت و صرف انرژی ذهنی
۱۹۷	مرور خاطرات با نگاه کارشناسانه (در پاسخ به سؤال)
۱۹۸	تعریف انرژی ذهنی (در پاسخ به سؤال)
۱۹۸	چاکراها (در پاسخ به سؤال)
۱۹۹	طب سوزنی - کاناهای انرژی (در پاسخ به سؤال)
۱۹۹	انگیزه اعمال - منظور از عبادت - سیستم بی تمنائی - بلوغ عرفانی
۲۰۱	گریه در روایات - اشک در عزاداریها (در پاسخ به سؤال)
۲۰۳	بهشت نقد و تعریف دنیا - بهشت در کثرت و بهشت در وحدت - آب و درس وحدت
۲۰۴	برزخ و امکان جبران کم کاریها
۲۰۵	تیک های شخصیتی - قربانی
۲۰۶	غرور
۲۰۶	نور و ظلمت - غم عشق و غم افسردگی
۲۰۷	درخصوص سقط جنین (در پاسخ به سؤال)
۲۰۷	تضاد عمل و اندیشه ( تمایل یا عدم تمایل واقعی به قربانی کردن تیکهای شخصیتی ) (در پاسخ به سؤال)
۲۰۸	کمال و منیت (در پاسخ به سؤال)
۲۰۸	عرفان و بحث اعدام (در پاسخ به سؤال)
۲۰۹	جرائم عادی - جرائم غیر عادی
۲۰۹	عرفان و بسم الله الرحمن الرحيم
۲۱۰	ظلم و انواع آن
۲۱۰	توضیح کمال با روابط شبه ریاضی
۲۱۲	تعریف کمال - حرکت ادراکی و حرکت ذاتی
۲۱۳	پرستش - عبادت - تقوا - جبار - قهار (در پاسخ به سؤال)
۲۱۴	بازتاب سریع و بلند مدت

<b>فهرست</b>	
شماره صفحه	عنوان مطلب
۲۱۶	کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکیست (در پاسخ به سؤال)
۲۱۷	ارتباط وحدت
۲۱۸	بحث بخشش
۲۱۸	زمان (در پاسخ به سؤال)
۲۱۹	وحدت ضدین
۲۱۹	ترفند شبکه منفی در انصراف از برقراری ارتباط (در پاسخ به سؤال)
۲۲۰	مجادله (در پاسخ به سؤال)
۲۲۱	شیطان و نقش ممتحن
۲۲۲	خواب ، خواب دیدن فرد در گذشته (در پاسخ به چند سؤال)
۲۲۳	همزاد معنوی و مأموریت جاری کردن حکمت الهی
۲۲۳	دعوت شدگان و برگزیدگان
۲۲۴	همزاد معنوی افراد معمولی و متعالی
۲۲۴	همزاد معنوی و حل و فصل ظلم - مفهوم ظلم - همزاد مثبت و منفی
۲۲۷	من معنوی و بحث بخشش
۲۲۸	من معنوی و کمک به فهم معنویت و آگاهی
۲۲۸	چند گزارش برقراری ارتباط
۲۲۹	تعریف غم در دنیای عرفان
۲۲۹	کوی خرابات
۲۳۰	نگاه عرفان به اصابت مصیبت (در پاسخ به سؤال)
۲۳۱	توانائی زمینی - توانائی آسمانی (در پاسخ به سؤال)
۲۳۲	کار زمینی معنوی (در پاسخ به سؤال)
۲۳۳	قانون اشتیاق (در پاسخ به سؤال)
۲۳۵	دنیای اشراق
۲۳۵	هدف از بخشش
۲۳۶	ارتباط بارش ( شرح صدری )
۲۳۶	شفاعت (در پاسخ به سؤال)
۲۳۷	سرکشی ظلمت و معنا پیدا کردن نور
۲۳۸	چند گزارش برقراری ارتباط
۲۳۸	دامنه حمله شبکه منفی
۲۳۹	جمع بندی بحث دلایل قطع حلقه



### فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۲۴۰	آیا مجاز به استفاده از شبکه منفی ظاهراً به نفع شبکه مثبت هستیم
۲۴۰	بحث انسان شناسی - محو و فنا
۲۴۲	من معنوی و ناخودآگاهی
۲۴۲	بحث سلول (من به تنهایی) - انسان (من های متعدد من) - آدم (کل بشر، کل وجود و کل من های متعدد من) (در پاسخ به سؤال)
۲۴۳	مجادله موازی و مجادله مقابل
۲۴۴	ارتباط روح جمعی
۲۴۵	چرا حلقه خاص خودش

## به نام خدا

### مباحث عملی دوره

- ۱- کنترل دشارژ درونی ←
- خاطرات
  - توقعات
  - اهداف و آرمان ها

۲- تیک های شخصیتی ( تعریف تیکهای شخصیتی و تعریف قربانی ).

- ۳- همزاد معنوی ←
- کسب رضایت در ظلم و حق الناس و توان بخشش .
  - حضور در هر جائی به منزله پیشبرد اهداف معنوی .
  - کمک به فهم معنویت و فهم آگاهی و ترجمه آن ( استناد حق ) .

۴- ارتباط وحدت .

۵- ارتباط بارش ( شرح صدری ) .

۶- حلقه روح جمعی .

**مقدمه؛** مباحث عملی دوره ۵ را با هم از نظر بگذرانیم؛ کنترل دشارژ درونی که مفصل راجع به آن صحبت خواهیم کرد و کار می‌کنیم، تیکهای شخصیتی که از ارتباطات مشکل دار این دوره هست، بحث همزاد معنوی، ارتباط وحدت، ارتباط بارش و حلقه روح جمعی، شش تا موضوع کلی که صحبت می‌کنیم و کار می‌کنیم در مورد آنها و این دوره یک مقدار نیاز دارد به دقت نظرهای خاصی، بخاطر اینکه کوتاه و بلند شدن دوره بیرون‌ریزیها بستگی دارد به این دقت نظرها که خدمت شما عرض می‌کنیم، می‌تواند خیلی کوتاه باشد، می‌تواند طولانی بشود، یک دقت نظرهای خاصی می‌خواهد که آن مطالب را بتوانیم در موردشان بکار ببریم، بهر حال این دوره یک مقدار سنگین هست چون شش تا ارتباطی که هست تقریباً دوتا از ارتباطها یک مقدار سنگین هست و در واقع هر کدامش خودش یک دوره است.

### ارتباط کنترل دشارژ درونی

**ارتباط کنترل دشارژ درونی؛** در مواقعی که ما از حملات خارج در امان هستیم در درون خود چیزهایی داریم که می‌توانند عامل دشارژ ما بشوند.

در این ارتباط یکی از تلخترین خاطرات خودتان را بیاورید رو و با نگاه به آن بهنگام بروز دشارژ دستور قطع بدهید، ما می‌خواهیم این قضایا در کنترل خودمان باشد، اولش غیر اتوماتیک است ولی بعدش باید اتوماتیک بشود، یعنی اتوماتیک خودش باید عمل کند، منتها تا آن مرحله البته ممکن است همین امروز برای یک عده‌ای اتوماتیک بشود و همین امروز آن بله را از آنها پذیرفته باشند یعنی فهمیده باشند این فرد واقعا می‌خواهد، بنابراین هدف غائی و نهائی ما این است که این مسأله بصورت اتوماتیک بتواند مسائل ما را هوشمندانه تحت نظارت و کنترل قرار بدهد و قیم ما باشد تا آن از یک طرف و از طرف دیگر هم خود ما جهان بینی ما، نحوه نگرش ما تکمیل می‌شود.

### بحث شاهد

مبحث کنترل دشارژ درونی را از بحث شاهد شروع می‌کنیم، شاهد در هر جایی یک معنی داشت و در اینجا به معنی دیگری از آن بر می‌خوریم؛

شاهد در هر جایی یک معنی داشت و در اینجا هم به معنی دیگری از آن برخورد می‌کنیم، شاهد درون، شاهد بیرون، در واقع نظاره‌گری درون، نظاره‌گری بیرون، زمانیکه ما به مسائلی مثل خاطراتمان نگاه می‌کنیم لازم است که بصورت شاهد به آن نگاه بکنیم، اما معمولاً اینطوری ما به مسائل درونمان نگاه نمی‌کنیم، بلکه به سمت و سوئی جانبداری داریم و آن نقش شاهد بودن را نمی‌توانیم داشته باشیم، کسی که شاهد بودن را یاد می‌گیرد و آغاز می‌کند در واقع خیلی جاهاتوجه می‌شود که در آنجا لازم است که نقشش، نقش شاهد باشد و مثل یک شاهد نظاره‌گر بشود، مکانیزم درونی ما بگونه‌ای است که بار مثبت و منفی هم در کنار خاطرات ثبت شده قرار دارد، مثل یک فیلمی هست که در کنار هر فریم، صدای فیلم هم در کنارش ضبط شده هست، مثلاً اگر اتفاقی در ده سال، بیست سال قبل افتاده و در آن زمان

باعث افسردگی ما شده هر زمانی ما به یادمان بیاید آن بارش زنده می شود و می تواند مجدداً ما را افسرده بکند، خلاصه کلام یک مطلبی که یک بار باعث افسردگی و دشار ما شده باشد هزاران بار می تواند باز هم ما را دشارژ بکند و باز هم عامل دشارژ ما باشد، به اینصورت هر چه ما می رویم جلوتر و خاطرات ما افزوده تر می شود امکان و قابلیت های دشارژ هم بیشتر می شود، این که می گویم بیشتر می شود بخاطر این است که عمدتاً بیشتر بار خاطراتی ما منفی است، یعنی انسان بیشترین زمانش در مود منفی می گذرد، بیشترین چیزهایی که ثبت و ضبط می کند منفی است و بعد یک مسأله دیگر این است که قانونی بود که قبلاً هم اشاره کردیم، خاطرات خوب فرار است مثل اتر، بنزین می ماند ولی خاطرات تلخ رسوب می کند، لذا با توجه به این مسأله ما در معرض غیر عادی یک تشدید قرار داریم، به این منزله که خاطره ای که یکبار پیش آمده و ما افسرده شدیم و دچار مشکل شدیم، این خودش مرتب برای خودش زایش دارد و دارد مرتب برای ما ایجاد یک زایشی می کند که ما را دوباره در معرض مسائل منفی قرار می دهد، پس اگر یک موقع محیط هم دست از سرما برداشته و کاری با ما ندارد، ما خودمان یک انبار مهمات در اختیار داریم که برویم سراغ این انبار مهمات و یکی یکی نارنجکها را ضامنش را بکشیم و آنها منفجر بشوند بدون اینکه اصلاً کسی کاری با ما داشته باشد.

#### شاهد درون؛ (یادداشتهای کلاسی)

زمانیکه ما به مسائل درون مانند خاطرات خود نگاه می کنیم، لازم است به صورت شاهد به آن نگاه کنیم، اما معمولاً ما اینطوری به مسائل درونمان نگاه نمی کنیم، بلکه در واقع به سمت و سوئی جانب داری کرده و نمی توانیم به مسائل درونمان بعنوان شاهد نگاه کنیم.

کسی که شاهد بودن را یاد می گیرد و آغاز می کند، خیلی از جاها متوجه می شود که لازم است نقش شاهد داشته باشد و مثل یک شاهد نظاره گر باشد، شاهد درون به وقایع درون چگونه نگاه می کند، مثلاً افراد سرگذشت شان را برای ما تعریف می کنند، می گویند و اشک می ریزند و ما بعنوان شاهد گوش می کنیم و مسلماً به اندازه گوینده متأثر نمی شویم، اما وقتی که به وقایع درون خود نگاه می کنیم احساس نشان داده و متأثر می شویم.

یکی از کارهای تعالی اضافه کاری، شاهد شدن است، فردی که به سمت تعالی رفته می تواند به درون خودش بعنوان شاهد نگاه کند و وقتی که به سراغ خاطراتش می رود شاهد باشد.

بایم که عطرشادی، کام غنیم سرایدادیم، نهادتیم پستیم، بلندیم، کالیم، کیم آینه زنگ خورده، جام جمیم - جام

در خصوص کنترل دشارژ درونی به این نتیجه رسیدیم که اگر هیچ کس هم با ما کاری نداشته باشد ما خودمان با خودمان درگیریم، تضاد با خود نسبت به داشته هایی که داریم، نسبت به خواسته ها، خاطرات، توقعات، اهداف و آرمانها و نسبت به همه چیز می توانیم در تضاد قرار بگیریم و برای خود مسئله سازی بکنیم.

اگر انسان تا آسمان هفتم هم برسد ولی عاملی بتواند او را دشارژ کند، در واقع اطلاعات بدست آمده به کار او نیامده است، لذا ما عرفان را هنر ضد ضربه شدن و ارتقاء ظرفیت می دانیم.

**شاهد بیرون؛ (یادداشتهای کلاسی)**

شاهد نظاره گراست و همه چیز برای او یکسان است، افراد، رنگها و ... همه چیز را به یک صورت نگاه می کند، همه چیز تجلی الهی است، مثلاً رنگ زرد با رنگ سرخ چه فرقی دارد و رنگ زرد چه چیزی را در هستی می خواهد برساند که قرمز نمی رساند، چیزی که آنها را مجزا کرده بعد کمیتی است، وقتیکه به اکو سیستم نگاه می کنیم، می بینیم همه جزء هم هستند و یک ذره نمی شود از هستی کم کرد زیرا همه چیز بهم می ریزد. چنین شاهدهی در نگاه به بیرون همه چیز را در ارتباط تنگاتنگ باهم می بیند. در قانون پیوستگی، قانون ارتباط همه باهم معنی می دهد و هیچ ذره ای به تنهایی معنا ندارد و این قیاس کمیتی است و پشت پرده کیفیت است که پیام خاصی دارد. شاهد نگاه خاصی دارد، یک طفل شاهد واقعی است، او همه چیز را فقط می بیند و تا یک سنی روی چیزی فوکوس ندارد و فقط می بیند. توصیه حضرت مسیح (ع) مانند کودکان نگاه کردن منجر به دیدن ملکوت می شود.

بنابراین یک نگاه شاهدانه بسیار پیشرفته است، گاهی که فرد نحوه نگاه کردن خودش را مانند یک نوزاد کرده و همه چیز را باهم می بیند. شاهد بیرون، مانند کسی که بصورت شاهد می بیند مجهز به فیلتر می شود، تنش کاهش پیدامی کند، مانند ضربه گیر ماشین. در نگاه متعالی سیستم فیلتراسیون سرراه شاهد وجود دارد، خیلی از ضربه ها و دست اندازها ماشین به راننده انتقال پیدا نمی کند.

نظاره گری درون، نظاره گری بیرون، اشاره به مطلب خاصی دارد که بعضی از مسائل در درون قرار دارد و بعضی از مسائل در بیرون و ما باید بعنوان شاهد به آن نگاه کنیم.

شاهد درون

شاهد بیرون

**عوامل زمینه ساز دشارژ؛ (یادداشتهای کلاسی)**

عوامل زمینه ساز دشارژ درونی؛ ۱- خاطرات ۲- توقعات ۳- آرمان ها (یادداشتهای کلاسی)؛ (اینهامی توانند جزو عواملی باشند که در ما دشارژ درونی ایجاد می کند، پس می بینیم که دشارژ درونی خطرناکتر از دشارژ بیرونی است و اگر دنیا هم با ما کاری نداشته باشد ما در معرض خطر قرار داریم و اگر ندانیم چکار باید بکنیم، خودمان باعث سقوط و نابودی خود می شویم).

**خاطرات؛ (یادداشتهای کلاسی)**

سیستم مکانیزم درونی ما بگونه ای است که بار مثبت و منفی را در کنار خاطرات ضبط می کند، مانند یک فیلم که در کنار هر فریم صدای مربوطه نیز ثبت شده است. اگر اتفاقی در ده، بیست سال قبل برای ما رخ داده و در آن زمان سبب افسردگی ما شده است، هر زمان به یاد ما بیاید، بار منفی آن زنده می شود و می تواند دوباره ما را متأثر نموده و باعث دشارژ ما شود.

هر چه ما به جلو می‌رویم خاطرات ما افزوده می‌شود و امکان و قابلیت دشارژ ما بیشتر می‌شود زیرا؛ (۱) عمدتاً بیشترین خاطرات ما منفی است و انسان بیشترین زمان عمر خود را در فاز منفی می‌گذراند و (۲) خاطرات خوب فرار است ولی خاطرات تلخ رسوب می‌کنند، بعنوان مثال در آسایشگاه سالمندان حاضر می‌شویم و با صد نفر مصاحبه می‌کنیم و می‌پرسیم که آیا زندگی در مجموع تلخ بود یا شیرین، عمدتاً پاسخ می‌شنویم که دست روی دلمان نگذار که ... در حالیکه زندگی شیرینی هم داشته است ولی چون فرار بوده به یاد نمی‌آید. لذا می‌بینیم که ما در معرض غیرعادی یک تشدید هستیم، خاطره‌ای که یکبار پیش آمده و ما را دچار مشکل نموده و افسرده شده‌ایم، مرتب زایش داشته و ما را مکرر در معرض دشارژ قرار می‌دهد، یعنی لحظاتی که در پیرامون ما ظاهراً مشکلی نیست خودمان یک مخزن بسیار عظیمی در اختیار داریم که می‌توانیم برویم سراغش و هرچه افسردگی از داخل آن بکشیم بیرون و خودمان را در فاز منفی قرار داده و دشارژ شویم به عبارت دیگر حتی اگر محیط هم دست از سر ما برداشته و کاری به کار ما ندارد، ما خودمان به سراغ انبار مهمات درونمان می‌رویم و یکی یکی ضامن نارنجک‌ها را می‌کشیم تا منفجر شوند، بدون اینکه اساساً کسی کاری به کار ما داشته باشد.

کنترل دشارژ درونی از این نقطه نظر اهمیت خاصی پیدا می‌کند و لذا شاهد می‌تواند خاطرات را بدون بارش نگاه کند، بگونه‌ای به صحنه نگاه کند که صحنه را بدون بار منفی آن ببیند یعنی صحنه خنثی را به تماشا بنشیند، بعنوان مثال وقتی ما به خاطره کسی گوش می‌کنیم ما به اندازه خود گوینده خاطره متأثر نمی‌شویم ممکن است اندکی خود را در فاز او قرار دهیم ولی ما به اندازه او از بیاد آوری آن خاطره متأثر نمی‌شویم، چرا اینگونه است زیرا ما بعنوان شاهد فقط داریم گوش می‌دهیم و رفلکس احساسی خود فرد را نداریم. بحث کنترل دشارژ درونی می‌خواهد شرایطی را برای ما فراهم کند که ما نسبت به ماجرای درونمان تبدیل به یک شاهد بشویم و اگر لازم باشد به مسائل درون خود نگاه کنیم، راحت تر اینکار را انجام دهیم، یعنی قادر باشیم به آن شاهد گونه بنگریم، انگار که برای کس دیگری اتفاق افتاده نه برای خودمان و لذا یک فیلتراسیون ایجاد می‌کند تا مانع بشود که بار منفی اطلاعات به ما انتقال پیدا کند.

### بار منفی خاطرات با گذشت زمان؛

**در پاسخ به سؤال؛** در به یاد آوری خاطرات سه روند می‌تواند طی بکند (۱) افزایشنده (۲) کاهشنده (۳) ثابت ممکن است یک روند ثابتی روی خاطرات طی بشود، هر وقت مرور بشود همان باشد، ثابت باشد، ممکن است که به مرور زمان افزایش پیدا کند، اولش عادی برخورد می‌شود ولی هرچی از آن می‌گذرد این روند، روند سنگین‌تری است و درپاره‌ای از موارد به مرور زمان سبکتر می‌شود حالا اگر کسی می‌تواند همینطوری به خاطرات نگاه بکند و اسیر بارش نشود این خیلی عالی است ولی آیا همه همینطور هستند، خیر، خیلی معدود هستند کسانی که اینطوری هستند.

**عدم سعی در فراموشی خاطرات؛ ( یادداشتهای کلاسی )**

عده‌ای می‌گویند خاطرات را فراموش کن، بگذار در یک گوشه ی، انرژی منفی می‌رود و یا در روانکاوی می‌گویند افراد خاطرات را بگویند خیلی‌ها آزاد می‌شود و می‌رود و یا با درد دل کردن سبک می‌شویم و... ، اما ما اصلاً توصیه به فراموش کردن نمی‌کنیم ، بلکه باید برویم جلو و فرار نکنیم و با آنها رودررو شویم، و بار منفی آنها را خنثی کنیم، قرار نیست فراموش کنیم چون خاطرات جزئی از هویت و شخصیت ما هست و ما حاصل زندگی ما خاطرات ما می‌باشد، نباید دور بریزیم، بلکه باید بایستیم و نگاه کنیم مانند شاهد، اگر بخواهیم خاطرات را فراموش کنیم ، رابطه ذهن را با مغز خود قطع کنیم می‌شویم آدم بی هویت و بی شخصیت ، می‌شویم یک آدم بیمار آلزایمری که هیچ چیزی از خود بیاد ندارد. لذا در اسکن‌ها حافظه وجودی ما می‌خواهد درد دل کند ، همه بخشها برای خود حافظه دارد و از ما در طول حیات خود ناله‌ها، گلایه‌ها، شکوه و شکایتها در خود انباشته است و ما به آنها تنش‌هایی وارد کرده‌ایم و لذا اجازه بدهیم بیرون ریزی‌هایش را انجام بدهد، بنابراین بهتر است صبورانه به درد دل‌ها گوش دهیم و اجازه بدهیم حرفهایش را بزند و خودش را تخلیه کند، اگر ما با وجود خود رفیق باشیم ، هرچه زودتر شکوه و شکایت او به پایان می‌رسد.

**توقعات؛ ( یادداشتهای کلاسی )**

توقعات ما برمی‌گردد به جهان بینی ما و انتظارات ما از پیرامون ، نسبت به همه چیز از بنده تا خدا که می‌تواند تغییر یابد، ما بصورت های مختلفی توقعات درونی داریم که نهفته است و دیگران از بسیاری از این توقعات ما خبر ندارند که ما برای خودمان چه محاسباتی داریم ، درصد بسیار زیادی از توقعات ما برآورده نمی‌شود و لذا این امر عامل افسردگی ما شده و در ما دشارژ ایجاد می‌کند، اینکه توقعات ما درست است یا نادرست بحثی جدا است و به بلوغ ما بستگی دارد ، اگر ما در بی‌نیازی از انرژی نوع دوم به بلوغ نرسیده باشیم و نیازمند انرژی نوع دوم باشیم ، لذا با برآورده نشدن توقعات ما از پیرامون خود با وجود اینکه کسی کاری به کار ما ندارد دشارژ درونی در ما اتفاق می‌افتد بعنوان مثال کاری برای کسی انجام داده‌ایم و توقع داریم که او بیاید و از ما تشکر کند ، اگر اینکار صورت نگیرد ما ناراحت می‌شویم و در ما دشارژ اتفاق می‌افتد.

توقعات ← ایجاد تشعشع منفی ← افسردگی ← بیماری

**آرمان ها ؛ ( یادداشتهای کلاسی )**

ما برای خود آرمانهایی طراحی می کنیم که به بسیاری از آنها نخواهیم رسید، اهداف و آرمانهای ما با اهداف و آرمانهای دیگران تقابل دارد و به ندرت آرمانهای ما با دیگران مشترک است ( مواردی مانند عرفان و ... که مشترک می باشد ) و در عمل می بینیم که عدم حصول به آرمانها عامل دشوارژ درما می شود.

**آرمانها**

دسته ای از آرمانها که محقق نشده اند ولی با بیاد آوردن آرمانهای محقق نشده در ما ایجاد دشوارژ می شود .

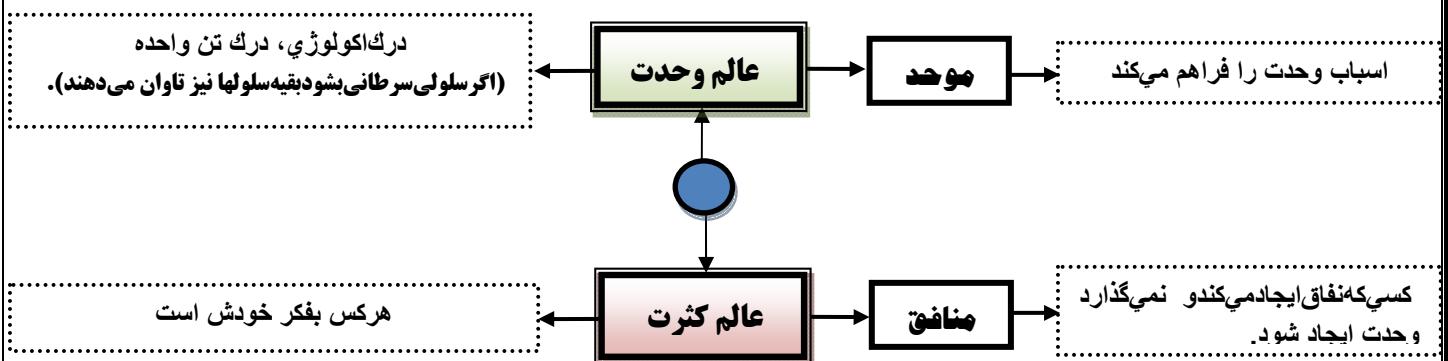
دسته ای از آرمانها که دنبالش هستیم تا در آینده محقق شود ( با وجود اینکه زمان تحقق آنها در آینده است ولی ما ممکن است پیش داوری بکنیم و بگوئیم که نه نمی شود و ... و لذا از این بابت مکرر خود را دشوارژ کنیم ) .

**دید وحدت بین و کثرت بین ؛ ( یادداشتهای کلاسی )**

یک موقع آب را می بینیم ولی یک موقع می خواهیم مولکول آب را ببینیم پس دو دید داریم، دید وحدت بین صرف انرژی ندارد ولی دید کثرت بین انرژی می خواهد.

**کثرت بین ← دید انتخابی وحدت بین ← فقط دیدن**

در دید وحدت بینی فرقی بین رنگها نیست فقط دیده می شود ، در دید کثرت بین ، از بین سوژه ها انتخاب و بعد از انتخاب پردازش صورت می گیرد، مثلاً رنگ یک روسری جلب توجه می کند، بعنوان سوژه برای دیدن انتخاب می شود و بعد از انتخاب پردازش صورت می گیرد. در دنیای عرفان و کیفیت به اصل هم ارزش بودن اجزاء پی می بریم ، اجزاء می خواهند کل را تشکیل دهند، پس هر جزئی لازم است، یک دید کثرت بین دچار تنش می شود و دید وحدت بین می آید این موضوع را تنش زدائی می کند. یک دید متعالی ارتقاء پیدا می کند به چه چیزی می رسد ؟ یک دید متعالی فقط کمال می بیند، دید وحدت بین اکوسیستم را می بیند. اگر دید وحدت بین داشته باشیم می رسیم به بحث شاهد و انسان متعالی.





### قضایوت کمی و کیفی؛ (یادداشتهای کلاسی)

**قضایوت کمی** مختص انسان است، می گوئیم فلانی چاق یا لاغر است، متخلف است، مجرم است، عملکردش خوب یا بد است. **قضایوت کیفی** مختص خداست، هیچکس نمی تواند راجع به شخص دیگری قضایوت کیفی داشته باشد، مثال ما نمی توانیم راجع به یزید، شمر، هیتلر و... قضایوت کیفی داشته باشیم، زیرا زمانی می شود اینکار را انجام داد که ما در جای شمر و یزید و... قرار بگیریم و عملکرد ما در این جایگاه دیده شود، آیا چنانچه در موقعیت شمر و یزید و... بودیم از قدرت خود استفاده نمی کردیم، همه انسانها نسبت به هم سنجیده می شوند، مفهوم عدالت بسیار ظریف است، فقط تا یک حدی می توانیم در قضایوت وارد بشویم و تا یک جایی می توانیم در بعد کمی در باره عملکرد شمر و یزید و... صحبت کنیم و از بعد کیفی که مختص خداوند است، خداوند با او چکار می کند ما نمی دانیم..

### اسکن دوره؛ (یادداشتهای کلاسی)

چه عواملی موجب بیماری می شوند، این را در هر دوره ای داریم، در هر دوره ای پرونده هائی را می کشیم بیرون بخاطر اینکه می خواهیم ادراکی باشد نه سخنرانی که گفته شود اینها عامل بیماری هستند و همه آن را تأیید کنیم، چون انسان چیزی جزء وجودش نمی شود الا به درک، اطلاعات هزاران جلد کتاب را هم اگر وارد مغزمان کنیم فقط معلومات عمومی است تا به درک منجر نشود حرفها اصواتی است در فضا و نوشته ها اشکالی روی کاغذ، لذا شناخت باید به فهم و فهم باید به درک تبدیل شود تا جزئی از وجود ما بشود.

یکی از اسکن های این دوره اینست که تلخ ترین خاطرات خود را به یاد بیاوریم و به آن بصورت یک شاهد نگاه کنیم و هر موقع احساس کردیم که بار منفی آن می خواهد به ما منتقل شود با بهره مندی از این حلقه رحمانیت الهی با نظر، دستور خاموش بدهیم بسته به میزان اشتیاق ما از ابتدا و یا تدریجاً اینکار اتو ماتیک می شود، یعنی دستور خاموش، اتوماتیک صادر خواهد شد بدون اینکه در زمان انتقال بار منفی نیاز به اعمال نظر ما بر دستور خاموش لازم باشد.

### تفاوت کنترل ذهن با کنترل دشارژ

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه آیا کنترل ذهن نمی تواند کمکی به این قضیه داشته باشد؛** خدمت شما می گویم که نمی تواند، کنترل ذهن منظور این است که آن منی که می خواست ما اینجا حاضر نباشیم ما یقه اش را بچسبیم و اینجا حاضر باشیم، حالا من اینجا حاضر و اصلاً کسی هم با من کاری ندارد، من یک دفعه می گویم راستی ما سال پیش رفتیم فلان شهر، رفتیم در خانه فلانی چرا تحویلمان نگرفت، من دارم مرور خاطراتم را می کنم، خودم دارم اینکار را می کنم، نه این که ارباب

یکدفعه من را بُرده باشد، پس کنترل ذهن الزاماً همه جا کار کنترل دشارژ را انجام نمی‌دهد، من الآن خودم یک انبار مهمات در اختیار دارم که خاطرات من هر کدامشان می‌توانند نقش یک بمب مخربی را داشته باشند، من بروم سراغشان، هر کدامشان یک انفجاری ایجاد می‌کند، لذا بحث کنترل دشارژ از این نقطه نظر یک اهمیت خاصی پیدا می‌کند که می‌تواند تزیید داشته باشد و می‌تواند یکبار تکرار به هزاران بار تکرار منجر بشود و شاهد می‌تواند خاطرات را بدون بارش نگاه بکند، یعنی بگونه‌ای نگاه بکند که بارش جداست و فقط صحنه را دارد نگاه می‌کند و این صحنه خنثی است ، بار ندارد، لذا بحث کنترل دشارژ درونی برای ما می‌خواهد شرایطی را فراهم بکند که ما نسبت به ماجرای درونمان تبدیل به یک شاهد بشویم، یعنی قادر بشویم مثل یک شاهد آن را نگاه بکنیم، انگار این اتفاق برای یکی دیگر افتاده نه برای من، لذا یک فیلتراسیون که مانع بشود این اطلاعات در ما ایجاد دشارژ شدن بکند و بارش به ما انتقال پیدا بکند ، درمورد خاطرات مشخص است دیگه همین که توضیح دادیم، تمام صحنه‌های زندگی ما کنارش یک بار مثبت یا منفی‌اش کنارش فریم به فریم ثبت و ضبط می‌شود، درمورد توقعات ما برمی‌گردد به یکسری مسائل که ما و جهان بینی ما، انتظارات ما از پیرامون، این توقعات و انتظارات نسبت به همه چیز، نسبت به همه شرایط از بنده تا خدا، این می‌تواند تغییر بکند، اگر آن توقعات و انتظارات ما برآورده نشود عامل افسردگی در درون ما شروع بکار می‌کند، حالا انتظار داریم که بیاید تشکر بکند، نمی‌آید، هرچه ما منتظر می‌مانیم که الآن می‌آید، یک ساعت دیگر می‌آید ولی نمی‌آید که از ما قدر دانی و تشکر بکند، نیاز به مورد ستایش و مورد پرستش قرار گرفتن و نیاز به انرژی نوع دوم که در ترم قبلیمان هم راجع به آن مقداری صحبت کردیم که هرکسی به چقدر انرژی نوع دوم نیاز دارد و محتاج است و می‌خواهد گدائی‌اش را بکند، تا قطع نیاز به انرژی نوع دوم صورت بگیرد و یک نوع بلوغ رُخ بدهد که این بلوغ را دنبال هستیم که تحقق پیدا بکند و ما اصولاً به انرژی نوع دوم نیاز نداشته باشیم، این خودش یک بی‌نیازی مهمی است که در مسأله عرفان ما دنبال می‌کنیم و لذا دشارژ درانتظارمست و بهر حال این پیش می‌آید و خیلی از موارد بر می‌گردد به ماجرای انرژی نوع دوم، درمورد آرمان دوباره ما برای خودمان اهدافی را متصور می‌شویم، آرمانهایی را تعیین می‌کنیم به این آرمانها نمی‌رسیم و دنبال آن ماجرای دشارژ شدن رُخ می‌دهد ، بدون اینکه کسی با ما کاری داشته باشد ، بدون اینکه کسی به ما حمله‌ای کرده باشد ، خوب کنترل دشارژ درونی می‌خواهد که یک فیلتری سر راه قرار بدهد و این فیلتر اجازه عبور به بار منفی و دشارژ ندهد تا ما راحت‌تر بتوانیم مسائل درونمان را نگاه بکنیم .

### نگاه شاهد گونه به خاطرات مثبت

**سؤال؛ آیا خاطرات مثبت، آنهایی که بار مثبت دارند آمدند، آنها را هم باید بصورت شاهد نگاه کرد؛ ببینید یک موقع شما می‌خواهید نتیجه‌ای بگیرید، این نتیجه‌ای که می‌خواهید بگیرید اصولاً بیطرفانه نگاه می‌کنید و آن نتیجه را می‌گیرید، عواملی که بخواهد ما را ببرد در فاز مثبت آن عوامل مفید است ولی بحث دشارژ و غیر دشارژ و بحث شاهد به اینصورت است که ممکن است یک صحنه‌ای ما را خوشحال کرده باشد ولی ما وقتی بصورت شاهد به آن نگاه بکنیم اشکالی بر ما وارد**

بشود، مثلاً ما یکی را مسخره کردیم، خودمان خوشحال شدیم، دشارژ هم نشدیم ولی وقتی بصورت شاهد نگاه بکنیم اشکالمان را بخواهیم پیاده بکنیم در آنصورت موضوع فرق می‌کند.

### کنترل دشارژ و رو آمدن بیماریهای مربوطه

**سؤال؛** با هر ارتباطی شما فرمودید که علائم بیماریهایی بر می‌گردد، در کنترل دشارژ هم آیا این مسأله هست استاد؛ ببینید آیا دشارژ با بیماری ارتباط دارد یا ندارد، یعنی ما یک خاطره را مرور بکنیم و برویم در فاز منفی و آن افسردگی و دشارژی را که روی ما پیاده کرده آیا دوباره می‌تواند ما را مریض کند یا نمی‌تواند، لذا سیستم اتوماتیک بدن ما مرتب دارد یا چیزی غیر از سم ایجاد می‌کند که نشاط آور است یا اینکه دارد سم ایجاد می‌کند، از این دوتا کار خارج نیست کاری هم ندارد، مجرد، مجرد است، کاری ندارد که شما حق دارید یا ندارید، اتوماتیک عمل می‌کند، الله سریع الحساب، ما اسکن‌های هر دوره را داریم که چه عواملی باعث بیماری می‌شود، این را در هر دوره‌ای داریم، پرونده‌ها را می‌کشیم بیرون بخاطر اینکه ادراکی باشد سخنرانی نباشد که بگوئیم اینها باعث بیماری می‌شود و همه ما هم با هم تأییدش بکنیم، چون انسان چیزی جزء وجودش نمی‌شود الا به درک، اطلاعات هزاران جلد کتاب را در مغزش بگذاری فقط معلومات عمومی است تا به ادراک منجر نشود حرفها اصواتی در فضا، نوشته‌ها اشکالی روی کاغذ است، این اشکال انسان است که شناخت و فهم باید به ادراک منجر بشود، یعنی شناخت باید به فهم منجر بشود، فهم به ادراک، این سه تا پله را باید طی بکنیم، الان تا اینجا در این چهار و پنج دوره چندین عامل را ما شناسائی کردیم، حالا همینطوری می‌رویم جلو و بقیه‌اش را هم آشنا می‌شویم، مثلاً در این دوره تیکهای شخصیتی مورد بررسی قرار می‌گیرد، بعد متوجه می‌شویم یکی از مهمترین عامل بیماری تیکهای شخصیتی است و عامل مخربی است بر، علیه سلامتی، تیکهای شخصیتی یعنی آنجائیکه شخصیت ما یک اشکالی بر آن وارد است، خود شیفتگی، غرور، منیت، حسادت و... آیا اینها عامل بیماری هستند یا نیستند، اینجا قانون است، از این دست می‌دهی، از آن دست می‌گیری، این یک ماشین است، یک مکانیزم است که اینجوری عمل می‌کند و این خدا نیست که در این لحظه بباید بگوید که خوب ایشان حرص خورده ما مریضش کنیم، یا حرص خورده حالا ایندفعه را ولش کنیم، دفعه دیگر مچش را می‌گیریم، یعنی اتفاقی که می‌افتد این است که مجبور می‌شویم این چیزها را بحساب خودمان بگذاریم می‌گوئیم آقا خودم کردم که لعنت بر خودم باد، این لااقل تضاد خودمان را با خدا حل می‌کند تا حالا بیائیم سراغ خودمان.

### تضاد ثابت و تضاد متغییر

تضاد ثابت زمینه است مثل همین که الان خدمت شما عرض کردم، سرما و گرما، روز و شب و... اینها ثابت است، یعنی اصلاً ما در زمینه عمل و عکس العمل قرار داریم، نمی‌توانیم از این تضاد خودمان را نجات بدهیم، جاذبه و خیلی چیزهای دیگر یک تضادی را به ما تحمیل می‌کند، ما نمی‌توانیم از این تضاد خلاص بشویم در این بُرهه، زندگی بعدی از این

تضاد خلاص می‌شویم، زندگی بعدی دیگه سرما و گرما و.... مکان و جاذبه و.... روی ما اثری ندارد، ما زندگی بعدی از این تضاد زمینه و تضاد ثابت نجات پیدا می‌کنیم، می‌رویم در تضاد زمینه آنجا حالا هرچی هست، اما تضاد متغیر همین‌ها است که می‌گوئیم تضاد با خدا ، تضاد با خود ، تضاد با دیگران، تضاد با هستی اینها متغیر است، تضاد ثابت را نمی‌توانیم کاری با آن بکنیم مگر بطریق قدرت، مثلاً به طی الارض برسیم ما بتوانیم بر یک تضاد ثابتی غلبه پیدا بکنیم حالا بهر طریقی، موجود غیر ارگانیکی یا هر چی که هست، اما بحث تضاد متغیر است که موضوع کمال است، یعنی در این تضاد ثابت ما غوطه وریم تا تضاد متغیرمان را به سمت صفر سوق بدهیم، این تضاد متغیر است که میزان بی‌نیازی ما را در این زندگی تعریف و تعیین می‌کند، هر چه تضاد متغیر ما کاهش پیدا کند سموم کمتری ایجاد می‌شود، تضاد متغیر است که باعث می‌شود ما مسموم بشویم یا نشویم، پس این آنالیز به ما کمک می‌کند تا ما معطوف بشویم که روی چه قسمتی باید کار بکنیم، همه تضاد بد نیست، یک بخش تضاد زمینه حرکت است، عمل، عکس العمل، الآن اینجا ما اگر هستیم روی کره زمین داریم زندگی می‌کنیم این بخش از تضاد به ما دارد کمک می‌کند تا اصلاً بتوانیم زندگی بکنیم .

**اصل**؛ ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) در زندگی زمینی مقام صالح ، بالاترین مقامی است که انسان می‌تواند به آن برسد و عملواالصالحات به کلیه‌ی اعمالی اطلاق می‌شود که انسان را به این مصالحه نزدیک می‌سازد ، صالح کسی است که به صلح رسیده و این مصالحه عبارت است از - صلح نسبت به خود - صلح نسبت به جهان هستی - صلح نسبت به خدا - صلح نسبت به دیگران ، صلح با دیگران سخت‌ترین بخش این مصالحه محسوب شده ، گذر اصلی این عرفان است و دلیل انتخاب درمان برای شروع این سیر و سلوک ، جهت نزدیکی به دیگران و درک بیچارگی انسان و رسیدن به این که انسان قابل ترحم می‌باشد بوده است تا در این مرحله این مصالحه بهتر انجام گیرد .

### شاهد بیرون و تلفیق واقعیت و حقیقت ( بهشت نقد )

شاهد بیرون از چیزهایی که دنبالش هستیم این است که تلفیق واقعیت و حقیقت (بهشت نقد)، من که امروزم بهشت تقد حاصل می‌شود و صد فردای زاهد را چرا باور کنم - خیام اینجاست لعل بهشتی میاز کانه که بهشت است رسی یا نرسی - خیام چرا در عرفان صحبت می‌شود که این تقد بگیرد دست از آن نگیرد بار کلاوز دل شنیدن از دور خوش است - خیام ، در آنجا عارف شاهدهی است که می‌تواند واقعیت و حقیقت را به هم تلفیق بدهد، در یک جایی شاهد می‌خواهد مجاز و غیر مجاز را بهم تلفیق بدهد، مثل ترم ۲ همفازی کالبدی ، تلفیق مجاز و غیر مجاز بود، هم بودیم و هم نبودیم، هم این شکلی بودیم هم نبودیم و هم .... لذا ما الآن وقتی به جهان نگاه می‌کنیم چی می‌بینیم، چه جور می‌بینیم، در واقع چیزی را که می‌بینیم یک بخشش بود است یک بخشش نبود است، شاهد بیرون این است تلفیق واقعیت و حقیقت، تلفیق مجاز و غیر مجاز و خیلی چیزهای دیگر و بحث تسلیم است .

## شاهد و نگاه به مسایل زمینی و آسمانی

شاهد مسائلی را اینجوری نگاه می کند، برای مسائل زمینی تلاش می کند، برای مسائل آسمانی تسلیم هست، اینجاد مسائل زمینی تلاش تا یک حدودی و از یک جایی به بعد می شود توکل، آنجائیکه از دسترس ما خارج می شود دیگه نمی دانیم، ما تلاشمان را کردیم، بقیه اش را می گوئیم به خدا سپردیم توکلت علی الله، ولی تا آنجائیکه من می توانم تلاش باید برایش بکنم، خوب این در واقع دید شاهد است، می رسیم مسأله زمینی اینکار را (تلاش) می کنیم، می رسیم مسأله آسمانی آن کار را یعنی (تسلیم) هستیم، هر کدام را مطابق با الگوی خاص خودش عمل می کنیم، این نقض شاهد بودن نیست، شاهد اصلاً اینجوری نگاه می کند، شاهد مسائل را با هم قاطی نمی کند ولی افراد معمولی مسائل را با هم قاطی می کنند، یک جا زور نابجا، یک جا تسلیم نابجا دارد، الآن باید پاشنه کفش را بکشد بیافتد جلو می گوید من تسلیم هستم .

به مسائل زمینی؛ به تلاش می رسد تا آنجائیکه من می توانم تلاش می کنم و مابقی توکلت علی الله.

نگاه شاهد به مسائل

به مسائل آسمانی؛ به تسلیم می رسد .

**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی)؛ در مسایل آسمانی (معنوی) تسلیم و در مسایل زمینی (دنیوی) تلاش، عوامل تعیین کننده هستند و مسایل زمینی خود نیز تابع جبر و اختیار است، که در آن جبر مجموعه ای همه ی اتفاقاتی است که از کنترل و اختیار انسان خارج می باشد و تعیین کننده ی حرکت انسان است جبر به دو قسمت تقسیم می گردد؛ - جبر معلوم (قانونمند)؛ جبری که می توان علت وقوع آن را کشف نمود مانند؛ زلزله که علت وقوع آن افزایش فشار گازهای لایه های زمینی و میزان مقاومت گسل ها است و... - جبر مجهول؛ جبری که علت وقوع آن کاملاً نامشخص و غیر قابل رد گیری است مانند؛ چگونگی انتخاب محل تولد انسان، نحوه ی انتخاب والدین و...، جبر مجهول عاملی است که جهان دو قطبی را غیر قابل محاسبه نموده و به فلسفه ی حرکت انسان معنا داده است در غیر این صورت همه ی اتفاقات قابل محاسبه و پیش بینی شده و فلسفه خلقت انسان بی معنی می گردید .

## آرمانها و دشارژ - اثر دشارژ در بُعد زمینی و آسمانی

در خصوص آرمانها، ما فرضاً به یک خواسته های می خواستیم برسیم، یک آمال و آرزوهای داشتیم، این آمال و آرزوها تحقق پیدا نکرده، یا آمال و آرزوها مربوط به آینده است ولی ما همش می گوئیم که نه نمی شود، از همین الآن خودمان را دشارژ می کنیم بدون اینکه آن آرمانها هنوز زمانش رسیده باشد، یک قاعده کلی هر عامل درونی و بیرونی بخواهد ما را دشارژ کند یعنی در واقع مسموم بکند ما باید بتوانیم از ارتباطمان استفاده بکنیم و جلوگیری بکنیم از مسموم شدن، این مسمومیت درد و بُعد روی ما اثر می گذارد، بُعد زمینی، بُعد آسمانی، بُعد زمینی بیمارمان می کند، بُعد آسمانی ما را از

ادامه معنویت، ادامه کمال منصرفمان می‌کند، یعنی وقتی دشارژ شدیم دیگه اصولاً میلی به حرف زدن راجع به کمال نداریم کی شعر ترا کنیز خاطر که زین باشد یک جمله از این معنی کتیم و همین باشد - **ماظ** ، این اصل است، این یک قاعده است در خصوص سمومی که وارد بدن ما شده تاکنون ؛ خوب ما یک ضرر و زیانهائی وارد بدن ما شده ، این ضرر و زیانهها قابل جبران است، در مسائل آسمانی که صد درصد می‌تواند جبران بشود اما در مسائل زمینی لااقل یک بخشی را می‌توان جلوی ضرر و زیان را گرفت و از حالا به بعد هم جلوی ضرر و زیانههای بعدی لااقل گرفته بشود .

### حافظه سلولی - حافظه وجودی

**حافظه سلولی ؛** بحث حافظه سلولی هم البته در شبیه سازی به نوعی به حافظه سلولی ارتباط پیدا می‌کند که در واقع اطلاعات همه اجزاء در حافظه سلول محفوظ است، جالب است اینجا ایشان (این خانم) خاطره تصادف از سانحه‌ای که به یادش آمده همان بخشی که از پایشان شکسته در دهان جادو باره ظاهر شده است و اینجا نه تنها حافظه ما مرور می‌شود، حافظه سلول هم در بعضی از مواقع می‌بینیم که بیرون ریخته می‌شود و این آزردهگی از حافظه‌اش پاک می‌شود، آن بازسازی علائم و درد همین است که به حافظه سلولی ارتباط پیدا می‌کند و این خاطر آزرده یکبار مرور می‌شود و پاک می‌شود.

**حافظه وجودی؛** لذا اگر در این رابطه برای ما اسکنهائی پیش آمد در واقع دارد حافظه وجودی ما درد دل می‌کند و بهتر است که ما مثل سنگ صبور گوش بدهیم به ناله‌هایش و به سروصداهايش و به شکوه و شکایتهايش و خلاصه به درد دلش گوش بدهیم، این وجود ماست و جای دیگری ندارد که درد دل بکند، بگذارید با خودمان درد دل بکند، در واقع ما بی‌نهایت اجزای وجودی داریم و تشنهائی را به آنها وارد کردیم و الآن هم مجبور هستیم که این درد دلهای وجودیمان را گوش بدهیم، اجازه بدهیم بیرون ریزیها آغاز بشود، هرچه بیشتر با وجودمان رفیق باشیم زودتر درد دلش را تمام می‌کند و خلاص می‌شود، لذا بجای شکوه و شکایت کردن شاکر باشیم که وجودمان دارد خودش اشکالاتش را به ما می‌گوید و ما هم با صبر و تحمل داریم گوش می‌دهیم و این کمک می‌کند که خیلی سریع بیرون ریزیها تمام بشود و خلاصه کلام ما نتیجه مطلوب را بگیریم .

**اصل ؛** ( برگرفته از کتاب عرفان کیهانی )؛ انسان شاهد جهان هستی و جهان هستی شاهد انسان است ، هیچ واقعیتی در جهان هستی گم نشده و مانند یک حافظه‌ی عظیم عمل نموده و کلیه‌ی وقایع را درون خود برای همیشه ثبت و ضبط می‌نماید .

### هدف از برقراری ارتباط کنترل دشارژ درونی

می‌خواهیم این قضایا در کنترل خودمان باشد، اولش غیر اتوماتیک است و ما دستور قطع می‌دهیم ولی بعدش باید اتوماتیک بشود و خودش اتوماتیک عمل کند آن مرحله که البته ممکن است همین امروز برای عده‌ای اتوماتیک بشود ، یعنی برای هوشمندی ثابت شده باشد که این فرد واقعاً می‌خواهد، بنابراین هدف غائی اینست که بصورت هوشمندانه و

اتوماتیک باشد و به عبارتی هوشمندی قیم ما باشد در این ماجرا و از طرف دیگر هم خود ما و هم جهان بینی ما تکمیل می شود ، نحوه نگرش ما تکمیل می شود ، بعنوان مثال در این قضیه دیر یا زود شاهد شدن را دنبال خواهیم کرد .

در مرحله اول هدف اینست که دشارژ نشویم ، در مرحله بعد هدف شاهد شدن است ، یعنی فقط نگاه کنیم نه خوشحال بشویم و نه دشارژ ، ممکن است سؤال شود خوشحال شدن که بد نیست ، در پاسخ باید گفت که اصولاً هر دو بخش وابستگی ذهنی ایجاد می کند ، او هم وابسته به یک رویداد خوشحال کننده ای که در سالیان قبل اتفاق افتاده و تاکنون هزاران بار آن را به خاطر آورده و انرژی ذهنی زیادی مصرف آن داشته بدون اینکه در واقع چیزی به او اضافه شود ، البته این کار شاید برای یک آدم معمولی بظاهر انرژی مثبت همراه دارد و توصیه هم بشود که به خاطرات شیرین خود بیاندیشد ، ولی برای انسانی که در مسیر کمال گام می نهد نه تنها هیچ چیز مثبتی به او اضافه نمی کند بلکه مصرف انرژی ذهنی و کند کردن حرکت او در مسیر کمال را به دنبال دارد . ما بطور ضمنی عادت‌هایی داریم ، مثلاً اطلاعاتی در ذهن ما شکل گرفته که فکر می کنیم شکستن آنها غیر ممکن است ، ممکن است بعضی از افراد فکر کنند که مگر زندگی بدون دشارژ می شود، هنوز ممکن است بعضی از دوستان مجادله داشته باشند که یک بُعد از زندگی دشارژ شدن است که مصداق آن غم، اندوه، حزن ، یأس و ناامیدی و اینگونه مسائل است و هنوز نپذیرفته اند که امکان دارد انسان صرفاً در فاز مثبت باقی بماند ، یکی از حربه های شیطان فاز منفی و دشارژ است که موفق می شود سد راه ما بشود، اگر ما به این مسأله تسلط پیدا کنیم، یکی از بزرگترین و مؤثرترین عوامل را از شیطان گرفته ایم ، اگر غم لنگر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم - **عاشق** ، یعنی اینکه عزم را جزم کرده ایم که اگر آمد سد راه ما بشود، مانع از آن شویم که در ما دشارژ ایجاد کند .

### کنترل دشارژ - عدم مقاومت و عدم سعی در فراموشی

ببینید الان ما خودمان رفتیم سراغ تلخترین خاطره زنده اش کردیم، نبش قبر کردیم و آوردیم بیرون، حالا که با آن مواجه شدیم آن خاطره چکار می کند، فوراً می خواهد ما را دشارژ کند، ما می توانیم هر زمانی دلمان خواست البته هر چه زودتر بهتر، دستور قطع بدهیم، منظور این نیست که مقاومت کنیم، چون مقاومت خودش ماجراهای دیگری را ایجاد می کند، چون اگر خارج از ظرفیت باشد فشار می آورد و آن فشار می شود دوگانگی، این باید طبیعی انجام بشود و به ما هیچ فشاری نیاید اصلاً ، لذا ما دستور می دهیم که مثلاً قطع یا هر چه که دوست دارید، اصولاً می دانید که نظر است، نظرتان بر این است **کنترل دشارژ و عدم فراموشی**؛ قرار نیست که ما خاطراتمان را از دست بدهیم، انسان است و خاطراتش، یعنی اگر مادچار فراموشی بشویم در واقع همه شخصیتمان را از دست دادیم و هیچ چیز دیگر در مورد ما مفهوم و معنی پیدا نمی کند، قرار است ما همه اطلاعاتمان، خاطراتمان، همه چیز را داشته باشیم ولی قابلیت و قدرت نگاه کردن به آنها را داشته باشیم، بنابراین بارش را ما خنثی می کنیم نه خاطرات را فراموش کنیم، تفکر فراموش کردن خاطرات یکی از اشتباهات بزرگ است، خیلیها برای فراموش کردن خاطرات به مواد مخدر، مشروبات الکلی پناه می برند، یکسری به

یک دستاویزهایی متصل می شوند که خاطرات را فراموش کنند، این راهش نیست و بعد آنها که فراموش نمی شود هیچ، یک مشکلات جدیدی هم اضافه می شود.

### تداعی - مادر دوم

**تداعی؛** ببینید ما وضعیت پیچیده‌ای داریم، این وضعیت بخش بخش دارد رویش کار می شود، بعنوان مثال من الآن از اینجا بیافتم پائین درست لحظه‌ای که سرم به زمین می خورد و دردی ایجاد می شود فرضاً در آخرین لحظه بوی اُدکلن این خانم یا آقا به مشام من می خورد و این مسأله می گذرد از آنجا به بعد هر وقت من بوی اُدکلنی با این رایحه به مشام می خورد احساس درد را تداعی می کند و بعد از یک مدتی ممکن است این رایحه با همه رایحه‌ها و همه اُدکلنها اصولاً ارتباط پیدا بکند و بعد... و بعد ممکن است چیزهای دیگری هم مرتبط بشوند که آن مورد آخر اصلاً ارتباطی به این قضیه ندارد و آخرش می شود این که من هر جا تعدادی صندلی باشد احساس می کنم که سرم درد می گیرد، لذا بخشهای وجودی ما هر کدامشان پیچیدگیهای خاص خودش را دارد .

**در ادامه پاسخ؛** بعضی از چیزها را ما سعی کردیم فراموش کنیم و ظاهراً مسلط شدیم اما آنها رفتند در ناخودآگاهی و در ناخود آگاهی بطور پنهان دارند کار خودشان را می کنند، یک زمانهایی ما نمی دانیم که اصلاً چرا ناراحتیم ، اصلاً چرا من الآن گرفته‌ام، چرا افسرده‌ام، با دیدن یک چیزهایی بدون این که شما اطلاع داشته باشید ناراحتید، چشمتان عبور کرده و بعد شما تداعی‌هایی در رابطه با این حادثه ناگوار برای شما بجا مانده، ممکن است رنگ خاصی، لباس خاصی، آرایش خاصی، مطلب خاصی، جای خاصی، ناخودآگاه است، یک فروشگاه می روید می آئید بیرون می بینید که افسرده هستید، ناراحت هستید، این تداعی یک صحنه مشابه با پسر یا دخترتان یا با هر کسی هست که قبلاً رفتید و الآن اصلاً یادتان نیست که چنین مغازه‌ای را به اتفاق رفته بودید، در ذهن ما، ناخود آگاهی بسیار توانمند است، هر چیزی را به هر چیزی سریعاً ارتباط می دهد و واکنش نشان می دهد، اینها باید اصلاح بشود ، باید پاک بشود، اینها باید حل و فصل بشود .

**مادر دوم؛** ببینید این بخش خودش می خواهد یک چیزی را اعمال بکند که ما فراموش بکنیم، مادر دوم است، ترتیبی می دهد که خیلی چیزها اصلاً یادمان نیاید ولی در اعماق وجود ما آن پتانسیل منفی خودش را دارد و یکی از چیزهایی را که دنبال می کنیم و در کار با بیماران احتمالاً تجربه کرده باشید، ارتباط می دهید او یاد یک خاطره‌ای می افتد و می گوید که اصلاً من محال ممکن بوده که چنین چیزی یادم بیاید و در واقع در این مسائل همه این تجسس‌ها در اعماق وجود ما در جریان است **در پاسخ به سؤال؛** در خصوص اینکه اگر مسأله‌ی پیش آمد و ما توجیه اش کنیم و بگوئیم شاید ما هم مقصر بودیم ؛ ببینید مادر دوم یک جاهائی می آید به کمک ما، مثلاً یک چیزی می شکند می گوئیم دفع شر و بلا شد واقعاً نمی دانیم شد، ولی اینجا مادر دوم می پرد وسط این را می گوید و ما خیالمان راحت می شود ولی نمی دانیم که در واقع شده یا نشده ، مادر دوم اشکال کارش این است که ما را از واقعیت بتدریج دور می کند .



### انرژی پتانسیل منفی - بیماری - رحمانیت الهی

یکدسته افراد هستند که خود خوری می کنند و درون ریزی می کنند، درون ریزی یعنی شما مکرر خاطرات را بازگو می کنید، حرص می خورید ، انرژی پتانسیل منفی ایجاد می کنید، دوباره ، سه باره و..... هر روز و ظاهراً هر کسی شما را می بیند شما آدم سخت و با صلابتی هستید اما از درون دارید خودخوری می کنید بعد از یک سال، دو سال و.... این بیماری را دارید ، آن بیماری را دارید، پس ما افتاده هستیم، افتادیم، حالا حتماً نباید از آسمان هفتم بیافتیم پائین، از همینجا افتادیم، در این حد افتادیم ، در حد یک بیماری افتادیم، کار رحمانیت، کار تسهیلات این است که مثل یک بزرگتر زیر بغل بچه که ما هستیم و افتادیم بگیرد و بلندمان کند، چون دنیا که به آخر نرسیده خوب اشتباه کردیم، بینش نداشتیم، جهان بینی نداشتیم زمین خوردیم، دوباره بلندمان کنند، این بار با بینشی جدید با نگرشی نو، با جهان بینی درستی حرکت را ادامه بدهیم، به این سادگی نیست که ما سرخودمان را بیاندازیم پائین الیه راجعون کنیم ، هزاران بار، میلیونها بار ما باید زمین بخوریم ، بلندشویم تا بفهمیم که اصلاً نور کدام سمتی است، من الظلمات الی النور، یعنی این زندگی که ما داریم در این مقطع اینقدر کوتاه است که ما فقط می توانیم من الظلمات الی النور، فقط سمتش را می توانیم تعیین کنیم، با آن مقصد عالی می توانیم رسیدیم مگر پیش نهد لطف **شاکامی چند - مانده**، ما فقط در این مقطع سمتش را تعیین می کنیم، زندگی بعدی آنوقت با سمتی که داریم، با ادراکی که داریم حرکت می کنیم، زندگی بعدی جهان ادراکات است، یعنی مینیمم، ادراک است، اینجا مینیمم اش شناخت است، شناخت فهم و ادراک، ولی زندگی بعدی مینیمم اش ادراک است، یعنی پله از ادراک تازه شروع می شود، پله های دیگرش اصلاً غیر قابل فهم برای ما هست .

### در خصوص غم از دست دادن عزیزان

**سؤال ؛** در مورد عزیزانی که از دست دادیم و دلننگشان می شویم ، در این گونه موارد چه حالتی دارد ، خواه نا خواه آدم گریه می کند و غصه می خورد ؟ **جواب ؛** بینش ما نسبت به این جدائی چیست، آیا مرگ وجود دارد، آیا نگرش ما قابل تغییر هست یا نیست، می گویند جهان را چطوری نگاه می کنی، چه جهان بینی ای داری، چه نگرشی به جهان داری، اولین چیزی هم که می آید زندگی و مرگ است و اگر که در این راستا ما تعریف درستی نداشته باشیم مستوجب بیماری و ضربه و زیان می شویم، یعنی گناهکار می شویم، انسان بدون جهان بینی در واقع گناهکار است، چون نمی داند چه جوری باید به جهان نگاه بکند، فرستادن دنیا اینجا جهان بینی پیدا بکند ولی الآن نمی داند که جهان چی هست، همه گناهان را می شود توبه کرد ولی این گناه را نمی شود، نمی شود گفت خدایا من توبه می کنم که جهان بینی نداشتم .

### علت عدم برقراری ارتباط

۱) جاری نکردیم (نخواستیم که حلقه تشکیل شود)؛ این گونه اشخاص تا نخواهند این مهم جاری نمی شود، می گویند می خواهیم ولی به اصطلاح شل می گویند ، اساساً عده ای با خاطرات تلخ و دروابع با دشارژ زندگی می کنند و در واقع صبح تا شب کارشان اینست که دردشارژ باشند و دروابع می خواهند غم خود را به رخ چرخ و فلک بکشند

۲) خواستیم ولی نشد؛ که در این مورد به احتمال زیاد اینگونه اشخاص نمی توانند شاهدی بشوند که حلقه آنها تشکیل بشود و با تکرار این عمل بالاخره در شرایطی قرار می گیرند که حلقه آنها تشکیل می شود، ممکن است یکبار نتوانند شاهد بشوند، بار دوم نتوانند و ... ولی بالاخره موفق خواهند شد شاهد بشوند و زمانیکه بر هوشمندی ثابت بشود که واقعاً می خواهند، حلقه آنها تشکیل و از رحمانیت الهی بهره مند خواهند شد .

### بازتاب ما به هستی

مادوتافاز بیشتر نداریم یا فافاز مثبت است یا فاز منفی است، خدای شادی، خدای غم، بازتاب شادی خودش یکجور شکرگذاری است، از طرف دیگر خدای اضطراب داریم، خدای اضطراب شیطان است، خدای غم شیطان است، اگر غم لشکر انگیزد ، یعنی اگر شیطان دروابع لشکر انگیزد، وقتی که شادی است فلک می تواند بگوید که این از من درست دریافت کرده دارد بازتاب درست می دهد، موزون است، اما وقتیکه دشارژ، اضطراب، یأس، ناامیدی بازتاب ما هست، فلک می گوید که این دریافت درستی از من نکرده، بازتابش ناموزون است و ما داریم ایجاد یک پارازیت در هستی ایجاد می کنیم .

### تنش زدائی وجود - نرمالیزه کردن - دسترسی و عدم دسترسی ذهن به مغز

تنش زدائی وجود - نرمالیزه کردن؛ قرار نیست که حافظه ما از بین برود ، ولی قرار است در کنترل قرار بگیرد، یک سوء سابقه هست، حافظه سلولی ما می نالد، ما هم می نالیم اما بعد از یک مدتی می بینیم که دیگه ناله لازم نیست ، نه اینکه مسائل و مشکلات ما حل شده ما همان هستیم، شرایط هم همان است، دیروز می نالیدم، امروز نمی نالیم، سلول ما هم همین است دیروز می نالید، امروز نمی نالد، ولی شرایط همان است، سلول همان است، حافظه اش همان است، هیچ چیزی را هم فراموش نکرده ، قرار هم نیست فراموش کند، تنش زدائی می شود، بحث عمدتاً روی ما تنش زدائی است، به اصطلاح نرمالیزه کردن، در متالوژی فلزی که دچار تنش است، حرارت به آن می دهند، بعد می گذارند بتدریج وبه آرامی سرد بشود، بدنبال این حرکت تنش هایش گرفته می شود، نرمالیزه می شود، ما هم تحت یک شرایطی نرمالیزه می شویم، تحت یک شرایطی، آن تنشهایمان را و آن سابقه استرس هایمان را می گیرند، ما هم نیاز به نرمالیزه شدن داریم ، نیاز به تنش زدائی داریم .

دسترسی و عدم دسترسی مغز به ذهن؛ چیزی از ذهن پاک نمی‌شود، اگر پاک بشود بیماری است، دسترسی مغز و ذهن ارتباطش قطع بشود اگر در سنین پائین انجام بشود می‌شود عقب مانده ذهنی، در سنین بالا انجام بشود یعنی زمانی که فرد شکل گرفته انجام بشود می‌شود آلزایمر، فرد به ذهنش دسترسی ندارد، اصلاً نمی‌داند چی شده، چی نشده، هیچ اطلاعاتی را به آن دسترسی فعلاً ندارد، قیافه ارتباط به ذهن دارد، همه یک شکل می‌شوند، مثلاً حیوانات ذهنشان صرفاً در مدیریت بدن و سلول است و ذهنی که ما داریم آنها ندارند، تقریباً همه آنها یک شکل هستند، انسانها هم اگر دسترسی مغز و ذهنشان ارتباطش قطع بشود همه یک شکل می‌شوند.

### اسکن دوره - روآمدن علانم - پذیرش و اعتراف

در پاسخ به سؤال؛ دردها می‌آید بیرون و نشانمان می‌دهند که این اشتباه شما بوده و این هم اثرش حالا می‌خواهی هر کاری بکنی، بکن، این را دیریا زود ما خوبش می‌کنیم اما از حالا به بعد می‌خواهی چکار بکنی، ما داریم نشانت می‌دهیم، این اشتباه را کردی و این هم نتیجه‌اش است، بچه جان نگاه کن، جلوی پایت رانیدیدی اینجوری باکله خوردی زمین، دفعه دیگه جلوی پایت را ببین، اگر سریعاً بپذیریم سریعاً خوبش می‌کنند، اگر مجادله کنیم که عمدتاً مجادله می‌کنیم طولانی می‌شود، شاید یکی از مسائل اعتراف که در مسیحیت رواج دارد که حالا بعدش ممکن است به انحراف رفته باشد و یک جور معامله‌هایی صورت گرفته یا بگیرد، شاید یکی از محاسن که آن مطلب داشته، افراد را آماده می‌کند برای پذیرش، آماده می‌کند به اعتراف و آنجا شرایط برای اعتراف افراد شاید آماده‌تر باشند، تا ما که این قضیه را نداریم، آنها خیلی راحت و ساده اعتراف می‌کنند، یعنی یادش دادند که نگه ندارد، مقاومت نکند بگوید بله کردم و زودتر به حرف بیاید ولی ما مقاومت را داریم، افراد مجادله می‌کنند که نه من اصلاً اینجور نبودم، آنچیزی را که نشانمان دادند اعتراف بکنیم، سریعاً اعتراف بکنیم، اعتراف کنیم که این خودم هستم، حتی اگر خبر هم ندارم چون به من دارید نشان می‌دهید حتماً درست نشان می‌دهید، اعتراف بکنیم که بله این من هستم، در اینجا اعتراف ما کار ساز است، اعتراف بکنیم که بله من نسبت به وجود خودم ناآگاه هستم، اگر شما به من می‌گوئید که من مغرورم حتماً هستم، اعتراف می‌کنم، قرار نیست ماسختی بکشیم، باور بکنید اصلاً قرار نیست ما را عذاب بدهند، اما اگر اسمش شده کوی خرابات، خراب شدن، آباد شدن، یک خانه کلنگی باید بیاید پائین ولی می‌تواند خیلی هم بدون گرد و خاک با یک تمهیداتی سریع این کار انجام بشود می‌تواند هم همه همسایه‌ها به ستوه در بیایند که این خانه کلنگی می‌خواهد خراب بشود.

بائیم که عطر شادی، کام نمیم      سرپایه دادیم، نهادتیم      پستیم، بلندیم، کالیم و کیم      آیین زنگ خورده، جام جمیم - نیم

## خلاصه جلسه قبل

هم بستیم، هم بلندیم، هم کمالیم و هم کمیم، هم آینه زنگ خورده و هم جام جمیم، جلسه قبل کنترل دشارژ درونی را مورد بررسی قرار دادیم، متوجه شدیم که اگر هیچ کسی هم با ما کاری نداشته باشد ما خودمان با خودمان کار داریم ، ما خودمان با خودمان درگیریم ، تضاد با خود نسبت به داشته‌هایی که داریم، نسبت به خاطرات ، توقعات، اهداف و آرمانها و خواسته‌های خودمان و البته نسبت به همه چیز خودمان می‌توانیم در تضاد قرار بگیریم و برای خودمان مسأله سازی بکنیم، گفتیم که اتفاقی که یکبار افتاده و ما از بابت آن فرضاً افسرده شدیم هر بار آن خاطره مرور بشود باری را که در کنار خودش ثبت و ضبط کرده آن بار دوباره تکرار می‌شود و اتفاقی که یکبار ما را افسرده کرده بارها و بارها، شاید صدها بار ما را مجدداً دشارژ کرده و بدن ما را مسموم می‌کند، چون دشارژ شدن معادل با مسمومیت است، تضاد معادل با مسمومیت است، تمام خاطرات ما مثل فیلم سینمایی کنارش یک نواری دارد که شارژ و دشارژش کنارش خوابیده و ما را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد، در مورد توقعات هم به هم چنین ، ما بر حسب جهان بینی و پیش خودمان توقعاتی را برای خودمان تعریف می‌کنیم، انتظار داریم که مثلاً یکی بیاید از ما تشکر کند ، انتظار داریم وقتیکه یک خبرهائی می‌شود پیرامون ما بیایند ما را دعوت کنند، قدردانی کنند، قدرشناسی کنند و... ، خیلی مسأله مهمی است که این جهان بینی و پیش‌های ما، اینجا توقعات ما تعریف می‌شود و اگر این توقعات و انتظارات ما برآورده نشود، بر حسب میل ما که تعریفش می‌کنیم ما دچار یک نقصان می‌شویم ، دچار مشکل می‌شویم و افت می‌کنیم و سقوط می‌کنیم و این مسأله ارتباط مستقیمی به پیش ما به جهان بینی ما دارد و اهداف و آرمانهای ما درست به هم چنین، ما اهداف و آرمانها را تعریف می‌کنیم و دیکتاتور مآبانه روی اهداف و آرمانهایمان می‌ایستیم و می‌خواهیم آنها را به هستی تحمیل کنیم ، ممکن است بشود ، ممکن است نشود، حالا بهر صورت یک احتمال دارد که نشود بهر دلیلی و آنجا دوباره ما خودمان با خود در تضاد قرار می‌گیریم ، قرار بود که روی خصوصاً این بحث خاطرات ، تلخترین خاطرات را ما به یاد بیاوریم و با استفاده از آن کنترل ببینیم که می‌توانیم قطعش کنیم ، یعنی مثل شاهد نگاهش کنیم ، ما شاهد درون و شاهد بیرون را تعریف کردیم، شاهد بیرون که نظاره گری بیرون را تا حد امکان کار کردیم ، شاهد درون یعنی به مسائل درون هم مثل یک شاهد نگاه کنیم و بتوانیم مثل یک شاهد آن را تماشا بکنیم و مورد بررسی قرار بدهیم ، مثال زدیم گفتیم همه ما خاطرات دیگران را می‌توانیم تعریف کنیم یعنی هر چقدر هم دردناک باشد ما همانطور که آن فرد واکنش نسبت به خاطراتش نشان می‌دهد ما آن واکنش را نشان نمی‌دهیم چرا چون ما یک پا شاهدتر از خود آن فرد هستیم ، ما نسبت به آن خاطره‌ای که آن فرد تعریف می‌کند ما یک پا شاهدتریم، شنونده‌ایم، یک جا دردناکترین خاطره را که تعریف می‌کند ما داریم تحمل می‌کنیم ولی خودش نمی‌تواند چرا چون ما بعنوان یک شاهد داریم نگاه می‌کنیم ولی خودش بعنوان یک ذینفع به مسأله نگاه می‌کند و چون بعنوان یک ذینفع نگاه می‌کند اذیت می‌شود ، دشارژ می‌شود، دچار مشکلاتی می‌شود و ما در این حلقه در واقع شاهد درون بودن را به ما اعطاء می‌کنند، حالا ما می‌توانیم مثل یک شاهد درون را نگاه

بکنیم ، حداقل فایده‌اش هم این است که از مسمومیت نجات پیدا می‌کنیم ، فواید دیگری هم دارد که کاری نداریم و یواش یواش به آنها نزدیک می‌شویم.

## بازی هوشمندی با ما

هرزمانی فکر کنیم یعنی یک چیزی را مخصوصاً به خودمان منتسب کنیم فکر کنیم که ما سوار قضیه شدیم، می‌گیرند از ما (منظور قابلیت بهره‌مندی از مزایای آن حلقه یا آن ارتباط و اتصال را)، یکدفعه می‌بینیم که دیگه کار نمی‌کند، بعضیها این گزارش را از دوستان قدیمی‌تر مخصوصاً زیاد دارند و می‌گویند که نمی‌دانیم چرا کار نمی‌کند، این کنترل ذهن جراکار نمی‌کند، این کنترل دشارژ چندوقت است که دیگه کار نمی‌کند، این تجربه را داریم، آنقدر این بازی را با ما می‌کنند تا ما متوجه بشویم که اصل ماجرا چطوری است و چگونه است.

## رو آمدن خاطرات موجودات غیر رگائیک

**در پاسخ به سؤال؛** یکبار بحث خود موجود غیرارگائیک است و یکبار بحث خاطره درگیری است، اگر خاطره درگیری بود یعنی شما کات می‌دادید می‌بایستی همه چیز محو می‌شد چون دیگر موجودی نیست ولی طبیعتاً اگر من بگویم شما چه خاطره‌ای دارید در رابطه با درگیری با موجودات غیرارگائیک از شما سؤال بشود، شما دوباره همان تلخی و همان سختی برایتان زنده می‌شود اما موجودی در کار نیست، اگر واقعاً درگیری با موجود غیرارگائیک باشد آنها یعنی موجودات قبلی نمی‌توانند باشند، اگر آنها خارج شدند دیگه نمی‌توانند آنها باشند، یعنی دیگه اسمشان در لیست سیاه وجود ماست و به ما نمی‌توانند نزدیک بشوند، یعنی فرکانس وجودیشان با تشعشع دفاعی ناهمخوانی پیدا کرده و آنها نمی‌توانند نزدیک بشوند، مگر موجودات دیگری باشند، حالا ما باید ببینیم که شما درگیری جدیدی دارید، یعنی ادامه همان درگیریها است که به اصطلاح نردبانی است، تعدادی از آنها را زدیم تا حالا و الآن یکی دیگر آمده رو، ببینید خیلی اهمیت دارد که ما تجزیه و تحلیل دقیقی داشته باشیم، اگر تجزیه و تحلیل دقیق نکنیم این اطلاعات باعث ناامیدی ما می‌شود، یعنی باعث می‌شود که ما فکر کنیم که مثل این که مبارزه بی‌فایده است.

## دشارژ و افت سیستم دفاعی بدن

وقتی که ما دشارژ درونی شدیم پشت سرش چه اتفاقی می‌افتد، بی‌حوصله می‌شویم، بی‌رمق می‌شویم، ناامید می‌شویم، بعد با ناامید شدن سیستم دفاعی بدن افت می‌کند، بدن‌بال آن پشت سرهم بیماریهای عفونی و مسائل مختلفی روی بدنمان پیاده می‌شود، بعد بدن‌بال دشارژ درونی احساس خستگی دست می‌دهد، اصولاً چه دشارژ بیرونی و چه درونی یکی از علائمش احساس خستگی است، یعنی یکدفعه مثل اینکه دریچه را باز کنند همه انرژی تخلیه بشود، دیگه رمق نداریم، عکس این ماجرا وقتی که آن شارژ پیش می‌آید یک نیروی مضاعفی را ما احساس می‌کنیم.

### نظر قطعی ما و پذیرش هوشمندی

در پاسخ به سؤال؛ به محض اینکه شما قصد قطعی داشته باشید که در این کلاسها شرکت کنید برای هوشمندی پذیرش صورت می‌گیرد و هوشمندی است که می‌داند از چه زمانی باید برای چه کسی تسهیلات حرکت (حلقه‌های رحمانیت) را استارت بزند، اینجا بحث حکمت الهی پیش می‌آید، چه چیزی عامل حکمت الهی را جاری می‌کند، چه جوری ما به مزد اشتیاق خود می‌رسیم و سؤالاتی دیگر که در این دوره به جواب آنها می‌رسیم، در این مورد بخصوص که شما مطرح کردید، عامل همزاد دخالت دارد که در این دوره در این بحث خواهیم داشت .

### مرور خاطرات مثبت و صرف انرژی ذهنی

در مدیریت انرژی ذهنی، یکی از عواملی که انرژی ذهنی ما را به شدت هدر می‌دهد، خاطرات مثبت (خاطرات شیرین) است، یعنی خاطراتی که ما از آنها احساس خوبی داریم، یعنی ما در واقع روی هردو بخش (خاطرات تلخ و شیرین) انرژی ذهنی صرف می‌کنیم، روی بخش خوبش هم، مخصوصاً بعضیها خاطره خوب را رهاش نمی‌کنند و بعد از یک مدتی ما وابسته آن خاطره خوب می‌شویم، حالا می‌خواهیم ولش کنیم دیگه رها نمی‌کند، این که دوستان می‌فرمایند که ما از خاطره خوب انرژی می‌گیریم، خوب انرژی می‌گیریم درست اما چه چیزی اضافه می‌شود، هیچ چیزی اضافه نمی‌شود، یک موقع است که ما راجع به یک آدم معمولی صحبت می‌کنیم، آدم معمولی اگر بگوید که من روی این کارکنم یا روی آن (روی خاطرات تلخ یا روی خاطرات شیرین)، می‌گوئیم روی این کارکن (روی خاطرات شیرین)، یک آدم معمولی است می‌گوئیم لاقلاً انرژی مثبت بگیرد بهتر است، اما یک آدمی که روی کمال کار می‌کند نمی‌تواند انرژی ذهنی صرف کند در قبالش چیزی دریافت نکند، باید در قبال این کنتوری که می‌اندازد یک ترازوی، یک بیلانی داشته باشیم، بگوئیم این انرژی را صرف کردیم عوضش این چیزها را دریافت کردیم و این کارها را کردیم در جهت کمال خودمان. در مسیر کمال صرف انرژی باید معادل داشته باشد، معادل دریافت آگاهی مثبت باشد، با صرف انرژی برای یک خاطره خوب که سالها پیش اتفاق افتاده برای کسی که در مسیر کمال گام بر می‌دارد هیچ آگاهی مثبتی را بدنبال نخواهد داشت

### مرور خاطرات با نگاه کارشناسانه

در پاسخ به سؤال؛ خاطرات پیامهائی را در متن خود به همراه دارند با گرفتن بار مثبت و منفی خاطرات و نگاه شاهد گونه به آنها ممکن است به آن پیامها دست نیابیم، در این خصوص چه توجهی وجود دارد؛ مرور خاطرات بصورت کارشناسانه و نقادانه از جمله موارد مجاز است و این با بیاد آوری خاطرات توأم با تأثیر پذیری از بار منفی یا مثبت آن که دشوار را بدنبال دارد فرق می‌کند، یعنی شما مثل یک کارشناس، مثل یک نقاد به این خاطره نگاه می‌کنید، اول تا آخر موضوع را نگاه

می‌کنید، می‌گوئید اشکال کار من یا حسن کار من کجا بوده واز آن نتیجه می‌گیرید، این مرور خاطرات است و مجاز است این مورد با مورد بازی با خاطرات یعنی صرف انرژی ذهنی به خاطر این که خاطره خوبی است تفاوت می‌کند .

### تعریف انرژی ذهنی

**در پاسخ به سؤال؛** ببینید ذهن ما قرار است سیستم تفکری، بیشی و... همه اینها را سر و سامان بدهد، انرژی محدودی در اختیار ذهن مامی باشد، بطوریکه ما تجربه کردیم که یک موقع می‌شود که در شب اگر یک مسأله جدید پیش بیاید می‌گوئیم دیگه ذهن من نمی‌کشد، خوب اینجا چه می‌شود که می‌گوئیم ذهن من دیگر کشش ندارد، پس ما برای ساخت و ساز مسائل ذهنی، تجزیه و تحلیل، تفکر و تعقل و... یک انرژی ذهنی محدودی در اختیار داریم، حالا این انرژی ذهنی را در ترم ۲ گفتیم که می‌توانیم صرف مسائل مختلف بکنیم، اندیشه نان، خانه، ماشین و... بعد یک بخش هم انرژی‌های بود که ما صرف مسائلی می‌کردیم که به خودمان مربوط نبود، مثل همان مثالی که زدیم که از یک معبر عبور می‌کنیم همه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم و امتیازهای مثبت و منفی می‌دهیم، چاق، لاغر است، کوتاه، بلند است، زشت، زیباست، خوش لباس، بدلباس است و... همه را امتیاز می‌دهیم و پردازش می‌کنیم، برای اینکار انرژی دارد صرف می‌شود، این که این دوستان می‌فرمایند که ذهن باید مشغول باشد، اگر مشغول باشد یعنی دارد انرژی صرف می‌کند بطوریکه غروب که بشود می‌بینیم که اصلاً دیگه کشش نداریم چرا، برای اینکه دیگه انرژی برایش نمانده، اینقدر مسائل متفرقه آمده که دیگه از یک ساعتی به بعد فرد به اصطلاح بریده، در مورد ذهن و روان اینها خودشان جنبه فیزیکی ندارند و جزء مغز نیستند، خودشان از چاکراها که مبدل انرژی هستند تغذیه می‌کنند، چاکراها انرژیهای مختلف کیهانی را که مخصوص آنهاست می‌گیرند تبدیل می‌کنند و تغذیه می‌کنند، روان و ذهن ما به آنصورت تغذیه می‌شود و جسم ما هم با غذا تغذیه می‌شود، با بنزین سلولی تغذیه می‌شود و آنها هم انرژیهای مخصوص به خودشان را دارند و درست است که برای انسان شناخته شده نیست فعلاً، اما دنیای علم دارد به موضوع چاکراها نزدیک و نزدیکتر می‌شود و یک روزی می‌فهمد که بله اینها جزء مغز نیستند، الآن روان و ذهن را به یک صورت‌های جزء مغز تصور می‌کنند ولی در آن بحث دوره یک دیدیم که ذهن یک بخش مجزائی است و جزء مغز نیست، مغز مجموعه آنتن‌های است که چیزهایی را مخابره می‌کند و می‌گیرد، بین ذهن و روان این مخابره را دارد و مغز خودش یک مجموعه آنتن است .

### در خصوص چاکراها

**در پاسخ به سؤال؛** چاکراها انرژی تأمین می‌کنند، مبدل انرژی هستند برای ذهن، برای روان، برای کالبدهای مختلف دیگر مثل کالبد اختری و... آنها از انرژی بنزین سلولی استفاده نمی‌کنند، آنها انرژیهای مخصوص خودشان است که در چاکراها تهیه می‌شود، یک موجود غیرارگانیک وقتی می‌آید در بدن ما چاکرا را می‌گیرد و از انرژی چاکرا استفاده می‌کند، بعد از یک مدتی فرد ذهنش، روانش بعد جسمش دچار مشکل می‌شود، زندگی انگلی آنها هم مثل انگلهای

فیزیکی هستند که از خون ما استفاده می‌کنند جسم دچار مشکل می‌شود، آنها هم می‌روند از چاکراها استفاده می‌کنند، اشکال روح و جن این است که می‌آیند از چاکراها تغذیه می‌کنند، بعد از یک مدتی ما دچار مشکلاتی می‌شویم.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص طب سوزنی - کانالهای انرژی؛** یک تئوری که از تئوریهای خودمان است این است که در طب سوزنی می‌گویند که این کانال مسدود شده و باید باز بشود، شما می‌دانید که سوزن را فرو می‌کنند در نقطه‌ای خاص و هنوز نمی‌دانند ارتباط بین این سوزن و باز شدن کانال چیست، خیلی از مسائل را نمی‌دانند، یکی از این نظریه‌هایی که می‌توانیم مورد بررسی قرار بدهیم این است که سوزن وقتی که در آن نقطه خاص وارد می‌شود و آن نقطه هم اختلاف پتانسیل الکتریکی دارد و قابلیت هدایت الکتریکی با نقاط مجاور فرق می‌کند، در اینصورت یکی از چیزهایی که اتفاق می‌افتد فراری دادن موجود غیرارگانیک است، اگر در کانال باشد، چون آنها از سوزن و اشیاء نوک تیز وحشت دارند، حالا این چه تشعشی را انعکاس می‌دهد بماند.

### طب سوزنی - کانالهای انرژی

**در پاسخ به سؤال؛** یک تئوری که از تئوریهای خودمان است این است که در طب سوزنی می‌گویند که این کانال مسدود شده و باید باز بشود، شما می‌دانید که سوزن را فرو می‌کنند در نقطه‌ای خاص و هنوز نمی‌دانند ارتباط بین این سوزن و باز شدن کانال چیست، خیلی از مسائل را نمی‌دانند، یکی از این نظریه‌هایی که می‌توانیم مورد بررسی قرار بدهیم این است که سوزن وقتی که در آن نقطه خاص وارد می‌شود و آن نقطه هم اختلاف پتانسیل الکتریکی دارد و قابلیت هدایت الکتریکی با نقاط مجاور فرق می‌کند، در اینصورت یکی از چیزهایی که اتفاق می‌افتد فراری دادن موجود غیرارگانیک است، اگر در کانال باشد، چون آنها از سوزن و اشیاء نوک تیز وحشت دارند، حالا این چه تشعشی را انعکاس می‌دهد بماند.

### انگیزه اعمال - منظور از عبادت - سیستم بی‌تمنای - بلوغ عرفانی

**انگیزه اعمال - منظور از عبادت** یکی از مسائلی که برای ما درد سر ساز می‌شود، انگیزه اعمالمان است، ما می‌آئیم یک کارهایی می‌کنیم که بدنبال آن کارها می‌رسیم به سیستم منت‌گذاری، حالا یک کسی یک کاری بکند برایمان دیگه می‌خواهد برود، بیاید و تا زمانیکه کاملاً مطمئن نشود که این منت گذاشته شده راحت نمی‌شود، این سیستم منت‌گذاری نسبت به انسان، نسبت به خدا جاری است، آن کسی که در مسیر کمال می‌رود هدفش و انگیزه‌اش از هر عملی چیست، مثلاً اگر عبادت می‌کند منظورش چیه، بخوبی می‌دانیم که منظوره‌های مختلفی است، بعضیها می‌خواهند دم خدارا ببینند، بعضیها می‌خواهند باج بدهند، بعضیها فکر می‌کنند معامله است خودش این را می‌دهد و او هم باید آن را بدهد و بعد این سیستم به یک جور منت‌گذاری می‌رسد، کسانی که عمدتاً در کار عبادت هستند افراد متوقعی هستند نسبت به خدا و اکثراً سر خورده، عمدتاً افسرده چرا چون آمدند یک حرکتی کردند از خدا متوقع شدند، علت این است که نتوانستند انگیزه اعمال خودشان را تعریف دقیقی داشته باشند که چرا بدنبالش هستند، برای چی نماز می‌خوانند، برای چی روزه گرفتند، برای



چی رفتند حج و... اینها روشهایی بوده، راههایی بوده که بوسیله این راهها آنها بتوانند خودشان را بسازند، بسازند حالا هر جور که قرار است و هیچکدام از اینها را خدا محتاجش نبوده، پس همه اینها بخاطر این است که کمالی برای خودشان بسازند، پس مهیا کننده کمال یک جا پول بوده، یک جا عبادت بوده، یک جا حرکت بوده قلماً، قدماً، فکراً و... همه چیز انجام شده برای این که کمال من حاصل بشود، شما زیاد شنیدید که برای رضای خدا من اینکار را می‌کنم، نه خیر اینکار برای کمال خودت است، خداوند از آن بی‌نیاز است، خداوند در یک صورت راضی است که ما وسیله کمال خودمان را مهیا کنیم، چرا کمال ما باعث رضای اوست، ما معشوق هستیم، یک قدم هم عاشق به ما نزدیکتر یا ما به عاشق نزدیکتر بشویم، این ایجاد رضایت می‌کند. در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه کسانی که ذاتاً برای انسانیت اینکارها را می‌کنند (مثلاً؛ انفاق، زکات و...) آن کسانی که برای انسانیت حرکت می‌کنند روبه راه‌تر هستند، چون کسی که برای خدا حرکت کرده توقع دارد که الآن می‌رسد، الآن جوابم را می‌دهند، یک دقیقه دیگر جوابم را می‌دهند، اما آن کسی که برای انسانیت دارد حرکت می‌کند، چشمی به هیچ جایی نمی‌دوزد.

**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) انگیزه عبادت بر سه نوع تقسیم می‌شود؛ (۱) عبادت بردگان یا عبادت از روی ترس (مرگ، قبر، دوزخ و...). (۲) عبادت مزدوران یا عبادت از روی طمع مزد و پاداش (بهشت، حوری و...). (۳) عبادت آزادگان یا عبادت از روی عشق الهی.

**سیستم بی‌تمنائی؛** در پاسخ به ادامه سؤال در خصوص پاسخ گرفتن از نتایج اعمالی که انجام می‌دهند؛ ببینید پاسخ می‌گیرند، قانون بازتاب است، من می‌خواهم بگویم که این مسأله به یک سیستمی می‌رسد، سیستم بی‌متنی، سیستم بی‌تمنائی، به یک بینش خاصی منجر می‌شود، عمر زاهد هم طمی شده تمناهای بهشت خود را نداشت که در ترک تمنای بهشت. **لامنادی سبزواری** بحث این تمنا، این توقع و منت گذاری است، منت پذیری در سیستم کمال جایگاهی ندارد، در بینش عرفان و کمال انسان، اول با خدا به توافق می‌رسیم فنای فی‌الله بعد می‌گویند آفکارت درست است حالا برو فنای فی‌الخلق بشو، برو توی دل مردم ببینیم چکار می‌کنی، قبلاً گفتیم خان اصلی صلح با دیگران یا تضاد با دیگران است با خدا سریع ما به صلح می‌رسیم، خیلی سریع متوجه می‌شویم که او اصلاً به کار ما نیازی ندارد، ولی سر انسان که می‌رسیم مشکل داریم، مشکل است بپذیریم که برای کسی کاری انجام داده‌ایم و او بدون تشکر و... از ما راه می‌افتد و می‌رود، پس یک مقامی داریم که مقام بی‌متنی و مقام بی‌تمنائی است، یعنی کسی که قادر است بدون منت کار کند برای دیگران و خدا و این یک ظرفیت بالائی می‌خواهد، چون ما با منت گذاری بزرگ شده‌ایم و از بچگی فراوان دیده‌ایم و در نرم افزار بینش ناخودآگاه ما ثبت شده است.

**بلوغ عرفانی؛** یک کسی که از نظر عرفانی بالغ شده دعایش فرق می‌کند، این را قبلاً صحبت کردیم که دعای یک عارف با دعای افراد معمولی تفاوت خیلی زیاد است، وقتی به اینجا می‌رسد انگیزه اعمالش هم کمال است و کمال می‌شود سیستم بی‌متنی، بدنبال آن بی‌تمنائی و همینجوری مسائل مختلفی راپیش می‌آورد، چه می‌شود که مامی گوئیم یکی عارف است یا می‌توانیم بگوئیم که نزدیک شده زمانیکه از نظر عرفانی بالغ می‌شود و به بلوغ می‌رسد، حالا یک آدمی که از نظر عرفانی بالغ‌تر می‌شود کمتر زجر می‌کشد، بنابراین یک بالغ عرفانی محفوظات حافظه‌اش باردار نیست یعنی متنی نیست روی این مخزن

خاطراتش که بخواهد بیاید رو، برای کمالش کار کرده تمام شد. جمع بندی این مطلب این است که پس سیستم بی منتهی پایه و اساسی برای بلوغ عرفانی بحساب می آید وقتی ما به سیستم بی منتهی برسیم راحت می شویم، یک لحظه فکرش را بکنیم که ما هیچ جا منتهی نداریم که روی سرکسی بگذاریم چقدر احساس راحتی می کنیم، خودش یک نوع آزادی است و وقتی که ما می خواهیم منت بگذاریم به اسارت درمی آئیم یعنی اسیر آن منت می شویم که برویم این منت را جا سازی بکنیم، بعد بنشینیم منتظر واکنش باشیم که واقعاً برای ما فلاکت و نکبت می آورد، بنابراین انسان آزاد اندیش و رها از این مسأله هم رهاست و این خودش بحث مهمی در بلوغ عرفانی است، در قانون بازتاب یکی از چیزهای خنثی کننده بازتاب های مثبت، منت است یعنی همین که طرف کار خوبش را آمده منت گذاشته تمام اثرات خوبش از بین رفته بنا براین ما با دست خودمان بازتاب مثبت را آخرش منفی کردیم.

### گریه در روایات - اشک در عزاداریها

در پاسخ به سؤال در خصوص این که در روایات است که ائمه هم از بعضی مسائل و اتفاقات ناراحت می شدند و گریه می کردند این درست است یا نه؛ طبق قانون صحبت می کنیم، محال ممکن است کسی در راه خدا حرکت کرده باشد و به حزن رسیده باشد **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند** - یونس ۶۲ می گویند که امیرالمؤمنین (ع) سردر چاه می کرده و گریه می کرده، از چی گریه می کرده، شاید از حیرت هستی گریه می کرده، گریه شوق است، گریه برای جهل بشر بوده، گریه برای ناآگاهی بشر است، گریه برای این است که خدایا اینها نمی فهمند ببخش اینها را، گریه برای این که خدایا یک بخش این تن واحده سرطان گرفته، گریه برای سرطان وجود است نه برای این که ما بی خانمان شدیم و یا..... اینها را راویان دیدند با چشم ظاهری دیدند، (در ادامه سؤال صحبت های یکی از حاضرین؛ می گویند حضرت علی (ع) در قنوتش آنچه را دچار حیرت می شده که آیه ۱۹۱ سوره آل عمران را می خوانده و اشکش سرازیر می شده این که **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار- آل عمران ۱۹۱ یعنی گریه شان در رابطه با تحیر از خلقت هستی بوده استاد؛ بله قطعاً آن چیزی را که انسان از هستی دریافت بکند این عظمت را قطعاً به حیرت می رسد، خوب حالا این اشک حیرت است، اشک شوق، ذوق و بهر حال هر اشکی را بحساب آن خفت، خواری، بدبختی و... نمی شود گذاشت، در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اشکی که از روی ناراحتی در عزاداریها داریم صحبتی داشته باشید؛ ببینید این قانون است فرقی نمی کند لقاءالله، لقاءالله است، دیداریار، دیدار یار است، برای من، برای شما، برای هر کسی، هیچ فرقی نمی کند و این بزرگترین نوید و پیامی است که انسان دارد که **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد - انشقاق ۶ و الیه راجعون، حالا در این مسأله انالله وانا الیه راجعون ما باید متوجه بشویم چرا از رفتن به سوی یار بایستی به حزن برسیم، چون دستور صریح است که نه حزن و نه ترس هردو****

ممنوع، ( صحبت‌های یکی از حاضرین در ارتباط با مرگ؛ فکر می‌کنم آیه ۶۴ سوره عنکبوت باشد که زندگی این دنیا را با آن دنیا مقایسه می‌کند، دقیقاً زندگی واقعی را دنیای پس از مرگ معرفی می‌کند، بنابراین بر می‌گردد به جهل ما نسبت به برداشتی که از این دنیا و آن دنیا داریم وقتی حیات واقعی را خداوند آن دنیا معرفی می‌کند بنابراین می‌توانیم به این نتیجه برسیم که مرگ را ما اشتباهی تلقی می‌کنیم **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند - عنکبوت ۶۴ ( صحبت‌های یکی از حاضرین در ارتباط با این که در ماه محرم ما عزاداریم از عمل یزید؛ استاد؛ بله این قابل قبول است، منتها چون اسمش عزاداری آمده تصور عامه این است که شهادت یک چیز حزن‌انگیزی است در حالیکه اصل شهادت جشن می‌خواهد، شما می‌بینید که به اصطلاح از دیدگاه مسیحیان که عیسی مسیح (ع) مصلوب شده، می‌دانید که جشن می‌گیرند که او خون خودش را فدای گناهان نوع بشر کرد، در حالیکه مصلوب شدن یکی از دردناکترین نوع مرگ است، از نظر مسلمانان گفته می‌شود که عیسی مسیح (ع) مصلوب نشده ولی خود مسیحیان اعتقاد دارند که مصلوب شده، پس ببینیم که چقدر می‌بایستی در حزن قرار می‌گرفتند ولی بزرگترین جشنها را در این رابطه می‌گیرند که عیسی مسیح (ع) خون خودش را در واقع فدای گناهان نوع بشر کرد.**

**اصل؛** (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) الیه راجعون حرکت ذاتی به سمت کمال و به معنای حرکت از کثرت به وحدت و از نیازمندی به بی‌نیازی بوده و متشکل از زندگی‌های متعدد می‌باشد. هریک از این مراحل با مرگ خاتمه پیدا می‌کند و زندگی بعدی آغاز می‌گردد. مثلاً با مرگ در این مرحله وارد مرحله لامکانی شده و پس از آن وارد مرحله ی لامکان لازم‌ان خواهیم شد.

**در پاسخ به سؤال؛** گریه در غم دوری از دست دادن عزیزان آیا می‌تواند در فاز مثبت باشد؛ **جواب؛** پس ما بخاطر این که چیزی را از دست دادیم گریه می‌کنیم، وگرنه همه مسافر راهیم، ای عجب به آن مسافری که زود به مقصد رسیده می‌گیریم، او زودتر رسیده، باید برایش دست بزنیم و پایکوبی کنیم که رسیده ولی ما از آنطرف در مقابل خود شیفتگی خودمان او به لقاءالله پیوسته، او نزدیکتر شده، ما دورتر شدیم، ببینید ما چقدر خود شیفته‌ایم می‌گوئیم که نه این ارجحیت دارد بر آن نزدیکی، یعنی دوست داشتیم او نمی‌رسید، بغل دل ما می‌ماند تا ما خاطرمان ملول نشود، پس همه این اشکالات بر می‌گردد به تعریف مرگ، که ما سر این مسأله اشکال داریم، یعنی مرگ را هنوز دیدار یار و لقاءالله نمی‌دانیم، مسلمانان از همه بیشتر ادعا دارند در این رابطه، چون آشکارترین شعار ما همان انالله وانا الیه راجعون است، چیزهایی که شنیدیم از هندیها، از مسیحیها که مثلاً مسیحیها می‌روند سر مزار می‌ایستند بعد از مراسم سری برای همدیگر تکان می‌دهند و می‌روند، هندیها هم که آتش می‌زنند (البته ما هم کمی گریه وزاری می‌کنیم بعد می‌رویم چلو کباب می‌خوریم - با خنده حاضرین)، قشنگ‌ترین شعار دنیا را ما داریم ولی بدترین رفتار دنیا را هم در عین حال ما داریم البته اگر اغراق نباشد، یعنی شاید در دنیا هیچ کجا مثل جامعه مسلمانها در قبال مرگ واکنش منفی نشان نمی‌دهند، مسأله ترس از مرگ به اعتقاد من یکی از مهمترین عوامل بیماری ساز در جوامع مسلمان است.

**اصل**؛ (برگرفته از کتاب عرفان کیهانی) غم در دنیای عرفان، فقط یک معنی دارد و آن غم دوری و جدائی از یار و اصل خویش (خدا بودن) است.

### بهشت نقد و تعریف دنیا- بهشت در کثرت و بهشت در وحدت - آب و درس وحدت

**بهشت نقد**؛ در اشعار عرفایمان به اشعاری بر میخوریم که صحبت از بهشت نقد می کنند من که امروز بهشت نقد حاصل می شود و دره فدای زاهد را چرا باور کنم - **خیام** یا این تقدیر دست از آن نبردار کلازد دل شنیدن از دور خوش است - **خیام** یا اینجاست لعل بهشتی میاز کجا که بهشت هست رسی یا نرسی **خیام** خوب همه اینها یک برداشتهائی از آنها می شود که در واقع سوء تفاهمهای بسیار جدی ایجاد می کند و خلیها در خارج از دنیای عرفان تصور می کنند که منظور عرفا این است که فردای قیامت نیست، معادی نیست، اگر خاطرتان باشد در دوره ۲ راجع به واقعیت و حقیقت یک موضوعی در بحث دنیای وارونه داشتیم و گفتیم که در دنیای وارونه می گویند که واقعیت شیرین است، یعنی زندگی شیرین است و حقیقت تلخ است، اما در دنیای غیر وارونه این واقعیت است که تلخ است، زندگی است که اگر حقیقت را از آن برداریم به تلخترین واقعیت ختم می شود، مرگ از دید واقعیت یکی از تلخترین واقعیتهاست، و قتی که زندگی به تلخترین واقعیت ختم می شود پس خودش هم تلخ است، بخاطر این که پشت زندگی یک سیلی قرار دارد که قرار است بیاید همه چیز را بردارد ببرد، خوب چنین چیزی نمی تواند شیرین باشد و اینجا به قانونی و فرمولی بر میخوریم که هر جا حقیقت را روی واقعیت بریزیم تلخی از آن باقی نمی ماند، این یک فرمولی است که عارف پیدا کرده، بهشت نقد یعنی حقیقت + واقعیت، این فرمول بهشت نقد است، هر جا حقیقت را روی واقعیت بریزیم تلخی واقعیت گرفته می شود، یعنی یا این فرمول هر لحظه لااقل یک چیزی دارد که شاید که پووا بینی خیر تو در این باشد - **حافظ**، لذا اذیت نمی شود، بنابراین به چند دلیل بهشت نقد توصیه می شود، یک دلیلش این است که اینجا یک موقعیت استثنائی است، یعنی هر زندگی ما موقعیت استثنائی است و تکرار پذیر نیست (ادامه در بحث تعریف دنیا).

**تعریف دنیا**؛ دنیا محل پیوند واقعیت و حقیقت است، یعنی ما یک فرصتی داریم و در یک آزمایشگاهی هستیم، گفتند **A+B** بکنید نتیجه گزارش کنید تا نمره بدهیم، بنابراین فقط یک فرصت ما داریم در این چرخه ای که انالله وانا الیه راجعون داریم می رویم یک فرصتش واقعیت و حقیقتش اینطوری است، زندگی بعدی اصلاً اساس عوض می شود، با از بین رفتن مکان اصلاً واقعیت و حقیقت ما عوض می شود. **تا اینجا نگذاریم که نمی آئی باز** - **خیام** این به یک دلیلش که اینجا فقط یکبار تکرار می شود و دلیل دیگرش این است که اینجا یکسری مسائل و مشکلات را با این دیدگاه ما بتوانیم مهار بکنیم، بتوانیم نگاهش بکنیم و فرصت اینجا را فدای فرداها نکنیم، این تقدیر دست از آن نبردار - **خیام**، دلیل دیگر این است که اگر این را از دست بدهی آنجا راهم احتمال دارد از دست بدهی، یعنی بهشت نقد را از دست بدهیم اطلاعاتش را استفاده نکنیم، خیلی احتمال دارد که آنجا را هم از دست بدهیم، کجا که بهشت است رسی یا نرسی - **خیام**.

**بهشت در کثرت و بهشت در وحدت؛** وقتی به جنات می‌رسیم و می‌خواهیم بهشت خودمان را بسازیم در آنجا چگونه این بهشت را طراحی می‌کنیم و چه چیزی در آن قرار می‌دهیم، بستگی به اطلاعاتی دارد که از اینجا داریم می‌بریم، ممکن است بهشت یک کسی یک آلونکی باشد که ساخته و نشسته در آن، یا بهشت یکی حرمسرائی اختصاصی دارد و در بهشت یکی دیگر چیزهای مختلف، یکی هم آنجا که می‌رسد می‌بیند که اینجا را باید بگذارد و برود به اصل ماجرا برسد، از سرکوی خود خدایا به ششم فرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس - **ماشا**، می‌رسد آنجا می‌گوید نه من چی بسازم، من سر کوی او رامی‌خواهم، خوب پس همه اینها اطلاعات و معلوماتی است که داریم پله، پله جمع می‌کنیم و با خودمان می‌بریم، در آنجا گفتیم یک دستمان اریکه قدرت الهی است، یک دستمان هم اطلاعات و آگاهی خودمان، بنابراین ما قرار است اطلاعات لازم را کسب بکنیم و همراه ما باشد و بتوانیم از این اطلاعات در دوران خلیفه الهی نهایت استفاده را ببریم، دقیقاً مثل مراحل است که از دوران دبستان تا انتها یک نفر طی می‌کند، آیا می‌توانیم بگوئیم آقا این وسط یک کلاسش بیخودی بوده و می‌توانسته نباشد.

**آب و درس وحدت؛** شما یک مشت آب را بگیرید چند تا مولکول آب در آن است، بی‌نهایت، اما صحبت از وحدت می‌کند، یعنی آنچیزی که قرار است تجربه بشود کثرت در وحدت است، آنچیزی که قرار است پیش بیاید همثانی در وحدت است، همان درسی که آب به ما می‌دهد، آب، آب است چه یک مولکولش چه یک اقیانوسش، آیا از آب پیامی از کثرت می‌گیریم، هیچ پیامی از کثرت نمی‌دهد، خوب پس تعریف دنیای اینجا یعنی واقعیت و حقیقت اینجا، آزمایش است و این آزمایش را حتماً به آن نیاز داریم که انجام بدهیم.

### برزخ و امکان جبران کم کاریها

بعد از هر مرگی حتماً یک برزخ وجود دارد و ما در آن جا یک حرکتی می‌کنیم برای جبران، برزخ یک مکانی است برای این که چکیده‌ای از آن درسها را با یک دید بازتری نگاه بکنیم، بفهمیم که پس منظور این بوده، مثل یک کسی که زمستان درس نخوانده و گفتند که در تابستان جای جبران داری، در شهریور ماه بیا امتحان بده و او در عرض یکی دو ماه همان چیزی را که یک نفر در ۹ ماه گذرانده اشرف پیدا می‌کند، یکی از دلایل وجود برزخ بحث جبران است و در برزخ این امکان وجود دارد تا مسائلی جبران بشود و می‌شود، تجربه‌ای که شما دارید مثلاً می‌بینید که کالبد ذهنی بعضی از اطفال بیشتر از سن زندگی‌شان می‌فهمند، مثلاً می‌بینید که چهار، پنج سالگی مُرده، مثل بچه حرف می‌زند اما سوادش کمتر از یک آدم بزرگتر نیست، اینها در برزخ یاد گرفته، از دید بازتری و با اشرف بیشتری، کوتاه، سریع نگاه کرده و فهمیده که اصلاً ما حاصل این زندگی چیه و اینها دارند چکار می‌کنند، چکیده مطلب دستش هست، اگر برود در زندگی خودش اطلاعات را دارد، همه کودکانی که اینجا بدنیا آمدند مینیمم اطلاعات را دارند که آمدند اینطرف، یعنی تولد که اتفاق می‌افتد مینیمم اطلاعات را دارند، یکی ده گرفته قبول شده، یکی بیست گرفته قبول شده ولی همه ده را گرفتند و قبول شدند آمدند اینطرف و در خصوص کسانی که در برزخ می‌مانند و به زندگی بعدی خودشان نمی‌روند؛ کسی که در برزخ قرار

گرفته از موقعیت برزخ استفاده درستی نکرده، او در موقعیت برزخ دارد به وابستگی های خودش می رسد و آنها را دارد دنبال می کند و در نهایت این مسأله هم دوباره یک غفلتی را برای خودش دارد.

### تیکهای شخصیتی - قربانی

**تیک های شخصیتی - قربانی؛** بحث قربانی در رابطه با تیک های شخصیتی، رفتارهای دوگانه و خیلی از موارد دیگر کاربرد دارد، در آنجائیکه ما مدد می گیریم از رحمانیت الهی و از حلقه ها و می آیند یک چیزی را به ما می گویند ما اعتراف بکنیم و زودتر نتیجه بگیریم، بارها امتحان کردیم، جلوی حسادتمان را بگیریم، جلوی غرورمان را بگیریم، منیت مان را کنترل کنیم و... دیدیم که نمی شود، یک عیب ساده را نتوانستیم به اصطلاح حل و فصلش کنیم، بنابراین در انتها به این نتیجه رسیدیم که بجای نزدکس به توانائی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش - سدی، بنابراین ما خودمان را داریم می سپاریم و می گوئیم که این وجود من خودت نگاه بکن بین که چه چیزهایی را تیک می زنی، علامت بزن و نشان بده و بعد از این که تأیید کردیم و گفتیم آره این مال من است، آنها را بگیرد، خوب حالا آمدیم رفتیم در حلقه و به ما نشان داد، هرچه به ما نشان می دهد ما می گوئیم نه این من نیستم، خودشان را نمی شناسند، مثل همان دوره دو، رفتارهای دوگانه، پرخاشگری و... که تجربه کردیم، می گوئیم نه این من نیستم، غیر ممکن است، بعضیها می گویند امکان نداشته من در زندگی اصلاً حسود باشم، خوب پس این از کجا آمده، این در ما بوده، حسادت کسی را نمی شود منتقل کرد به شخص دیگری، غرور کسی را نمی شود منتقل کرد به کس دیگری، این حلقه می آید شناسائی می کند و رویش مدیریت من را انجام می دهد و آن را می برد می نشاند سرجای خودش، مدیریت من صورت می گیرد، همه اینها در نفس ما جایگاه دارد و نرم افزار دارد و نمی شود یک انسانی مفهوم غرور را اصلاً نداند و غرور پذیر نباشد ولی قرار است این من های متعدد درونی هر کدامشان بروند سرجای خودشان قرار بگیرند، گفتیم که لاله الا الله درونی داریم و لاله الا الله بیرونی داریم، بیرونی این است که به وحدت هستی رسیده باشیم و درونی یعنی این که این من های متعدد هر کدامشان می روند سرجای خودشان می نشینند، در این مورد من توصیه می کنم دوستانی که می خواهند کوتاه بشود این مسأله و می خواهند زود از این قضیه بیایند بیرون، یکی اینکه قبول بکنیم و دوم اینکه قربانی بکنیم و بگوئیم نمی خواهیم بگیرش، معطل نکنیم، نمی خواهیم بگیر، پیش کش بعنوان بهترین کادو تقدیم می کنیم و بدانیم این بهترین کادویی است که به پیشگاهش می دهیم، کادوهای باارزش اینهاست، اگر غرورمان را ریختیم به پایش این ارزشمند است.

**بحث قربانی؛** بحث مهمی که اینجا وجود دارد بحث قربانی است، ماجرای اسماعیل، وقتی گفته شد اسماعیل را قربانی کن، منظور خود اسماعیل نبود، منظور وابستگی به فرزند بود، منظور این بود که یک چنین وابستگی را حضری در پیشگاه او قربانی کنی، خداوند تشنه خون نیست که قرار باشد فرزند او سر بریده بشود تا او راضی بشود و زمانیکه ثابت شد که حاضر است دیدیم که اصلاً ماجرا به طور کلی عوض شد، بحث قربانی کردن، قربانی کردن وابستگیهاست که اینجا یک سمبلش را بعنوان یک نمونه معرفی کردند و مثل این می تواند نمونه های بسیار زیادتری داشته باشد که ما وقتی نشانمان

دادند باید ببینیم آماده‌ایم قربانی‌اش کنیم یا نه، قربانی کردن در این ابعاد مشکل است، چرا مشکل است، تجربه کردیم، چه کسی حاضر است غرورش را زیر پا بگذارد، چه کسی حاضر است منیتش را، حسادتش را و... را زیر پا بگذارد، در عمل متوجه می‌شویم که در واقع قربانی کردن این چیزها مشکل است و ارزش فوق العاده‌ای دارد، شاید از با ارزشترین چیزهایی که می‌توانیم به پیشگاهش ببریم بحث غرور، منیت، حسادت و بحث قربانی کردن آن وابستگی‌ایمان هست که در این مورد هم به ما کمکهای لازم را می‌کنند.

### غرور (یادداشتهای کلاسی)

اولین درس غرور را شیطان بما داد، پایه من و دیگر هیچ = پایه تعریف غرور = من از او بهترم (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) و در مراحل مختلف جز خودمان چیز دیگری را قبول نداریم و این من بنوعی خود را بر فراز همه کس و همه چیز می‌بیند و چشم او را کور می‌کند و او در وحدت چیزی را نمی‌بیند.

من در کثرت = دست بگذار روی کلاه خودت و گلیم خودت را از آب بکش بیرون و جز به نجات خودش کاری به کسی ندارد، اینگونه افراد می‌روند بالا و در آنجا می‌گویند چرا تنها آمدی و می‌اندازند پائین تا دوباره بالا بیاید. فقط یک من است که غرور ندارد و آن من وحدت است، در عرفان تن واحده می‌گوید کسی از کسی برتر نیست و همه مانند یک تیم فوتبال هستیم که به همدیگر پاس میدهم تا یک نفر گل بزند و آن وقت می‌گویند تیم برنده شده و می‌گویند دیدی ما از ملانک بهتر بودیم، دیدی که ماتن واحده بودیم. تیم کثرت به جایی نمی‌رسد چون دروازه بانش هم می‌خواهد گل بزند و روحیه وحدت ندارد و حرکت انفرادی است، لذا در دنیای وحدت، غرور نیست، تن واحده و اعضای یک تیم هستیم، غرور می‌خواهد برای خودش جا باز کند و میدان پیدا کند و چون در بیرون غرور را نمی‌پذیرند، لذا موفق نمی‌شود و آن وقت ما شکسته می‌شویم و در ما دشارژ اتفاق می‌افتد.

شناخت + فهم + درک = ایمان

تعریف ایمان؛ ایمان کیفیت است و آگاهی

### نور و ظلمت - غم عشق و غم افسردگی (یادداشتهای کلاسی)

نور وحدت است و ظلمت کثرت، می‌خواهیم از کثرت به سمت وحدت برویم، دو راه است یکی توان فردی و دیگری استفاده از حلقه‌های رحمانیت عام الهی، هر کس در جایگاه خودش می‌تواند تا بی‌نهایت از حلقه‌های رحمانیت الهی استفاده کند، غمی که در دنیای عرفان وجود دارد غم زیباست که مساوی است با غم عشق است و با غم افسردگی فرق دارد در دنیای عرفان فقط یک غم وجود دارد که آن هم غم دوری از یار است، اما آیا عارف بخاطر دوری از یار دشارژ می‌شود، عارف آمده و نتیجه‌ای دیگر گرفته است و گفته تو پایت را نمی‌گذاری در جایی که غم است و من هم غم

دوری تور دارم به این علت خاطر شادی را می طلبم تا تو بتوانی پایت را بگذاری اینجا چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد ماب امید غمت خاطر شادی طلبیم - حافظ پس در دنیای عرفان فقط یک غم است که آن هم تبدیل شده به خاطری شاد.

### در خصوص سقط جنین

**در پاسخ به سؤال؛** یکسری از مسائل است که تابع قوانین است، قوانین و مصلحتهای روز باید آن را تعیین بکند، لذا قانون است که تصمیم می گیرد، بنابراین اینها تابع وجدان بشری است، وجدان بشری را صلاحیدهای روز و قوانین روز تعیین و دست یک نفر نیست باید ببینیم که متفقاً یک جامعه چه می گویند، متفقاً دنیا چه دارد می گوید، ممکن است در آینده نزدیکی قوانین بین الملل این را تعیین بکند، (ادامه سؤال؛ پس قتل نفس پای ما بحساب نمی آید: استاد؛ در یکسری مواقع می بینیم که پزشک تجویز می کند، جان مادر در خطر است، چون پزشک می تواند تجویز بکند پس قانون هم می تواند تجویز بکند، پزشک به یک علت، قانون به یک علت دیگر، پزشک به علت مصالح فردی، قانون به علت مصالح جمعی، لذا باید تابع قوانین بود، قوانین یک جا دست پزشک است، یک جا دست جامعه است، اما در آن مواردی که اتفاق می افتد پزشک مجوز صادر می کند هیچ مسئولیتی با شما نیست.

### تضاد عمل و اندیشه؛ تمایل واقعی به قربانی کردن تیکهای شخصیتی

**در پاسخ به سؤال؛** (تضاد عمل و اندیشه)؛ آیا واقعاً ما نخواستیم (منظور آن تیکهای شخصیتی را نخواستیم)، آیا واقعاً اینجوری بوده، آیا تضاد عمل و اندیشه نداشتیم، مثلاً از اینطرف می گوئیم بگیر، از آنطرف یک کاری می کنیم که دقیقاً نشان می دهد که ما آن حالات را دوست داریم و می خواهیم باشد آن غرور و...، این یعنی تضاد عمل و اندیشه است، اول هستی تا آخر هستی مسأله سر چی بوده **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** من از او بهترم - ص ۷۶، این رمز بزرگی است محور الست بر بکم آخر، سر همین است، اگر همین یک موضوع حل بشود همه چیز حل شده، این رمز بیخود آنجا گذاشته نشده، **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** رمز بسیار بزرگی است (ادامه سؤال؛ آیا ما غرورمان را بطور کلی بگذاریم کنار، یعنی یک جاهائی بدرد ما نمی خورد، جاهائیکه یک کسی می خواهد به ما ترحم کند؟ استاد؛ در بحث غرور یک جاهائی ما مفاهیم غرور را اشتباه گرفتیم و اشتباه می گیریم، یک جاهائی عزت نفس است، یک جا غرور، غرور شیطان است، یک جا عزت نفس است و ما اینها را با هم اشتباه می گیریم، مثلاً می گویند خود را بشکن، نه اینجا لازم نیست خودت را بشکنی، این درست است، این عزت نفس است ولیکن منظور در آنجا نشان منیت و یک چیزهائی در خودش دارد که آثار **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** را در آن می توانیم مشاهده بکنیم. (ادامه سؤال؛ آیا به عبارتی ما در دوره ۵ باید بشویم جزء معصومین؟ استاد؛ ببینید ما یک مفاهیمی نیاز داریم که توضیح دادیم خدمتان، یک مفاهیمی که اینها مفاهیم پایه است، در این مفاهیم ما متوجه می شویم که اصولاً در چه حالتی یک انسان می تواند دست از ظلم بردارد، دست از ظلم بردارد یعنی چه، چطوری می شود که یک انسان دست از ظلم برمی دارد، به عبارتی معصومیت است، نه این که معصوم بدنیا آمده، مثلاً فرض کنید که اگر یک انسان جمال یار را درک بکند، هرچه را نگاه بکند تجلی



الهی است **فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست - بقره ۱۱۵، در اینصورت است که دیگر به هیچ ذره‌ای نمی‌خواهد ظلم بکند، نمی‌خواهد و اگر ظلم هم بشود خواست درونی‌اش نبوده، اما همه آنها با آن ادراکات است که درست می‌شود ولی در مجموع این مطلب که شما فرمودید ما در دوره ۵ قرار است به معصومیت برسیم، اینطور نیست، بحث اینجاست که این ادراکات لحظه‌ای است، یک آن است، این یک آن معلوم نیست که در دوره ۷، در دوره ۵، در دوره ۴، در دوره ۱۰۰ است، کجاست، فقط مباحث به ما کمک می‌کند که ما با برنامه‌ریزی جلو برویم.

### کمال و منیت

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص این که ما دائماً می‌گوئیم که این کار را می‌کنیم برای کمال خودمان، خود این یک نوع منیت می‌شود که من اینکار را می‌کنم هدفم کمال خودم است. جواب؛** کمال پیدا کردن خود است، همان مفهوم خدا، خودآ، کمال تا چی تعریف بشود، ممکن است کسی فکر کند کمال یعنی اینکه یک قوپه دارد یک قوپه دیگر هم بگذارد کنارش، نه چنین چیزی نیست، ببینید بحث خودیابی است، تسلط بر خود است و بعد یک موضوع دیگر فراموش نکنید که از دوره دو صحبت کردیم و آن هم این است که مسایل کمال قابل برُخ کشیدن نیست، مسائل کمال را شما نمی‌توانید بگوئید مردم ببینید من به خودم مسلط هستم، مردم ببینید من خودم را پیدا کردم، خوب حالا چیزی را که نمی‌توانی به رُخ بکشی چه جوری می‌خواهد باعث غرور بشود، آن چیزی باعث غرور می‌شود که بتوانی نشانش بدهی، اما در تئوری وقتی تعریف می‌کنیم مجبوریم بگوئیم برای کمال است، این عرفان نظری است، بنابراین مجبور هستیم تعریف کنیم و بگوئیم که این کمال را برای چی می‌خواهیم یا اصلاً چی می‌خواهیم، پس همه اینها تعریفهایی است که پیدا می‌شود که انگیزه اعمال را مشخص بکند که ما دنبال چی هستیم، لذا در تئوری ما مجبور هستیم بگوئیم برای کمال خودمان، این منیت نیست. **ادامه سؤال؛ ولی استاد آدم خودش وقتی که تشکر می‌کند از کسی بازتاب دارد استاد؛** بله من لم یشکر المخلوق و لم یشکر الخالق، دوباره جزئی از مسأله کمال آن ظرفیت تشکر کردن است، تشکر کردن است که برکت می‌آورد ولی آیا همه به این موضوع رسیده‌اند، اگر رسیده بودند که دیگه مشکلی نبود، هرکسی بلافاصله حرکتش را انجام می‌داد، با تشکر از خلق خدا تشکر از خالق را بجا می‌آورد، خدا به تشکر نیاز ندارد، تشکری که به خدا می‌خواهد بکند می‌آید به خلقش می‌کند به تجلی‌اش می‌کند، من لم یشکر مخلوق ولم یشکر خالق، کسی که از مخلوق تشکر نکند از خدا هم تشکر نمی‌کند.

### عرفان و بحث اعدام

**در پاسخ به سؤال؛ (یادداشتهای کلاسی) با بحث اعدام در عرفان چگونه برخورد می‌شود.**  
**جواب؛** دردنیای عرفان ما شریک جرم همدیگر هستیم، اگر آسیب شناسی اجتماعی صورت گیرد در وقوع یک جرم در جامعه همه شاید در آن شریک باشند. هرچه آگاهی در جامعه بیشتر شود و سطح آگاهی افراد جامعه ارتقاء بیابد خلاف کمتر می‌شود و برعکس، تک تک افراد جامعه شریک جرم هستند، مثلاً چنانچه در بدن کورک بزند، آیا فقط همان سلول

که کورک زده مقصر است، خیر زیرا کلی ناخالصی در بدن بوده و زده به ضعیف ترین سلول و در جامعه هم به همین صورت، ضعیف ترین افراد مبتلا به تخلف می شوند.

در جامعه هرکس می تواند برای دیگری ایجاد حسرت بکند و حس نیاز را افزون نماید و لذا با وجودیکه ظاهراً با هم کاری ندارند ولی در واقع ایجاد تشعشع منفی می کنیم که همه ما را درگیر می کند.

مثلاً در روز بارانی یک نفر کنار خیابان ایستاده، ما که با وسیله خود در حال حرکت هستیم نه تنها او را سوار نمی کنیم بلکه با سرعت از کنار او رد می شویم و آب را هم به روی او می پاشیم و با اینکار در او ایجاد عقده می نمائیم و این عقده ها و حسرتها رو به گسترش گذاشته و کار به جایی می رسد که طرف با ضعف بینش، در ادامه بسمت خلاف برود. عرفان با اعدام مخالف است، زیرا اعدام هرگز به جرائم خاتمه نداده است، یک خفاش شب اعدام می شود و تبدیل به ویروس شده و فردا می بینیم ده خفاش شب دیگر در جامعه ظاهر می شوند.

### جرایم عادی - غیر عادی؛ (یادداشتهای کلاسی)

**جرائم عادی؛ مستقیماً به فرهنگ جامعه مربوط است،** در جرائم عادی کارشناسان پس از تحقیق و بررسی می بینند که شخص مجرم مشکل مادی داشته و علت جرم مشخص است.

**جرائم غیر عادی؛** به ویروسهای غیر ارگانیک ارتباط پیدا می کند، در غرب جرائم غیر عادی از جرائم عادی بالاتر است، در جرائم غیر عادی هرچه بررسی می شود، می بینیم که یک انسان معمولی نمی تواند این کار را انجام داده باشد، بعنوان مثال در قتل، کارشناسان متعجب هستند که چرا قاتل بعد از اینکه مرتکب قتل شده مقتول را قطعه قطعه می کند، در این خصوص پزشکان، روانشناسان جوابی ندارند، در حالیکه ما در تشعشع دفاعی می توانیم موجودات غیر ارگانیک متعدد را از درون شخص قاتل بکشیم بیرون و ببینیم که یکی چاقو زده و دیگری قطعه قطعه کرده است، در واقع موجودات غیر ارگانیک متعدد با اشغال ستاد فرماندهی شخص قاتل یکی دستور قتل را صادر کرده و دیگری دستور قطعه قطعه کردن و یا ... را به شخص قاتل صادر کرده است و شخص قاتل هم فقط دستورات را اجراء کرده است **مثالی دیگر؛** در جرائم غیر عادی اصلاً نمی دانند چرا یک نوجوان اسلحه بر می دارد و همکلاسیهای خودش را به رگبار می بندد و اینکار او چه دلیلی می تواند داشته باشد.

### عرفان و بسم الله الرحمن الرحيم (یادداشتهای کلاسی)

**بسم الله = بنام خدا =** هر جا نگاه کنیم پرتو روی اوست، هر چیز نامی دارد و نام اوست که در جهان هستی قرار دارد پس جهان هستی نام اوست و خودش نام ندارد و آنچه در دسترس ماست جهان هستی است و آنچه که می توانیم عاشق بشویم در هستی است و عاشق خودش نمی توانیم بشویم، ما می توانیم عاشق تجلیات او بشویم، اگر خانه دل خود را

خالی کنیم آن وقت او عاشق ما می شود و می تواند در این خانه خالی درون ما پا بگذارد، جهان هستی و تقدس هر ذره از عالم هستی نام اوست، پس بسم الله ما را به هستی ارجاع می دهد

رحمان = رحمانیت عام اوست و تسهیلات حرکت به **انا لله وانا اليه راجعون** است، یعنی برای این حرکت تسهیلاتی در نظر گرفته شده ، فقط به سمت من بیا کافی نیست ، لازم است ریسمانی بیاندازد و بگوید این ریسمان را بگیر بیا بالا که این تسهیلات است که شامل حلقه های رحمانیت الهی است و برای اینکه بخواهیم از عالم کثرت به وحدت برویم و به کمال برسیم یک تسهیلاتی پیش بینی شده تا این حرکت آسانتر شود .

رحیم = رحمت ویژه، تضمین حرکت الیه راجعون است (شامل مرگ و جهنم) اگر مرگ و جهنم نبود ما هرگز به او نمی رسیم ، لذا مرگ می آید خاتمه می دهد و ما را به زور به دنیای بعدی می اندازد .

### ظلم و انواع آن (خدا، هستی ، خود و دیگران)

**ظلم به خدا؛ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** بگو ای بندگان من که برخویشتن زیاده روی رواداشته اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان

را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است - زمر ۵۳ خدا یعنی خودآ، به خود بیا، گفته همه را می بخشم .

ظلم به هستی؛ می گویند ملائک که سمبول هستی هستند، می آیند شفاعت می کنند و دلیل شفاعت آنها اینست که ما هم از خودش (هستی) هستیم .

ظلم به خود؛ دودش به چشم خودمان رفته و غرامت آن را پرداخت کرده ایم .

ظلم به دیگران؛ خدا نمی تواند ظلم ما به دیگران را ببخشد، چون از طرف مظلوم نمی شود بخشید، کسی که به دیگران ظلم کرده باشد پایش گیر است و بایستی حتماً حساب پس بدهد، غیر از افراد خاص مابقی انسانها خواه ، ناخواه به دیگران ظلم کرده اند، بنابراین در آنجا همه یقه همدیگر را گرفته اند و همه گیر هستند و کسی هم نمی تواند مداخله کند بجز همزاد معنوی که یکی دیگر از موضوعات بحث ما می باشد .

### توضیح کمال با روابط شبه ریاضی

**انسان - کمال = بی معنی** چون آنوقت می بینیم که اگر برای ما کمال تعریف نشده باشد، هدف از خلقت بی معنی می شود و همه چیز از بین می رود **کمال - انسان = بی معنی** می شود ، چون اگر انسان نباشد کمال هم معنی ندارد **کمال - قدرت تشخیص = بی معنی** ، یعنی شما ناظری را در نظر بگیرید که قدرت تشخیص نداشته باشد، آیامی توانید کمال را در موردش تعریف کنیم، پس اگر بخواهیم کمال داشته باشیم، باید قدرت تشخیص داشته باشیم، **کمال - قدرت قیاس = بی معنی** قیاس آن است که اگر بگوئیم که روز چیه، شب چیه تشخیص می دهد، یعنی در واقع قیاس دارد که روز تعریفش چیه، شب تعریفش چیه ، روز یا شب برایش تعریف دارد، اما ارزیابی این است که بگوئیم روز بهتر است یا شب، این

بهرتر است یا آن ، می‌تواند تشخیص بدهد ، از همینجا موجودی که کمال پذیر باشد تعریف می‌شود ، موجودی که کمال پذیر باشد باید چکار بکند ، باید قدرت تشخیص داشته باشد ، قدرت قیاس داشته باشد و قدرت ارزیابی داشته باشد ، **کمال - اختیار = بی معنی** ، ناظری که اختیار نداشته باشد کمال به چه دردش می‌خورد، کمال به دردش نمی‌خورد چون از این ارزیابی که اینجا می‌کند که این بهتر است یا آن استفاده نمی‌تواند بکند، اختیار ندارد که از آن استفاده بکند، **اختیار - آزادی = بی معنی**، حالا اختیار داری ولی آزادی عمل نداری نمی‌توانی آن اختیار را تحقق ببخشی دوباره این هم بی‌معنی می‌شود، بنابراین **کمال - آزادی = بی معنی** خواهد شد. **کمال - ادراک = بی معنی** ، حالا چرا ادراک، یعنی این موجود باید درک هم داشته باشد غیر از قابلیت ارزیابی باید درک داشته باشد، یعنی قابلیت درک راداریم که این صحبت را می‌کنیم، منتها استفاده بکنیم، نکنیم، قوی باشد یا ضعیف باشد مسأله‌ای دیگر است ، برای هر ناظری این تعریف‌هاست، **کمال - انگیزه = بی معنی**، اگر ما انگیزه نداشته باشیم فرض کنید کمال ده قدمی ما باشد ولی ما انگیزه حرکت نداریم، می‌گوئیم حالا این ده قدم را هم رفتیم که چی، برای چی باید برویم، پس کمال منهای انگیزه بی‌معنی است، **انگیزه - اشتیاق ، اشتیاق - عشق ، کمال - عشق = بی معنی**، همه اینها بی‌معنی است، حالا لزوم وجود عشق راداریم متوجه می‌شویم، این موجود می‌بایستی انگیزه داشته باشد، می‌بایستی اشتیاق داشته باشد، ادراک ، انگیزه ، اشتیاق ، عشق و همه اینها آمدند در فاز دیگری که به این موجود معنا می‌دهد، فرق خلقت ما با سایر خلقت‌ها اینجاها کاملاً مشخص می‌شود که طراحی ما طراحی ویژه هست، بنابراین شاید آخرین ورژن (شاید، نمی‌دانیم) یعنی تا اینجا که ما هستیم ، جای دیگر اگر بایستیم شاید نه، اینجا که ایستادیم آخرین ورژن طراحی که در این جهان که می‌شناسیم هستیم، برای همین هم اشرف مخلوقات نامیده می‌شویم، برای این که دیگه آخرین ورژن طراحی را داریم و موجودات قبل از ما تا اینجاها را نهایتاً داشتند (تا قبل از شعور عشق در نردبان خلقت).

**ادامه بحث شبه ریاضی کمال** (از جلسات بعدی) ؛ خوب پس متوجه شدیم که چرا کمال منهای عشق بی‌معنی است، چون ما موجودی هستیم که برای حرکتمان انگیزه می‌خواهیم، انگیزه بدون اشتیاق نمی‌شود، **کمال - ضد کمال = بی معنی** است، به عبارتی کمال مساوی ضد کمال است، بنابراین می‌بایستی در این قضیه شیطان طراحی می‌شده، این روابط نشان می‌دهد که دیمی نبوده، اتفاقی نشده، این روابط شبه ریاضی در واقع به ما نشان می‌دهد که حساب شده حرکت شده ، **کمال - عدالت = بی معنی** است ، قرار است که یک مجموعه‌ای به کمال برسند باید بین آن مجموعه یک تناسبی رعایت بشود تا بتوانیم کمال را در موردشان تعریف بکنیم، اگر آن تناسب نباشد، آن رابطه نباشد دوباره آنها هیچکدام نمی‌توانند با هم در ارتباط قرار بگیرند ، **کمال - عدالت / عدالت - برابری = بی معنی** است ، یعنی در این مجموعه اگر قرار است من به کمال بروم ، ایشان و ایشان و همه ما برویم باید همه ما در نهایت ببینیم که از یک چیزی برخوردار بودیم که نسبتاً با هم یک تناسبی داریم ، لذا این برابری و آن کانالهای موازی تأمین کننده این مسایل است ، **کمال - حکمت = بی معنی** است ، الان مزد اشتیاقمان را باید بگیریم ، چه چیزی این مزد اشتیاقمان را می‌آورد جاریش می‌کند و کف دستمان می‌گذارد ، حکمت ، نتیجه اشتیاق از آسمان یکدفعه بر سر ما فرود نمی‌آید البته غیر از آگاهی، می‌بینیم که داریم راه

می‌رویم این سرراه آن سبز شد ، یکی سرراه یکی دیگر سبز شد، می‌گویند خدا وسیله ساز است ، خوب وسیله را چه جوری می‌سازد ، از چه طریقی ، از طریق حکمت جاری می‌کند ، **کمال** - **ناظر** = **بی‌معنی** است، کمال باشد ناظر نداشته باشد ، کمال هم معنی نمی‌دهد، **کمال** - **فنا ناپذیری** = **بی‌معنی** است، اگر ناظر فناپذیر باشد کمال چه معنی می‌دهد یعنی قرار باشد من الآن به کمال برسم ولحظه‌ای بعد نابود بشوم، خوب این کمال به چه درد می‌خورد ، کمال بدرد موجودی می‌خورد که فنا ناپذیر باشد ، این نکته خیلی مهمی است که بحث انالله و انالیه راجعون را تأیید می‌کند ، فلسفه نفخت فیه من روحی به این علت است که درواقع یک بخش اساسی از او باشد، آنچه که از اوست فنا ناپذیر است، **کمال** - **حرکت** = **بی‌معنی** است، خوب ما محتاج کمال بودیم که حرکت کردیم، هر متحرکی نیازمند است، هر حرکتی نیاز می‌آورد ، برای کمال باید حرکت بشود، **حرکت** - **هوشمندی** = **بی‌معنی** است، یعنی اینکه جهت می‌خواهد، باید این هوشمندی سوارش باشد تا این حرکت معنا پیدا بکند، حرکت منهای هوشمندی مثل ماشین بدون راننده است، **کمال** - **خدا / انسان** - **خدا** = **بی‌معنی** است، یعنی اینها را جا گذاری بکنیم ، این را برداریم آن را بگذاریم، اول دیدیم که انسان منهای کمال، کمال منهای انسان و الآن معادله‌ایش اینجا پیدا می‌شود، کمال منهای خدا بی‌معنی است، انسان منهای خدا باز هم بی‌معنی است .

### تعریف کمال - حرکت ادراکی - حرکت ذاتی

ما قرار است چکار بکنیم ، یعنی اینجا گفتیم که برای کمال باید یک حرکتی بشود، یک جهشی بشود، یک چیزی باید بشود اما آن چه چیزی است که باید بشود ، برای این که آن چیز را تعریف کنیم ، من ابتدا یک سؤال می‌کنم می‌گویم این که در دستم است چیه ، این لیوان است ، اما اگر یکبار دیگر سؤال کنم پاسخ چه خواهد بود ، باز هم سؤال کنم ، یک پاسخ دیگر این است که اصلاً وجود خارجی ندارد، یک پاسخ هم این است که شما می‌فرمائید **فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ** **وَجْهَ اللَّهِ بِسْ بِه هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست** - بقره ۱۱۵، خوب اینجا این که در دست من بود ثابت بود ، اما در ثانیه‌هایی از لیوان شد عدم ، شد وجه‌الله ، چه چیزی متغیر بود ، چه چیزی ثابت بود ، این لیوان ثابت بود ، دید شما تغییر کرد ، آن تغییر دید شما آن کمال است، درصفر ثانیه شما یک لیوان را یکدفعه می‌توانید بگوئید که فهمیدم، فهمیدم یعنی آن درک، این وجه‌الله است می‌توانید بگوئید که اصلاً وجود خارجی ندارد، پس ظاهر، ذات و باطن را می‌توانیم ببینیم، پس تعریف کمال می‌شود حرکت از ظاهر به باطن ، کمال می‌شود ارتقاء دید ناظر، حرکت فیزیکی نیست، اگر حرکت فیزیکی داریم، می‌دویم، می‌دویم.... می‌دویم برای یک لحظه است که می‌دویم ، سالها می‌دویم تا یک لحظه در صفر ثانیه یک دفعه پرده از جلوی دید ما برود کنار و بگوئیم انالحق، یافتیمش، آن انالحق در چند ثانیه رخ داده، در صفر ثانیه ، کمال خودش زمان بر نیست، تهیه مقدماتش زمان ما را گرفته، انرژی ما را صرف کرده ، بدو بدو ، اینجا آنجا ، سالها تا برای یک لحظه، یک لحظه یک مطلبی بتواند ابهامات بسیار زیادی را برطرف بکند، پس ما اسم این حرکت را گذاشتیم حرکت ادراکی ، هم حرکت است و هم نیست ، هم درآن یک جهشی است و هم اصلاً جهش

فیزیکی نیست ، اما یک حرکت انالله و انالیه راجعون داریم که در این چرخه داریم می‌رویم جلو، زندگی قبلی ، این زندگی، زندگی بعدی، داریم می‌رویم و این الیه راجعون است، الیه راجعون خودش حرکت بسمت کمال است، این می‌شود حرکت ذاتی (البته ما اسمش را گذاشتیم) یعنی ذاتاً داریم می‌رویم الیه راجعون ، چه بخواهیم ، چه نخواهیم داریم به سمتش الیه راجعون می‌کنیم ، بطور کلی ما این دوتا را (حرکت ادراکی و ذاتی) در واقع برای کار خودمان مورد نیازمان است ، اما اصل این موضوع سر حرکت ادراکی است، آنچیزی که سرنوشت ساز است حرکت ادراکی است، آنچیزی که سرمایه‌گذاری ماست و ماداریم برایش برنامه‌ریزی می‌کنیم و می‌گوئیم برویم در این ارتباط، در آن ارتباط، اینجا و آنجا، هزار چرخ می‌زنیم ، چرا این چرخها را می‌زنیم برای لحظه‌ها، یک لحظه می‌بینید که به اصطلاحی که داریم دو ریالی ما را روی یک مطلبی انداختند ، بهر صورت ما توانستیم روی یک موضوعی یکدفعه متوجه‌اش بشویم .

### پرستش - عبادت - تقوا - جبار - قهار

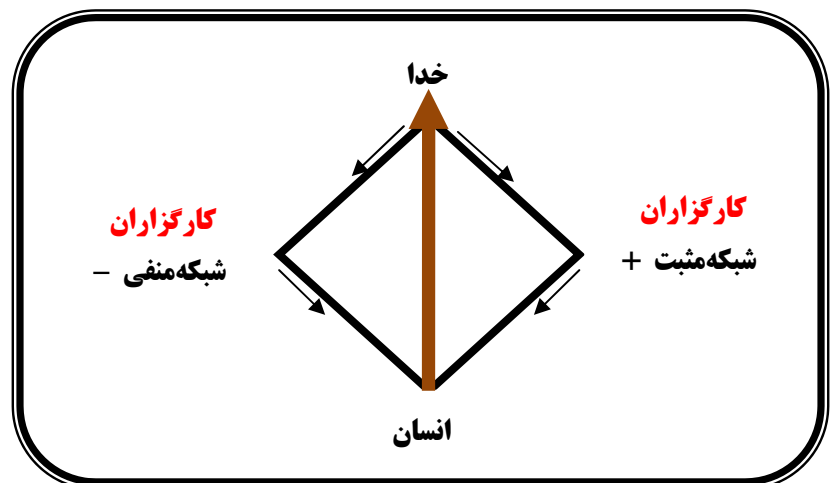
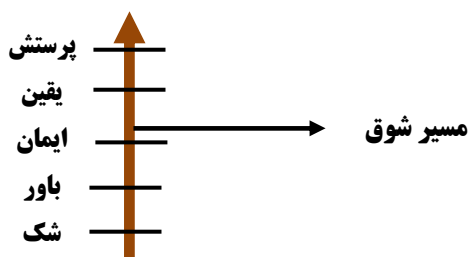
**در پاسخ به سؤال ؛ پرستش؛ پرستش یعنی چه، پرستش از پائین به بالاست ، پرستش بعد از باور، ایمان و یقین است، آنجا که می‌خواهی لپش را بگیری بکشی که توضیح دادیم، حالا لپ هم ندارد ، لپ را می‌سازیم گفت یا منیرالغد یا روح البقا اجذب روحی وجد لی باللقاء لی حبیب حبه یشوی الحشا لو یشا یشی علی عینی مشی - مولانا ، اینجا دیگه لپ را می‌سازد برایش، دست خودش نیست، اینجا دیگه دست خودش نیست و گرنه پرستشی نداریم ، اگر خدا محتاج پرستش باشد مشکلاتی پیش می‌آید، او نگفته من را پرستید، ما دوست داریم، ما به وجد آمدیم و نمی‌توانیم جلوی خودمان را بگیریم و اگر هم به وجد نیامدیم که دیگه مصنوعی می‌شود و اسمش پرستش نیست.**

**عبادت؛ عبادت یعنی عبد بودن ، بجا آوردن رسالت بندگی، عبادت راههای پی‌بردن به کمال است، مشق کمال است، چه کاری بکنید که بسمت کمال بروید، هم‌فازی کیهانی، پس هم‌فازی کیهانی چی بود ، همین بوده ، یعنی ما داریم رسالت خودمان را پیدا می‌کنیم، حالا راههای مختلفی برای این خودیابی توصیه شده ، یک راههای کلاسیک که ادیان ارائه کردند گفتند که مثلاً شما بیا از اینجا شروع کن، مثلاً اقیموالصلوات، آتوزکات، انفقو من الطیبات، روزه، خمس و... گفتند که ما را به این وسیله به سمت یک مبدأ بکشانند وقتی آمدیم بعد بگوئیم که این مبدأ چیه و بعد نظر ما را سوق بدهند به مسائل دیگر مثل انفاق کن، زکات بده، خمس بده، اینکار را بکن، آن کار را بکن .**

**تقوا؛ متقی صاحب پوشش است، مفهومش صاحب پوشش است، حفاظ داراست، پوشش داراست، اتقوا الله اصلاً معنی‌اش آن نیست که گفته می‌شود ، اتقوا الله یعنی بگیرد ، این پوشش را بگیرد ، اصلاً آن معنای ترس را نداریم ما در قرآن و آن معنا نیست اصلاً و این در ترجمه به فارسی پیش آمده که از خدا ترس ، در حالیکه اگر قرار بوده از او بترسیم چرا می‌گوید رحمان الرحیم، پوشش بگیرد در اصل صاحب پوشش بشوید، دنیا مثل صحنه جنگ است، در یک میدان جنگ، بدون پوشش وارد نمی‌شوند.**

**جبار؛** جبار یعنی جبران، یعنی هدایت کننده جبر، اگر رحمان است البته ممکن است برای فرعون هم یک چیز دیگر باشد، آن خطاب آخرش را داده برای فرعون، شامل حال من و شما نمی شود، چون من و شما که ظالم نیستیم، ببینید معنی جبر را اگر از اینطرف بگوئیم زورگو، خدا می شود زورگو، اگر بگوئیم جبران هدایت کننده جبر چقدر تفاوت ایجاد می شود، حکمت خودش جبران است، همه این مسائل را که خلاصه بکنیم به یک نوعی این جبر دارد هدایت می شود و هدایت هوشمندانه ای دارد.

**قهار؛** بازتاب ما در بالا دو حالت را پیش می آورد، قرار است به خودمان برگردد، از آن بالا دو بازتاب می دهد، مثبت و منفی، بازتاب منفی بدهد، قهر بکند، کارگزار منفی اش را راه بیان دازد **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ** **هر کس از یاد [خدا] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد - زخرف ۳۶**، اگر گفتیم قهر کننده است با چه کسی قهر می کند، با کسی که از اینطرف (کارگزار منفی اش) بازتابش دارد می آید، اما اگر گفتیم آشتی کننده است این هم با کسی که از سمت کارگزار مثبتش بازتابش می آید، اگر بخواهیم حکمت و عدالت را تعریف کنیم می بینیم دودسته صفات باید داشته باشد. **صحبتهای یکی از حاضرین در خصوص قهار و اتقوالله؛** آن موقع که قرآن نازل شده قهار به معنی غلبه قهر بوده، این قهر، آشتی و قهر و غضب معنی اصطلاحی فارسی است، بنابراین ما نمی توانیم این معنی را سرایت بدهیم به آن معنی، قهار به معنی غلبه یعنی همه ما در غلبه خدائیم، آن کسی که نافرمانی می کند تحت فشار قرار می گیرد بخاطر آن غلبه الهی است، آن کسی که اطاعت می کند تحت فشار قرار نمی گیرد و در مورد اتقوالله از ماده وقیه است، وقیه یعنی نگه دار خودت را بواسطه خدا و اتقوالله یعنی بواسطه فرامین الهی خودت را نگه دار، اتقوالله معادل پرهیز کردن و ترسیدن نیست.



### بازتاب سریع و بلند مدت

**حالت اول) بازتاب سریع؛** الله سریع الحساب، فوری است این بازتاب بلافاصله بعد از هر عملی می گذارند کف دستمان، در این بازتاب چیزی به فردا موکول نمی شود، مغز می تواند ایجاد سم کند یا غیر از آن، تشعشعات اعمال ما می تواند بلافاصله

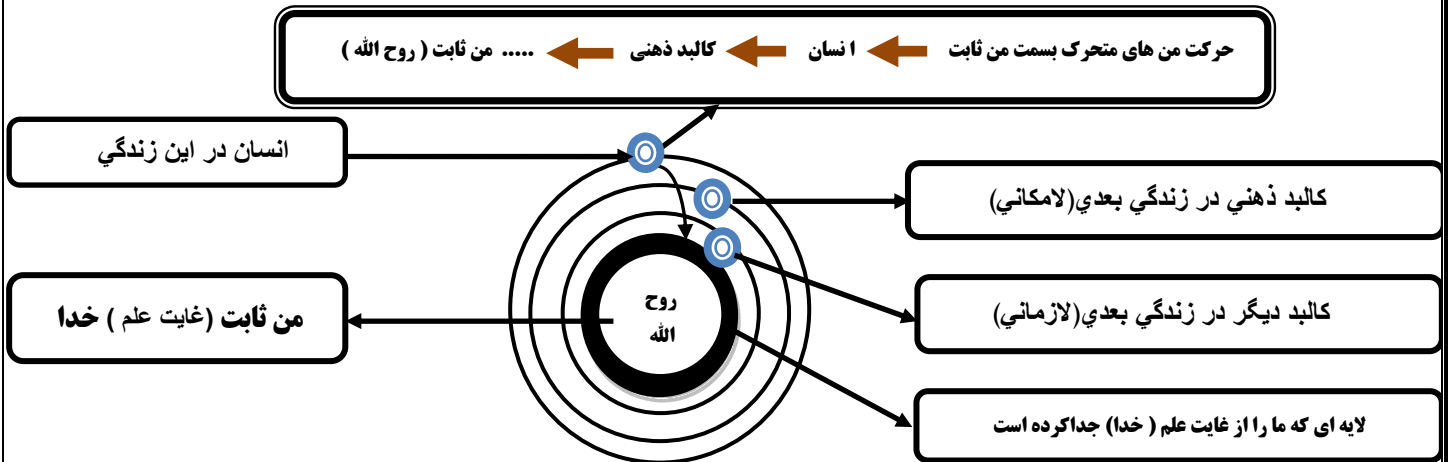
واکنش نشان بدهد آنچنان گرم است بازار مکافات گل دیده که میاید هر روز روز مشراست - **صائب تبریزی** . **حالت دوم** ( بازتاب بلند مدت ؛ امروز اشتیاق نشان می دهیم مثبت یا منفی ، بازتاب سریع آن را بلافاصله کف دستمان می گذارند ولی بازتاب بلند مدت آن مشمول زمان می شود و حکمت می آید پاسخ آن را جاری می کند ، (وابسته به حکمت است) فرض کنیم که الآن ما تفکر منفی داریم ، وجودمان بلافاصله پاسخش را دریافت می کند (پاسخ سمی است که در وجود ما از تفکر منفی تولید می شود) ، حالا اگر بعداً من بگویم پشیمان شدم و توبه کردم آیا تبعات منفی وارد شده بر جسمم و روانم و ذهنم را برمی گردانند به حالت قبل از آن ، مسلماً اینگونه نخواهد شد و ما بابت تفکر منفی بازتاب آن را بصورت سمی که در بدن تولید شده است بلافاصله دریافت و در واقع غرامت آن را پرداخت نموده ایم ، اما بازتاب بلند مدت آن می تواند عوض شود ، پلوس شکنجه گر که می بایستی از سمت منفی پاسخ بگیرد ، اما وسط راه بواسطه برگشت او ، از طرف مثبت پاسخ گرفت و شد پلوس رسول ، یعنی در بازتاب بلند مدت هنوز یک سری چیزها به ما اصابت نکرده و می توانیم وسط راه عوضش کنیم ، هر عمل ما یک تأثیر آتی و یک تأثیر بلند مدت دارد ، مثلاً من تفکر منفی دارم ، از بابت تفکر منفی من صدمه اش را دارم تحمل می کنم و غرامتش را دارم پرداخت می کنم ، اما تفکر منفی من روی اشخاص دیگر هم اثر می گذارد و این موج می رود ، می رود ، .... تا دوباره بازتاب آن از طریق قانون بازتاب به من برگردد و همینطور عمل مثبت ما هم همین فرآیند را طی می کند ، یعنی قانون طوری طراحی شده است که ما در هر زمان حق عمل خود را می گیریم ، امروز در جاده کسی را می بینیم که مانده است ، کمکش نمی کنیم ، فردا خودمان در جاده می مانیم ، من اعصاب شما را خورد می کنم ، شما اعصاب دیگری را و همینطور موج ایجاد شده می رور ، می رود تا برگردد به خودم و کسی اعصاب من را خورد کند ، ما یک پرونده بایگانی دائمی داریم ، که همان لایه بین ما و روح الله است ، که این لایه بسته به اعمال ما ضخیم و ضعیف تر می شود ، اما من ممکن است امروز در قبال هستی جرائمی را مرتکب شده ام ، خطائی و اشتباهی کرده باشم که فردا پی می برم و جبران می کنم و این جمع جبری مثبت و منفی در ضخامت لایه تأثیر می گذارد و در نهایت این لایه در جهنم سوزانده می شود ، زیرا هیچگاه صفر نمی شود و در هر صورت لایه اولیه که همزمان با نافرمانی انسان که منجر به خروج از بهشت شد (خروج از بهشت آغازین و ورود به چرخه انالله و انالیه راجعون) و ایجاد شده بود خواهد ماند تا در نهایت در جهنم سوزانده می شود .

**سؤال ؛ یک شخصی که بازتاب منفی بسمت او بر می گشته و شما گفتید که می رود در فاز مثبت و نتیجه اش را از فاز مثبت می گیرد ، پس آن کارهای بدی که کرده چی می شود ؟**

**جواب ؛** ببینید پرونده ای که تشکیل شده ، یک پرونده بایگانی دائمی داریم که همان لایه ای است که بین ما و روح الله است و این لایه کلفت و کلفت تر می شود و آن کارهای منفی این لایه را کلفت ترش می کند ، اما من در قبال هستی جرائمی مرتکب شدم که امروز پی می برم و جبران می کنم ، این کارهای مثبت و منفی بالاخره یک جمع جبری دارند ، البته هیچوقت به صفر نمی رسد بخاطر آن ماجرای اولیه که جدا کردند ، اما همه اینها حالا یا جبران دارند یا جبران می کنند یا جبران پذیر نیست ، تسویه حساب اینها یعنی آن لایه در جهنم است که از بین می رود ، ضخامت آن لایه در افراد مختلف



متفاوت است، این مسأله ممکن است من امروز یک اشتباهی بکنم ولی فردا جبرانی هم داشته باشد قضیه، ممکن است من امروز آگاه نبودم، حرکتی کردم و ظلمی شده، مسأله‌ای شده ولی بالاخره جای جبران برای این قضیه وجود دارد.



در روزی که خدا به آدم گفت که به آن درخت نزدیک نشو و خدا در روز اول آفرینش آدم همه علوم را به آدم داده بود و آدم با نزدیک شدن به آن درخت بین خود و روح الله جدائی انداخت.

انسان در مراحل مختلف مرگ و حیات در حلقه‌های من متحرک در هر مرحله ای علمی می آموزد و با مرگ به مرحله ای دیگر می رود.

اگر آدم در روزی که به آن درخت نزدیک نمی شد در یک زندگی معمولی و بدون آگاهی در بهشت جاودانه می ماند.

اما آدم با نزدیک شدن به آن درخت وارد چرخه ای از مرگ و زندگی شد تا در نهایت با آگاهی به حیات جاودانه برسد.

### کفرودین در بر عشاق نکو کار یکیست

امروز دریافتی داشتیم که گفته شد تو خودت خدائی و بواسطه تفویض نیاز فراموش کردی و هر چه نزدیکتر می شوی، نیازهایت کمتر می شود، آرام تر می شوی و در واقع تمام نیازهایت، زنجیر هائی است که بهم وصل هستند، حتی وجود خود شیطان که حالا عرض من اینست که خواستم سؤال کنم از حضورتان که بیان شد شیطان هم خود خداست. جواب؛ گفتیم که کفرودین در بر عشاق نکو کار یکیست - **عشاق نکو کار**

کسانی هستند که به یک مقامی رسیدند، در آن مقام یک دفعه می بینند که اینها بازوها هستند، شیطان، هوشمندی مثبت و منفی

اینها بازوهای انجام کار هستند، خودش می گوید **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ هَر كَس از یاد [خدا]**

**رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد** - زخرف ۳۶. من خودم هستم که شیطان می گذارم

روی سر شما، خوب حالا ما همه کاسه و کوزه‌ها را سر شیطان می شکنیم، دست است، بازو است، آیا می توانست نباشد، یک

مأمور راهنمایی و رانندگی در روز چند تا ناسزای می شنود، ایستاده سر چهارراه دود که می خورد و.... ناسزا هم می خورد چرا؟

چون که یک نقشی را قبول کرده، ولی آیا می توانیم چنین نقشی را الآن نداشته باشیم، اما به انسان گفتند که بله این

(شیطان) اینجوری شد، طغیان کرد تو هم اگر بروی دنبال او توهم جزء طغیان کننده‌ها هستی، برای این که همین یک

کلمه را به ما حالی کنند از چند هزار سال پیش شروع کردند به این صحبت‌ها، عشاق نکو کار یعنی از یک مرحله

گذشتند، حالا می توانند ببینند، حالا ببینند عیب ندارد، بگویند این پشت صحنه را ببین، دیگه عیبی ندارد ولی الآن یکی

دیگر ببیند عیب دارد، مثلاً به بچه می گوئیم می دهیم لولو بخوره تورا اگر شلوغ کنی، اما این بچه بزرگ می شود می آید می بیند که اصلاً لولو نبوده ، هدف این بوده که او روال درستی را ادامه بدهد، خارج از اراده الهی هیچ چیزی جریان ندارد، اراده الهی هم همان نقشه اش هست و این نقشه جاری شده و قرار بوده ما بین دو قطب مثبت و منفی قرار بگیریم و قرار گرفتیم، اما روزی که با قوانین آشنا شدیم مأمور راهنمایی جریمه مان کرد، صورتش را هم می بوسیم ولی الآن من ناراحت می شوم اگر جریمه ام بکند. ماجرا در واقع به این سادگی شاید باشد ( ادامه سوال ؛ چیز دیگری هم که آمد من سؤال کردم که در دنیای نیازمندی چه بکنم که بتوانم موفق تر سمت کمال حرکت بکنم ، تنها چیزی که گفته شد این بود که اعتماد کن حتی زمانی که در پرتگاه در حال سقوط هستی فقط اعتماد کن استاد ؛ توکلت علی الله، یعنی درس همین مسأله است که اعتماد بکند و ما یکی از مشکلات عمده مان که نتایج مان به تأخیر می افتد این است که نمی توانیم اعتماد کنیم، یعنی حرکت می کنیم، می آئیم در یک حلقه ای اما اعتمادی نداریم، اعتماد این که این کار را برایمان انجام بدهد، می تواند انجام بدهد و.... و همه اینها را نداریم اعتماد مان ضعیف است، لذا کارها طول می کشد .

### ارتباط وحدت

در این ارتباط دوستان می توانند دستهایشان را بهر صورتی که می خواهند حلقه باشد، توجه بکنید ممکن است در جاهائی این ارتباط را دیده باشید ما هیچ چیزی از دید آنها نمی دانیم، ما در ارتباطهائی که آمده از جمله این ارتباط است که دست بسته حلقه هائی تشکیل می شود، بهر حال دوستان این توضیحات را دقت بکنند چون بعضیها ممکن است فکر کنند که ما این را از یوگا گرفتیم در حالیکه ارتباط را شما دارید، اما برای این که با آنجاها اشتباه نشود شما می توانید هر طور دست بسته باشد این حلقه تشکیل می شود و جریانش راه می افتد و خلاصه کلام در این رابطه ما مفهوم حلقه را متوجه می شویم چون جهان هستی از حلقه ساخته شده، از حلقه آفریده شده، جهان هستی چیزی نیست جز حلقه، حلقه و حلقه، ابتدا و انتهایش حلقه است، ارتباط وحدت یکی از ارتباطاتی است که ما را به بحث وحدت هستی و وحدت تن واحده و وحدت با حلقه یاری می کند و برای ما مفاهیمش را باز می کند برای همین هم اسمش را ارتباط وحدت گذاشتیم .

**صحنه های یکی از حاضرین پس از برقراری ارتباط وحدت ؛** در این ارتباط وحدت که الآن من گرفتم دو تا دستم را که بهم زده بودم احساس کردم که یک دستم غریبه است ، بعدش یک حالت دیگر این بود که احساس کردم یک دستم حالت دستگیر دارد، آن یکی گیرنده است، یعنی دهنده و گیرنده شده بعدش هم یک شعر بصورت آگاهی دریافت داشتم .

#### یکی از حضار ؛ آگاهی که بصورت شعر دریافت کرده بود بشرح ذیل قرائت نمودند

یک شب زبند این تن پامی نم به کویت	پرواز می نایم آسوده روبرویت	هر دم نسیم زلفت، چید در هوایم	شیدا، عاشقم کرد آن حس و عطربویت
آئین دین و دل را در حضرت گذارم	کم آرزو نمودم دیدار ماه رویت	عمری ز راز بودن بهوت مانده بودم	دیانتقم، هانگه، کشتم به جستجویت
هر چند عده دادند مورخ به خوبان	من هر دو واگذارم در پیچ و تاب مویت	سرست و بانشاطم، راضی به این بنجامت	گر ناچیم تو باشی خندان روم به بویت
بهر که نخته باشم، کردل نشته باشم	تظسیر می نایم جان راز آب جویت		

موضوع بخشیدن در یک جائی دستورالعمل است، روی پله عقل گفته می شود ببخش، روی پله عشق توضیح دادم خدمتان که ما نصیحت نداریم، به کسی نمی توانیم بگوئیم ببخش، او باید به مرحله ای برسد که اتوماتیک این کارها انجام بشود که با بحث همزاد این قضیه را در آنجا دنبال خواهیم کرد ولی اصولاً ما روی پله عشق به هیچ کس نمی گوئیم ببخش، روی پله عقل می گوئیم ببخش، طرف هم زور می زند که ببخشد، بعداً پشیمان می شود، با عقل نمی شود ببخشید، عقل دودوتا چهارتا می کند می گوید من ببخشم خدا هم می بیند که من ببخیدمش و بعد اینکار را می کند برای من ، اینطوری می شود ، این درها باز می شود، بعد از یک ماه، دوماه می بیند که نه هیچ اتفاقی نیافتاد و پشیمان می شود که چرا ببخشیدش.

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص وحدت؛** بحث تن واحده و امت واحده است و اینها در واقع اشاره به حالات مختلفی از همین وحدت است، از همین قضیه است و این که در یک جائی متوجه می شویم که در واقع من یک صورتی از خود شما هستم، شما یک صورتی از بغل دستی تان و همینطوری این ماجرا در واقع به اینصورت است و آن تن واحده بودن را مفهومش را در آنجا می توانیم متوجه بشویم، الآن این مسائل زمان، مکان و تضاد ما را از واقعیت های مختلفی جدا کرده و فقط یک فریم گذاشته جلوی روی ما است و ما نمی توانیم ارتباط این فریم را با سایر فریم ها در بیاوریم بیرون ، لذا تضاد خیلی بالاست .

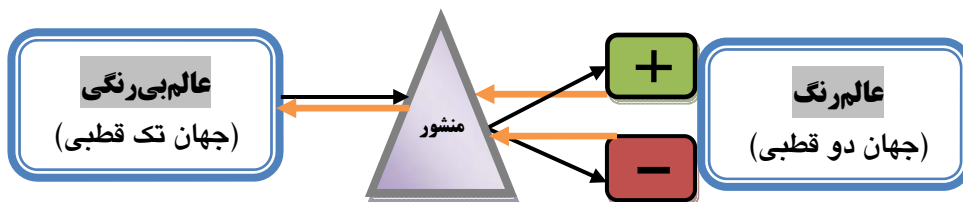
### در خصوص زمان

**در پاسخ به سؤال؛ الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) کوبنده (۱)، چیست کوبنده (۲) و تو چه دانی که کوبنده چیست (۲) - القارعه الی ۳،** یک ساعت های کلی که برای بشر دارد ثانیه می اندازد، خورشید یک ساعت است که دارد ذخیره هیدرونش را مصرف می کند، ساعت دیگر، آتشفشان است، آتشفشانها خاک را می بلعند و سنگ پس می دهند و روزی و زخاک سطح زمین کمتر می شود، در یک جائی اصلاً خاکی برای کشت و زرع نیست، یک ساعت دیگر ، روزی و روز میزان کروموزم ۷ در انسان کم و کمتر می شود و انسان مقطوع نسل می شود ، الآن یک پنجاهم سالهای قبل است (یک پنجاهم چند صد سال قبل)، یکی از این ساعتها طوفان نوح است، الآن با پدیده گرین هاوس افکت (پدیده گلخانه ای) یخهای قطبی شروع کردند به آب شدن، چیک، چیک و سطح بسیار عظیمی از کره زمین را یخهای در قطبهای شمال و جنوب تشکیل دادند، هزاران سال یخها آنجا تل انبار شده برای چنین روزی، برای چنین روزی که بشر پایش را از گلیمش درازتر کرد، چون ما میزان اکسیژن مشخصی در اختیار داریم ، شعور حاکم بر زمین حق تقدم را در نجات زمین می داند نه نجات ما، یعنی حق تقدم با کشتی است نه با سر نشین کشتی ، کشتی نباشد سر نشین هم نخواهد بود ، **صحبتهای یکی از حاضرین در مورد طوفان نوح و زمان؛** آقای پیترو شوارت یکی از تئوریسینهای آمریکائی است که فرو پاشی شوروی را هم پیش بینی کرده، می گوید تا سی سال دیگر یخهای قطبین که آب می شود اولین جائی که می رود زیر آب بنگلادش

است که کلاً می‌رود زیر آب یعنی محو می‌شود و تا آن موقع برای ۸ میلیارد جمعیت زمین فقط جا برای سکونت ۲ میلیارد است و جنگ سه دهه آینده برای زمین است، برای آب است و محل زندگی و یک نکته هم راجع به این که شما فرمودید در خصوص تفکر ادراکی، من یاد یک حدیث افتادم که همه ما شنیدیم "یک ساعت تفکر برتر از ۷۰ سال عبادت است"، در صورتیکه در زمان پیامبر اصلاً ساعت ۶۰ دقیقه نبوده، ساعت در زبان عربی کمتر از آنی است (کمتر از لحظه)، الساعه، الساعه، یعنی کمتر از یک آن کمتر از یک لحظه، وقتی تفکر آید، ادراک وقتی آمد، عملت عوض می‌شود، عبادت یک رکعت تبدیل می‌شود به ۷۰ سال عبادت استاد؛ بلکه یک عمر می‌دویم برای همان لحظات.

### وحدت ضدین

گزارش ارتباط وحدت توسط یکی از حاضرین و صحبت‌های استاد؛ دستم که در همدیگر بود، ادراکی رسید که شبکه مثبت و منفی، بدن من از آن دوگانگی به آن وحدت رسید و کلمه لا اله الا الله بود که تکرار شد، یعنی شیطان و خدا انگار با هم ادغام شد و آن وحدت ایجاد شد. صحبت‌های استاد؛ بلکه این البته ادراک مهمی است، این همان بحث آخر است و مال مراحل خیلی بالاست که می‌گوئیم کفر دین در بر عشق نکوکاریست - عطار، به اصطلاح وحدت ضدین، یک نوری به یک منشور بتابانیم از طرف مقابل چند تا رنگ داریم، هفت رنگ داریم، اگر از آنطرف ۷ رنگ به این منشور بتابانیم از اینطرف چند رنگ داریم، یک رنگ خواهیم داشت، در واقع از یک منشوری عبور داده شده و جهان شده دو قطب، حالا اگر دو قطب را از اینطرف عبور بدهیم، از آنطرف منشور چه داریم، یک قطب داریم، از یک جا آمدند، اثباتش این که اگر بگوئیم که این شبکه منفی از یک جای دیگری آمده و این مال اینجا نیست چی می‌شود، بالا یک شریک پیدا می‌کنیم، لذا هر دو از یک جا آمدند، چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی ای با موسی ای در جنگ شد چون بی رنگی رسیدگان را دید موسی و فرعون دارند آشتی - ملا، عارف می‌گوید کفر، دین در بر عشق نکوکاریست که بگردد و بجه و زاریست اگر از دیده تحقیق به عالم نگری عشق، معشوقه، عاشق، دل و دل داده یکست مختلط که بود در دمن، دانش خوشدل ز آن که طیبیم یک و عطار یکست - عطار.



### ترفند شبکه منفی در انصراف از برقراری ارتباط

در پاسخ به سؤال؛ در ارتباط وحدت من هر وقت که این ارتباط را می‌گیرم احساس حل شدن را با تمام وجود حس می‌کنم ولی سؤال این است که اگر این از شبکه مثبت است چرا من همیشه در حین ارتباط دچار ترس فوق العاده شدیدی می‌شوم، تا جائیکه ارتباط را قطع می‌کنم و نمی‌توانم ادامه بدهم. جواب؛ ببینید زمانیکه می‌آئیم در حلقه وحدت یا سایر ارتباطات، حمله خواهیم داشت، به اصطلاح کاری می‌کنند که ما به یک شکلی همانطوریکه شما فرمودید قطعش می‌کنیم، ارتباط وحدت یکی از آن ارتباطاتی است

که آرام می‌کند و آن احساس واقعی وحدت را برای ما ایجاد می‌کند و بدنبال احساس وحدت یک حال خوبی به ما دست می‌دهد. بنابراین معمولاً در این رابطه استوار بودن ما می‌تواند تأثیر خوبی داشته باشد یعنی نشان می‌دهد که ما این نقطه ضعف را هر چقدر هم می‌خواهی بترسان من باز هم ادامه می‌دهم، وقتی به اینصورت باشد متوجه می‌شوند که نه این ترفند نمی‌تواند مؤثر واقع بشود، بعد هم همین تصور را هم بوجود می‌آورد که شما می‌فرمائید که اگر شبکه مثبت است پس چرا من دچار وحشت می‌شوم در حالیکه مسأله و قضایا چیز دیگری است و هدف از این اعمال وحشت همین است که شما منصرف بشوید و قطعش کنید.

### مجادله

**در پاسخ به سؤال؛ یک احساسی برای من پیش آمده که با افرادی که حالا تأثیر گذارتر هستند در زندگی به یک نحوی من جای دیگری یک ارتباطی داشتم استاد؛ ببینید ما ارتباط داریم با همدیگر، اصولاً ما با هم یک نسبتی داریم، این نسبت این است که ما صورت مجادلات همدیگر هستیم، یک حرکتی که مجادلات مختلفی را دارد و درانتها یک حرفی را می‌خواهد به قول قدیمها یک چیزی را به کرسی بنشانند و در این رابطه صحبت شد برای یک جانشین ولی در حال حاضر ۷ میلیارد جانشین است، موضوع چیه، آیا واقعاً ۷ میلیارد جانشین است، چنین چیزی در واقع نبوده و قرار است که این اجزا حرکت بکنند یک حرفی را به کرسی بنشانند، قرار است که از این جمعیت ایران یک نفر یک وزنه‌ای را بلند کند، بعد بگویند ایران اول شد، آن وزنه‌ای را که او بلند می‌کند من چه سهمی در آن دارم، بی‌نهایت صورت مجادله وجود دارد تا به ملائک گفته بشود **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید - بقره ۳۰، یعنی در واقع این مورد اولی اینجا که شروع کرده (آغاز حلقه) به مجادله گفته نه اگر اینطور بود من گل را می‌زدیم، بعد ما آمدیم دوباره گفته نه اگر یک شرط دیگر حاصل بود من گل زده بودم، می‌گویند خوب بیا این هم این شرط، این شرط و این شرط و... این شرطها همینطوری تعداد زیادی ما داریم که قرار است یک گلی زده بشود (مثال تیم فوتبال)، خوب حالا آن کسی که وزنه را بر می‌دارد، صد تریلیون سلول دارد بدن او، وزنه‌ای را بلند می‌کند، آیا همه سلولها به یک نسبت در بلند کردن آن وزنه تأثیر داشتند، مسلماً همه سلولها به یک نسبت تأثیر نداشتند ولی می‌گویند این وجود توانسته این کار را بکند، ممکن است سلولی هم باشد که اصلاً به آن فشاری هم نیامده باشد، بنابراین یازده نفر در یک تیم فوتبال نمی‌توانند بایستند بگویند فلانی که گل می‌زند ما چرا بدویم، همه باید بدوند تا یکی گل را بزند، همه ما باید بدویم تا آدم، نه انسان حرف نهایش را، پیام نهایش از مجموعه تجارب را بدست بیاورد، ضمن اینکه هر سلولی جداگانه مسایل خاص خودش را دارد و این من و شما، ایشان و ایشان یک نمونه را آماده کردیم گفتیم بیا، این همان خلیفه‌ای که می‌گوئی، همان جانشینی که می‌گوئی چون جانشینیم یعنی هم‌تا در واقع.**

## شیطان و نقش ممتحن

همانطور که بارها گفتیم کفرودین دربر عشاق نکوکار یکیست، وقتی ما کل قضایا را، کلیتی را درک نکنیم و متوجه نقشه که شدیم، بطور مثال؛ ببینید همه بچه محصلها با معلمهایشان لج هستند، یعنی معلم بیاید بایستد بالای سرشان هیچکس خوشش نمی آید، اما در واقع یک نقشی را دارد بازی می کند، نقش میرغصبی را بازی می کند و می ایستد تا در واقع آنچیزی را که ما داریم بدست می آوریم معنا پیدا بکند، پخته بشود، بدون امتحان ممکن است تئوری پخته نشود، تئوری بادرس فرق می کند، بنابراین در یک جایی ما اهمیت نقش شیطان را پیدا می کنیم، درمی یابیم و آنجاست که متوجه می شویم که اگر نبود این پختگی ایجاد نمی شد و طراحی او این که این مأموریت را به او دادند و همه این چیزها خیلی هوشمندانه بوده و دقیقاً متناسب با جهان دو قطبی و دقیقاً طراحی که او بگوید نه و یک جهان تشکیل بشود، اگر می گفت بله این جهان تشکیل نمی شد، گفتند سجده کن گفت نه باید از محک آزمایش من بگذرد و جهان دو قطبی تشکیل شد، راه ما که معلوم است، راه ما درس خواندن است، حالا یک ممتحن یا ده تا ممتحن بایستند بالای سر ما، اگر ما آن هدف را پیدا می کنیم دیگر برای ما مهم نیست چند تا ممتحن روی سر ما می گذارند، وقتی که ما متوجه می شویم چرا به کمال برویم دیگر فرقی نمی کند که چند تا عامل می خواهند پایمان را بگیرند و ممتحن باشند فرقی نمی کند.

### چرا شیطان طراحی شد؟

۱- یک فکر اینست که اصلاً طراحی نشده بود، او یک دفعه خودش طغیان کرد، یعنی قرار نبود اینجوری بشود، خوب این یعنی که دیمی بود این ماجرا و این با فلسفه خلقت جور در نمی آید.

۲- اما یک فکر دیگر اینست که اصولاً همه چیز از جمله شیطان آمده، طرح و برنامه بوده تا ما بیائیم، پس قبل از ما همه چیز خلق شده، همه هستی، داشتند صحنه را آماده می کردند برای حضور ما در این صحنه.

**سؤال؛** موضوع ممتحن و محصل با شیطان با این مضمون که تفاوت می کند، چون بچه ها که بزرگ می شوند یا خودشان که معلم می شوند متوجه موضوع می شوند اما در خصوص شیطان خدا هم لعنت کرده شیطان را.

**جواب؛** ببینید بحث اینجا این است که اجتناب از او را به ما تأکید بکند، عدم همکاری را به ما تأکید کرده، ما می گوئیم پس وقتی خدا گفته فلان پس ما هم فرار کنیم، اما وقتی می گوئیم که چرا طراحی شده دوتا جواب می توانیم داشته باشیم، یکی این است که اصلاً برای این قضیه طراحی نشده بود و او یک دفعه خودش طغیان کرد (چیزی که در تفکر عام است) این مسأله است که اصلاً قرار نبود ما اینجا باشیم ولی این طغیان او باعث شد که ما هم اینجا باشیم، یعنی قرار نبود، یعنی دیمی، اما یک موقع است نه اصلاً از ابتدا همه چیز داشته آماده می شده که ما بیائیم، خلق ملائک، موجودات غیر ارگانیک (منظور جن) و همه اینها آماده شدند و صحنه آماده شده، حالا ما را گذاشتند این وسط، همه چیز طرح و برنامه بوده، کدام یکیش دیمی یا طرح و برنامه، یعنی قبل از ما هم هرچی خلق شده که ما می گوئیم هستی که در چند دوره خلق شده، ملائک و غیره، همه اینها را در واقع داشتند صحنه را آماده می کردند برای ورود ما.

یکی از حضار؛ آگاهی که بصورت شعر دریافت کرده بود بشرح ذیل قرائت نمودند

یکی تخم غرور و بخل می کاشت	یکی پیام عدل و دوستی داشت	منیت را بر زیر خاک کردم	شب اندیشه ام را پاک کردم
یکی آگاه از علم و قلم بود	یکی فرمانده جهل و تم بود	که بجز محنت از او حاصل نیدم	از آن وابستگیها دل بریدم
طناب آگهی را دام دادند	یکایک، نیک، بد پیام دادند	من آزاده ام را شاد کردم	وجود از بدی آزاد کردم
به جهل و معرفت چنانه کردند	مرا با خویشتن، بخانه کردند	در آن خلقت پی الله گشتم	از اسرار درون آگاه گشتم
بکن آباد این ویرانه ات را	تو امی انسان بین، بخانه ات را	بسی معلوم، مجهول و نهانی	درون خویشتن دیدم جهانی
بدانانی جهان را سروری کن	من آگاه خود را، رهبری کن	ضمیر خوب، بد یا خیر و شر بود	درونی پر ز من های دیگر بود
که آئین نجاتی داد ما را	بنازم حکمت آن رهسار را	یکی پست و یکی دروگر بود	یکی ره می زد و یکی راهبر بود

چند سؤال در مورد خواب و خواب دیدن فرد در گذشته

**در پاسخ به سؤال؛** ما وقتیکه خواب یک کسی را که فوت کرده است می بینیم، آیا کالبد ذهنی ما با کالبد ذهنی او در ارتباط قرار می گیرد. **جواب؛** چه در خواب و چه در بیداری سنسورهای فراذهنی ما دریافتهائی دارد و دارد کار خودش را می کند، منتها در بیداری سنسورهای واقعیت سنجی فعال تر هستند و در خواب آنها غیرفعال می باشند یعنی در واقع در خواب به آنها نیازی نیست، اگر فرد فوت شده در خواب ما را مورد خطاب قرار دهد و چیزی درخواست داشته باشد، او اینجاست و به زندگی بعدی خود نرفته است، اما اگر ما در خواب دیدیم که جائی رفته ایم و آن فرد در گذشته نیز در آنجا است و دارد کار خودش را می کند در اینصورت او ممکن است در اینجا نباشد.

**سؤال؛** شما در ترم قبل گفتید که خواب دیدن ما از طرف خود ما قابل تنظیم است ولی توضیح دیگری ندادید.

**جواب؛** در دوره یک یکی از اتفاقاتی که می افتد سرو سامان پیدا کردن مدیریت ذهنی است، این سرو سامان که پیدا می شود روی کیفیت خواب ما تأثیر گذاشته می شود، تجربه جمع این مطلب را تأیید می کند، روی این مسأله به اصطلاح تأثیر مثبت می گذارد و همین تجربه نشان می دهد که انسانها می توانند کیفیت خواب دیگری داشته باشند و این که ما الان داریم یک کیفیت خام است و رویش کار نشده، دیمی است ولی می تواند کیفیت حساب شده تری داشته باشد. **ادامه سؤال؛** یعنی طرز فکر ما حتی روی خواب ما تأثیر می گذارد **جواب؛** اینکه طرز فکر ما روی خواب ما تأثیر می گذارد جای خودش اما سرو سامان پیدا کردن مدیریت ذهن می تواند روی کیفیت خواب تأثیر مثبت داشته باشد.

**در پاسخ به سؤال؛** در خصوص اینکه در قرآن خواب تشبیه شده است به مرگ استاد؛ در ذهن کالبد ذهنی است که فعال است، در خواب ارتباطمان با محیط قطع است و خودش می تواند یک جور مرگ تلقی بشود، ما گفتیم مرگ نامحسوس داریم، می توانیم بگوئیم مرگ خواب هم داریم، مرگ نامحسوس زمانی که طرف مرده متحرک است و اکسیژن هم دارد مصرف می کند ولی از یک نقطه نظری مرده است، این هم یک جور مرگ است.

## همزاد معنوی و مأموریت جاری کردن حکمت الهی

یکی از من های درون ما من معنوی یا وکیل مدافع یا وکیل تسخیری یا استا درون یا همزاد معنوی است که شرح وظایف مخصوص به خودش را دارد، این شرح وظایف عمدتاً در جهت کمال است تا ما چیزی در جهت کمال بدست بیاوریم ، شما شاید در کلاسها تجربه کرده باشید که با افرادی که کار کرده‌اید بگویند که شمارا قبلاً جانی دیده‌اند حالا در خواب یا بیداری، خوب این چه کسی بوده که قبل از اینکه شما وارد عمل شده باشید قبلاً رفته دعوتش را بعمل آورده، در واقع ما باهمدیگر ارتباطات دیگری هم داریم که در جهت جاری شدن کمال و جزء چارچوب حکمت است، اینکه می‌گوئیم بازتاب به ما برمی‌گردد و ما مزد اشتیاقمان را می‌گیریم، این مزد اشتیاق چگونه بر ما جاری می‌گردد ، حکمت الهی ایجاب می‌کند اسباب و وسائل جاری شدن این آرزو تحقق یابد، می‌گویند خدا وسیله ساز است ، چگونه این وسایل را می‌سازد ، از طریق حکمت این وسایل سر راه ما سبز می‌شوند در عرفان می‌گویند کاه، کاه را جذب می‌کند و کهربا، کهربارا، هرکس همپالگی خودش را جذب می‌کند، طبق چه قانونی صورت می‌گیرد ، اینها در واقع مکانیزمی دارد ، منتها این همزاد چون زمان و مکان شاملش نمی‌شود و بین ما و اوست از اشتیاق امروز ما خبردارد ، لذا قبلاً می‌رود سراغش، اشتیاقی را من امروز بخرج می‌دهم ، ده سال دیگر ایشان سرراه من سبز می‌شود تا من مزد اشتیاق خودم را بگیرم . خوب پس یک بخشی از این ماجرا که هم‌اکنون در قالب حکمت است ما را به اشتیاقهای مثبتمان و بخشی دیگر ما را به اشتیاقهای منفی مان می‌رساند، مثلاً شما اگر می‌روید در یک مهمانی هرکسی جذب شما نمی‌شود، می‌بینید که افراد خاصی جذب شما می‌شوند، شاید گفته شود همفکر، همفکر را جذب می‌کند و یا تشعشع فکری یکدیگر را جذب می‌کنند، ولی اینطور نیست، بلکه این بازتاب اشتیاقمان است که من های معنوی حکمت را جاری می‌کنند و به همدیگر جذب می‌شوند.

## دعوت شدگان و برگزیدگان

بعضی از کتب مقدس مخصوصاً انجیل روی این مسأله تأکید دارند که شما دعوت شده هستید و بیجهت در اینجا نیستید ، ممکن است کسانی بگویند، این خودش خلاف عدالت است ، چون از بین عده‌ای، تعدادی دعوت شده‌اند و بقیه دعوت نشده‌اند، ولی ماجرا چیست ، ماجرا این است که در اصل همه دعوت شده‌اند، حد نصاب بنام هرکسی و لذا حواله بنام هر کسی صادر شده و به دست همه رسیده است، منتها بعضیها استفاده نکرده‌اند، همه حواله دارند و این یک قانون کلی است، عده‌ای درمورد برگزیده شده‌گان هم می‌گویند که این یعنی تبعیض، چر آن برگزیده شده و چرا من برگزیده نشده‌ام، مثلاً در مورد ۱۲۴ هزار پیامبر و ائمه و اولیاءالله جواب این است بله آنها برگزیده هستند اما مطابق با قانون ، اشتیاق آنها رفته بالا و پاسخ گرفته‌اند ، به حد نصاب رسیده‌اند و درواقع همه مسائل طبق قانون است و قانون خودش عدالت است.



## همزاد معنوی افراد معمولی و متعالی (یادداشتهای کلاسی)

همزاد عاملی است در خدمت جاری شدن حکمت الهی ، اتوماتیک یک سری کارهایی انجام می شود، منتها در افراد معمولی همزاد مثبت در اغماء بسر می برد، زیرا افراد معمولی اهداف متعالی ندارند یعنی اینکه شناخت ندارند و یک سری اهدافی را که برای خودشان متعالی تعریف می کنند از نظر ما رویش خط می خورد، آنها خیال می کنند حرکتی کرده اند، اتفاق کرده اند، در آنجا فلان کار را کرده اند و... آنها فکر می کنند که در همان حد کارشان خیلی متعالی است در حالیکه بعد از ارزیابی معلوم می شود که این کار بابت رفع تکلیف بوده، آن یکی کارشان از روی ترس بوده و... روی همه خط می خورد، لذا در این ارتباطی که ما برقرار کردیم آمدیم بیدار کردیم همزاد را و تحریکش کردیم و بدنبال آن دیدیم که ارتباطاتی و تجاربی پیش می آید در حالیکه ما خبر نداریم و این نشان می دهد که اتفاقاتی رخ داده است که همزاد به تحرک افتاده و از طرف دیگر ما تعریفی دقیق از تعالی پیدا کرده ایم .

## همزاد معنوی و حل و فصل ظلم - مفهوم ظلم - همزاد مثبت و منفی

یکی دیگر از وظایف این من معنوی در اینجا خوابیده است که بتواند ظلم را حل و فصل بکند ، بتواند هر ظلم حل و فصل بشود، چند نوع ظلم داریم ، ظلم نسبت به خدا ، نسبت به جهان هستی ، نسبت به خود و نسبت به دیگران ؛ در مورد ظلم به دیگران اگر من به ایشان ظلم کنم ، خدا بتواند من را ببخشد پس یک کاری هست که عدالتش برایش ایجاد محدودیت کرده ، چون اگر ببخشد ایشان معترض می شود که تو عادل نیستی چطور از جانب من بخشیدی، تو بخشیدی من نمی بخشم، نقض عدالت می شود، پس یک کاری هست که او مداخله نخواهد کرد، اما من نسبت به قصوراتم نسبت به هستی ، نسبت به خودش ، نسبت به خودم آیه است می گوید که من می بخشم همه را ، **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود **آمرزنده مهربان است** - زمره ۵۳ در نهایت من بخشیدم همه را ، آیا شامل بخشش ظلم به دیگران ، حق الناس هم می شود ، حق مردم را او نمی تواند ، لذا این وسط تکلیف چیه ، برای این که یک جایی می رسمیم که همه ما یقه های یکدیگر را در دستمان گرفتیم ، لذا این مسأله را در واقع برایش طراحی کردند و این است که در این خصوص من های معنوی ما و کلاهی تسخیری ما هستند که با همدیگر وارد مذاکره و مصالحه می شوند ، در آنجا و کلا یا این من های معنوی که در واقع مرضی الطرفین هستند ، بی طرف بین ما و خدا هستند ، بعبارتی آسیستان هستند ، ولی الله هستند نه طرف ما و نه طرف او هست ، این را برای ما گذاشتند ، خوب من معنوی زمانی که ما برای مسیر کمال مصمم می شویم ، یعنی این راه را انتخاب می کنیم ، یکجور فعالیت را آغاز می کند ، اگر غیر مسیر کمال را انتخاب کنیم یکجور دیگر فعالیت می کند ، من معنوی هم شرح وظیفه فعالیت پیدا می کند تا ما بخوایم بفهمیم کی هستیم، کجا هستیم ، چرا هستیم ، کجا

برویم ، چطور برویم، ولی وقتی که ما در مسیر کمال کاری نداریم ، او هم می‌رود در حالت اغماء برای خودش، عمده افراد این وکیلشان ممکن است در خواب بسر ببرد، چون افراد دنبال مسیر کمال نیستند، مسیری غیر از کمال را انتخاب کردند ، لذا او هم فعال نیست.

**مفهوم ظریف ظلم؛** مفهوم ظلم خیلی خیلی ظریف و دقیق است و ممکن است ما بگوئیم که چکار باید بکنیم که آن ظلم نباشد ، ممکن است ما یک لحظه نگاه حقیرانه‌ای به یکی بیاندازیم و اصلاً طرف هم باخبر نشود، یک لحظه نگاه حقیرانه به یکی بیاندازیم که مثلاً این هم شد آدم، اما ما نسبت به او در واقع ظلم روا داشتیم ، حالا دیگه تشعشعات منفی و این حرفها را بگذاریم در مورد چیزهایی که در ارتباط من معنوی نشانمان بدهند .

بعضی مواقع این نشان دادن سمبلیک است، مثلاً ممکن است بصورت سمبلیک به ما نشان بدهند که ما به هوا ظلم می‌کنیم، نشان بدهند که به زمین ظلم می‌کنیم ، به گلها ظلم می‌کنیم ، نشان بدهند که به هستی ظلم می‌کنیم و ایجاد آلودگی در هستی می‌کنیم، که در دوره ۷ در این خصوص یک صحبتی داریم ، اینها را ممکن است بصورت سمبلیک به ما نشان بدهند ، به یک شکلی ما را با این قضیه برخورد می‌دهند که ما بینیم موضوع چیه .

**در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص همزاد مثبت و منفی ؛** در مورد نفس ما ۴۰، ۳۰ نوع عقل داریم، روح هادی مثبت داریم، روح هادی منفی داریم، همزاد مثبت داریم، همزاد منفی داریم ، مثلاً شنیدیم که گفته می‌شود شیطان در گوشم گفت یا حتی می‌گوئیم که آگاهی گرفتیم، اینها اسباب و وسایل خاص خودشان را دارند که هر کدام از اینها دارند کارهایی را انجام می‌دهند ، (در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه ظلمهائی که ما شده و نمی‌دانیم در مورد آنها در اینگونه موارد چه اتفاقی می‌افتد استاد ؛ البته وقتی که می‌داند و خبر دارد از ظلمهائی که به او شده چون ذهنش هم دنبال آن قضیه است بیشتر درگیر است وقتی هم که نمی‌داند به یک نوعی دیگر درگیر است، چون حالت بخشش کلی را ندارد به یک نوعی در واقع درگیر است، آن چیزی را هم که نمی‌دانیم چیه در نهایت باید بخشیده بشود، آن ظلمی که به ما شده و ما نمی‌دانیم که چیه، خبر نداریم شاید ما یک درصد از ظلمهائی که به ما شده را بدانیم ۹۹٪ را نمی‌دانیم، در یک مجموعه عظیمی قرار داریم که این ظلمها روی ما صورت گرفته، بنابراین اتفاقی که می‌افتد این بندها که پاره می‌شود دنبال آن احساس سبکی پیش می‌آید، ( در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه کسانی که می‌گویند خدا ببخشد استاد ؛ آن کسی که می‌گوید خدا ببخشد او زرنگ است، او رند است ، او می‌گوید خدا ببخشد خدا هم که نمی‌تواند ببخشد، بنابراین این مسأله همانطوری باقی می‌ماند، منتها چون اطلاع ندارد فکر می‌کند مسأله حل شد ، در این ارتباط هم بحث ماجراهای اتصال است و هم اینکه شما ببینید که چه کسانی را، چه چیزهایی را مورد ظلم قرار دادید یا مورد ظلم قرار گرفتید، بعضی مواقع می‌بینید که اصلاً کسی نیست، یک تکه زمین را نشان ما می‌دهند، حالا مثلاً در این زمین چکار کردیم ما، یک کاری شده که ظلم شده، یک گیاهی را نشان می‌دهند، مثلاً ما رفتیم پای آن گیاه نفت ریختیم یا رفتیم با مایع دستشویی، ظرفشویی دستمان یا ظرفهایمان را شستیم یا پای آن گیاه یا درخت آتش روشن کردیم ، بنابراین صرفاً بحث آدم نیست، بحث خیلی کلی

است، ببینیم اصلاً چی به ما نشان می دهند، با چه زبانی می خواهند ظلم را به ما بفهمانند، از این زاویه نگاه می کنیم خوب هر چیزی را که به ما نشان دادند دیگه می دانید که حالت آن را داریم که مورد بخشش قرار بدهیم.

همزاد معنوی (وکیل تسخیری) یادداشتهای کلاسی؛ در واقع تسهیلاتی است که خداوند در مسیر انالله وانا الیه راجعون طراحی نموده تا ما به او برسیم، اگر این طراحی نبود ما چگونه پاسخگوی ظلم خود به دیگران می بودیم، چگونه می بایستی با مظلوم تسویه حساب می کردیم، اگر این تسهیلات (در این مورد من معنوی) نبود تا ظالم و مظلوم به مصالحه برسند، تا ابد یقه همدیگر را گرفته بودیم، زیرا چون انسان اختیار دارد لذا می تواند نبخشد و در این صورت کافی است یک نفر نبخشد و چوب لای چرخ بگذارد، هستی متوقف می شود، اینجاست که من معنوی هردو طرف وارد میدان شده و کار به مصالحه می انجامد (من معنوی یکی از من ها است که نقش وکیل تسخیری را بعهده دارد و کارش انجام مصالحه است) آنها چیزهایی می دانند و انجام می دهند که ما نمی توانیم، اگر من معنوی نباشد پای همه ما گیر خواهد بود، آنها مصالحه می کنند تا ما وارد جهنم شویم تا آن لایه مانع بین من ثابت و من متحرک سوزانده شده و من ثابت و متحرک باهم ادغام شوند و امتزاج صورت بگیرد، من های معنوی در هر زندگی ما شرح وظایف خاصی دارند، در این زندگی، زندگی بعدی و بعدی و تا جلوی جهنم با ما می آیند و بعد می میرند و فقط تا آنجا کاربرد دارند.

خواه، ناخواه، انسان با ظلم آمیخته شده، نمی توانیم بگوئیم نه ما ظلم نمی کنیم، چون معنی ظلم را نمی دانیم که چقدر ظریف است، من های معنوی زمانی که ما مسیر غیر کمال را انتخاب می کنیم یک جور فعالیت می کنند و زمانی که مسیر کمال را انتخاب می کنیم جور دیگری، عده ای این وکیلشان در خواب بسر می برد، چون افراد در مسیر کمال نیستند، اما در مورد افرادی که در مسیر کمال هستند، این وکیل مدام دارد کنکاشها و تلاشها و چالشهای لازم را با اقشار مختلف انجام می دهد، شما هر چه جلوتر می آید گزارش اینکه شما را دیده اند و می شناسند بیشتر و بیشتر می شود، وقتی در مسیر کمال هستیم یکی از وظایف من معنوی حل و فصل و کاهش بار کارمائی ناشی از ظلم است و او دارد کارهایی را انجام می دهد، در این رابطه ممکن است چیزهایی را به یاد ما بیاورد، چیزهایی که اصلاً یادمان نبوده، آنهایی که ما باید ببخشیم و یا آنهایی که باید ما را ببخشند و نمونه هایی را به ما نشان می دهند بمنظور آشنائی ما با مفهوم ظریف ظلم.

**سؤال؛ یک بحثی است که کسی که ظلم بسیار کرده و بخشیده شود، پس تقاص اعمال او چه می شود؟**

**جواب؛** کسی که ظلم کرده و بخشیده ایم او از تقاص نجات پیدا نکرده است، کارمای منفی او که باعث ضخیم شدن لایه او شده است جای خودش را دارد و قانون عمل و عکس العمل کار خودش را می کند، از طرف دیگر بخشیدن، یعنی آزاد شدن کسی که می بخشد، او در واقع خودش را راحت می کند، کمندی که بین ظالم و مظلوم است پای هردو را بسته است، اما نبخشیدن غرامت دارد، اگر می خواهیم ببخشیم باید بهای آن را هم بدهیم، بهای آن هم اینست که اسیر خواهیم بود، پای ما بسته است به پای ظالم و هردوی ما پایمان گیر است.

یکی از مواردیکه من معنوی بما کمک می کند بحث بخشش و مورد بخشش قرار گرفتن است، آیا شده ببخشیم و پشیمان نشده باشیم، انسان می بخشد ولی فردا پشیمان می شود، خودبخشش نیاز به ظرفیت دارد، نیاز به تسهیلاتی دارد و بدون مداخله من معنوی معمولاً بخششها رو بنائی و احساسی است، عمدتاً در افراد معمولی من معنوی در اغماً بسر می برد، وقتیکه در جهت کاری هدف نداریم، وکیل ما نیز هدف ندارد و در خواب و اغماء بسر می برد، مگر در مأموریتهایی که از بالا به من معنوی محول می شود که در جهت جاری شدن حکمت باشد، مثلاً اتفاق افتاده در اتوبوس شخصی به فرد دیگری بدون هیچ مقدمه، دلیل و شناختی از یکدیگر، شروع می کند به درد دل کردن و از بچه بیمارش و یا ... سر صحبت را باز می کند، او اصلاً نمی داند که چرا دارد راجع به بچه بیمارش و یا ... صحبت می کند، بهر صورت اینها اتفاقی نیست، بلکه مأموریت است که از سوی عالم بالا محول شده و مجری آن من معنوی می باشد.

افراد معمولی دنبال زندگی روزمره زمینی هستند، افراد آگاه افرادی هستند که در زمینه معنوی کار می کنند، الان من معنوی دارد جلوتر از خودمان می رود، مثلاً ممکن است با افرادی برخورد کنیم که می گویند ده سال پیش شما را در خواب دیده اند و شما او را به شرکت در این کلاسها دعوت نموده اید، در حالیکه شاید شما فرضاً دو سال است با این کلاسها آشنا شده اید (لازم به ذکر است که این خوابها با آن خوابهایی که منافع مادی و شخصی دارد فرق دارد، این خوابها نشانه گذاری است، در اصل راه را به شما نشان می دهد).

در پله عقل گفته می شود ببخش، اگر ببخشد فردا پشیمان می شود، عقل دودوتا چهارتا می کند می گوید ببخش بعداً خدا برای من اینجوری می کند و در واقع بقول خودش با خدا معامله می کند و بعد می بیند نه آنطوری که فکر می کرد نشد خشمگین و پشیمان می شود از کرده خودش، اما در پله عشق نصیحت نداریم و نمی توانیم بگوئیم ببخش، او باید به مرحله ای برسد که اتوماتیک اینکار انجام بشود که با بحث همزاد این قضیه را دنبال خواهیم کرد.

### تا ظرفیت نداشته باشیم نباید ببخشیم به دو دلیل؛

۱) چون اصلاً نبخشیده ایم (۲) بخاطر اینکه حرص نخوریم، برای چیزی که اساساً نبخشیده ایم که چرا من یک لحظه گفتم که بخشیده ام. انسان در بخشش بسیار ضعیف است، در واقع می بینیم که نبخشیده ایم، احساساتی شدیم و به اصطلاح جوگیر شدیم، فردا همان ماجرای قبلی است، لذا اگر قرار باشد این کار بصورت اساسی صورت بگیرد و حل و فصل شود، مداخله من های معنوی الزامیست، کسی که می گوید خدا ببخشد او زرننگ است، رند است، چون خدا که نمی تواند ببخشد از طرف مظلوم ظالم را.

سؤال؛ آیا حلقه بخشش دو طرفه است؟

جواب؛ طلبکار، بدهکار، ظالم و مظلوم هر دو پایشان گیر است، وکلای طرفین به مصالحه می نشینند و ما یکبارہ می بینیم که سبک شدیم، اگر نبخشیم خودمان نیز گیر خواهیم بود، روی پله عرفان پند و نصیحت و ببخشید نداریم، حتی می گوئیم

نبخشید ولی اجازه بدهید وکلای دوطرف حل و فصل نمایند و بعد می بینیم سبک شدیم و حرکت راحت تر و ساده تر انجام می شود .

### من معنوی و کمک به فهم معنویت و آگاهی

یک کار دیگری که من معنوی دارد کمک به فهم معنویت است و فهم آگاهی است و در واقع مثل یک استاد حق است، استاد درون است، جریانهای زیادی دنبال یک عاملی می گردند اتفاقاً به آن هم می گویند استاد حق، درون می گردند که آن را پیدا بکنند که آن یکسری کارها اینجوری را انجام بدهد و همه هدفشان این است که با این ملاقات بکنند یا یکجوری آن را فعالش بکنند یا یک جوری آن را زنده اش بکنند، درحالیکه در این قضیه این برای خودش یکی از فرعیات است نه جزء اصلیات، خودش می آید فعالیتش را آغاز می کند و در جهت فهم مسائل به ما کمکهای لازم را می کند و خلاصه بعنوان یک عاملی در درون شروع می کند به حل مشکلات ما در این زمینه .

### چند گزارش برقراری ارتباط من معنوی

**یکی از حضار؛** شده کسی که آمده بود پیش من و داشتم روی موهایش کاری انجام می دادم و فکر می کردم کارم خیلی خوب بوده، اما با اعتراض آن خانم مواجه شدم ولی من می گویم که شما داری اشتباه می کنی و با او مخالفت می کنم و من کار خودم را به او تحمیل می کردم، همه اینها در این ارتباط در نظر آمد .

**یکی از حضار؛** خودم را درجائی مثل مترو دیدم که یک قطار از یک طرف من و قطاری دیگر از طرف دیگر من می رفت ، در یک قطار کسانی که من به آنها ظلم کرده بودم و در قطار دیگر کسانی که آنها به من ظلم کرده بودند قرار داشتند .

**یکی از حضار؛** من احساس می کنم که دریافتی داشتم بمعنی اینکه ظلم یعنی سرپوش گذاشتن روی حقیقت.

**پاسخ استاد؛** سرپوش گذاشتن روی تقدس هر ذره کفر است، یعنی ما کافر دنیا می آئیم و هم مشرک هستیم، تا زمانی که ما در کنار اشیاء و جهات الهی نمی بینیم یعنی مشرک هستیم و کافر هستیم چون هر ذره ای تقدسی دارد و ما آن تقدس را می پوشانیم و ارزش ذره به ذره را نمی دانیم، انسان اینجوری به دنیا آمده، ولی قرار است خودش را درست کند و به چشم باطن بین برسد ، قرار است از آن در که می رویم، چشم دلمان باز شده باشد و باطن بین شده باشیم ، همان ماجرائی که گفتیم به صرا

بگنم صرا تو می نم به دریا بگنم دریا تو می نم به هر جا بگنم کوه و درودشت نشان از قامت رعنا تو می نم - **با ظاهر**

دردنهب کشف و ارباب شهود      عالم همه نیست جز تها سیر وجود  
چرخین صور از چه ظاهر اندر روی نمود      چون در نگری نیست به جزء یک موجود

## تعریف غم در دنیای عرفان

گفتیم که در دنیای عرفان فقط یک غم وجود دارد، غم دوری از یار، اما نتیجه این غم چیه، بخاطر این غم آیا عارف دشارژ شده، آمده یک نتیجه دیگری گرفته، گفته *چون نعمت را توانی یافت بجز در دل شاد ماب امید نعمت خاطر شاد می طلبی - حافظ* در واقع می گوید چون تو پایت را نمی گذاری جایی که غمگین است و من هم غم دوریت را دارم به این علت خاطر شاد می طلبم که اینجا شاد بشود تا تو بتوانی پایت را بگذاری، چون تو پایت را نمی گذاری جایی که دشارژ می شود، این قانون است، پس اوپایش را نمی گذارد جایی که دشارژ بشود لذا در دنیای عرفان همین غم هم باعث شده که خاطر شاد را عارف بطلبد، پس در دنیای عرفان یک غم است که تازه آن غم هم منجر شده به خاطر شاد.

## کوی خرابات

منظور از کوی خرابات این نیست که شارژ و دشارژ بشویم، منظور از در حال تخریب بودن دشارژ شدن نیست، اگر بعضی از مواقع در بعضی از شرایط یا دوره ها ترس آمده رو این مال حالت خود فرد نیست، این حالت بازسازی شده اش است، این جزء ساخت است، آن چیزی که جزء ساخت است مثبت است، یعنی وقتی که یک خانه کلنگی را دارند تخریب می کنند خود این عمل مثبت است، لذا در کوی خرابات ما حالت دشارژ واقعی نداریم، خصوصاً اگر فرد واقف شده باشد که دارد رویش ساخت و ساز انجام می شود، یعنی لحظه به لحظه اش از این کوی خرابات لذت می برد، *چون گذرم خاک مرا گل سازید در رخ دیوار خرابات کنید - خیام* یعنی در یک جایی متوجه می شود که این کوی خرابات چه نعمت بزرگی بوده، بنابراین هر تخریبی را که دارد فرد با دل و جان دنبالش است چون می داند تا این تخریب صورت نگیرد ساخت و سازی انجام نمی شود، حافظ می گوید *گر از این منزل ویرانه سوی خانه روم در آنجا که روم عاقل و فرزانه روم - حافظ* یعنی در همین جا هم امید دارد، وقتی این خانه کلنگی را داریم تخریب می کنیم امیدی آنجا در جریان است که تخریبش می کنیم، جای آن مثلاً یک برج می خواهیم بسازیم، یعنی لحظه به لحظه اش امید، شور و شوق است، در ابتدای راه یک کسی وارد کوی خرابات بشود مثلاً فرض کنید دوره یک شما تجربه دارید بعضیها مجادله هم می کنند که مثلاً من اصلاً اینجوری نبودم، اصلاً زانویم درد نمی کرد... یک اعتراضاتی دارند، هنوز نمی دانند که منظور از کوی خرابات چی هست، هنوز نمی دانند که قدم به یک راهی گذاشتند که مقدمه کوی خرابات است و ما هم فقط کوی خرابات را اینجوری برایشان تعریف کرده بودیم (چون فرصت نبود در آن دوره) گفتیم یک اسکن می شود و سوابق بیماریهاشان را می آورد بالا، نگفتیم تخریب می شود تا ساخته بشوید، مثلاً شما با یک بیماری که بیرون از اینجا با آن کار می کنید نمی توانید بگوئید که این کوی خرابات است، اگر بگوئید اوهم می گوید کوی خرابات چیه، لذا شما می گوئید اسکن می شوید، پس یک تعریفی داریم برای عوام است و یک تعریفی داریم که برای خواص است، بنابراین در کل یکی از چیزهایی که می تواند خیلی مؤثر باشد که کوی خرابات را بخوبی تحملش کنیم هرچی که هست، پیدا کردن تعریف دقیقش است و آن تعریف دقیق یک دودوتا

چهارتای خودش را دارد، تا چیزی خراب نشود آباد نمی‌شود، **يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ أَيَّ جَاحِمٍ بِهِ خَوِبْتُمْ فَرُّوا بِبَيْتِهِ** - مزمل ۱-۲ همه اینها اشاره به یک فردی است که گلیم بر خود پیچیده، کدام گلیم، گلیم افکار پوسیده گذشته، بنابراین انداختن این گلیم پوسیده، این گلیم افکار که خودمان رویش فکر نکردیم، افکاری که ارثی بود و متعلق به ما نبود و تجدید نظر در مورد آن، بازنگری در مورد آن بعنوان یک عامل تحول ساز لازم بود.

چون درگذرم خاک مرا گل سازید  
احوال مرا عبرت مردم سازید  
خاک تن من به بادو اعمه کشید  
وز کالبدم خشت سرخم سازید - خیام

### نگاه عرفان به اصابت مصیبت

در پاسخ به سؤال؛ این که می‌گویند که خدا هر کس را که بیشتر دوست دارد مشکلاتش بیشتر می‌شود، یا تحمل هر کس هر چقدر باشد، همانقدر خوشبختی یا مصیبت نصیبش می‌کند، آیا مصداقش اینجا واقعیت پیدامی‌کند و بیشتر به دنیای عرفان نزدیکش می‌کند

**جواب؛** بخشی از قضیه اتوماتیک است، شما هر چه بیشتر بدانید بیشتر زجر می‌کشید یا کمتر، فلک به مردم نادان و در نام امور تو اهل فضل و دانش، همین کتاب است - حافظ بس وقتی که می‌فهمی، یعنی تشخیص، قیاس و ارزیابی داری که برای شما مسئولیت می‌آورد و همین امریک باری را بردوش شما می‌گذارد، یکی که با سواد است نسبت به بی‌سواد، کسی که ثروت دارد نسبت به کسی که فاقد ثروت است، کسی که قدرت دارد نسبت به کسی که قدرت ندارد و... دوتا میدان آزمایش متفاوت است، و این بطور اتوماتیک اجرا می‌شود و دلبخواهی بار گذاری نمی‌شود، عدالت نمی‌گذارد که باری بهر جهت و دلبخواهی بار گذاری شود، بنابراین چه چیزی تعیین می‌کند که به هر کسی چقدر بار گذاشته شود، این یک سری قوانین است، اما ممکن است بگوئیم که خوب بهتر است ندانیم تا مسئولیت مان کمتر باشد، آیا این درست از آب در می‌آید، با این فکر از اینجا گذر می‌کند و می‌رود ولی در زندگی بعدی گیر می‌افتد، اینجا خودش نمی‌داند، ناآگاه است، از یک نظر مسئولیتی ندارد، ولی از یک نظر دیگر زجر می‌کشد، نمی‌داند شعور الهی در کار است که برود شب و نصف شب ایثار کند، به یکی کمک کند، اینکار را نمی‌کند، ولی خودش هم جائی دارد زجر ناآگاهی خودش را می‌کشد، وقتی که حساب و کتاب بکنیم و همه فاکتورها و مسائل را بیاوریم در ماجرا، می‌بینیم صرفه در آگاهی است، هم در اینجا به دردمان می‌خورد و هم در زندگی بعدی با سواد آن زندگی خواهیم بود نه بی‌سواد آن زندگی.

**و اما مصیبت؛** آن چیزی که اصابت می‌کند می‌شود مصیبت **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** همان]

**کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم - بقره ۱۵۶.** هر چیزی

به شما اصابت کرد، بگوئید از اوئیم و بسوی او می‌رویم خیام گفته **شادی کن از زاون، شون کن از مرک زین کون، بی آمد، زین کون بی رفت -**

**ابن** ما موقع تولد سر از پا نمی‌شناسیم و موقع مرگ هم تعادل و کنترل خود را از دست می‌دهیم، نه این درست است و

نه آن، اصل مسأله مصیبت را ما به این معنا گرفتیم ولی هر چیزی که اصابت کند، خوب و بدش می‌شود مصیبت،

بعبارتی وقتی می‌آئیم در این ماجرا می‌بینیم که ما یک اصلی را گرفتیم و محورمان آن اصل است، اصل انالله وانا الیه

راجعون ، بقیه اش همش بازی است حول این محور ، حول این حلقه ، ما قرار است که یک کاری بکنیم و این کاری را که می خواهیم بکنیم طبق بررسیهایی که با هم انجام دادیم دیدیم که تسلیم بشویم چون با هم تحقیق کردیم، ما چیزی را یکطرفه نگفتیم ، در چند حلقه آزمایش کردیم ، دیدیم وقتی تسلیم می شویم ما می توانیم یک بهره مندی داشته باشیم که اگر تسلیم نمی شدیم آنها را در اختیار نداشتیم

### توانائی زمینی - توانائی آسمانی

**در پاسخ به سؤال؛** ما دوتا توانائی داریم؛ یکی توانائی زمینی و دیگری توانائی آسمانی، توانائی آسمانی این است که بدون هیچ حرکتی از یک تسهیلاتی بهره مند شویم، اصلاً به حرکت ما نیست، تاکنون باهم در این خصوص تستهایی در دوره های مختلف انجام داده ایم، امکاناتی اینجا خوابیده است و سفره رحمانیت الهی گسترده است، می توانیم از آن بهره مند شویم، از جمله توانائی آسمانی بهره مندی از فرا درمانی است که تست کردیم با هم در فرادرمانی قصداً دخالت در کارپزشک نبود، بلکه باتست آن می خواستیم اینجاست نتیجه بگیریم، اما اگر در کار آسمانی ما تسلیم نشدیم، این امکان را در اختیار نمی توانستیم داشته باشیم و محروم می شدیم از آن، کسانی که این بخش را نتوانند یاد بگیرند یا به آگاهی نرسند از بهره مندی آن محروم می شوند و می مانند با کار زمینی، کار زمینی مسئولیت می آورد ، پیمان می آورد و مسائل خاص خودش را به همراه دارد، کار زمینی تلاش و کوشش خاص خودش را دارد و هیچ گاه نمی توانیم از آن خلاصی یابیم، در هر صورت حداقل تلاش را باید داشته باشیم، اما باید بدانیم که کار آسمانی و زمینی بهم ارتباط دارند ، مثلاً وقتی که روی ما کسی کار آسمانی مثلاً فرادرمانی انجام می دهد و ما از رنج بیماری نجات می یابیم، مسلماً این کار در کار زمینی ما تأثیر می گذارد، بهبودی ما سبب تحصیل درآمد و جلوگیری از هزینه می شود چون طبیعتاً انسان سالم در فعالیت خود بهتر می تواند گام بردارد تا یک انسان بیمار، پس کار آسمانی می آید در خدمت کار زمینی قرار می گیرد، از طرف دیگر ما برای کار آسمانی بعنوان مثال شرکت در این کلاسها حتماً کار زمینی انجام داده ایم تا در اینجا حضور یابیم و در خصوص تسلیم شدن، بهره مندی از حلقه های رحمانیت الهی، آگاهی بیابیم، این دو بخش در خدمت یکدیگر هستند، بعنوان مثال، ما اگر کنترل دشارژ و کنترل ذهن داشته باشیم در کار زمینی موفق تر نتیجه خواهیم گرفت، بهر حال در روی زمین باید بدویم چه کار آسمانی داشته باشیم و چه نداشته باشیم. نسبت دادن کارهایی که عدالت نیست به خدا بطور غیر مستقیم کفر است، مثلاً شنیده ایم که می گویند خدا به فلانی داده، ما خویم و خدا به ما داده و از درو دیوار بر ایمان پول می ریزد و... اینها تفکر عامیانه است، عدالت یکی از پیچیده ترین و مفصل ترین مباحث هستی است، یعنی هر چه بیشتر بدانیم متوجه می شویم که ما چیزی از عدالت نمی دانستیم .



## کار زمینی معنوی

در پاسخ به ادامه سؤال؛ خیلی از کارهایی که ما در روی زمین انجام می‌دهیم ماهیتاً کار آسمانی هستند، مثلاً کاری را راه می‌اندازیم و چند نفر در آنجا مشغول بکار می‌شوند و زندگی شان تأمین می‌شود اگر مسئولیت وجود نداشته باشد.... استاد؛ اینجا سوء تفاهمی وجود دارد، یک سری از آن کارهای زمینی که از نظر شما ماهیتاً آسمانی هستند، بهتر است بگوئیم کار معنوی زمینی، مانند انفاق، خدا گفته بروید کار کنید پول در بیاورید و از آن انفاق کنید، **أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ أَمْوَالِكُمْ** از چیزهای پاکیزه‌ای که **به دست آورده‌اید** - بقره ۲۶۷، از بهترین هایتان انفاق کنید و شکافها را پر کنید، زکات بدهید، خمس بدهید و در آخر به من هم قرض الحسنه بدهید، در همه این موارد هیچکدام تسلیم نمی‌خواهد، اینها همه کارهای زمینی هستند، بخش معنوی کارهای زمینی ریشه زمینی دارد، با پول داریم کاری انجام می‌دهیم که جنبه معنوی دارد، و برای ما برگردان دارد حالا یا برگردان مادی و یا معنوی، کاری که می‌کنیم به منزله سرمایه گذاری است که یا برگردان مادی دارد و یا برگردان معنوی **تو نمکی می‌کن در دجله انداز که آید در بیابان دهباز** ما در جاده کسی را می‌بینیم که ماشینش خراب شده و نیاز به کمک دارد می‌ایستیم به او کمک می‌کنیم، به امید اینکه اگر ما در جاده گیر کردیم کسی هم به ما کمک کند، به امید اینکه این فرهنگ رایج شود، پس یک سرمایه گذاری کرده‌ایم که انتظار برگردان از آن داریم، خوب مسلماً اینکار ما کار آسمانی و تسلیم نبوده است، این یک بده بستان خاصی است که جنبه مادی یا جنبه معنوی دارد، اما در بحث تسلیم نه پول در کار است نه توقع و نه به رخ کشیدن، فقط و فقط باید تسلیم بشویم تا بتوانیم از حلقه‌های رحمانیت الهی بهره مند شویم، آنجائی که گفته می‌شود **بجائی نرسد کسی به توانائی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش - سدی** در مورد کار آسمانی است، زیرا در مورد کار زمینی انسان با تلاش خود به جائی می‌تواند برسد و **دام سخت است مگر یار شود لطف خدا و نه آدم نبرد صرفه زیشان رحیم** - حافظ منظور این است که بدون بهره‌مندی از تسهیلات الهی ما دسترس‌های لازم برای اینکه به یک فرازی برسیم و یک چیزی را بفهمیم نداریم و اینها هیچ ربطی به مسائل زمینی ندارد، بعنوان مثال اگر وجود موجودات غیرارگانیک را پذیرفته باشیم می‌بینیم که در اینجا با بهره‌مندی از یکی از حلقه رحمانیت الهی (تشنه دفاعی) که از طریق فقط تسلیم شدن می‌توانیم بهره مند شویم از ما در مقابل موجودات غیرارگانیک محافظت می‌شود و اینکار روی مسائل زمینی ما هم تأثیر می‌گذارد، همه حلقه‌ها تأثیر دارند بصورت قانونمند، در مسائل زمینی بر حسب اینکه چطوری فکر و حرکت کرده ایم پاداش آن را می‌گیریم، و این عین عدالت است که در مورد همه بصورت قانونمند اجراء می‌شود.

قانون اتصال انفرادی؛ (۱) مضطر شدن (۲) مشتاق بودن

در پاسخ به سؤال؛ شما فرمودید که کار زمینی و آسمانی مسائل خاص خودش را دارد، در این زندگی و زندگیهای قبلی و بعدی و اصولاً در این چرخه انا لله و انا الیه راجعون من آمده ام و در این زندگی دارم تضاد را تجربه می کنم، و هیچ اطلاعی هم از کار آسمانی ندارم، همین مسائل معنوی زمینی را فکر می کردم که باید پاداشی داشته باشد، من به خدا نه گفتم و وارد چرخه انا لله و انا الیه راجعون شده و الآن در این عالم هستم، پس چرا حالا که آمده ام مشکلات و مسائلی را که می بینم چرا نپذیرفتم و در جدال هستم و دارم جنگ می کنم دوم اینکه اگر من انسان حق زندگی کردن در روی زمین را دارم و مسائلی را که خداوند قراردادده ولی هوشمندی آن را به من نداده، بعد من را می برد در جهانهای دیگر در زندگیهای بعدی و بعدی که من یادم نمی آید چی بوده و بودم، پس الآن من چی هستم، اصلاً ممکن بود من شما استاد طاهری را تا دو سال دیگر نمی دیدم، لذا تکلیف من چی بود که به این آگاهیها نمی رسیدم.

جواب؛ یک امکاناتی اینجا هست، مختاریم استفاده بکنیم یا نکنیم، سفره ای گسترده است، یکی می نشیند پای سفره و می خورد، یکی ممکن است بگوید من میل ندارم، ولی همه دعوت دارند، همه می توانند بهره مند شوند، مثلاً در حلقه فرادمانی قرار می گیریم و از آن بهره مند می شویم، یکی می گوید که چرا ایشان توانائی اش بیشتر است، پاسخ این است که شما نخواستید، شما هم می توانید بیائید و بهره مند شوید و همینطور سایر حلقه ها، یک مسأله ای که پیش روی هر انسانی قرارداد دارد، این است که هرکسی از جایی شروع می کند، مثلاً من با تضاد شروع کردم، می گفتم که این فضائی که ستاره ها در آن قرارداد دارند چی هست، هرکسی یک جایی می گوید که من اینجا چه کار دارم، از کجا آمده ام، برای چه آمده ام و به کجا می روم سه سؤال اساسی است که پیش روی هرکسی قرارداد دارد، در پاسخ به این سؤال که از کجا آمده ام، ممکن است پاسخ بدهیم که خوب، آدم و حوا و در ادامه نسل به نسل تا به امروز و ... خوب اگر با این حرفها مشکلات ما حل شده بود، که بشر در واقع مشکلش حل شده بود و لابد حل نشده که هنوز دست به گریبان هستیم، از اینجا شروع می شود که من در اینجا چکار می کنم، جلوتر که می آید مجبور می شود به سؤالاتی پاسخ دهد که آیا خلقت طرح حساب شده دارد یا دیمی است، در واقع از همین جا چیزهایی را که موجود است رویش تشخیص، قیاس و ارزیابی انجام می دهد و بعد یک اطلاعاتی که اینجا چکار می کند و به کجا می رود بدست می آید و در آخر باید به این سؤال که حالا از کجا آمده ایم پاسخ بدهیم، اما موضوعی که کمی غامض هم ممکن است باشد این است (برحسب تجربه خودم) هرانسانی ممکن است تجربه و راهش مخصوص به خود باشد تجربه خودم این است که وقتی که من با تضاد شروع کردم و گفتم که این فضا چیه و همینطور سؤالات دیگر که این چیه، آن چیه، یک بار اشتیاق ایجاد شد و روندی ایجاد شد که طبق قانون باید برگردانی داشته باشد و این برگردان الهامات است، دنیای علم براساس الهامات ایجاد شده و همه چیز با جرقه ای در ذهن شده پایه علم و هیچ علمی نیست که براساس الهام ایجاد نشده باشد، یک دفعه در چند صد سال پیش یک الهام در ذهن کسی جرقه زده که محیط دایره چندبرابر شعاع دایره است و در ادامه کشف شد که عدد ثابتی است، حالا اینکه چرا این جرقه در ذهن آن شخص زده شده، آیا کسی می تواند پاسخی بدهد و اساساً آیا ریشه علمی می تواند داشته باشد، مسلماً ریشه علمی ندارد.

ما سرمایه گذاری می‌کنیم ولی هرگز نمی‌توانیم معما را حل کنیم که کس نکشود و نکشاید بر حکمت این معما - حافظ ولی گفته شده پیگیری شود ، تا جایی می‌رسد که دارد از حالت تعادل روانی و ذهنی می‌خواهد خارج شود در این زمان یک بار اشتیاق ایجاد می‌شود و این بار اشتیاق طبق قانون باید برود و پاسخش را برگرداند، پاسخش که برمی‌گردد شخص اولین آگاهی را دریافت می‌کند و می‌بیند که یک چیزی آمده و این پاسخ مسأله است، شما راجع به یک چیزی زیاد فکر کردید ، یک دفعه جرقه‌ای در ذهن شما می‌زند و می‌بینید که جواب مسأله را یافتید ، چه مثبت و چه منفی مزد اشتیاق است که به دست ما می‌رسد و در واقع این مزد اشتیاق است که می‌آید به ما می‌گوید که به کجا می‌خواهیم برویم .

ما شنیده بودیم که جهان هستی یعنی دنیا و آخرت (از نظر ما این موضوع معنائی بسیار وسیع دارد) عده‌ای می‌گویند از بالا افتاده‌ایم در این دنیا (متولد شده‌ایم) مدتی در اینجا زندگی می‌کنیم و بعد می‌میریم و در آخرت هم می‌گویند بیا ببینیم چکار کرده‌ای، خوب این که اصلاً برای ما کافی نیست، ما تا بفهمیم که چی به چی است باید برویم پی‌کار خودمان ، هزاران مسأله در این جا باز مانده است، یکی ممکن است یک سال عمر کند، یکی ممکن است ۱۰۰ سال عمر کند و ... مسلماً این نمی‌تواند جواب این نقشه عظیم خلقت باشد .

بنابراین در واقع ما از یک جایی شروع می‌کنیم، که من اینجا چکار دارم، اگر این سؤال که من اینجا چکار دارم جدی باشد ، این پاسخ دارد، قانونمند است، باید به ما بگویند، اگر نگویند نقض عدالت است، نقض حکمت است، یعنی اینکه فردا توپم پر خواهد بود که من مشتاق بودم ولی مزدی دریافت نکردم، در این صورت عدالت الهی زیر سؤال می‌رود، اگر انسان پیدا نکرده ، بخاطر اینست که سرمایه گذاری لازم که همان اشتیاق است انجام نداده است، در استفاده از حلقه‌ها تسلیم لازم است، حالا حلقه‌هایی هم می‌آید که مختص آگاهی است، حلقه‌هایی که ما را می‌برد به آسمان هفتم، آسمان ششم و ... حلقه‌هایی مانند شرح صدری که یک کانال را آماده می‌کند، حلقه‌ای دیگر گستردگی می‌دهد و خلاصه هر آنچه که لازم است را برای ما فراهم می‌کنند. **اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ اَيَا بَرَايَ تُو سَيِّنَاتٍ رَا نَكْشَادِه اِيْم -** انشراح ۱. آیا ما نبودیم که سینه‌ات را باز کردیم، ما بودیم، پس فرد فقط اشتیاقش را نشان داده و تمام کارهای ما فقط برای یک موضوع است که نشان دهیم ما مشتاقیم، بقیه‌اش از آن طرف است، حالا در این نشان دادن اشتیاق، یک نفر اصلاً حرکتی ندارد به ظاهر ولی درونش از اشتیاق دروغا است و یک کسی هم روی تخت میخ دار می‌خوابد و بعد هم متوقع می‌شود و می‌گوید من که روی تخت میخ دار هم خوابیدم، پس بده بیاد، هفت میلیارد انسان ممکن است همه این مسیر را طی نکنند ولی ببینند که این حلقه‌ها وجود دارند، مثلاً آمده و دیده حلقه فرادرمانی وجود دارد، خودش آن را کشف نکرده، اما دیده که این امکانات وجود دارد، پیشنهاد این است که ما بیائیم این حلقه‌ها را تست کنیم، بجای اینکه برگردیم به عقب، بیائیم ارتباط آنها را و اینکه می‌خواهند چه چیزی به ما بگویند بفهمیم ( من در طول این سالها فقط توانستم این فرمول کار را متوجه بشوم ، نه اینکه به چیزی رسیده باشم ، تازه باید از این فرمول استفاده کنیم ).

## دنیای اشراق

نیای اشراق، دنیای روشن شدن، دنیای عرفان و دنیای ادراک است، وقتی می‌گویند دنیای اشراق، دنیائی است که ما فکر کنیم این فکر منجر به اشتیاق بشود، اشتیاق منجر به اتصال بشود، دنیای اشراق دنیای روشن شدن است، اگر یک چارچوبی بگذاریم بگوئیم که دنیای اشراق و روشن شدگی، انسان می‌بیند، بفکر فرو می‌رود، به فکر فرو رفت در واقع به حیرت می‌افتد، به اشتیاق می‌رسد، اشتیاق به اتصال و الهام می‌رسد، همان هم که به فکرش رسید که این محیط دایره چند برابر قطرش است، این الهام همان اتصال است، به الهام می‌رسد، الهام به آگاهی و دوباره آگاهی باعث می‌شود دفعه دیگر بهتر می‌بیند، دوباره دیدن به اشتیاق، اتصال و آگاهی منجر می‌شود و این روند طی می‌شود.

### دنیای اشراق، دنیای روشن شدگی



در موضوع اشراق یک زمان می‌خواهند فقط به ما مفهوم لامکانی را بدهند نه منظورشان را، این که اصلاً لامکان یعنی چه، تابع مکان نبودن یعنی چه، ما را در آنجا قرار می‌دهند و می‌بینیم که همه جا هستیم و هیچ جا نیستیم و همه وجود ما یعنی دیدن است، مرحله بعد ممکن است که لذت حضور در اینچنین فضائی را هم به ما نشان دهند که این لذت چیز عجیبی است، شما حساب کنید که در همین جا نامرئی باشیم و همه جا را همزمان ببینیم، این موضوع عظمتی دارد، اگر اینجا یک انسانی باشد با این اوصاف شما به چنین آدمی چگونه با حسرت نگاه می‌کنید، این در انتظار ما است و در یک مرحله بعد ما به اینجای رسیم بدون نیاز به مکان، ما در این زندگی و در اینجا باید چند واحد بگذرانیم، در زندگی بعدی ما باید چیزهای دیگری را ببینیم، واحدهای دیگری را بگذرانیم و تجارب دیگری را دنبال کنیم، مثلاً در اینجا تجربه جنسیت ازدواج، فرزند و... داشتیم در زندگی بعدی دیگر این تجربه‌ها را نخواهیم داشت.

## هدف از بخشش

در واقع هدف از بخشش نجات ما هست، رهایی خودمان است که داریم یک انرژی را صرف می‌کنیم که یک موضوع را زنده نگه داریم، وقتی که ماجرا را خاتمه می‌دهیم در واقع ذخیره انرژی است، در واقع ما به نفع او نمی‌خواهیم کار کنیم، می‌خواهیم به نفع خودمان کار کنیم، این بستگی روی ما دارد یک پتانسیل منفی را اعمال می‌کند، خودش انرژی است، یعنی ما با یک انرژی او را گرفتیم، مثل یک اسب سرکش است که ما کمند انداختیم و گرفتیم و حالا برای

نگهداریش در واقع داریم انرژی صرف می‌کنیم، او را نگه داشتیم ولی خودمان هم داریم یک انرژی ذهنی صرف می‌کنیم برایش، این انرژی متأسفانه پتانسیل هم دارد و منفی هم هست و عامل بیماری است و مسایل و مشکلات دارد.

**گزارش یک ارتباط وحدت؛ یکی از حضار؛** در یکی از ارتباطات وقتی که همه باهم یکی شدیم و رفتیم بالا مثل سیمرغ، ما همه یک طرف قرار گرفتیم و بعد دیدیم که همه ما یکی هستیم، خودمان را در آن آئینه می‌دیدیم و در عین حال خدا را، من سؤال مضطر شدن را قبلاً از شما داشتم، وقتی همه را دیدم وحس خدائی را که همه ما تک تک خدا هستیم، در عین حال که او را نگاه می‌کردیم، سی تائی یکی بودیم، یک دفعه یک نیروئی به من گفت که حالا بخواه، بطوریکه مشخص بود در جمع **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند.** نمل ۶۲ بعد دیدم که همه یکصدا گفتند بله، بله و همه دست‌ها بلند شد که ما کمکت می‌کنیم و مفهوم مضطر شدن آنجا برایم روشن شد. استاد؛ مضطر یعنی قطع امید از همه امکانات زمینی، در واقع آنچه شما مشاهده کردید، در آنجا جواب اینکه کیست به شما کمک کند را به شما دادند، نه جواب مضطر را، یک جا سؤال این است که مضطر کیست، کسی است که فقط نگاهش به آنجاست، شما نگاهتان فقط به آنجا بوده، لذا پاسخ جمعی شامل حال شما شده است، گفتیم قانون اتصال انفرادی یکی مضطر بودن و یکی مشتاق بودن است، حالا دیگه اگر مضطر مشتاق هم باشد که دیگه خیلی بهتر است.

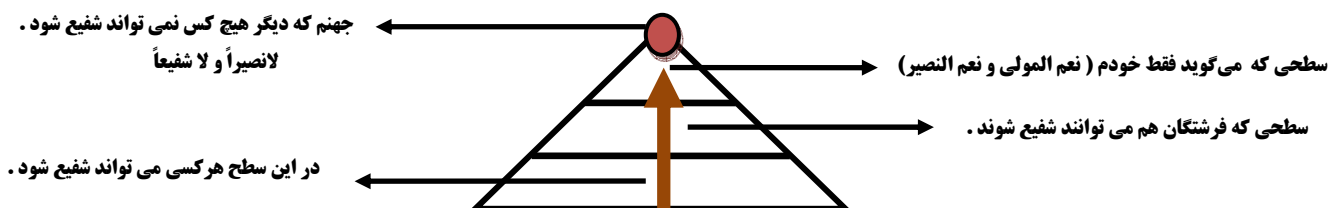
### ارتباط بارش (شرح صدی)

ارتباط بارش در واقع جریان خاصی است و محسوس است عمدتاً، از آن جریانهائی است که عمدتاً همه متوجه‌اش می‌شوند و همانطور که توضیح دادم شرح صدی ما حاصل این قضیه است که یکجور آماده سازی است که قلب ما، سینه ما و اصولاً وجود ما به یک آگاهی در واقع برسد برای مباحثی که قرار است آگاهی‌هایش دریافت بشود، این ارتباط از آن ارتباطهائی است که باید روی آن کار بکنیم، در وقت‌های بیکاری، وقت‌های تلف شده و... می‌توانیم از این ارتباط استفاده بکنیم، خصوصاً تا مراحل بعد که در واقع آماده می‌شویم برای ارتباطات گسترده‌تر و خاصی که این ارتباط زمینه‌هائی را فراهم می‌کند.

### شفاعت

**در پاسخ به سؤال؛ در خصوص شفاعت؛** شفاعت بمعنی طلب خیر کردن است، پائین‌ترین سطح شفاعت این است که همه می‌توانند شفیع یکدیگر باشند، شما می‌توانید برای بغل دستی خودتان از خدا طلب خیر کنید، می‌توانیم حلقه‌های رحمانیت را برای هر کسی جاری کنیم مانند فرادمانی و... را، شفاعت از یک سطح عام شروع می‌شود تا به یک سطح خاص، در یک جائی می‌رسد که دیگر شفיעی نیست، وقتی که به جهنم می‌رسیم دیگر هیچ کس نمی‌تواند شفیع کسی بشود، قبل از آن می‌گوید فقط خودم **نَعْمَ الْمَوْلَى وَنَعْمَ النَّصِيرُ خدا سرور شماست چه نیکو سرور و چه نیکو یاور**

**است - انفال ۴۰.** قبل از آن می گوید ملائک هم می توانند شفیع بشوند ، لذا جا به جا دارد و هرجائی در یک سطحی امکان شفاعت وجود دارد.



### سرکشی ظلمت و معنا پیدا کردن نور

اگر قرار باشد واقعیت خودمان را (آنچه که هستیم با آنچه که باید باشیم) با آن صلاح کار قیاس کنیم خوب تفاوت ره بسیار زیاد است **صلاح کار کجا و من خراب کجا** بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا - **حافظ** اما از جهت دیگر می بینیم که این پیش بینی ها شده و انسان این تجربه را دارد کسب می کند ، این تجربه به کمک ظلمت است که دارد کسب می شود ، بودن ظلمت است که نور معنا پیدا می کند، سرکشی اوست که به او معنی داده است، اگر سرکشی او نبود، ما وجود نداشتیم، نهایت اگر هم خلق می شدیم، یک سری ملائک بودیم که هستی را نگاه می کردیم، این یک بعدی از وجود ما است که به ما معنی داده ، بنابراین به همین موضوع که واقف بشویم که صلاح کار کجا و من خراب کجا، یعنی در واقع صلاح کار را تشخیص داده ایم و همین خودش جای امید می شود و همان صحبت است که **به جانی نرسد کس به توانائی خویش - سعدی** ، اینجاست که متوجه می شویم ما به توانائی خود نمی توانیم بر مسائل و کارها فائق آئیم، باید از امکانات استفاده کنیم تا مشمول **وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ پاكشان گرداند و كتاب و حكمت بدیشان بياورد - جمعه ۲ بشویم** ، ما باید ناامیدها و کم کاستیها را ببینیم و به این نتیجه برسیم که مگر اینکه او دست ما را بگیرد ما به آن مقصد عالی تو انیم رسید هم مگر پیش نهد لطف شما کما می خند - **حافظ** . آدمی در عالم حاکی نمی آید **بست عالمی دیگر باید ساخت و از نو آدمی - حافظ** ، ما خیلی اهمیت داریم با همه خوبیها و بدیهایمان، بسیار بسیار حائز اهمیت هستیم، تمام هستی دنبال ما هستند تا که ما یک گوشه چشمی نشان دهیم، اما شیطان می خواهد چنین القا کند که شما اصلاً کارتان خراب است، شما مشمول هیچی نمی شوید، راه نجاتی برای شما نیست، کارتان تمام است و... در حالیکه ما آنچه که هستیم به آن افتخار می کنیم، حتی به گناهانمان، چون آن اشتباهاتمان بود که باعث شد به فکر رفع آنها بیافتیم، بنابراین آنچه که اتفاق افتاده ما برای آن طراحی شده بودیم، ما را در ظلمت گذاشته اند ، روزی که متولد شدیم در شرک متولد شدیم، با چشم ظاهر بین متولد شدیم یعنی با شرک متولد شدیم، خودشان ما را در این راه گذاشتند، همچون دوران تحصیل در مقاطع مختلف ما باید دوره ها را بگذرانیم، در شرک بدنیا بیائیم، با چشم ظاهر بین بدنیا بیائیم و این طرف و آن طرف را نگاه کنیم تا یک روزی بفهمیم که شرک چیست ، چشم باطن بین چیست و ...

در خواب بودم مرا خرومندی گفت کز خواب کسی را گل و شادی شکفت کاری چه کنی که با اهل باشد بخت می خور که بر زیر گل می باید بخت - **خیام**

## چند گزارش برقراری ارتباط

**یکی از حضار؛** درارتباط بارش من یک حسی داشتم که واقعاً احساس می کردم قلبم آنقدر وسیع شده که آگاهیها را خیلی سریع دریافت می کردم، دوم اینکه فکر می کردم خیلی انسان صبوری هستم ولی خیلی کم طاقت شده بودم و هیچ کس را نمی توانستم تحمل کنم .

**استاد؛** قسمت اول گزارش شما که فراخی سینه و گسترده شدن قلب بود ، درواقع نشان دادن ارتقاء قابلیت درک است ، بعضی وقتها می بینیم که صحبتها را خیلی خوب نمی توانیم درکش کنیم ودرآن لحظه قابلیت درک ما نسبت به آن مسأله پائین است، تعریف این مسأله درعرفان سخت است و کسانی که درحلقه قرارگیرند آن را حس و درک می کنند .

**یکی از حضار؛** درارتباط شرح صدری، یک حلقه عظیمی دیدم که آیه شرح صدری به صورت دایره در این حلقه نوشته شده بود و اتصالی که من با آن حلقه داشتم و همچنین در ارتباط بارش احساس یک رحمتی بود که می بارید و مانع هائی بود در جاهای مختلف بدنم که باید این مانع ها می رفت تا کامل بدن من را در بر بگیرد .

**یکی از حضار؛** درارتباط شرح صدری حس کردم از درون قلبم یک چیزی باز شده و نور شدید و کشش شدیدی به سمت آسمان بود، آگاهیهای بسیار زیاد بود حدود چهارپنج صفحه بود بسیار روان و ساده از هر چیزی که متوجه نشده بودم و به من گفتند که شرح صدری که خواسته بودی همین است و بحث این است که به یقین بررسی و هرچه آموخته بودی ، حالا به مرحله عمل و یقینش بررسی .

**استاد؛** وقتیکه گفته می شود **رَبِّ اَشْرَحْ لِي صَدْرِي** پروردگارا سینه ام را گشاده گردان - طه ۲۵ سینه ام را گشاده گردان یک ظاهر دارد، ظاهرش اینست که تقاضا می کند که این فراخی را بمن بده ، اما باطنش اینست که قابلیت فهم من را ارتقاء بده، و **وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي** و کارم را برای من آسان ساز - طه ۲۶ و کارم را برای من آسان سازمکن است عده ای برای کار زمینی در نظر بگیرند که کار من را آسان کن، اما از نظر ما یعنی اینکه امر این حرکت بسمت کمال را آسان کن ، در واقع بدون اینکه این ظرفیت در ما ایجاد شود کار ما بسیار مشکل است.

## دامنه حمله شبکه منفی

این یکی از مقولات پیچیده است که حمله دامنه اش تا کجاست، چه گستره ای را شامل می شود ، ما در مورد مسایل درونی حمله بر ایمان محرز است، ما اصولاً عمدتاً حمله را درونی می دانیم نه بیرونی، بعنوان مثال می آئیم کنترل ذهن را اعلام می کنیم، هفته بعد می بینیم که همان یک ذره ذهنی هم که داشتیم الآن نداریم، آن من خودش را می زند به این دروآن درو اصلاً شما به همان اندازه سابق هم نمی توانید نگاهش دارید ، این جور کیسها هست که نام حمله به خودش می گیرد، حالا در مورد مسایل زمینی دامنه حمله تا کجاها گسترده می شود، شبکه منفی از چه عواملی استفاده می کند برای تحریک ما ، برای این آزمایش و چقدر گسترده است و دامنه دارد نمی دانیم، اگر شبکه منفی حمله کند ، شبکه

مثبت هم کمک می‌کند و بالعکسش، من مدتهاست که یاد گرفتم که نه می‌گویم حمله است، نه خوش شانس است، هیچی نمی‌گویم، یعنی مسایل زمینی را اینجوری یاد گرفتم که به دید زمینی نگاهش کنم، مسایل زمینی کاملاً زمینی است، مسایل آسمانی کاملاً آسمانی است این قواعد خودش را دارد و آن هم قواعد خودش را دارد، اما کلاً دنیا دار آزمایش است، اصولاً زندگی به صورت راندم طوری طراحی شده که ماهر لحظه در معرض یک آزمایشی قرار می‌گیریم، به هیچ عنوان مسایل کار زمینی را من دیگه عادت کردم که بصورت زمینی صرف نگاهش می‌کنم، این یک حسنی دارد و آن هم این است که در هر مرحله‌ای متوجه می‌شویم که خودمان چکار باید بکنیم و یک استدلالی را که به ما بدهد ولی در صورتیکه بیاندازیم گردن شبکه مثبت یا منفی همش باید حرص بخوریم که چرا حمله کرد، چرا فلان شد، بهر صورت این مطلب خیلی مهم است، مثلاً ما الآن اگر برویم درب بیمارستان سوانح، دادسراها، پلیس و... می‌بینیم که مردم مشکلات زیادی دارند و ما در جریان مشکلاتی قرار می‌گیریم که واقعاً حیرت‌انگیز است، آنهایی که نه اصلاً می‌دانند عرفان چیه و... چیه، ولی می‌بینیم که در معرض چه مسایل پیچیده‌ای قرار دارند، خوب آنها چرا، اگر ما بهای حرف و نیت‌مان را داریم پرداخت می‌کنیم پس آنها چی، ما در معرض هستیم منتها وقتی مسلط هستیم کمتر ضربه می‌خوریم، وقتی مسلط نیستیم ضربات ثانویه هم خودش ضایعات زیادی از ما می‌گیرد، یعنی بد شانس روی بد شانس ولی ما فقط بهای یک بد شانس را می‌دهیم، دیگه بهای بد شانس دوم را نمی‌دهیم، مثلاً ماشین ما تصادف کرده، هزینه تصادف را می‌دهیم ولی آن فردی که آدم معمولی است هزینه تصادف را داده و تا شش ماه هم حرص می‌خورد که چرا زد به ماشین من، چرا حواسم نبود و چرا...

### جمع بندی بحث دلایل قطع حلقه

هدف از قطع حلقه توسط هوشمندی یکی آزمایش رسیدن به توانائی لازم ما هست و یکی هم جلوگیری از غرور منیت ما می‌باشد، یکی اینکه اصلاً ببینند ما خودمان به چه توانائی بالاتری منتهای تسهیلات رسیدیم، تادستان روی سرما هست که خوب همه چیز عالی است، دستشان را بردارند ما چطوری هستیم، چقدر پیشرفت کردیم و این یک فرصتی است برای ما تا خودمان رامحک بزینم و یک مطلب دیگر جلوگیری از غرور منیت است، مابعد از یک مدتی براساس آن حمله‌های درونی که می‌شود که از این زاویه وارد می‌شود که دیدی چقدر کنترل ذهن خوب است، بعضی مواقع شده مایک چیزی گفتیم به خودمان مثلاً می‌گوئیم عجب کنترل ذهنم خوب است، تا گفتیم می‌بینیم که از دستش دادیم اصطلاحاً می‌گوئیم که خودمان را چشم کردیم، در این رابطه در واقع این حرف ما نبود، حرف شبکه منفی بود که عجب کنترل ذهنم خوب شده منتها به زبان من گفت، تا گفتم قطع شد، بنابراین در هر مورد طبق این ترفند چنین حالتی برای ما پیش می‌آید.



**آیا مجاز به استفاده از شبکه منفی ظاهرآبه نفع شبکه مثبت هستیم**

آیا با نفس کار غلط می‌شود کار درستی انجام داد ، شما برای هر کار خیر و نیکی هر توجیهی می‌توانیم روی آن بگذاریم، دقیقاً مثل چاقو گذاشتن روی شاهرگ یک نفر است بعد بگوئیم که می‌خواهیم پولش را بگیریم ببریم خرج گرسنگان بکنیم، نفس عمل منفی است، لذا شبکه مثبت نیازی ندارد و قرار است که ما در واقع از آن ارتباطات و راههای مجاز حرکتی انجام بدهیم، نه اینکه دست به عملی غیر مجاز بزنیم، به عبارتی دیگر هدف وسیله را توجیه نمی‌کند ، یعنی اگر ما هم خیلی آدمهای محکمی باشیم، تازه بگیریم که ما بتوانیم اینکار را بکنیم شما تضمین می‌توانید بکنید که نسل بعدی آنهاست که ما انتقال می‌دهیم آنها هم همین امانت داری را بکنند ، آیا می‌توانید تضمین بکنید، الان ما در رو هستیم یک نسل بعد اصلاً یک حرفهای دیگری می‌زنند، می‌شود همین که آیا راوی درست گفته، یعنی از این نسل به آن نسل، خوب قبلاً که کتابها دست نویس بوده، یکی می‌نوشته، بعدی می‌گفته بگذار یک چیزی بگویم که خواننده متعجب بشود، یک چیزی بگویم که تأثیرش ده برابر بشود، ظاهراً نیت‌اش هم خیر بوده ولی اصل موضوع را نمی‌دانسته که از کجا دارد زیر سؤال می‌برد .

**شعر بارش ( دریافت آگاهی یکی از حاضرین در کلاس )**

راه هدایت به همه نخته‌ها	کفت نشان از همه ناکفته‌ها	شوق هدایت به تمامی خورد	حرک می از ساقی مای خورد
جلوه گر شاد و شهود اوست	راه بر مقصد و مقصود اوست	فتح جایست که بانذکیت	ساک را ایست که سرزندکیت
لایق لطف و کرم او شدم	اوست که من بارشی از او شدم	روح تو پر خیز فروخت چو دید	محو تو کردید هر آنکس تو دید
مرده ام اینجا است حیاتم بده	یاور من راه نجاتم بده	غایت خود را به تو پورته دید	تا که وجودش به تو وابسته دید
		جدا اسرار که آن یار کفت	دید هر آن نکته که دادار کفت

**بحث انسان شناسی - محو و فنا**

**انسان شناسی؛** خداوند پس از خلق آدم فرمود **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت** - بقره ۳۱، علم اسماء، علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات و این را سبب برتری آدم قرار داد، انسان بمانند یک سیستم رایانه است، که برنامه‌های متعددی رویش نصب شده است و ما که کاربر هستیم باید کار با آن را بدانیم تا بتوانیم بهره‌مند شویم، در این مقطع از زندگی یک سری قابلیت‌ها در اختیار ما است، این قابلیت‌ها به دو صورت بُعد کمی و کیفی می‌باشد، وقتی در بُعد کیفی وارد می‌شویم، نحوه استفاده از نرم‌افزارهای مختلف و حفاظت‌های مختلف مطرح است، برای سیستم حفاظتهائی تعریف شده است و ما می‌توانیم حفاظهای دیگری را هم مثلاً از نظر برقی، از نظر رطوبت و... تعریف کنیم، در مورد انسان هم در این مقطع ما با وارد کردن چند تا کُد حفاظ فلان قضیه فعال می‌شود ، چند تا کد دیگر نرم افزار دیگری را فعال

می کند و اگر قرار باشد از این زاویه وارد بشویم بحث کُد شناسی وجود مطرح می شود، این کُدها بعضیها نرم افزارهائی را فعال می کنند، اما اگر ندانیم نمی توانیم استفاده کنیم، بعنوان مثال با وارد کردن کُد هائی مثلاً دست ما قابلیت خاصی پیدا می کند و جریان شعوری راه می افتد که قبلاً جریان نداشت، کُدی دیگر را وارد می کنیم جریان شعوری دیگری به راه افتاد و همینطور..... و این است مفهوم اتصال .

**محو شدن و فنا ؛** اگر به کوزه ای ضربه چکشی بزنیم ، به چند تکه تبدیل می شود ، به هر تکه ضربه ای بزنیم به چند تکه کوچکتر تبدیل می شود و همینطور به تکه های کوچکتر ضربه بزنیم به تکه های ریزتر تبدیل می شوند در ادامه به خاک تبدیل شده و سپس پودر می شود و در نهایت به غبار تبدیل می شود، اگر باد بیاید در حالت اول که چند تکه بزرگ بود نمی توانست تکه ها را با خود ببرد نهایتاً ممکن است قدری جابجا کند ، اما خاک را بیشتر جابجا می کند و پودر را بیشتر ولی کوزه ای که به غبار تبدیل شد دیگر اثری از او نیست ، همه جا هست و هیچ جا نیست .

محمی بایدند نمویخابدان      کرتومحومی بی خطر در آب ران      آب در باره رابر سر کند      ورتودرنده ز دریا کی رهد - مولانا

وقتی که صحبت محو و فنا می شود، یعنی صحبت از جائی که نشان از منیت در آن نباشد دیگر کوزه ای در کار نیست و ما متوجه می شویم که هم هستیم و هم به عبارتی نیستیم، هستیم دنبال کمال، نیستیم که دیگر نشانی از منیت نیست و این یعنی محو شدن است، در کوی خرابات که در واقع خراب شدن و آباد شدن است می خواهند ما را بسازند و بر زمین بزنند، این کوزه کرده رچین جام لطیف می سازد باز بر زمین می زندش - نیام تا یک جائی که در واقع به بی منی برسیم، بعد از اینکه این دوره های مقدماتی به اتمام می رسد ، در آنجا یکی از ملاک هائی که آیا این کارها انجام شده یا نشده بحث غرور و منیت است ، البته پایه و محور مسأله آزمایش کمال، غرور و منیت است، از ابتدا از این صحبت شروع شد که **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** من از او بهترم و آخرش به الست بر بکم آیا من خدای شما هستم ختم می شود، با من خدائی یا برای خودت خدائی محور همه اش غرور و منیت است عطف به خود، عطف به هستی، سر این دو تا موضوع هست و در فونداسیون، اگر ما موضوع را دقیقاً متوجه نشویم و دقیقاً به کار نگیریم، زمانیکه به کلاس بی کلاسی می رسیم و سولو (solo) سولو یعنی تنها و بدون مساعدت از دیگران). حالا دیگر خودمان می خواهیم پرواز کنیم، چون هم مستقیم، هم دریافت داریم، هم اتصال داریم، اطلاعات داریم، می دانیم شبکه مثبت و منفی چیه، تمام تعاریف، تجهیزات و حفاظها را داریم و حالا می خواهیم این هواپیما را به پرواز در آوریم، می خواهیم مستقل پرواز کنیم، سولو بشویم، اگر کسی این درس را خوب نگرفته باشد می رود بهر حال یک اشتباهی می کند یا تعادل ندارد یا سقوط هست یا خلاصه یک چیز دیگر، بنابراین محور حرکت یا محور آزمایش این حرکت منیت است و حالا محو شدن می خواهد بیاید در واقع خیال ما را راحت کند ، ما را غبار بکند و محو ، تمام شد ، محو که شدی حالا بی خطر در آب ران .

## من معنوی و ناخودآگاهی

من معنوی بعضی از ارتباطاتش برای ضمیر ناخودآگاه است ، با ناخودآگاهی روبرو شده و دارد او را متقاعد می کند ، مثال بزنیم اگر ما یک عادت داریم بحث ما با خودآگاه فایده ندارد، هرچه بگوئیم این عادت را بگذارکنار فایده ای ندارد ، باید با ناخودآگاه بحث کنیم چون برنامه اش مال آنجاست ، لذا یکسری از کارهای هوشمندی با عواملش حالا همزاد یا هرچه که هست در واقع در این رابطه است، می روند با آن بحث، مناظره، متقاعد کردن و هرچه که هست رساندن آگاهی را روی آن انجام می دهند ، بعد از آن است که ما متوجه می شویم که یکسری از مسایل ناخودآگاهی برای ما حل شده .

### بحث سلول (من به تنهایی) - انسان (من های متعدد من) - آدم (کل بشر ، کل وجود و کل من های متعدد من)

**سؤال ؛** در خصوص بحث مأموریتهای ما در هر مقطع از زندگی ما که هر زمان آن مأموریتها انجام می شود ، ما انتقال پیدا می کنیم به مرحله بعدی زندگی مان، کسانی که در مسیر کمال قرار گرفته اند تا یک حدی معلومات آنان تکمیل می شود و بکدفعه یک فرصت از آنها گرفته می شود و به زندگی بعدی انتقال پیدا می کنند این موضوع چگونه توجیه می شود .

**جواب ؛** قبلاً توضیح داده شده ، در بحث جهانهای موازی و اینکه ما یک نفر نیستیم ، در ابتدا صحبت از این بود که **وَإِذْ**

**قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت **من در زمین جانشینی خواهم**

**گماشت - بقره ۳۰** ، **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در**

**آن فساد انگیزد و خونها بریزد - بقره ۳۰** **قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید - بقره**

**۳۰** پس صحبت از این بود که این موجود با طرح جدید عرضه شود. **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانی]**

**نامها را به آدم آموخت ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ سِيسِ عرضه کرد بر ملائک فقال أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**

**و فرمود اگر راست می گوید از اسامی اینها به من خبر دهید - بقره ۳۱** ، **قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ**

**الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم - بقره ۲** ،

**قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فرمود ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده** ، **فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ و چون [آدم] ایشان را**

**از اسماءشان خبر د** ، **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فرمود آیا به**

**شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم -**

**بقره ۳۳** ، خوب می بینیم که در واقع در اینجا پرونده آدم بسته شد، پس این موضوع دو جنبه دارد، یک جنبه از نظر ناظر بالا

است و دیگری از جنبه ناظر در حرکت است ، آدم در کسری از ثانیه یک دور زد و آمد بالا و قبولی گرفت و لذا پرونده

بسته، خدا که نیاز نداشته به کسی توضیح بدهد، برای اینکه رمزورموزات رابه ما برسانند یک ناظری در آن بالا تراشیده اند

، پس ملائک و خدا دارند یک محاوره فرضی می کنند ، زیرا اولاً خدا نیاز نداشته که توضیح بدهد و ثانیاً می گوید **وَإِذْ**

**قَالَ زَمَانِيكَه و یا آنجائیکه می گوید ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ سِيسِ به ملائک عرضه کرد - بقره ۳۱** ، آنجا که زمان ندارد و

زمان شامل خدانمی شود، لذا اساساً چنین چیزی هرگز اتفاق نیافتاده که خدا رو در رو با ملائک شده باشد و بگوید که

من می‌خواهم این موجود را در روی زمین جانشین قرار بدهم و آنها هم بگویند... (محاوره یعنی زمان، ثم، ثم، این زمان می‌برد، بنابراین اصلاً محاوره‌ای در کار نبوده و این مکالمه برای اینست که ما کشف رمزش کنیم و از آن چیزی بیاوریم بیرون) لذا پرونده بسته شده است، اما حالا آدم برای اینکه پاسخ بگیرد حلقه را دور می‌زند و مجادله صورت می‌گیرد که اگر اینجوری می‌شد من بهتر می‌توانستم پاسخ بگیرم و همینطور مجادلات پی در پی، اگر آنطوری می‌شد، اگر، اگر، اعتراض، اعتراض، سپس، سپس و... یک صورت مجالعه عمومی داریم و در واقع یک سیستم خود اصلاحی دارد روی آدم کار می‌کند تا آن جواب ماجرا پیدا شود.

هدف برنده شدن آدم است، در یک جایی می‌بینیم یک وزنه‌بردار، وزنه‌ای را بلند می‌کند و یک ملت برنده می‌شود، اما آیا ما هم نقشی داشتیم و آیا تمام سلولهای بدن فردی که وزنه را بلند کرده به یک اندازه فشار را تحمل کرده‌اند، اما می‌گویند که این وجود برنده شده و علاوه بر آن می‌گویند که آن کشور برنده شده، نمی‌گویند مثلاً فقط سلولهای دست و پاها و وزنه بردار برنده شده است، ولی قدر مسلم تمام سلولهای بدن این وزنه بردار در این رابطه آزمایش پس داده‌اند، انسان یک بحث فردی دارد و یک بحث جمعی، در بحث فردی در نظر بگیریم که یک بچه ای که در دوران جنینی یا بلافاصله بعد از تولد و یا..... مرده است، خوب او اطلاعات اینجارا تکمیل نکرده است، ولی او در یک کانال موازی ۱۰۰ سال در کانال دیگر... سال عمر کرده و همینطور مجموع من‌های من بیرونی و در انتها یک بار من بعنوان یک سلول می‌گوید که چه کرده‌ام، یک بار کل بدن وجود وزنه بردار (مجموع من‌های من که می‌شود انسان) می‌گوید که چه کرده‌ام و یک بار ملت وزنه بردار (مجموع همه این من‌ها که می‌شود آدم) می‌گوید که چه کرده‌ام.

یک سلول (بعنوان من به تنهایی) ← من‌های متعدد من (جهانها و کانالهای موازی) ← آدم (کل بشر، کل وجود)

این سؤال مطرح است که چه پیامی داشت این آدم، مثلاً ما می‌گوئیم در عصر حاضر بشر به کجا می‌رود، این جمله چه پیامی دارد، خوب الان هفت میلیارد نفر هستیم و هر یک به سمت و سوئی می‌رویم، اصلاً این حرف ظاهراً معنی نمی‌دهد، ولی جمع برداری ما را بریزند روی هم و از فاصله دور و دورتری نگاه کنند، این موجود بصورت واحد دیده می‌شود، بشر چکار می‌خواهد بکند، کسی نمی‌تواند خودرا جدا بکند، اگر ما بفهمیم که در یک کره‌ای که چند صد سال نوری از ما فاصله دارد موجودات هوشمندی مثلاً بنام ایکس در آنجا زندگی می‌کنند، آیا نمی‌گوئیم که این ایکس‌ها در آنجا چکار می‌کنند، آدم جمع برداری بشر است، بشر ماقبل تاریخ، بشر معاصر، بشر آینده به اضافه زندگیهای بعدی (منظور از بشر از روزی که انسان در روی این زمین راه رفته تا روزی که این زمین نابود می‌شود).

### مجادله موازی و مجادله مقابل

این مقطعی که ما هستیم نسبت به کل چرخه یک بخش بسیار بسیار کوچکی را تشکیل می‌دهد، یعنی ما تجربه این زندگی را نداشته باشیم مثل این است که از کلاس یک تا دیپلم یک هفته نرویم مدرسه، ولی اگر آنجا مجادله کنیم

جواب مجادله مان بر اساس حکمت و عدالت الهی باید داده بشود پس جوابش هم حی و حاضر و آماده است و الآن با ما به موازات ما دارد می آید جلو ، چرا می گوئیم به موازات ما دارد می آید جلو چون در آنجا لامکان و لازمان است عین این است که الآن به موازات ما دارد می آید جلو یعنی درواقع این برای خودش کانال موازی دارد و کانال مقابل هم دارد ، هرکدام از ماصورت مجادله همدیگر هم هستیم مجادله مقابل داریم مجادله موازی داریم ، من در همینجا که هستم نمی گویم که من اگر بدنیا نمی آمده می رفتم خوشبخت بودم (مجادله مواری) بلکه می گویم من اگر این شکلی بودم همه کارهایم درست بود، می گویم اگر من این امکان را داشتم کارم درست بود، اگر من زن بودم بهتر بودم ، اگر من مرد بودم بهتر بود یعنی مجادله مقابل است، یعنی آدم یکسری مجادلات مقابل دارد یکسری مجادلات موازی دارد ، اما موضوع یک چیز است که این صورتهای مجادله جواب معما را پیدا خواهند کرد بالاخره، یعنی آن بالا می گوید که دیدی گفتم این موجود می رود پیدا می کند، یعنی چی، یعنی وزنه بردار وزنه را بلند کرد می گویند که این ملت برنده شد، اول شد، یعنی این موجود قادر است پیدا بکند ( ادامه سؤال ؛ مگر در طول تاریخ پیدا نکردند کسانی ، این گل را زدند دیگه ، استاد ؛ ما نمی توانیم بگوئیم که گل زدند تا حالا، نمی توانیم بگوئیم که خوب در این مسابقه اول شدیم حالا دیگه بس است، چون درعین حال از تک تک ما هم سؤال می کنند که شما دراین رابطه چه نقشی داشتی، ایشان گل زد شما چکار می کردید، می گویند بیا اقرار کتابک بیا کتابت را بخوان ببینیم که چکار کردی در این رابطه، یعنی درواقع اول سلول وبعد من و من های من و بعد کل می گویند که طراحی جواب داد، خداوند موجودی آفرید که آمد اینجا دورزد و جوابی را آورد که قرار بود بیاورد، رفت پیدا کرد ، می گویند موجودی طراحی کرد، نمی گویند ۷ میلیارد بودیم ، موجودی طراحی کرد که این موجود توانست جواب معما را بیاورد .

### ارتباط روح جمعی

ماجرای روح جمعی بخش اشتراکی وجود ما است با همدیگر، این بخش آنطور که من رویت کردم و نشان داده شد ، ما کالبدهای متعدد داریم یکی از آن کالبدها به وسعت هستی است و ما در همدیگر می غلطیم و این آخرین کالبد ما که کالبد روح جمعی است، معلوم نیست که این کالبد جهان را دربر گرفته است یا جهان این کالبد را در بر گرفته است (جهان انسان شد وانسان جهانی) معلوم نیست جهان توی انسان است یا انسان توی جهان، ما فقط یک بخش کوچک از این کل را داریم مشاهده می کنیم و داریم توی همدیگر می غلطیم، در روان شناختی هم روح جمعی با آزمایشاتی به اثبات رسیده است و اعتقاد دارند، اما نمی دانند که روح جمعی چیست، نمی توانند علت و انگیزه آن را بدانند، حتی روی حیوانات هم با آزمایشاتی که انجام داده اند و اطلاعاتی که دارند به این نتیجه رسیده اند ، مثلاً در یک جزیره به میمونها یاد دادند که سبب زمینی را بشویند و بخورند، در جزایر همجوار بعد از یک مدتی دیدند که میمونهای آنجا که زیر نظر بودند هم همان کار را انجام می دهند ، بدون اینکه دیده باشند و این نشان می دهد که یک بخشهایی از وجود اشتراکی است .

در همه مکاتب و از زمانهای قدیم به دعا، طلب خیر یا همان استخاره توصیه شده است ولی اصولاً با گذشت زمان متأسفانه یواش یواش اهمیت خود را از دست داده است. (مثلاً اگر بشنویم دعاء خیر برای کل بشریت یا خود بگوئیم خدایا کل بشریت را خیر عطا کن و ... به ذهن ما می آید که آخه مگر می شود، چگونه ممکن است اینچنین چیزی). اما قدرت دعا از نظر علمی ثابت شده است، حتی روی گیاهان هم آزمایش شده و به اثبات رسیده است، از نظر ما در واقع اگر دعائی مستجاب نمی شود، برای اینست که در حلقه خاص خودش قرار گرفته نشده است.

### چرا حلقه خاص خودش

مثال؛ اگر یک نفر اسلحه دستش باشد مثلاً یک قبضه مسلسل آیا او مسلح است یا نه، هم مسلح است و هم مسلح نیست، مسلح است اگر در مقابل انسان قرار بگیرد و مسلح نیست اگر در مقابل تانک قرار بگیرد، یک موقع می خواهیم به یک نفر تشعشع مثبت بدهیم این یک قضیه است و یک موقع می خواهیم از خداوند که این بشریت را هدایت کن، اینجا مانند آن است که با اسلحه مسلسل جلوی تانک ایستاده باشیم، می بایستی با سلاح متناسب جلوی تانک ایستاد، نه با مسلسل، با مسلسل جلوی تانک ایستادن یعنی قرار گرفتن در مسلخ گاه، بنابراین ابزار و لوازم خاص خودش را می خواهد و ما باید در حلقه خودش قرار بگیریم، اگر در حلقه خودش قرار بگیریم به همه چیز اشراف خواهیم داشت و می دانیم که چکار داریم می کنیم، می دانیم که اطلاعات ستادی چیست، ولی اگر در حلقه خاص خودش قرار نگیریم نه تنها کاری انجام نمی شود بلکه اگر در این حالت جداً دعا بکنیم شدیداً از ناحیه شبکه منفی مورد حمله قرار گرفته و صدمه خواهیم دید.

در تیمارستانها خیلی ها را می بینیم که حرفهای بزرگی می زنند در حد یک پیامبر حرف می زنند، عده ای مشاعر خود را از دست داده اند، بخاطر اینکه خواسته های بزرگی داشتند و بدون داشتن اطلاعات ستادی و شناسائی از منطقه و بدون تجهیزات لازم رفته اند در میدان کارزار طریق عشق پر آشوب و آفات است ای دل *بیانقد آنکه در این راه با شتاب رود - مافظ* طریق عشق برای خودش کارهای ستادی خاص خودش را می خواهد، بنابراین برای اینکه این صدمات شامل حال ما نشود و حفاظهای لازم را داشته باشیم و از همه مهمتر گرائی که به ما داده اند به هدف اثبات بکند ما باید در حلقه خودش و با حفاظ مخصوص خودش اینکار را انجام بدهیم.

**در این مرحله از این حلقه ارتباط روح جمعی می توانیم طلب خیر از بابت سلامت و هدایت منهای کنترل های منفی و تشعشع دفاعی و مثبت دو را داشته باشیم.**